

سُؤَالَاتِ مُتَفَرِّقَةٍ اِنْزَارِ اسْتَاد



سید حسن الطحی

سؤالات مستقره از استاد

نوشته:

سید حسن البطحی

ابطحی، سید حسن، ۱۳۱۴
 سؤالات متفرقه از استاد / نوشته سید حسن ابطحی.
 تهران: سیمای دوست، ۱۳۹۴.
 ۶۵۶ ص. ۲۸۰۰۰۰ ریال - شابک ۷-۸۷-۶۳۳۱-۹۶۴-۹۷۸
 اسلام -- پرسشها و پاسخها اسلام -- مطالب گوناگون .
 ۱۳۹۳ ۸۷ س ۲ الف / ۱۲ BP
 ۲۹۷ / ۰۷۶ ۳۶۳۶۰۳۱

شناسنامه کتاب

نام کتاب: سؤالات متفرقه از استاد
 مؤلف: سید حسن ابطحی
 ناشر: سیمای دوست
 تعداد صفحات: ۶۵۶
 نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۴۰۰
 چاپخانه:
 شمارگان:
 قطع: وزیری

شابک ۷-۸۷-۶۳۳۱-۹۶۴-۹۷۸

تلفن ناشر ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵



قیمت ۲۸۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمَلِكُ الْمُتَعَالِي الْمُنِظِرُ الْمُهْدِي

پیشگفتار

در مدت سالهای ۱۳۴۱ شمسی هجری که «**کانون بحث و انتقاد دینی**» برای پاسخ‌گوئی به سئوالات مذهبی جوانان تأسیس شد تا سال ۱۳۸۵ شمسی هجری که به علل نامعلومی این فعالیت‌ها ممنوع و یا محدود گردید و از اوّل تأسیس کانون صدها هزار سؤال از طرف جوانان این کشور مطرح شد و پاسخ آنها داده شد.

و بعد از آن جمعی از دوستان علم و دانش سؤال‌ها و جواب‌ها را از نوارها و غیره جمع‌آوری کرده و مکرراتش را حذف نموده و کتابهایی از آنها به عنوان کتاب «**پاسخ ما**» در شش جلد کتاب «**پاسخ به مشکلات دینی جوانان**» در شش جلد کتاب «**سئوالاتی از تفسیر قرآن**»، کتاب «**پاسخ به ۷۷ مشکل دینی**»، کتاب «**حل مشکلات دینی**»، کتاب «**پاسخ به سئوالات فلسفی و اعتقادی**» و کتاب «**مصلح غیبی**» که تنها برای این کتاب در خارج کشور دکترای افتخاری به ما اعطا نموده‌اند. و کتاب «**انوار صاحب الزمان**» و سه جلد کتاب به عنوان جلد دوم و سوم و چهارم «**سیر الی**

الله و کتاب «توحید» و کتاب «نبوت» و کتاب «امامت» و کتاب «معاد» و کتاب «ائمہ اطہار» و کتاب «پاسخ به سؤالات قرآنی» و کتاب «پاسخ به سؤالات مربوط به روح» و کتاب «پاسخ به سؤالات نماز» و کتاب «محبوبه الهی» و کتاب «پاسخ به سؤالات ماه‌های قمری» و کتاب «پاسخ به سؤالات خانواده» و کتاب «پاسخ به سؤالات کوثر» و کتاب «پاسخ به سؤالات تقوی، اعتصام و خطبه همام» و کتاب «پاسخ به سؤالات فضایل فرزندان حضرت فاطمه زهرا» و کتاب «تربیت فرزند» و کتاب اخیر «سؤالات متفرقه از استاد» می‌باشد که این کتاب‌ها همان سؤالاتی است که در کانون بحث و انتقاد دینی پاسخ داده شده است و مورد تأیید اهل تحقیق قرار گرفته و کتاب‌های دیگری که نوشته‌ایم بسیار است که در فهرست‌های اکثر کتب نام آنها ذکر شده است. و انشاءالله بقیه سؤالات و پاسخ آنها پس از تنظیم مطالب و تصحیح آنها نام‌گذاری و ارائه می‌شود و در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. امید است مفید واقع گردد.

آمین

سید حسن ابطحی



سؤال اول:

اینکه انسان باید از این خانه غرور و فریب پهلوی خالی کند که می‌فرماید: «اللهم الرزقنى التجافى عن دار الغرور»^(۱) آیا منظور این است که باید از اجتماع و تمام زینت‌ها و لذت‌های دنیا کناره‌گیری کند؟ معنای افراط و تفریط آن چیست؟

پاسخ ما:

اگر ما از دار غرور، تجافی کردیم چه کار باید بکنیم؟ بعضی فکر می‌کنند که معنایش این است که برو در گوشه‌ای و خرابه‌ای، آنجا از لباسهایی که چوپانان می‌پوشند بپوش و روزها مشغول نان و نمک و روزه و شبها مشغول عبادت باش. خیر، این را نگفته‌اند. پس چه کنیم؟ شما مشغول امتحان باشید. خود امتحان کار است، چطور امتحان می‌شویم؟ اصلاً چه کار باید بکنیم که امتحان بشویم. جنسی را که می‌فروشی در آن غش نکن، امتحان تو در این است که این جنس را سالم بفروشی. می‌توانی طوری بفروشی که خیلی استفاده کنی، غش نکن، کم نفروش، سر وعده‌ات باش و هر چیزی که شما می‌دانید خدا راضی است انجام بدهید و آنچه که خدا راضی نیست ترک کنید. ممکن است شما یک فرد پولدار ثروتمند با همه وسایل باشید و همین یکی از مواد امتحانی‌تان باشد. همین که شما پول و امکانات و قدرت زیادی داشته باشید، و به

۱ - اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۲۲۸ قسمتی از دعای حضرت امام سجاد .

وظیفه اتان درست عمل کنید. «فَيَنْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^(۱)، خدای تعالی به بنی اسرائیل می فرماید: «ما دشمن شما را هلاک کردیم، شما را آقا کردیم و در رأس کارها قرار دادیم، تا ببینیم چگونه عمل می کنید، «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۲)، «المَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^(۳) مال و فرزند زینت حیات دنیا هستند خدای تعالی می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ»^(۴)، زینت را چه کسی بر انسان حرام کرد؟ «أَتَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^(۵)، اموال و اولادتان امتحان شماست. فتنه به معنای امتحان است. حضرت موسی وقتی از کوه طور برگشت و دید که همه گوساله پرست شده اند گفت: «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»^(۶)، خدایا این نیست مگر امتحان تو. بنابراین گاهی همین مال زیاد و فرزندان زیاد و قدرت و مکت، مایه امتحان است. یک ماده امتحانی است. خدا به شما قدرت داده است تا ببیند با مردم مستضعف و ضعیف چه می کنید. به شما مال داده است تا ببیند با مردم فقیر چه می کنید.

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۲۹.

۲ - سوره مبارکه ملک آیه ۲.

۳ - سوره مبارکه کهف آیه ۴۶.

۴ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۵ - سوره مبارکه انفال آیه ۲۸.

۶ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۵۵.



سؤال دوم:

برای رفع غم، چند بار ذکر یونسیه گفتن مؤثر است؟

پاسخ ما:

زیاد گفتن ذکر خیلی اهمیّت ندارد چون یک ذکر زبانی داریم که فقط زبان حرکت می‌کند و یک ذکر قلبی داریم که قلب باید درست شود. حضرت یونس معلوم نیست که زیاد گفته باشد، یک دفعه بگو. همین قدر که بفهمی خدا مؤثر است در وجود، و خدای تعالی را از ذنوب و گناهان پاک کنی و به گردن خدای تعالی نیاندازی و خود را ظالم بدانی کافی است.

سؤال سوم:

فرق دعای ندبه با دیگر دعاها مثل دعای کمیل چیست؟

پاسخ ما:

در اول دعای ندبه با ذات مقدس الهی صحبت می‌کنیم و می‌گوییم: «اللهم لك الحمد علی ما جرى به قضائك...»^(۱)، خدایا در مقابل تو خضوع می‌کنیم. در مقابل قضا و قدرت (که یک ساعت حرف دارد) چون مردم طوری عمل کردند که قضاوت الهی این طوری شد که اولیاء خدا باید این ابتلائات را داشته باشند. آنهایی را که برای خودت و دینت خالص کردی و باید برای تو و دینت کار کنند و ارتباطی با تو و دینت داشته باشند. بعد درباره پیامبران اولوالعزم بحث می‌کند تا می‌رسد به حضرت حضرت پیامبر اکرم و می‌فرماید: «حبیبک و نجیبک» یعنی آن کسی که در او علم گذشته و آینده رابه ودیعه گذاشته‌ای «الی انقضاء خلقک»، و وقتی زمان او گذشت جای او حضرت علی نشست، کسی که آقای همه کسانی است که خلقشان کردی، بعد شرح عجیبی درباره حضرت علی نقل می‌کند که وقتی پیامبر اکرم از دنیا رفت حضرت علی را جای خودش گذاشت و فرمود: «لحمک من لحمی و دمک من دمی»، خون تو خون من و گوشت تو گوشت من است. کسی که در مقابل تو تسلیم باشد در مقابل من هم تسلیم است. ایمان آن چنان وجود تو را گرفته که با خون و گوشت مخلوط شده است، من هم اینطوریم. «و لو لا انت یا علی لم يعرف المؤمنون بعدی»، اگر علی تو نبود بعد از من



مؤمنین شناخته نمی شدند، حضرت محک مؤمنین هستند. این حرفها را می زند تا به اینجا که می رسد می گوید: کجاست حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ؟ انسان را به یاد ناراحتی هایی که بر سر این دو بزرگوار آوردند می اندازد، مثل کسی که همه چیز را از دست داده با نداشتن امام و رهبری که در مقابلش باشد، همه را می گوید بعد می رسد به بقیه امامت و هدایت و می گوید کجاست؟ آن وقت مثل کسی که دنبال حضرت امام زمان همه جا دارد می گردد می گوید یک کوههای گرمی است در مکه بروم آنجا دنبال حضرت امام زمان بگردم. بعد می گوید: برای من خیلی سخت است همه را ببینم و تو را نبینم. ببینید درس عشق و محبت به انسان می دهد. آن قدر می گوید: کجاست، کجاست؟ و ناگهان مثل اینکه یک دفعه حضرت را پیدا می کند، می گوید: «بابی انت و امی و نفسی لک الوفاء و الحماء»، در این دعا، هم معارف هست و هم یک مقدار با حضرت امام زمان صحبت می کند. می گوید: «هل الیک یابن احمد سبیل فتلقى»، آیا راهی است که با شما ملاقات کنیم؟ وقتی این تقاضا را می کند می فهمد که حضرت می فرماید: کار در دست من نیست، دست خداست بعد می گوید: «اللهم انت کشاف الكرب و البلوی»، خدایا همه چیز تو هستی، توحید محض، حالا که همه کاره تو هستی ای پناه بی پناهان مرا پناه ده، «عبیدک المبتلی»^(۱)، این بنده حقیر تو مبتلا به عشق حضرت امام زمان شده بیا و آرایش را نشان بده، آدرسش را بده، ای خدایی که بر همه چیز مسلطی و تا آخر دعا.

این دعای ندبه، دعای عشق و محبت است ولی دعای کامل مال تواین است، برای توبه و بازگشت به سوی خدا خوب است، ولی این دعا با مضامینی که اشاره شد مال عاشقان است.

سؤال چهارم:

چرا یأس بد است و مذمت شده است؟ چرا افراد در پیمودن راه کمالات مأیوس می شوند؟

پاسخ ما:

این که انسان در حالت یأس باشد و مأیوس از رحمت خدا باشد و یا فکر کند به جایی نمی رسد، شیطان وسوسه می کند و این سبب لعنت می شود، که خدای تعالی می فرماید: «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»^(۱)، مسئله یأس از رحمت خدای تعالی و ناامیدی، به قدری زشت و بد است که وقتی بعضی روایات را بررسی می کنیم می بینیم ائمه اطهار به هیچ عنوان نخواستند هیچ کس از ناحیه آنها از رحمت خدا مأیوس شود. قضیه یزید که به ظاهر اظهار پشیمانی می کند و حضرت سجّاد می فرماید: نماز غفیله بخوان این جمله را به ما می رساند که از دو لب خاندان عصمت و طهارت کلمه یأس و یأس آور حتی نسبت به یزید بیرون نمی آید. در آیات قرآن آنچه که بیشتر به نظر می رسد این است که رحمت واسعه خدا شامل همه می شود، همه را این رحمت و محبت و رحمانیت و رحیمیت شامل می شود، هر کس از رحمت خدا مأیوس شود از کفار است، در آیه دیگر می فرماید: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ



اَللّٰهُ» (۱).

در پیمودن کمالات، کسانی دچار یأس می شوند که راه را نزدیک می دانند. اوّل اهمّیت نمی دهند بعد متوجّه می شوند اهمّیت دارد. فکر می کنند کار کوچک است بعد متوجّه می شوند بزرگ است.

از ابتدا که وارد کمالات می شوند اهمّیت موضوع برایشان روشن نیست. فکر می کنند سر دو روز که در حرم بمانند به کمالات می رسند، لذا مقداری که کار می کنند خسته می شوند و فکر می کنند نمی توانند مراحل را طی کنند.

سؤال پنجم:

در زیارت آل یاسین این جمله که می فرماید: «و صدری نور الایمان» به چه معناست؟

پاسخ ما:

یعنی خدایا نور ایمان در قلب من بیاید، منظور نورهای ظاهری نیست. گاه انسان احساس انبساط و نورانیتی می کند و حالت گیرندگی دارد که وقتی پای سخن خوب و سخنان الهی می ایستد یک حالت جذبه ای در خود احساس می کند. بعضی وقتی پای یک منبر یا حرف کسی که درباره خدا صحبت می کند می نشینند کسل می شوند این مال تاریکی دل است. حضرت موسی بن جعفر می فرماید: وقتی انسان گناه کند یک نقطه تاریک و لکه سیاه در دلش پیدا می شود و کم کم صفحه دل را سیاه می کند و دیگر نورانیت ندارد.^(۱) انسان باید نورانیت پیدا کند. وقتی نورانیت بود انسان طالب علم می شود، در روایت است: «الحکمة ضالة المؤمن»^(۲)، حکمت گمشده مؤمن است هر کجا می رود دنبالش می گردد، قلب انسان اگر نورانیت داشته باشد هر کجا برود دنبال گمشده اش می گردد. دنبال حکمت و شناخت حقایق حرکت می کند، وقتی مؤمن باشید نور ایمان در قلبتان باشد این نورانیت جذبه دارد و صفات الهی را در شما ایجاد می کند.

۱ - بحار الانوار جلد ۷۰، صفحه ۳۳۲.

۲ - کافی جلد ۸ صفحه ۱۶۷ حدیث ۱۸۶.

سؤال ششم:

خواهشمند است در رابطه با طرز برخورد با مجانی که با اعمال خود سبب آزار و اذیت روحی و جسمی اطرافیان می شوند توضیح دهید.

پاسخ ما:

اگر منظور از مجانین همین دیوانه های مریض معمولی باشد، تا آنجایی که می شود در خانه آنها را نگه دارند و اداره کنند و وقتی که دیگر قابل پذیرایی نبودند، در دارالمجانین و تیمارستان و یا بیمارستان روانی راهنمائیشان کنند. بعضی از دیوانه ها را می شود در خانه کنترل کرد و بعضی را نمی شود کنترل کرد و اگر قابل کنترل نبودند به بیمارستان روانی ببرند و طبق دستور پزشک با او رفتار کنند.

سؤال هفتم:

دیدن شخص بخیل آیا تأثیری بر انسان می‌گذارد؟

پاسخ ما:

انسان غالباً تحت تأثیر کسانی واقع می‌شود که آنها را دوست دارد. معروف است که می‌گویند: «الناس علی دین ملوکهم»^(۱)، مردم بر دین کسانی هستند که افکارشان را مالکند و رئیس آنها هستند، چون رئیس جلب توجه می‌کند، همه چشمشان به اوست. در مملکت به رئیس آن و در خانواده بزرگتر و در هر جا آن کس که توجه به اوست قبله گاه است، خصوصاً اگر به او محبت هم داشته باشند. در دهات سابقاً کدخدا یا کسی که پولدارتر بود در روحیات اهل آن محل تأثیر می‌گذاشتند، دهی که مردمش بخیل بودند اگر توجه می‌کردی می‌دیدي مثلاً بزرگ ده، کدخدای ده بخیل بوده و او جلب توجه می‌کرد و همه می‌خواستند مانند او بشوند لذا بخیل شدند. یا برعکس، بهر حال مردم فکر می‌کردند آن صفت بارز بخل یا سخاوت سبب شده آن افراد به آن مرحله و مقام برسد. بنابراین اگر دیدن بخیل روی محبت باشد جنبه تأثیرگذاری دارد و اگر آن شخص صاحب اختیار مردم باشد، تأثیر مسلم دارد. البته تمام صفات رذیله اینطور هستند و تأثیر دارند ولی اگر دیدن اینها جنبه عبرت گرفتن باشد اشکال ندارد، که گفته‌اند: ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان.

سؤال هشتم:

چرا خانم‌ها زودتر از مردها تحت تأثیر قرار می‌گیرند؟ آیا این ضعف است؟

پاسخ ما:

خانم‌ها یک مقداری مهربان‌تر و روحشان لطیف‌تر از مردهاست به همین جهت ممکن است زودتر تحت تأثیر قرار گیرند. بعضی فکر می‌کنند که شیطان بر آدم‌های خشن و به اصطلاح غضبناک و تندخو و قسی‌القلب وارد نمی‌شود و تنها به افراد ساده و کم عقل و کم درک وارد می‌شود. من با این فکر مخالفم. چون افراد قسی‌القلب خودشان شیطانند و وقتی غضب می‌کنند شیطان وارد بدنشان می‌شود و در افراد خشن و بداخلاق شیطان حساسیت و بداخلاقی را در آنها به وجود آورده است. بعضی افراد مقدّس و ناوارد می‌خواهند خانم‌ها را پست کنند و به خاطر اینکه آن حالت استبداد و استعمارگری را حل کنند این حرف را می‌زنند، البته یک مقداری هم خود خانم‌ها مقصرند و گرنه اینطور نیست که ضعیف باشند، خیلی هم قوی هستند.

خانم‌ها یک حالتی دارند که زود تحت تأثیر واقع می‌شوند که شیطان زیاد از این حالت استفاده می‌کند که اگر این حالت تحت کنترل نباشد خطرناک است. حالت انطعاف‌پذیری در افراد سطح بالا هم هست، حتی حضرت پیامبر اکرم آن قدر

که انطعاف‌پذیر بود دشمنان می‌گفتند: «وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنٌ قُلٌّ أَذْنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ»^(۱)، یعنی او زودباور است، خدای تعالی فرمود: این حالت «خَيْرٌ لَّكُمْ»، یعنی برای شما بهتر است اگر حضرت پیامبر اکرم حرفهای شما را باور نمی‌کرد، و به شما اعتنا نمی‌کرد، شماها مسلمان نمی‌شدید. انسان باید حرف دیگران را گوش دهد، منتهی خودش باید شخصیتش را حفظ کند، خودش هم کسی باشد و اگر کسی چیزی گفت فوراً قبول نکند.

سؤال نهم:

آیا داشتن خوابهای خوب و مکاشفات و مشاهدات، نشان‌دهنده کمالات روحی است؟

پاسخ ما:

انسان باید کوشش کند که بنده خدا شود و هدف اصلی را تعقیب کند و به جایی برسد که شیطان را از خودش دفع کند تا اینکه شیطان نتواند طمع‌ی به او داشته باشد و کاری کند که واقعاً به تمام معنا بنده باشد، آن وقت مورد الطاف و عنایات پروردگار قرار خواهد گرفت.

متأسفانه افراد، آن قدر که به داشتن خوابها و مکاشفات خوشحال می‌شوند به بنده بودن خوشحال نمی‌شوند. خواب دیدن دلیل بر خوب یا بد بودن انسان نیست. خیلی افراد بد هستند که زیاد خواب می‌بینند.

اگر خواب و مکاشفه خوبی داشتید برای دیگران نقل نکنید، وقتی شما مکاشفه‌تان را نقل کردید طبعاً یک حالت غلو و غروری در شما ایجاد می‌شود و یک امتیازی برای خودتان قائل می‌شوید که همین دام شیطان است. طرف مقابل هم وقتی شنید خوشحال می‌شود و شما را تشویق می‌کند و کم‌کم شیطان به شما می‌گوید یک قدری چربش کن و یا می‌گوید چند روز است که برای دوست قصه نگفته‌ای، باز یکی بساز و بگو. کم‌کم انسان یک فرد افترازننده و خارج از بندگی خدا می‌شود.

شما هیچ فکر نکنید که اگر انسان خوب و اهل کمالات شدید دیگر وسوسه‌های شیطان از شما دور می‌شود. اینطور نیست، اتفاقاً حمله شیطان به شما بیشتر می‌شود. یعنی شیطان به آنهایی که بی‌بند و بار و معصیت‌کار و گناهکارند و خودشان را جهنمی کرده‌اند دیگر کاری ندارد. به جهت اینکه آنها کمک شیطان و جهنمی شده‌اند، پس به چه کسی کار دارد؟ خودش می‌گوید: خدایا، من سر راه مستقیم تو می‌نشینم و همه را اغوا می‌کنم و گول می‌زنم و از صراط مستقیم منحرف می‌کنم.^(۱) کسی که خودش را در درّه انداخته دیگر خود او انحرافش را انجام داده است.

هستند کسانی که با یکی دو خواب، خود را نماینده و مرتبط با حضرت امام زمان می‌دانند و کم‌کم پیغام می‌برند و می‌آورند، لذا به ما دستور داده‌اند که اگر کسی گفت: من با حضرت امام زمان ارتباط دارم، بگوئیم: دروغ می‌گوئی.^(۲) البته گاهی ملاقاتهایی آن هم تصادفاً و با خواست حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداء ممکن است انجام شود، ولی اینکه کسی بگوید شما کارهایتان را به من بگوئید بروم برایتان دستور بیاورم، دروغ است. این دیگر نه به مرجع تقلید کار دارد و نه به احکام اسلامی توجه می‌کند.

افرادی هم بوده‌اند که همین‌طور جنایاتی مرتکب شده‌اند. اینکه شیطان ده تا کار خوب به کسی بگوید تا او یک کار بد را انجام بدهد برایش کافی است. بنابراین واسطه دروغین بین شما و حضرت امام زمان هم چند کار خیر به شما می‌گوید و بعد جنایت می‌کند. به مشاهداتتان حتی در مرحله اعلا اعتنا نکنید که دام شیطان است. بلکه بنده خدا باشید که بزرگترین مقام این است که انسان بگوید:

۱ - سوره مبارکه حجر، آیه ۱۳۹، سوره مبارکه ص آیه ۸۲.

۲ - بحارالانوار، جلد ۵۱، صفحه ۳۷۱.



یکی وصل و یکی هجران پسندد یکی درد و یکی درمان پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

اگر این فکر را بکنید کاملید و خدا به آن هدفی که شما را خلق کرده رسیده که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱)، اگر استادی خیلی خوب باشد شاگردانش را از راهی می‌برد که زیاد مکاشفه نداشته باشند تا حواسشان پرت نشود. اگر مکاشفات و خوابها و مشاهداتان را برای کسی گفتید ضرر دوش این است که ممکن است او شما را تکذیب کند و روحیاتتان ضعیف شود و حالت قبض به شما دست دهد.^(۲)

۱ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶.

۲ - در مورد «مکاشفه» در کتاب «در محضر استاد» ج ۲ ص ۱۰ - ۶ و کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی ص ۲۲۱ - ۲۱۸، از همین مؤلف مطالب مفصلی آمده است که به این جمله اشاره می‌شود: «تشخیص مکاشفه رحمانی از شیطانی اگر معلوم می‌شد مکاشفات اعتبار پیدا می‌کرد... میزان شرع و گفته‌های دین است».

سؤال دهم:

در حدیثی از حضرت پیامبر اکرم آمده است که عالم‌ترین شما کسی است که علم سایر انسان‌ها را بر علم خودش بیفزاید،^(۱) آیا این حدیث و احادیثی به این مضمون مخالفت با این مسئله که باید از کسانی علم بیاموزید که شیعه بوده و مورد اعتماد باشند، ندارد؟

پاسخ ما:

در روایت که می‌فرمایند: «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه»، یعنی عین علوم مردم را بر علم خودش اضافه بکند، یعنی اگر شما علوم اسلامی را خوب یاد گرفتید حالا علوم مردم را هم بر علم خود اضافه کنید طبعاً می‌شوید اعلم مردم، آن علمی که یاد گرفته‌اید، حتی گفته‌اند مجتهد جامع‌الشرایط که تهذیب نفس کرده این علوم را یاد بگیرد.

انسان باید علم دین را از مجتهد جامع‌الشرایط یاد بگیرد و علم فیزیک و شیمی را از فیزیکدان و شیمیدان اعلم یاد بگیرد. علم دیگران را بر علم خود افزوده کن، یعنی هر علمی می‌خواهی یاد بگیری از متخصص یاد بگیر. علم تزکیه نفس را از متخصص

۱ - عن رسول الله قال: اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه (امالی صدوق صفحه ۲۷ حدیث ۴).



آن یاد بگیر و همینطور بقیه علوم. مرحوم شیخ بهایی می گوید من در همه علوم تقریباً استاد شدم، شیخ بهایی یک عالم مسلمان شیعه است ولی در ریاضی کتاب «خلاصه الحساب» را نوشته که شاید بهترین کتاب در زمان خودش بود حتی در شیمی، فیزیک و علوم مختلف اظهار دانایی و فهم کرده است. فقیه و مجتهد است در اصول کتاب نوشته لذا این چنین شخصی «اعلم الناس» است.

سؤال یازدهم:

اذیت و آزار مؤمن که در روایات بسیار مذمت شده تا چه حدی و دارای چه شرایطی می باشد؟ مثلاً اگر با انجام مستحبی، مؤمنی اذیت شود، به عنوان مثال مؤمنی به بوی عطر حساسیت دارد، آیا باید آن عمل مستحب را در مقابل او ترک کرد و یا احتمالاً عمل مکروه را در مقابل او انجام داد؟

پاسخ ما:

اگر انسان با یک شخص مؤمنی در یک اتاق زندگی می کند و او می گوید من سرماخوردگی دارم عطر زن! اینجا عطر زدن مستحب که نیست شاید حرام هم باشد چون طرف اذیت می شود.

اما به طور کلی عطر زدن مستحب است، به خصوص روز جمعه استحباب مؤکد دارد^(۱) که انسان به خودش عطر بزند، حتی روایت شده که حضرت پیامبر اکرم اگر عطری نداشتند یک چیزی که معطر بود به خود می مالیدند. حال اگر در یک جمعی روز جمعه همه عطر زدند و یک نفر بدش آمد، نمی شود گفت که همه کار مکروه و نادرستی کرده اند، خیر.

۱ - عن ابی الحسن قال: لا ینبغی للرجل ان یدع الطیب فی کل یوم فان لم یقدر علیه فیوم و یوم لا فان لم یقدر نفی کل جمعة و لا یدع (کافی جلد ۶ صفحه ۵۱۰).

یک چیزهایی هست که انسان معمولاً بدش می آید، مثلاً این که شخصی سیر بخورد و بیاید در بین جمعیتی، هر کس که پهلوی او نشسته باشد بدش می آید اما عطر اینطور نیست که هر کس پهلوی انسان بنشیند از بوی آن بدش بیاید، لذا روایت دارد که در شب و روز جمعه سیر نخورید چون به مجامع و محل عبادت و مسجد می روید^(۱) از این نظر گفته اند که بوی بد ندهید و فرقی هم نمی کند سیر باشد یا پیاز باشد یا مثلاً واکس به کفش خودش مالیده باشد و بیاید در جمع، اینکار خوب نیست. اما نمی شود که یک نفر چون از بوی عطر خوشش نمی آید دیگر هیچ کس حق نداشته باشد عطری به خودش بزند و به این مستحب عمل کند.

سؤال دوازدهم:

چه ضرورتی داشت که خدای تعالی در کنار اراده و اختیار، به انسان شعور عنایت بفرماید؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»^(۱)، ما امانت (که همان عقل و اختیار است)^(۲) را بر آسمانها و زمین عرضه کردیم آنها ابا کردند از اینکه آن را تحمل کنند، «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»، اما انسان تحملش کرد یعنی عقل و اختیار را انسان پذیرفت همانطور که محسوسمان است، و لازمه عقل و اختیار تعهد است وگرنه فساد به وجود می‌آید، اگر انسان عقل و اختیار داشته باشد و متعهد هم باشد، این عقل و اختیار دو حربه‌ای برای او می‌شوند و اگر متعهد نباشد با کمک این دو حربه فساد می‌کند چنانچه در عالم افراد فاسد بوده‌اند که اشکال کارشان فقط عدم تعهد بود. معاویه یا سایر اشقیایی که بودند فقط به خاطر عدم تعهد و پایبند نبودن به تعهدشان فساد کردند. لذا اختیار به انسان نداده‌اند که هر کاری دلش خواست بکند، انسان آزاد است تا فضائل را اظهار کند و آزادی یک لطفی از طرف پروردگار است والا اگر خدای تعالی انسان را مانند

۱ - سوره مبارکه احزاب آیه ۷۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۵ صفحه ۳۱۱.

حیوانات یا ملائکه خلق می‌کرد آزادی نیازی نبود و خوب بودن ارزش زیادی نداشت، چون شهوت و غضب از او گرفته شده بود و انسانی که شهوت و غضب نداشته باشد اگر اختیار هم داشته باشد کاری انجام نمی‌دهد، و در اهمیت تعهد برای انسان باید بدانیم که اگر کسی شخصی را دعوت کند و او قصد رفتن نداشته باشد و بگوید می‌آیم، دروغ گفته و خلاف عهدش عمل کرده است.

هر چقدر عهد کوچک باشد باز هم عمل کنید. از شرائط مؤمن این است که «لَأْمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^(۱)، وقتی می‌گوئید: فلان ساعت می‌آیم حتماً باید بروید و الاً عهدتان را عمل نکرده‌اید و اگر قصد داشته باشید نروید که علاوه بر خلاف عهد کردن، دروغ هم گفته‌اید.^(۲)

۱ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۸.

۲ - درباره موضوع فوق در کتاب «اتحاد و دوستی» از همین مؤلف ذیل بحث «آیا با خوش قولی می‌توان دوستان را جلب کرد» ص ۲۱۲ مطالب مفصلی آمده است که می‌توان به جمله زیر اشاره کرد.
«وعده خلافی اگر چه با عذر حتمی هم توأم باشد موجب انزجار است و بعکس وفای به عهد، بزرگترین وسیله جلب دوستی است».

و همچنین در کتاب «سیر الی الله» از همین مؤلف ص ۳۱۴ مطلب مفصلی آمده است که به جمله زیر اشاره می‌شود.

در بحث «تعهد و وفای به عهد» می‌فرماید: «باید سالک الی الله بیش از هر چیز به تعهدات خود عمل کند و کوچکترین تخلفی در عهد و پیمان خود نداشته باشد».

سؤال سیزدهم:

کسی که چند مرحله از مراحل سیر و سلوک را بپیماید و بعد متوقف شود چه وضعیتی دارد؟

پاسخ ما:

این چنین شخصی مانند کسی است که از یک جای پُرخطری حرکت کند و در جای پُر خطر دیگری فرود بیاید که به دنبالش بدبختی است.

کسی که قدم در مراحل تزکیه نفس می گذارد باید با خودش عهد ببندد که تا آخر عمر در این راه باشد و تا آخر عمر خوب باشد.

گاهی می پرسند ما تا کی باید در این راه باشیم؟ اصلاً این سؤال مطرح نیست و تا کی ندارد. کدامیک از خوبی ها را می خواهی قطع کنی؟ استقامت را؟ راه راست را؟ محبت را به خدا؟ کدامیک از آنها را می خواهی قطع کنی؟ همیشه این برنامه ها باید باشد و هیچ وقت یک سالک الی الله، نباید خودش را از برنامه های سیر و سلوک قطع کند.

بعنوان مثال نردبانی را فرض کنید که شما در پله دهم آن هستید، اینجا نمی توانید بگوئید حالا که در پله دهم هستم به پله هشتم و نهم کاری ندارم و به یک نَجّار می گویم آنها را بُرد و جدا کند، چون بلافاصله سقوط می کنید.

پله های قبل مقاوم این پله جدید است و اگر آنها را نداشته باشی، این را هم نداری.

سؤال چهاردهم:

چرا گاهی انسان در مسائل روحی و تزکیه نفس عقب می افتد و پیشرفت نمی کند؟

پاسخ ما:

تمام عقب افتادگی های ما به خاطر این است که به فکر کار خودمان نیستیم، کسی که می خواهد موفق بشود باید تمام فکر و تمرکزش در کار باشد.

آیا می دانید حضرت موسی آن شب در کوه طور در چه موقعیتی قرار گرفته بود؟ زن حامله اش را در بیابان گذاشته بود که برود آتش بیاورد و او را گرم کند، به شجره طور سینا که برخورد کرد عشق پروردگار چنان او را مبهوت کرد که تمام فکرش متوجه کارش شد، نمی گوید خدایا می شود نیم ساعت دیگر بیایم؟ ما باشیم چکار می کنیم؟ حتی وظیفه خود می دانیم که برگردیم، اما اینکار کار عاشق و محب نیست، محب آن کسی است که از همه چیزش در راه خدا بگذرد.

سؤال پانزدهم:

انجام عبادات از روی کسالت آیا پذیرفته می‌گردد؟

پاسخ ما:

در خصوص عبادات واجبه، انسان نباید فکر کسل بودنش باشد و یا اینکه بگوید من الان حال عبادت ندارم، واجبات را باید انجام دهد.

در خصوص مستحبات البته انسان باید قدری حالش را رعایت کند و خودش را خسته نکند و با کسالت، کراهت دارد انسان عبادت کند یا نماز شب بخواند.

اما در واجبات نمی‌شود گفت چون حال نداریم نماز ظهر و عصر را امروز نمی‌خوانیم، در واجبات خدا بر همه واجب کرده، چه در حال کسالت چه در حال خوشحالی چه در حال انبساط و چه در حال انقباض باید واجباتش را انجام دهد.

عبادت کاری است که اگر از روی معرفت باشد ارزش دارد، اگر از روی انسانیت و صفای باطن باشد ارزش دارد، عبادت تنها، فایده‌ای ندارد، انسان را نمی‌سازد، دارو انسان را از مرض نجات می‌دهد، اما نه هر دارویی که تو انتخاب کنی، باید دکتر تشخیص بدهد.

سؤال شانزدهم:

آیا به یک مسلمان فاسق و معصیت‌کار بهتر می‌توانیم اعتماد کنیم یا به یک مسیحی یا یهودی یا زرتشتی که در دینش متعهد است؟

پاسخ ما:

به یک انسان معصیت‌کار نمی‌شود اعتماد کرد. یک مسلمان معصیت‌کار این طور است، یک فاسق این‌طور است نه کافر، گاهی می‌شود که یک مسیحی به دین خودش معتقد است و یک گناه در دین خودش نمی‌کند به این شخص می‌شود اعتماد کرد چون فاسق نیست. اشتباهی در عقاید پیدا کرده است که می‌خواسته مسلمان باشد، مسیحی شده است. یا حتی یک یهودی اگر به دین خودش معتقد است و در دین خودش گنه‌کار نیست می‌شود به او اعتماد کرد ولی به یک مسلمان معصیت‌کار نمی‌شود اعتماد کرد. چون این می‌داند که دارد به خودش ظلم می‌کند و می‌داند که به خدا خیانت می‌کند لذا به شما هم حتماً خیانت می‌کند، گاهی بعضی می‌گویند فلان مرد مسیحی یا فلان یهودی یا فلان زرتشتی بسیار مورد اعتماد است و هیچ‌وقت خیانت نمی‌کند هیچ‌وقت غش در مالش نمی‌کند، در کسبش کم‌فروشی نمی‌کند. اشتباهاتی در اصل اعتقادات دارد. اعتقاد پیدا کرده است که حضرت مسیح از جانب خدا آمده است اما نتوانسته است خودش را معتقد به وجود مقدس حضرت رسول

اکرم بکند و لذا در دین خودش مورد اعتماد است ولی اگر یک مسلمان معصیت کرد ولو اینکه کوچک‌ترین گناهی انجام بدهد اگر به او اعتماد کردید بر خلاف این آیه شریفه قرآن عمل کرده‌اید که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، ای کسانی که ایمان دارید «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ»، اگر یک فاسقی پیش شما آمد «بِنَبَأٍ»^(۱)، به یک خبری، به او اعتماد نکنید بروید و تبیین کنید، به حرف این شخص اعتماد نکنید چون اگر اعتماد کردید ممکن است همانطور که به خدا خیانت کرده است به شما هم خیانت کند. لذا در اسلام اگر به همین آیه عمل می‌شد مردم دنیاپرست لااقل گناه علنی نمی‌کردند.



سؤال هفدهم:

چگونه می توان مشمول رحمت خاصه الهی شد؟

پاسخ ما:

باید انسان بی دریغ برای خدا کار کند تا خداوند هم بی دریغ رحمتش را نازل کند. عده ای روی حساب کار می کنند و به فکر ثواب بردن هستند. البته گاهی می شود که انسان از ثواب زیاد یک عمل متوجه می شود که آن نزد خدا محبوبتر است. مثلاً می گویند: در نماز جماعت که تعداد نفرات به ده نفر یا بیشتر برسند آن قدر ثواب دارد که اگر جنّ و انس نویسنده شوند نمی توانند ثواب آن را بنویسند.^(۱) معنایش این است که خدا این کار را خیلی دوست دارد. از این ثواب، ما محبت پروردگار را نسبت به این عمل بدست می آوریم. لذا این عمل را ترجیح می دهیم، این اشکالی ندارد. اما اگر نه، می خواهیم بدانیم کدام کار مزد و اجرش بیشتر و در قیامت بیشتر ثواب می دهند اینجا، اهل حساب شده ایم. خدا هم با ما حساب می کند و به ما طبق حساب خودش عنایت می کند. بنابراین اگر می خواهیم بعد از تزکیه نفس و کمالات، جزو مخلصین شویم کوشش کنیم که بی دریغ برای خدا کار کنیم. وجودمان را برای پروردگار خالص قرار

دهیم و به فکر این که چقدر خدا به ما لطف کرده که در مقابلش این کارها را بکنیم نباشیم. اینجا مشمول رحمت خاصه پروردگار خواهیم شد.

به طور کلی اگر کسی بخواهد مشمول رحمت خاصه الهی شود باید اعمالش پاک و خالص شود، و خدا را خالصانه بندگی کند و روح و قلبش نیز برای عشق و محبت به خداوند خالص باشد.

سؤال هجدهم:

با چه زبانی و با چه کلماتی با خدای تعالی صحبت کنیم بهتر

است؟

پاسخ ما:

بنشینید از همه علائق دنیا خود را جدا کنید، از تمام زخارف دنیوی خود را دور کنید در اتاق خلوتی، با خدا خلوت کنید بنشینید با خدا انس بگیرید، حرف بزنید احتیاج به کتاب مفاتیح و صحیفه سجّادیه ندارد اگر چه انسان از زبان پاکان با خدا صحبت کند بهتر است اما اگر معنایش را درک نمی‌کنید با زبان حال خودتان صحبت کنید بگویید خدایا من بنده توام. تو به من از اول عمر نعمت داده‌ای، تو قبل از اینکه من به عرصه وجود برسم نعمتهایت را فراوان به من داده‌ای، «غمرتنی ایادیک»^(۱).

مرا در نعمتهایت فرو برده‌ای، من معصیت کردم، من غفلت کردم، تو نعمت دادی من شکر نکردم، تو نعمت دادی، من غافل بودم.

نعمت‌ها را بشمارید نعمتهای خدا زیاد است، که در قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^(۲)، اگر بخواهید نعمت‌های پروردگار را بشمارید نمی‌توانید حساب کنید کم حوصلگی نکنید. انسان گاهی با کسی که خیلی به او علاقه ندارد چند

۱ - مصباح کفعمی صفحه ۲۹ قسمتی از دعای امیرالمومنین در سجده شکر بعد از نمازهای واجب.

۲ - سوره مبارکه نحل آیه ۱۸.

کلمه که صحبت می کند حوصله اش سر می رود اما در مقابل اگر با کسی که عشق به او دارد صحبت کند هر چه حرف بزند خسته نمی شود و می خواهد دائماً با او صحبت و درددل کند.

لذا از ابتدای خلقت تان شروع کنید بگوئید خدایا من نطفه ای نجس بودم در رحم مادر،... حرف زیاد می شود بعد شروع کنید به یاد آوری بدیهای خودتان، در دعای ابو حمزه می گوید: خدایا تو بزرگی، من که هستم؟ معصیت های تان یادتان نرود، فراموش نکنید که در سن جوانی چه کردید؟ در اول تکلیف چه کردید؟ یک یک را بیاد آورید و بگوئید: خدایا این معصیتها را کرده ام و در اثر این معصیتها حجابهایی برایم پدیدار شده، و رذایلی پیدا کرده ام و دارای صفات و امراض روحی شده ام. ولی تو دوباره مرا راهنمایی کردی و به طرف خودت دعوت نمودی.

ائمّه اطهار در ادای کلمات بهتر ادب را رعایت می کردند زیر آنها می دانند با خدا چگونه صحبت کنند و خدا را چگونه وصف کنند، زیرا خدای تعالی در قرآن می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»^(۱)، هر چه در دنیا هست و خدا را وصف می کند، خدا منزّه است از وصف ناقصی که از ذات مقدّس او می کنند. هر کسی و هر موجودی «الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله» می گوید ولی خدا آن چیزی که شما می گوئید نیست. پاک و منزّه است از تسبیحی که شما می گوئید، مثل این که یک مهندس سفینه ساز، بادیادکی برای فرزندش درست می کند و شما بخواهید از او تعریف کنید بگوئید او بادیادک درست کرده هر چند این مثال قابل قیاس نیست چون محدود است، یعنی ما اگر گفتیم خدا خالق آسمانها و زمین است باز باید بگوییم «سبحان الله» زیرا خدای تعالی بی نهایت است، خدا منزّه است، با این کلمات خدا را کوچک و محدود



می‌کنیم، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^(۱)، فقط یک دسته خدا را درست وصف می‌کنند، «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^(۲) می‌گویند: خدا خالق آسمانها و زمین است اما می‌دانند خدا محدود نیست. بندگان خالص خدا می‌گویند: ما خدا را نشناختیم آن چنان که حضرت پیامبر اکرم فرمود: «ما عرفناك حق معرفتك»^(۳).

۱ - سوره مبارکه زمر آیه ۶۷.

۲ - سوره مبارکه صافات آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۲۳.

سؤال نوزدهم:

چرا گفته اند در برخورد با افراد به کسی اهانت نکنید؟

پاسخ ما:

زیرا اولیاء خدا در میان مردم پنهانند، لذا می گویند به کسی اهانت نکنید، گاهی می شود یک نفر ولی خداست و انسان او را نمی شناسد و جسارت می کند و گرفتار می گردد. در حدیثی از قول خدای تعالی می فرماید: «اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری»^(۱) به اصطلاح اولیاء خدا در آغوش مهربانی خدا هستند، مثلاً مالک اشتر از مکانی در حال عبور بود شخصی او را نمی شناخت خرمائی که خورده بود دانه اش را به گونه مالک زد، مالک اشتر برگشت او را نگاه کرد و یک مقداری به او خندید و تشریف بُرد. یک نفر آمد به آن شخص گفت: او فرمانده لشکر علی بن ابیطالب بود، چرا این کار را کردی؟ او خیلی ترسید، زیرا سابقاً اگر یک نفر بی احترامی به خلیفه های خود می کرد آنها از چنین بی احترامی به راحتی نمی گذشتند، این فرد مضطرب شد گفت چه کار کنم؟ گفت: برو دنبالش، او آدم خوبی است. رضایت بطلب، دوان دوان آمد، از مردم پرسید مالک کجاست؟ گفتند: به مسجد رفته است. به مسجد رفت دید او نماز می خواند، نشست، بدنش می لرزید، مالک نمازش را تمام کرد، آن شخص گفت: من اشتباه کردم. ایشان فرمودند: که من اینجا نیامدم مگر اینکه برای تو دعا کنم تا به کسی که



نمی‌شناسی جسارت نکنی، و یا در قضیهٔ دیگر زائری وارد صحن مولا امیرالمؤمنین می‌شود مقدّس اردبیلی را که پیرمردی بود می‌بیند از او می‌پرسد آقا آیا کسی هست لباسهای ما را که کثیف شده بشوید؟ مقدّس اردبیلی گفت: اتفاقاً من خودم این کار را می‌کنم! او هم بقچه‌اش را داد به مقدّس اردبیلی، فردا همان موقع آمد و لباسهایی که شسته بود را تحویل داد. مورد دیگر قضیهٔ مردی است که در حمام خوابیده بود و دلاک را صدا می‌زد، او نیامد، یک وقت آقا حضرت علی بن موسی الرضا وارد حمام می‌شوند، آن فرد که حضرت را نمی‌شناخت عرض کرد: آقا چرا دیر کردی؟ آخر مدتی است اینجا خوابیده‌ام، حضرت فرمودند: باز بخواب تا من تو را بشویم، کیسه را برداشتند و مشغول کیسه کردن او شدند، آن شخص ضمناً می‌دید هر که وارد حمام می‌شود به طرف حضرت تعظیم می‌کند، کم‌کم فهمید که این آقا حضرت امام رضا هستند. عرض کرد: آقا خواهش می‌کنم ادامه ندهید، من نفهمیدم شما که هستید و اشتباه کردم. حضرت فرمودند: حضرت پیامبر اکرم سفارش فرموده‌اند: که تا کاری را تمام نکرده‌اید آن را رها نکنید، من باید پاهایت و پشتت را هم کیسه کنم.

به مردم اهانت نکنید، اولیاء خدا در بین مردم پنهان هستند، نگوئید این فرد چون لباسش پاره است پس از اولیاء خدا نیست. یک روز من و مرحوم استادم حاج ملاآقاجان رفتیم مدرسهٔ طلاب زنجان، طلبه‌هایی که ایشان را می‌شناختند دُورشان را گرفتند و مسائل‌شان را می‌پرسیدند یک نفر آمده بود و می‌گفت: اینها که لباسهایشان خیلی بهتر از اوست چرا دور او جمع شده‌اند؟ و می‌خندید، نمی‌دانست شخصیت یک فرد به لباس او نیست، فرد دیگری به من گفت: چرا دنبال او راه افتاده‌ای؟ گاهی به مرحوم حاج ملاآقاجان می‌گفتم: اجازه بدهید من منبر بروم و در مورد خصوصیات

اخلاقی شما صحبت کنم ولی ایشان اجازه نمی فرمودند، خدا می داند حالاتی از ایشان را اگر بخواهم به رشته تحریر در آورم ده برابر کتاب «پرواز روح» می شود. این ولی خدا در زنجان راه می رفت و هیچ کس او را نمی شناخت. اولیاء خدا پنهانند مگر برای یک عده خاص. البتّه اگر کسی به اولیای خدا فحش بدهد در روح شما نباید تأثیری داشته باشد چون دشمن اگر بفهمد نقطه ضعف دارید از آن وارد می شود و هر چه شما به این مسأله توجّه کنید او بدتر می کند.



سؤال بیستم:

آیا در طی مراحل تزکیه نفس اعتقادات انسان تصحیح می شود
یا مستقلاً باید اعتقادات را درست کرد؟

پاسخ ما:

عقاید مستقلاً باید تصحیح شوند، تا می توانید عقایدتان را درست کنید، پیامبر و
خدای تعالی را خوب بشناسید، اعتقاد به معاد داشته باشید. بروید و تحقیق کنید، به
حرف منبری یا پدر و مادر اکتفا نکنید. اینطور نباشید که گاه احساساتی شوید و مقام
حضرت علی را از حضرت پیامبر اکرم بالاتر بدانید و گاه ائمه اطهار را
مثل مردم عادی بدانید. زیرا شیعیان گاهی غلو و زیاده روی می کنند و به خطا
می روند چون گاهی عقاید انسان روی احساسات است.

ابن ابی العوجاء در حرم حضرت رسول اکرم به حضرت بی احترامی می کند.
مفضل بن عمر آنجا بود و سر آنها داد می زند می پرسند: تو کی هستی؟ می گوید: از
شاگردان حضرت امام صادق ، می گویند: باید اخلاقت هم مثل امامت باشد و
مورد اعتراض آنها قرار می گیرد، او با ناراحتی خدمت امام مشرف می شود
حضرت او را می نشاند و درباره خدانشناسی با او حرف می زند چون اعتقاد باعث
عمل می شود و ضعف در اعتقادات سبب می شود احساسات بر انسان غلبه کند.

ولی هشام بن حکم با یکی از کسانی که قائل به امامت ائمه اطهار نبود،

برخورد می‌کند او می‌گوید: «حسبنا کتاب الله»، هشام می‌گوید سؤالاتی دارم، می‌گوید: بپرس. هشام می‌گوید البته سؤالاتم کمی بچه‌گانه است، می‌گوید: بپرس. هشام سؤال می‌کند شما چشم دارید؟ گوش دارید؟ سر دارید؟ زبان دارید؟ می‌گوید: بله داریم، می‌پرسد قلب هم دارید؟ بله، چرا؟ چون اگر چشم خطا کرد قلبم درست کند. قلب همه خطاها را برطرف می‌کند، هشام می‌گوید: چطور شد برای بشر با این عظمت، خدا قلبی قرار نداده که با هم اختلاف و خطا نداشته باشند، این همه مسلکهای مختلف آیا کسی را نمی‌خواهد که وحدت به اینها بدهد؟ آن شخص سؤال می‌کند تو هشام بن حکم هستی؟ و به وجود حضرت امام معتقد می‌شود. هشام خدمت حضرت امام می‌رسد، حضرت او را اکرام می‌کند و می‌فرماید طرز بحث را بگو^(۱) و می‌فرماید: «کونوا لنا زیناً»^(۲)، مایه آبرو و زینت ما باشید برای ما اسباب خجالت نباشید.

اگر سالها طول بکشد تا عقایدتان را درست کنید ارزش دارد چون در قیامت بدردتان می‌خورد.

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۶۹ حدیث ۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۵ صفحه ۱۵۱ حدیث ۱.

سؤال بیست و یکم:

یک جمله حکیمانه که از عالمی شنیده و تا اکنون برایتان مورد استفاده بوده چیست؟

پاسخ ما:

من خدمت یکی از بزرگان در همان اوائل جوانی بودم و خیلی دنبالشان به اصطلاح دویدم تا یک جمله‌ای به من بگوید. چون سابق‌ها حکمت و کلام خوب خیلی ارزش داشت و مردم قدر کلام خوب را بیشتر می‌دانستند. اکثر علمای اسلام ایرانی بودند رفته‌اند به مکه و مدینه و کوفه و راههای دور تا به محضر ائمه برسند آن‌ها هم با وسائل زمان قدیم، تا کسب علم و دانش کنند. شیخ کلینی صاحب کتاب «کافی» اهل شهر ری است، ایشان حرکت کردند رفتند مدینه و مکانهای دیگر و هم اکنون قبرش در بغداد است تا بتواند این کتاب را جمع‌آوری کند و همینطور علمای دیگر آن وقت. البته الان هم بعضی افراد هستند که خیلی طالبند که خدا می‌داند من بعضی مواقع غبطه می‌خورم به بعضی از جوانها که اینها چقدر طالب کمالاتند و چقدر طالب خوب شدن و پیشرفتند. روزی یک جوانی به من تلفن زد گفت: می‌خواهم شما را ببینم. از روی صدایش فهمیدم که ایشان خیلی جوان است. پرسیدم: چند سالت است؟ گفت پانزده سال، من با خود گفتم یعنی با من چه کار دارد؟ یک مقداری ممانعت کردم دیدم خیلی اصرار کرد، گفتم: بیا. آمد و دیدم دم در ایستاده و اشک می‌ریزد. من خیال کردم پدرش

او را زده یا پول زیادی داشته که گم کرده، گفتم: چیه؟ گفت: من می‌خواهم خوب بشوم. من گریه‌ام گرفت و خدا می‌داند با همان اشکها گفتم چطور می‌خواهی خوب بشوی؟ اسم یکی از جوانهایی که پیش ما بود را آورد و گفت می‌خواهم مثل او شوم. خیلی حالم منقلب شد گفتم ای کاش پیرمردهای ما اینطوری بودند، اینهایی که پایشان لب گور است. از آن جوان پرسیدم آیا تکلیف شده‌ای؟ گفت: شاید چند روز دیگر پانزده سالم تمام شود. گفتم: شما که هنوز گناهی نکرده‌ای. خلاصه من هم در همین سنین دنبال آن بزرگ راه می‌رفتم به او گفتم که ای آقا یک کلمه‌ای به من بگو که من اصلاح شوم. (من اول فکر می‌کردم می‌خواهد مرا از سر خودش باز کند ولی بعدها نشستم تا همین حالا فکر کردم). به من رو کرد و گفت: فلانی هر کاری را می‌دانی که خوب است بکن و هر کاری که می‌دانی بد است نکن، بعدها من فهمیدم که این جمله خیلی پُرازش است. و آنرا همه بلدید ولی اگر می‌خواهید سعادت نصیبتان شود، اگر می‌خواهید جزء یاران حضرت امام زمان شوید و از اولیاء خدا باشید و مثل سلمان و ابوذر شوید و بالاخره خوب باشید به همین یک جمله عمل کنید و در روایت دارد: «من عمل بما علم ورّثه الله علم ما لم یعلم»^(۱)، هر که آنچه می‌داند عمل کند خدای تعالی آنچه را هم که نمی‌داند به او تعلیم خواهد داد. شما می‌دانید دروغ بد است نگو و می‌دانی درستی خوب است درست باش، مطلب خیلی ساده است، اکنون چهل سال است که دارم روی این کلام فکر می‌کنم، یکی از توصیه‌های من به دوستان صمیمی‌ام همین است که هر کار می‌دانی خوب است بکن و هر کار می‌دانی بد است نکن. می‌گویی: خودم می‌دانم! همین کلمه خودم هم می‌دانم، بد است. تو بنده‌ی خدایی و باید هر چه خدا می‌خواهد بخواهی. یک تکانی بخورید



چطور آن بچه می آید می گوید می خواهم خوب شوم، آن وقت شمای پیرمرد یا پیرزن یا میانسال نمی خواهی خوب شوی؟ علّتش چیست؟ علّتش این است که او ایمان دارد ولی تو ایمانت را به دنیایت فروخته ای. شیطان روی کولت پالانش را گذاشته و دهنه اش را هم گرفته. گاهی به من می گویند فلانی می خواهد تزکیه نفس کند ولی وسواسی است. منتهی او نمی تواند بلکه همه آدم های معصیتکار که عادت به گناه هم کرده اند همینطور، اقلّاً تو یک لگدی بزنی و شیطان را پرت کن تا علمای دین کمکت کنند. انشاء الله سعی کنید به جمله این فرد بزرگ عمل کنید.

سؤال بیست و دوم:

قدرت معنوی انسان تا چه اندازه می باشد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در میان ماهها، ماه رمضان را به خود نسبت داده و در میان ساختمانها کعبه را، و در میان خونها خون حضرت حسین ابن علی ، و در میان ارواح هم روح انسان را به خود نسبت داده، که در قرآن می فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۱)، حالا این نسبت روی چه حسابی می باشد؟ بخاطر این است که هر چه از صفات حمیده ذات مقدّس پروردگار داشته در روح انسان به عنوان نمونه گذاشته و نمونه بارز آن را به صورت اهل بیت عصمت و طهارت در دنیا آورده تا ما بدانیم که معنای خلیفه الله یعنی چه؟ انسان با اینکه خیلی ضعیف و ناتوان است در عین حال قدرت مافوق پیدا می کند و عالم به ماسوی الله می شود. یک انسان ممکن است آن چنان قدرت پیدا بکند از نظر ظاهری، که با نیروی فکر همه موجودات عالم را تحت کنترل خودش قرار دهد. شما هر نیروی فوق العاده یا هر حیوان درنده ای را تصور کنید یا حتی نیروی اتم را که مخرب است و به قدری قدرت دارد که به یک لحظه ممکن است یک شهری را زیر و رو کند، بشر می تواند تحت کنترل خودش قرار می دهد. آن را می آورد و در اختیار می گیرد و بعد با اختیار او اظهار می شود. در عین



حال اینها را ما قدرت نمی‌دانیم اینها قدرت پرارزشی نیست و محدود است و نهایت این است که فرض کنید انسان با یک اشاره یا دکمه زدن، تمام کره زمین را تخریب می‌کند. اما بشر از نظر قدرت روحی به جایی می‌رسد که این مسائل در مقابل او بسیار جزئی است و اساساً خدا این قدرتها را به حساب نیاورده. قدرتهای روحی آن چنان زیاد است که اگر انسان از اولیاء خدا باشد و ارتباطش با او باشد و خدا را پشتیبان خود قرار دهد قدرتش به جایی می‌رسد که مانند آصف بن برخیا وقتی می‌شنود که حضرت سلیمان می‌فرماید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا»^(۱)، کیست که تخت بلقیس را برای من حاضر کند؟ می‌گوید: قبل از اینکه چشمش بهم بخورد من تخت را برایت می‌آورم! «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^(۲)، این چه شخصی است که یک چنین کاری می‌کند؟ یک علمی از کتاب دارد و از نیروی مافوق مادی استفاده می‌کند. از امام سؤال می‌شود آصف بن برخیا در مقابل حضرت علی ابن ابیطالب (آن نمونه دین و آن الگوی اهل یقین و انسان کامل) چقدر علم کتاب داشت؟ می‌فرماید: به مقدار یک بال مگس که در آب بخورد چقدر آب بر می‌دارد؟ آن مقدار از علم کتاب را داشت. از خود آیه هم استفاده می‌شود که «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^(۳)، در اینجا «مِنْ» تبعیضیه است یعنی بعضی از علم کتاب، طبعاً اگر ۵۰٪ باشد این را نمی‌گویند بلکه کمتر است، یک همچنین مقداری از علم کتاب را داشته و یک چنین اعمال قدرتی کرده. این تازه یک سر سوزنی از اقیانوس علم آن کسی است که خدا او را برای ما الگو قرار داده و فرموده به او خودمان را

۱ - سوره مبارکه نمل آیه ۳۸.

۲ - سوره مبارکه نمل آیه ۴۰.

۳ - سوره مبارکه نمل آیه ۴۰.

برسانیم. «حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء»^(۱)، تو یک چیزی گرفتی و همه چیز را از دست دادی! قدرت، آن قدرتی است که وصل به قدرت بی‌نهایت الهی باشد. حضرت حسین ابن علی در گودی قتلگاه قدرتش مافوق قدرت‌ها است، نه ابن زیاد. به جهت اینکه حضرت حسین ابن علی از آسمانها تا زمین و تمام قلوب را با قدرت الهی متوجّه خودش کرده و ابن زیاد تنها ۷۲ نفر را کشته، ۷۲ نفر کشتن کجا و ماسوی الله کشته عشق حسین ابن علی بودن کجا؟^(۲)

۱ - قسمتی از شعر ابونواس، شاعر عرب زبان است که بصورت ضرب المثل درآمده است (ریاض السالکین جلد ۲ صفحه ۱۳۰).

۲ - پاسخ ما: در مورد دانا به علم کتاب کیست؟ و ص ۳۵۲ توضیح گوشه‌ای از قضیه سلیمان و بلقیس تا ص ۳۵۶ پاسخ ما در مورد همین بحث می‌باشد.



سؤال بیست و سوم:

منظور از حال پیدا کردن در دعا و مناجات چیست؟

پاسخ ما:

حالی که اکثر مردم دنبالش هستند این است که می‌گویند دعای ندبه رفتیم صبحانه مفصل دادند، حال پیدا کردیم یا در دعای کمیل «یا رب» را زیاد می‌گویند تا حال پیدا کنند یعنی از نظر ظاهر چاشنی را زیاد می‌کنند، چراغ را خاموش می‌کنند تا حال پیدا کنند و فقط دنبال حال هستند، این همان حالی است که موسیقی‌دان هم می‌گوید از موسیقی پیدا می‌شود.

آن حال که ما می‌گوییم یعنی پرورش روح، کمالات روحی، ترقی روح و الا این که انسان خوشش بیاید و حالی پیدا کند، از موسیقی هم به دست می‌آید. از نشستن با رفیق‌ها و دیگران را مسخره کردن هم به دست می‌آید.

انسانی که اهل کمالات است به فکر رسیدن به مقصد است، حالی که در مجالس پیدا می‌شود اگر انقطاع پیدا شود خوب است. چون یک لحظه انقطاع کارساز است.

ما درون را بنگریم و حال را نمی‌برون را بنگریم و قال را

لذا دعای ندبه می‌خوانی این طرف و آن طرف را نگاه می‌کنی تا ببینی حضرت امام زمان آمده یا نه، قبل از اینکه همه بگویند «این بقیة الله»، تو حضرت را ببینی به این می‌گویند حال!

والا اینکه انسان تحت تأثیر صدا قرار گیرد از ضعف انسان است. گاهی افراد می‌خواهند در مجلس حال به وجود آورند با آهنگ صدایشان حال به وجود می‌آورند. شخصی یک شعر معمولی از غزل‌های حافظ را می‌خواند، ثن صدایش طوری بود که همه گریه می‌کردند مثل آدم‌های ضعیف فوراً با آهنگ آن گریه کردند یک شخصی صدایش آن طور نبود ولی روضه‌های تندی می‌خواند در عین حال کسی گریه نمی‌کرد، لذا تحت تأثیر صدا واقع شدن مربوط به ضعف است. بدتر از آن تحت تأثیر آهنگ واقع شدن است، آهنگهایی می‌زنند که افراد گریه می‌کنند. در مجله‌ای دیدم آهنگی می‌زنند مرغ تخم می‌کند چون اعصاب مرغ ضعیف می‌شود، تخمی که یک ساعت دیگر می‌خواهد بکند الان می‌گذارد.

سؤال بیست و چهارم:

لطفاً حقیقت و واقعیت هیبت را بیان فرمائید.

پاسخ ما:

هیبت یعنی ظهور شخصیت، این تعبیر شاید بهترین تعبیر باشد. گاهی در بعضی افراد ذاتاً هست. وقتی که وارد مجلسی می‌شوند هیبتی دارند. حالا یا مربوط به لباسشان است یا مربوط به ریش و قیافه‌شان می‌باشد. یا مربوط به درشتی بدنشان یا مربوط به اخلاقشان یا مربوط به تفکر خود انسان است. یعنی فکر می‌کند این شخص خیلی عالم است خیلی شخصیت دارد. لذا هیبتش او را می‌گیرد.

یک وقتی یک نفری می‌گفت: من وارد منزلی شدم گفتند: فلان وزیر اینجاست. من خیلی ترسیدم و خودم را جمع کردم و بعد دیدم اشتباه گرفته‌ام آن کسی که من فکر می‌کردم، وزیر نبوده، کسی دیگر وزیر بوده و هیبت این آقا مرا گرفته بود. ولی هیبتی که خدای تعالی به افراد مؤمن در مقابل دشمنان عنایت می‌کند این خیلی ارزش دارد. مثلاً در دعای ندبه هست در مورد حضرت پیامبر اکرم که «نصرته بالرب»، خدایا تو یاری کردی پیامبرت را با رعبی که در دل مردم از او انداختی، من خودم در مورد مرحوم نواب صفوی دیده بودم با این که از لحاظ ظاهری جثه‌اش لاغر اندام بود ولی وقتی وارد مجلس می‌شد مدام رنگشان می‌پرید. مخصوصاً افراد طاغوتی، حالا شاید به خاطر تخیلاتی بود که آنان از ایشان در ذهنشان داشتند که از ایشان

می ترسیدند.

گاهی «نصرته بالرب» واقعاً عجیب است. پیامبر به آن مهربانی، پیامبری که خدای تعالی درباره او در قرآن کریم می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۱)، پیامبری که این قدر مهربان است که عربهای جاهل حتی پایشان را روی شانهاش می گذارند،^(۲) حضرت پیامبر اکرم وقتی وارد می شد در جایی همه می ترسیدند، خودشان را گم می کردند که یکی از یاری های خدای متعال برای حضرت پیامبر اکرم این است که در قلوب مردم رعبی از هیبت او انداخته بود که آنها می ترسیدند. بهر حال معنی هیبت این است که برخی افراد در اثر ایمان داشتن، خدای تعالی یک هیبتی به آنها می دهد و یا اینکه به خاطر جنبه های تخیلی طرف مقابل است.

۱ - سوره مبارکه قلم آیه ۴.

۲ - ارشاد القلوب جلد ۲ صفحه ۲۲۹.



سؤال بیست و پنجم:

فرق بین حرص با غبطه و حسادت با مسابقه در چیست؟ آیا حرص در معنویت صحیح است؟

پاسخ ما:

حرص صفتی از صفات درونی انسان است، که از صفاتی است که باید کنترل شود. اگر کنترل شود خیلی خوب است و از صفات حمیده می شود. و اگر کنترل نشود از صفات رذیله می شود. مثلاً بعضی جاها حرص را اجازه داده اند که حضرت پیامبر اکرم یکی از صفاتش را خداوند می فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْنَا»^(۱)، یعنی حضرت رسول اکرم حریص است بر شما و اصرار دارد، خیلی پافشاری دارد. اصرار دارد تا شما هدایت شوید. این از صفات ممدوح است و خیلی خوب است. گاهی حرص برای دنیا است. پافشاری برای بدست آوردن مال دنیا و محبت به دنیا است که این حرص بد است و بالاخره حرص و پافشاری کردن، دنبال کاری حرکت کردن، اگر آن کار، کار خوبی باشد حلال باشد، خوب و پسندیده است. مثل غضب می ماند،

مثل شهوت می ماند. شهوت هم همینطور است که اگر اینها کنترل شد و تحت برنامه و اراده شما و در صراط مستقیم بود بسیار خوب، و اگر کنترل نشد بسیار بد است.

اما غبطه همه جورش خوب است. غبطه یعنی تأسف خوردن که چرا من به آن کمال نرسیدم. چرا من دارای آن کمال نیستم. و در مقابل حسد واقع شده، حسد بد است و غبطه خوب. غبطه: یعنی انسان متأسف باشد و بگوید من باید به کمالی که فلانی دارا هست برسم، و این غبطه همه جا ممدوح است و مدح شده و بسیار صفت خوبی است. غبطه اگر نباشد انسان به کمالات روحی نمی رسد.

اگر انسان خیلی حریص باشد که به کمالات و معنویات برسد حرص صحیح است. و اما فرق حسادت با مسابقه:

یک وقت هست شما می خواهید اول آدم خوب باشید، اول ثروتمند باشید، اول با شخصیت باشید و به کسی کاری ندارید، خودتان تلاش می کنید که اول باشید این مسابقه است، حتی در کارهای خوب خدای تعالی انسان را وادار به مسابقه کرده و فرموده: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»^(۱)، «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^(۲)، در خیرات و مغفرت پروردگار سبقت بگیرید، این که می خواهد اول شود، حسادت نیست، عیبی هم ندارد، اگر غیر از این باشد مردم پیشرفت نمی کنند، لذا از این افراد تقدیر و تشویق شده است. لازمه سبقت و موفقیت در مسابقه غبطه است، انسان غبطه می خورد که فلانی جلو افتاده، می گوید من به حال او غبطه می خورم، غبطه، یعنی دلم می خواهد بجای او باشم، دلم می خواهد از آن هم جلوتر باشم، این هم عیبی ندارد و خوب است. اما حسادت این است که انسان نه می خواهد جلو بیفتد و نه از کار او خوشش می آید، می گوید این

۱ - سوره مبارکه حدید آیه ۲۱.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۸.



نباید راحت باشد، این نباید پول داشته باشد، این لیاقتش را ندارد، اگر یک چنین صفتی
خدای نکرده در کسی بود از مضرّترین صفات است.^(۱)

۱ - در مورد بحث فوق در کتاب «در محضر استاد ج ۱» از همین مؤلف ذیل عنوان حسد و حرص مطالب
مفصلی آمده است.

در ص ۱۷۳ مؤلف محترم می‌فرماید: «حضرت علی فرمود: صحتّ جسد از کم بودن حسد بدست
می‌آید.» و در ص ۱۹۴ مؤلف می‌فرماید: «اگر حرص برای هدایت مردم باشد... برای کمالات روحی باشد،
بسیار خوب و پسندیده است.»

سؤال بیست و ششم:

جوانی که معتقد به همه احکام اسلام است و فقط از روی تنبلی نماز نمی خواند چگونه باید هدایتش کنیم؟

پاسخ ما:

این شخص فاسق است و بالاخره باید او را از تنبلی بیرون آورد و امر به معروف و نهی از منکر کرد و او را وادار کرد که نماز بخواند.

البته علت اصلی تنبلی بی ایمانی است، همان شخصی که در مورد نماز خواندن سستی می کند و مثلاً می گوید بدنم درد می کند و نمی توانم نماز بخوانم، اگر همانجا بگویند یک مار رفت زیر تشکت، چنان از جایش بلند می شود و می پرد و حال پیدا می کند که نه بدنش درد می کند، نه بی حال است. اگر ما اعتقاد داشته باشیم که تارک الصلوة روز قیامت چقدر عذاب خواهد کشید و چقدر خدای تعالی او را معذب می کند و این را یقین بدانیم. صبح خوابمان که نمی برد هیچ، از جا می پریم و حتی یک روز هم نمازمان قضا نمی شود. این مربوط به کم ایمانی است.

بعضی افراد عادت کرده اند به تنبلی، اما همان آدم تنبل در موقع خطر زرنگ می شود. ما باید ایمان داشته باشیم و کاملاً احساس خطر نماییم.



سؤال بیست و هفتم:

کسانی پیدا می‌شوند که بخاطر فشار زندگی و مرض‌های جسمی و روحی از دنیا خسته می‌شوند و اظهار شکایت زیادی در دنیا می‌کنند و در همان حال از خداوند متعال شکایت می‌کنند که چرا به دنیا آمده‌اند، آیا خودشان تقاضا کرده‌اند و در دنیا آمده‌اند یا بالاجبار آمده‌اند؟

پاسخ ما:

این سؤال به صورت‌های مختلف زیاد پرسیده می‌شود که چرا خدا ما را به این دنیا آورد؟ چرا ما را خلق کرد تا این همه رنج و ناراحتی و خستگی و اذیت و ظلم و اینها را داشته باشیم؟ برای جواب این سؤال ما یک حرفی و یک حقیقتی داریم که اگر به آن برسیم اصلاً این سؤال پیش نمی‌آید و آن این است که خدای تعالی ما را برای داشتن حیات طیّبه خلق کرده است که دارای حیات طیّبه بشویم، تحت زمام یک رهبری که از جانب خدا می‌آید باشیم، که اگر زمان حضرت پیغمبر اکرم انجام می‌شد در همان وقت والا بعد از ظهور این مسأله خواهد بود و غالباً این طور است که انسان وقتی به ناراحتی‌ها و ابتلائات برخورد می‌کند می‌گوید چرا من آمده‌م؟

برای روشن تر شدن مطلب مثالی می‌زنم: یک نفر عاشق دلباخته که معشوقی دارد اگر رفت و معشوقش آنجا بود و با او نشست و خیلی هم عشق کرد هیچوقت نمی‌گوید

که چرا من به اینجا آمده‌ام و اصلاً چرا ما از این راه آمدیم اما اگر به در خانه او برود و او نباشد یا اگر رفت چند تا فحش به او داد و او را برگرداند یا اینکه ناراحتی در راه پیدا کرد و نرسید به آن معشوق، در اینجا خودش را نفرین می‌کند که چرا این طور شد و چرا این کار شد؟ ما معشوق داریم و آن حیات طیبه است و زندگی پاک و پاکیزه که خدا برای ما مقدر کرده است، ما به این دنیا آمده‌ایم و به ناراحتی و بدبختی برخورد کرده‌ایم و راهی که خدا معلوم کرده است را نرفته‌ایم و راه عوضی رفته‌ایم حال می‌گوئیم چرا؟ باید ببینیم تقصیر کیست؟ آیا خدا مقصر بوده است یا تقصیر خودمان است؟ خدا می‌گوید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»^(۱)، هر چه بدی به شما می‌رسد مربوط به کجروی‌هایتان است مال این است که خودتان کرده‌اید. به شما گفته‌اند که راه این است، شما از آن طرف رفته‌اید و به چاه افتاده‌اید آن وقت می‌گوئید چرا خدا من را از این طرف آورد؟! خدا گفت: از آن طرف برو. اگر ما همان راهی را که خدا در قرآن فرموده است می‌رفتیم و به آن هدف اصلی انسانیت می‌رسیدیم نمی‌گفتیم چرا؟ فرض کنید یک نفر الان از نظر ثروت، مرض و همه چیز وضعیتش خوب و راحت است و هیچ دشمنی هم ندارد (انسان در زمان ظهور چه وضعی را دارد) آن طور باشد، هیچوقت می‌گوید چرا خدا ما را به این دنیا آورد؟ نمی‌گوید. چون ما به آن معشوق و محبوبمان و هدفمان نرسیده‌ایم و در راه به چاه و چاله برخورد کرده‌ایم و پایمان شکسته است می‌گوئیم چرا این طور شد و تقصیر را گردن خدا می‌اندازیم که چرا ما را به اینجا آورد، خدا تو را اینجا نیاورده است تو را به این دنیا نیاورده است که اینطور باشی. خودت این کار را کردی. حالا یا جو یا وضع یا هر چه می‌خواسته باشد این کار را کرده است.

سؤال بیست و هشتم:

اگر تعریفی از شخصی بشود و آن شخص لذت ببرد، به تعبیری آن را پذیرفته و شاید نوعی ریا باشد و ریا هم طبق فرمایش امام معصوم شرک است در حالی که این یک حالت طبیعی است که اگر از انسان تعریف بشود لذت می برد حال بفرمائید چگونه می شود با این مرض مبارزه کرد تا موجب بطلان عمل هم نشود و شرک هم واقع نگردد، اگر دستوری هم برای از بین بردن این صفت رذیله هست بفرمائید.

پاسخ ما:

اولاً ریا نیست که این همه تالی فاسد داشته باشد، اگر در مجلسی از جنابعالی تعریف کردند و شما خوشتان آمد این را هیچ کتاب لغت و اخلاق نگفته اند که ریاست، تا آن همه فرمایشاتی که ایشان در تالی فاسدش نوشته اند داشته باشد و اما از ما خواسته اند که چکار کنیم که همین مرض را نداشته باشیم که انسان خوشش نیاید. اولاً: زیاد این مرضی نیست. این را بدانید که گاهی جنبه شکر پیدا می کند مثلاً شما کار خوبی نسبت به کسی کرده اید و او در مقابل مردم تعریف شما را می کند و شما هم خوشتان می آید که الحمد لله آدم نمک شناسی است، محبتی به او کرده ام و او محبت من را می گوید. این خوب است و هیچ اشکالی ندارد اما بعضی افراد هستند که دوست دارند هر جا که می روند بالا بنشینند و احترامشان بکنند و مردم از آنها تعریف کنند و

اگر تعریف نکنند بدشان می آید. این مرض است یعنی باصطلاح خودخواهی است. این یک مرض کبر، تفوق طلبی و خودخواهی است و حال چرا این طور است مربوط به ضعفش است، ضعف روحیه دارد یعنی برای تعریف و تکذیب مردم اهمیت قائل است. فکر می کند اگر الان کسی گفت این آدم بدی است آسمان به زمین می آید و اگر کسی گفت که آدم خوبی است به آسمان می رود. در حالی که هیچکدامش درست نیست، نه تعریف و نه تکذیب مردم هیچکدام ارزش ندارد اگر انسان واقعاً خوب نباشد هر چه مردم از او تعریف بکنند او خودش می داند که خوب نیست. اگر خوب باشد و مذمتش بکنند از این بدتر نمی شود. از سلمان پرسیدند ریش تو بهتر است یا دُم سگ؟ او که بر اعصابش مسلط است و ضعف روحیه ندارد گفت: اگر از پل صراط عبور کردم و به بهشت رفتم ریش من بهتر از دُم سگ است والا اگر به جهنم افتادم دُم سگ از ریش من بهتر است.

جوابش این است. ائمه اطهار دستور فرموده اند، خیلی زیاد هم داریم که وقتی کسی از شما تعریف می کند بگوئید خدایا اگر من اینطور نیستم مرا اینطوری کن و اگر مذمت می کند، ناراحت نشوید مالک اشتر از بازار عبور می کرد جوانی از جوانان هرزه ای که در خیابان می نشینند و همه را مسخره می کنند و الان هم زیاد هستند چیزی به طرف مالک اشتر پرت کرد و به سر مالک اشتر خورد. مالک اشتر سرش را پایین انداخته و می رود. اصلاً تکان نخورد. یک نفر به آن جوان گفت: فهمیدی این شخص چه کسی بود؟ گفت: خیر. گفت: (باصطلاح امروز ما) وزیر جنگ علی بن ابیطالب است. آن جوان دستپاچه شد و پشت سر مالک دوید تا عذرخواهی کند، پرسید او کجاست؟، گفتند: به مسجد رفته است. رفت داخل مسجد دید مالک مشغول نماز خواندن است بعد از نماز گفت: آقا ببخشید. مالک اشتر گفت: اتفاقاً من به مسجد آمدم



و دو رکعت نماز خواندم تا برای تو طلب مغفرت کنم. نه تنها شخصیت خودم را لحاظ نکردم حتی از تو بدم نیامد چون تو مرا نشناخته زدی و اگر می شناختی و می زدی شاید اینطور نبود.

امامش علی بن ابیطالب وقتی که زنی از کوچه عبور می کند و به ایشان جسارت می کند حضرت به خانه او می آید و نزدیک تنور می رود و صورتش را در مقابل آتش می گیرد. یا مقدّس اردبیلی در صحن امیرالمؤمنین به یکی از زوار که دنبال کسی می گردد تا لباسهایش را بشوید برخورد می کند که از ایشان می پرسد آیا شما کسی که لباس بشوید می شناسید؟ می گوید: خود من هستم. در حالی که مقدّس اردبیلی، مرجع تقلید بود.

یا حضرت علی بن موسی الرضا وارد حمام می شود و شخصی را می بیند که منتظر دلاک است و این شخص فکر می کند که حضرت رضا دلاک هستند می گوید آقا چرا دیر آمدید؟ حضرت او را کیسه می کشند. در وسط کار متوجّه می شود که این شخص حضرت رضا است می گوید: ببخشید، من نفهمیدم حضرت می فرمایند تا کار را تمام نکنم رها نمی کنم، یعنی باید پاهایت را هم کیسه بکشم.

این معنای انسان های خودساخته است. من به استادم مرحوم حاج ملاآقا جان که خدا رحمتش کند، گفتم: که وارد فلان مجلس شدم دیدم برای یکی از علماء صلوات فرستادند و تعظیم کردند و دستش را بوسیدند، او روی منبر رفت و گفت آقایان این کارها را نکنید و به من محبّت نکنید چون نفس من ممکن است خوشش بیاید.

حاج ملاآقا جان گفت: ای بیچاره، (گفتم: به چه کسی می گوئید؟ گفت: به همان عالم، چون اسمش را نبرده بودم) گفتم: چطور؟ گفت: این قدر ضعیف است که تواضع مردم او را تحت تأثیر قرار می دهد. انسان باید آن قدر قوی باشد که تمام مردم اگر برای

او سجده کنند یا مذمتش کنند فرقی برای او نکند.

علی بن ابیطالب می گوید: «و لقد امرُ علی اللّیْم یسبنی»^(۱)، من بر لئیمی گذر کردم که او من را فحش می داد، «فمضیت»، پس گذشت کردم «و قلت لایعیننی»، گفتم: مرا قصد نکرده و یک علی بن ابیطالب دیگر را می گوید. انسان باید چنین حالتی داشته باشد و اگر غیر از این باشد نشانه ضعف است و ضعفش هم با بی اعتنایی و مورد توجه قرار ندادن و بطور کلی با تزکیه نفس رفع می شود.

سؤال بیست و نهم:

آیا رفت و آمد و میهمانی با کسی که از لحاظ اسم مسلمان است ولی نماز نمی‌خواند و زنش نیز حجاب را در مقابل نامحرم رعایت نمی‌کند و بی حجاب است حرام است؟ آیا چنین کسی حکم کافر را هم دارد و نجس است؟

پاسخ ما:

اگر کسی چنین اقوامی دارد خودش از سه حال خارج نیست. ۱- وقتی آنجا می‌رود آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ۲- خودش تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ ۳- نه آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه خودش تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

در مورد اوّل که آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، نه تنها حرام نیست بلکه واجب است که برود و تبلیغ کند و تحت تأثیر قرار بدهد. در مورد دوّم که تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد حرام است که برود چون ضعیف است و نباید برود.

در مورد سوّم که نه تحت تأثیر قرار می‌گیرد و نه تحت تأثیر قرار می‌دهد، بخاطر اینکه در مجلس گناه و معصیت نشیند که طبعاً یک نحوه تأثیری است این هم نرود بهتر است.

سؤال سی ام:

از چه نکاتی می توان عبرت گرفت که بفهمیم هر چه ارزش هست مربوط به روح است نه این بدن؟

پاسخ ما:

ما به یک مسافرتی رفته بودیم، جمعی در اتاقی بودیم با هم می خوردیم و می خوابیدیم و می نشستیم. یکی دو روز اینطور بود، یکی بلند شد و گفت: آقا! من خودم را معرفی کنم تا شما حساب من را بیشتر داشته باشید من در فلان رشته دکترم و در فلان جا استادم و چه هستم و چه هستم. بسیار خوب، ما هم می توانستیم خودمان را معرفی کنیم چون آنجا هیچکس، دیگری را نمی شناخت، از آن ساعت آن آقا رفت آن بالا نشست و دم در را به ما و رفقای ما داد. آقایان انسان اینطور است. روایات متعددی داریم که عالم هر چه علمش بیشتر می شود مثل درخت پر میوه سرش پائین تر می آید عالمی که اینطور نباشد به درد نمی خورد، کسی که برای خدا تواضع کند «من تواضع لله رفعه الله»^(۱)، حالا گاهی می شود در مقابل خدا، گاهی در مقابل بندگان خدا، کبر و حب جاه انسان را حسابی فریب می دهد، گاهی پول و مال دنیا انسان را مغرور می کند و گاهی علم و دانش او را فریب می دهد، همین که می گوید من مجتهدم و شما باید در مقابل من اینطور باشید. یا من طیبیم، مهندسم و... شما هر کار کرده ای برای خودت



کرده‌ای، بندگان خدا که در مقابل پروردگار باید مثل هم باشند.

خدای تعالی برای دو دسته از افراد، احترام خاصی قائل شده است که بندگان هم باید آن احترام را قائل بشوند:

۱- علماء: علماء که می‌گویم نه من، نه کسی که ادبیاتش خوب است، نه کسی که فقه و اصولش خوب است، نه کسی که فلسفه را خوب بلد است. حضرت صادق به عنوان بصری فرمودند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^(۱)، علم نوری است که خدای تعالی در دل کسی که بخواهد هدایتش کند قرار می‌دهد و او از علمش استفاده می‌کند.

مثلاً می‌پرسند ایشان چه کسی هستند؟ ایشان استاد زبان هستند. خوب من هم استاد زبان هستم، او زبان انگلیسی را یاد گرفته است من هم زبان فارسی را یاد گرفته‌ام، فرقش چیست؟ زبان که تکبر ندارد.

اینکه می‌بینید شیخ بهایی گفته است:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل و نه حال

مرد به آن بزرگی نمی‌خواهد جنجال راه بیندازد و مردم را مسخره کند، اینها هنرهایی است، هر چه بلد باشید، هر چه تحصیل کرده باشید و یاد گرفته باشید، هنری را یاد گرفته‌اید. فرق شما با کسی که بی‌سواد است این است که او نمی‌تواند خط بنویسد و شما می‌توانید خط بنویسید شما این هنر را بلدید و او بلد نیست. شما می‌توانید بخوانید ولی او نمی‌تواند بخواند، شما فلان فرمول و حساب ریاضی را بلدید ولی او بلد نیست. اینها همه هنر است آن علمی نیست که انسان را اداره کند و

بسازد و به آن مقصد اصلی برساند، گاهی هم مانع می شود، گاهی هم واقعاً «العلم حجاب الاکبر»، است یعنی گاهی آن چنان مانع می شود که می گوید: من بعد از این همه مدارکی که از نظر علمی دارم تزکیه نفس کنم، من با اینکه مجتهدم، تزکیه نفس کنم؟ من با این که روزی صدها نفر برای مسائل بدنی و معالجات بدنی شان به من مراجعه می کنند بروم شاگرد بشوم و تزکیه نفس بکنم؟ خیر، من خودم کسی هستم. همین مانع می شود از اینکه این شخص موفق به رسیدن آن هدف اصلی الهی بشود. هدف اصلی الهی از خلقت بشر چیست؟ این است که انسان خلیفه الله بشود، این جمله را زیاد از من شنیده اید و من هم زیاد گفته ام، ولی به عمقش مراجعه کنید و فکر کنید. خدای تعالی بشر را می خواهد خلیفه خودش قرار دهد. خوب دقت کنید «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً»^(۱)، هر چه در زمین است برای شما خلق کرده ام. فیل که از تو بزرگتر است برای تو خلق کرده ام. کوهها از تو بزرگترند برای تو خلق کردم، ملائکه از تو مقدس ترند برای تو خلق کردم، حیوانات مختلف بعضی شان خیلی از تو زیباترند برای تو خلق کردم. چرا؟ مگر ما کیستیم؟ «و خلقتک لاجلی»^(۲)، و تو را برای خودم خلق کردم. به تو مغزی داده است. اسمش را هر چه می خواهید بگذارید مغز، روح، نفس، فرقی نمی کند، خدا چیزی به تو داده است که این می تواند با خدا ارتباط برقرار کند ولی سایر موجودات نمی توانند «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»^(۳)، ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، بزرگی به حساب نمی آید. آسمانها بزرگند، زمین بزرگ و کوهها بزرگند، این حالت عقل و اختیار را به

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۹.

۲ - جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه صفحه ۷۱۰.

۳ - سوره مبارکه احزاب آیه ۷۲.



اینها عرضه کردیم، «فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»، تکویناً اینها نمی توانستند این را تحمل کنند، اینها لایق نبودند با خدا در ارتباط باشند، لایق نبودند آن هم روی اختیار خودشان با ذات مقدس پروردگار در ارتباط باشند. «فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»، و طبعاً هر موجودی در عالم دوست دارد با خالقش در ارتباط باشد، «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»^(۱)، انسان حملش کرد، انسان هم اختیار را قبول کرد و هم آن استعداد فوق العاده‌ای که کم‌کم به جایی می‌رسد که:

از ملک پَران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

انسان به جایی می‌رسد که واقعاً نمی‌شود فکرش را کرد. انسان می‌تواند مثل سلمان باشد، انسان می‌تواند طوری خودش را تربیت بکند که یکی از صفات رذیله در وجودش نباشد؟ انسان می‌تواند خودش را طوری تربیت کند که همه کمالات و صفات فعل پروردگار را در خودش ایجاد کند؟ بله، خدا خودش فرموده است. اصلاً فرموده است: بیائید، دعوتان کرده است، خدای تعالی همه را دعوت کرده است، اصلاً برای همین شما را ساخته است تا به آن مقام برسید، دستتان در دست حضرت امام زمان باشد، با این الگوی پُر عظمت خودتان را تطبیق بدهید و تمام صفات الهی در شما باشد، البته معلوم است که صفات ذات، مخصوص ذات مقدس پروردگار است ولی صفات فعل الهی را خدای تعالی در آن حدیث قدسی می‌فرماید: «عبدی اطعنی»، بنده من بیا از این راهی که من به تو نشان می‌دهم و من به تو گفتم، اطاعت من بکن و بیا از این راه، «حتى اجعلک مثلی»^(۲) «و لله الاسماء الحسنی»^(۳)، تا به

۱ - سوره مبارکه احزاب آیه ۷۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۰۲ صفحه ۱۶۵.

۳ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۸۰.

مقامی بررسی که مثل من بشوی، خدا را می‌خواهی ببینی این آقا را ببین، این آقا چه کار می‌کند؟ فرق شما با ملائکه در آنجا چیست؟ فرق ما با ملائکه این است که اولاً ملائکه خدام شیعیان و محبین علی بن ابیطالب هستند و ثانیاً آنها تقریباً با اختیار صد درصد خودشان به این مقام نرسیده‌اند. تو را آورده وقتی که متولد شدی، «و لم تعلمون شیئاً»^(۱)، وقتی که متولد شدی هیچ چیز را نمی‌دانستی، بچه ضعیفی بودی، خدا انسان را از ضعف خلق کرده است اگر شما مراجعه کنید فرزندان حیوانات به ضعف بچه انسان نیست، که وقتی می‌خواهد متولد بشود حتماً ماما و بیمارستان داشته باشد، رسیدگی داشته باشد یک لحظه او را رها کنند از بین برود، خیر، حیوانات این طور نیستند خدا و دین اسلام تمام کوشش را بر این قرار داده است که این انسان را از این بدن جدا کنند، بدن انسان در دوران کودکی آنطور است و بعد هم کسالت‌های مختلف و مرض‌های مختلف دارد، شما یک گوسفند را پیدا نمی‌کنید که عینک بزند. ما اکثراً مخصوصاً در سنین بالا حتماً باید عینک داشته باشیم، یک حیوان را پیدا نمی‌کنید که دندان مصنوعی داشته باشد. من به طبیب دندان‌پزشک می‌گفتم که چطور می‌شود که ما در حالی که هم مسواک و هم خلال و هم جرم‌گیری می‌کنیم و این قدر مواظبیم ولی دندانهایمان تا نیمه عمرمان بیشتر با ما نیست ولی حیوانات هیچ یک از این کارها را نمی‌کنند، ولی دندانهایشان تا آخر عمرشان با آنها هست. ایشان از من پرسید علتش چیست؟ من گفتم: چون ما توکل‌مان به شماس، آنها توکلشان به خداست.

وقتی هم که مُردند بدن انسان با سایر حیوانات فرق می‌کند، شما اگر به بدن سگ دست خشک بزنید نمی‌خواهد غسل بکنید. اما بدن انسان وقتی روح ندارد آن قدر



پست است که اگر دست خشک هم به آن بزنیید باید بروید غسل بکنید، یعنی تا وقتی که این روح داشت ارزش داشت، با او مصافحه می‌کنید، تا روح داشت تمام ارزشها مربوط به روح او بود، تا روح داشت ارزش داشت، البته وقتی مؤمن را غسل دادند بعد دست زدن اشکال ندارد، محترم هم هست، بعد هم بدن مرده انسان اگر بماند تعفنی دارد که هیچ موجودی اینطور متعفن نیست، علاوه بر همه اینها انسان از مرده انسان وحشتی دارد که خیلی عجیب است و حالت تنفر است. اینها را خدا قرار داده است تا شما بدانید هر چه هست مربوط به روح است. اما باز هم وقتی می‌رود سر قبر شخصی می‌گوید آقای فلان این زیر است. آقای فلان این زیر است؟ کجا این آقا و حضرت آیه الله فلان این زیر نیست. روحش در ملکوت اعلاء سیر می‌کند، این قبر هم سنگ نشانی است که ره گم نشود، که اگر خواستند بفهمد این آقا کجا دفن شده است بدانند اینجا دفن شده است. و الا روح انسان همه چیز انسان است.

ما این قدر عقب افتاده‌ایم، اینقدر عقب مانده هستیم و آن قدر فرمان پائین است، پائین تر از هر چه شما بگوئید، که فکر می‌کنیم هر چه هست همین بدن انسان است. می‌گوید فلانی را می‌گویی از قیافه‌اش اصلاً خوشم نیامد و حال آنکه او اهل تقوی و کمالات است، اطراف پیغمبر اکرم افرادی مثل بلال حبشی بودند، حضرت نمی‌فرمودند من از این قیافه‌ها خوشم نمی‌آید. حتی به بلال می‌فرمودند اگر تو اذان نگویی آفتاب طلوع نمی‌کند ما هم همینطوریم؟

آن قدر دنبال همین ظواهر و مادیات هستیم که همه چیز را اینها تصوّر کرده‌ایم، لذا علم‌مان هم باید ظاهری باشد، قیافه و لباسمان هم باید ظاهری باشد، همه چیزمان باید ظاهری باشد.

خدای تعالی فرموده است دو دسته از افراد ارزش دارند: ۱- عالم ربّانی، عالم ربّانی

یعنی چه؟ شما شاید بگوئید عالم ربّانی یعنی کسی که درس طلبگی خوانده باشد، در حالی که عالم ربّانی یعنی کسی که تحت تربیت خدا واقع شده است و مربّی اش خداست. خدا چطور تربیت می کند، آیا متکبّر و خودخواه و حرف مفت گو و غیبت کن تربیت می کند؟ «عالم ربّانی» جناب خضر است که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^(۱)، خدای تعالی اینطور خضر را معرفی می کند که این دو نفر یعنی موسی و همراهش، بنده ای از بندگان ما را یافتند. اوّلًا به او بنده می گوید، خوشا به حال آن کسی که خدا به او بگوید: «بنده من»، «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا»، که «آتِيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»، ما به او علم لدّنی دادیم. عالم ربّانی کسی است که ائمّه اطهار فرموده اند: «الناس ثلاثة: عالم و متعلم و غثاء»^(۲)، که در این جا عالم یعنی خاندان عصمت و کسی که الگوش آنها باشند. عالم باید اینطور باشد. اینها احترام دارند. شما یک عالم ربّانی پیدا بکنید خاک کف پایش را سرمه چشمتان بکنید، واقعاً هر چه شما درباره او بگوئید کم گفته اید. اما حالا یک عالمی پیدا شد که دائم بگوید من مجتهدم، یا فرقی نمی کند در علوم مختلف بگوید من پرفسورم یا چه و چه هستم اینها ربّانی نیستند هر که می خواهد باشد. گاهی می شود شخص سواد ندارد ولی عالم است. خدا می داند که من افرادی را دیده ام که هر چه آن علماء طراز اوّل با زحمت زیاد در معارف یاد گرفته اند اینها در بی سوادی بلدند، منتهی اصطلاحش را بلد نیستند نمی توانند بگویند علّت و معلول و از این حرفها. خدای تعالی ما را از این مسائل حفظ کند و به اینها ما را مغرور نکند، گاهی می شود اینها حجاب می شود. کسی پای منبر ما نشسته بود، من اشتباهی روی منبر کردم بعد از

۱ - سوره مبارکه کهف آیه ۶۵.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۴.



منبر از او پرسیدم چه گفتم؟ گفت: من حرفهای شما را نفهمیدم، چون در همان اوّل که فلان روایت را خواندید این را غلط خواندید، همه فکرش در طول آن یک ساعت این بود که ایشان زود از منبر پائین بیاید و من غلط او را بگویم و تفوّق بر او پیدا کنم و من بالاتر از او باشم. گفتم: خیلی ممنون، ولی این علم برای تو حجاب شد. گاهی روحانیت و دانستن ادبیّات مانع از این می شود که انسان موفق شود و حرفها را گوش کند.

یکی از آقایان منبری ها که معروف است می گفت یکی از روحانی ها را به شهرها و دهات مختلف می فرستادیم ولی منبرش نمی گرفت، وقتی نوارش را گوش کردم دیدم خوب منبر رفته است، با خودم فکر کردم باید علّتی در قیافه اش باشد چون این مردم ظاهربین هستند، گفتم بیا جلوی من منبر برو، وقتی منبر رفت با یکی از انگشتانش که قطع شده بود اشاره می کرد، گفتم: این انگشت را زیر عبایت ببر و نشان نده. چون تا دستت را بالا بیاوری مردم می گویند چرا این انگشتش بریده است؟ همین تا آخر منبرت حجاب می شود یعنی دیگر حرفهایت را گوش نمی کنند و می گویند ما چیزی از حرفهایش نمی فهمیم.

شما وقتی پای منبر و سخنی می نشینید قدری دقّت کنید، البتّه من نمی گویم پای هر منبر و سخنی ننشینید، پای منبری بنشینید که شما را از خواب غفلت بیدار کند و تکانتان بدهد از خمودگی نجاتتان بدهد و به کمالات برساند.

۲ - اهل تقوا و پاکی، در آنجا که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^(۱)، فقط این دو دسته احترام دارند. خدا احترامشان کرده است مردم هم باید آنها را احترام کنند و هیچ حرفی هم در آن نیست. بقیّه مردم هر کسی هنری دارد، خدمتی

می‌کند و کاری کرده است. خدمت‌ها البته فرق می‌کند آن هم در اثر تقواست، یعنی در بخش تقوا واقع می‌شود اگر خدمت برای خدا باشد احترام دارد و اگر برای کسب امتیاز باشد، امتیازش را می‌گیرد. طبیعی که برای خدا طیب است و دانشمندی که برای خدا دانشمند است و خدمت به مردم می‌کند اینها را خدای تعالیٰ مزد می‌دهد و ارزش و اهمیت هم دارند، اما اگر طبیعی پیدا شد که همیشه برای شخصیت و مادیّت و عنوان خودش کار می‌کند، مزدش را از همان مردم بگیرد. چه طلبی از خدای تعالیٰ دارد؟ پس عالم و متقی، این دو دسته احترام دارند ولی اگر خدای نکرده علم انسان باعث شد که انسان را از راه راست باز دارد و حجاب انسان باشد و مانع از پیشرفت انسان باشد اینها طبعاً حجاب خواهد بود و انسان را از راه می‌اندازد.

سؤال سی و یکم:

در احادیث، ثواب بعضی از اعمال کوچک، از عبادتهای طولانی زیادتر است آیا این منافات با عدالت خدا ندارد؟

پاسخ ما:

این مسائل را عدالت ایجاب می‌کند.

گاه کار کوچک است از نظر حجم کاری، ولی بزرگ و مهم است. آدم کشتن، یک دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد و گاه حتی زحمت هم ندارد و زود انجام می‌شود. اما از نظر گرفتاری و رنج و عذاب و مؤاخذه زیاد است. گاه یک کار حجمش کوچک است مانند این که یک نفر ورشکست شده و تا ابد در فلاکت است، حتی فرزندانش در فقر می‌مانند، شما یک چک می‌کشید و به او هدیه می‌دهید، حجم کار کوچک است اما نه تنها خودش بلکه شاید فرزندانش را هم تأمین کردید.

لذا باید ببینیم عمل چه فوایدی دارد. اعمال را در ترازو نمی‌سنجند از اثرش در خارج باید بررسی شود تا سنجیده شود.

سؤال سی و دوم:

حسنه یعنی چه؟ می‌گویند فلان عمل ده حسنه دارد، آن را به

چه چیز می‌سنجند؟

پاسخ ما:

حسنه مؤنث حسن است و به معنای کار نیکو است^(۱) و به معنای دیگر محبت‌هایی که خدا می‌کند چون نیکوست حسنه می‌گویند مثلاً هر کس فلان عمل خوب را انجام دهد خدا ده حسنه می‌دهد، اگر منظور حسنۀ وصفی باشد، ده چیز خوب رسمی است مثل ده تا حورالعین یا به شما می‌گویند ده جایزه با انتخاب خودت، یک وقت هم هست خدا انتخاب می‌کند، بهر حال هر چه باشد خوب است و اینکه چه هست باید دید نیازمندی طرف چیست؟ یک وقت درخت‌های زیادی دارد اما آب زیادی ندارد در این جا آب لازم دارد و با همین قیاس کنید. بطور کلی حسنه چیزهای نیکوست که خدای تعالی روی مصالح و نیازمندی انسان می‌دهد.

درجه با حسنه فرق می‌کند، درجه یعنی پله پله، کمالات پله‌پله است، راه کمالات باز می‌شود شما چند درجه می‌روید مثلاً در مرحله تأبیین هستید عملی انجام می‌دهید خدا شما را می‌گذارد در مرحله بالاتر، و به طور کلی درجات، یعنی ترقیّات و تکامل انسان.

۱ - فرهنگ ابجدی صفحه ۳۳۰ (الحسنه = کار نیک، رفتار خوب، مهربانی).



سؤال سی و سوم:

آیا به صرف ادّعا یا احساس که بعضی می‌گویند ما مثلاً کبر نداریم، حقیقت دارد یا نه؟ چگونه مشخص خواهد شد؟

پاسخ ما:

روایات متعددی در باب کبر، در کتاب اصول کافی و کتب دیگر هست، که اگر به مقدار سر سوزنی کبر (اینکه امام کبر را فرموده است به جهت این است که این آخرین صفت رذیله‌ای است که از وجود انسان بیرون می‌رود) به مقدار ذره‌ای از کبر در روح انسان باشد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.^(۱) (شاید بگوئید) خوب الحمدلله ما که تکبر نداریم. فردا یک پستی را به تو می‌دهند و می‌گویند آقا شما رئیس فلان قسمت باش. ما رفیقی داشتیم که خیلی بنده خدا وضعش ناجور بود، آدم انقلابی خوبی هم بود، منتهی صفات حسنه به آن صورت نداشت، ایشان برای ما بعضی کارها را انجام می‌داد چون یک ماشین بارکشی داشت می‌آمد و ما هم کاری به او می‌گفتیم، یک وقتی من شنیدم که ایشان در یکی از شهرها فرماندار شده است، رفتیم پیش او، موقعی بود که بنزین کم بود، گفت شما هم باید در صف بایستید. ما کاری به او نداشتیم، گفتیم: حالا این کنار می‌نشینیم عیبی ندارد، گفت: خیر در صف باید بایستید. دیدم عجب آدم

۱ - عن ابی جعفر و ابی عبدالله قالوا: لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر (کافی جلد ۲ صفحه ۳۱۰ حدیث ۶).

منظمی است، گفتم: تو برای این شغل خوبی ولی برای رفاقت خوب نیستی، خدا حافظ! واقعاً بعضی رفاقت را فراموش می‌کنند، اصلاً میز را که می‌بینند خودشان را گم می‌کنند. تمام دوستان و رفقا و گاهی خدای نکرده خدا را فراموش می‌کنند، چون اگر خدا را فراموش نکنند بقیّه را فراموش نمی‌کنند.

«آخر ما یخرج من رؤس الصّديقین حب الریاسة»^(۱)، آخرین صفت رذیله‌ای که از دل راستگویان و راستی‌ها و راستی‌منش‌ها خارج می‌شود حب جاه و حب مقام است.

سؤال سی و چهارم:

رضایت مردم چقدر باید در راه و روش زندگی انسان تأثیر داشته باشد؟

پاسخ ما:

شما این را بدانید اگر بخواهید رضایت مردم را بدست آورید نمی‌توانید، حضرت امام صادق فرمودند: «انّ رضا الناس لایملک»^(۱)، این که کاری بکنید که همه از شما خوششان بیاید، شما این را بدانید از پنج یا شش میلیارد جمعیت روی کره زمین شاید چهار میلیارد یا بیشتر با شما مخالفند و در این یک میلیارد که مسلمانند شاید ۶۰۰ میلیون باز با شما مخالفند، اگر شیعیان مخالف نباشند تنها همین شیعیان موافق هستند والا همه کار شما را خلاف می‌دانند، کار همه مردم همین طور است، اگر یک وقتی کاری کردید و دیدید که عده‌ای خوششان نمی‌آید، بگویید: این چند نفر هم روی آن پنج میلیارد جمعیتی که از ما راضی نیستند باشد. نگوئید من اگر به خانه فامیل بروم، وقتی اینها معصیت می‌کنند، بلند بشوم و پای معصیت اینها ننشینم بدشان می‌آید، به جهنم که بدشان می‌آید. چطور اگر خدا بدش بیاید اشکالی ندارد؟ این هم روی آنها که خوششان نمی‌آید، گاهی می‌شود انسان آن قدر نامرد است که تحت تأثیر زنش واقع می‌شود. زنش دوست دارد که او

۱ - بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۲ حدیث ۴.

گناه بکند. این قدر انسان نامرد! رضایت زنت را بدست بیاور، خیلی هم باید او را مراعات کنی، اَمَّا «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^(۱)، کسی که از حدود الهی تعدی بکند به خودش ظلم کرده، زنت به تو دستور می دهد که فلان گناه را بکن، اگر این گناه را کردی، خدا را فروخته ای و زنت را خریده ای، حضرت امام سجاد که جانمان به قربانش می فرماید: «اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق»^(۲)، در زمان آن حضرت منبری به منبر رفته است برای اینکه یزید خوشش بیاید، یزید خوشش بیاید چه می شود؟ رئیس ادارات خوشش بیاید چه می شود؟ آن کسی که به تو دستور می دهد که گناه کن، هر کس که هست اگر خوشش نیاید چه می شود؟ مقداری کمتر به تو پول می دهند، تو تمام زندگیت مال خداست، حقوقت را قطع می کنند؟ تو که هر چه داری مال خداست. تو مبارزه بکن، بین خدا چندین برابر به تو می دهد یا خیر؟ فرزدق ایستاده بود هشام بن عبدالملک برای بوسیدن حجرالاسود رفته بود به علّت شلوغی نتوانسته بود جلو برود، مردم هم اعتناش نکردند. آنجا جای قدرت نیست هر که می خواهد باشد لذا او رفت کنار ایستاد دید حضرت امام سجاد تشریف آوردند، مردم کوچه دادند و دور حجرالاسود را خلوت کردند، دست می بوسند، پا می بوسند، ایشان هم با کمال متانت، «یغضی حیاءاً و یغضی من مهابة»^(۳)، با سنگینی خاصّی رفت حجرالاسود را بوسید و برگشت. هشام حضرت امام سجاد را می شناخت روی ناراحتی (دیده اید بعضی ها حسادت آنها را دارد می کشد که ای کاش این حسادت اینها را با خاک

۱ - سوره مبارکه طلاق آیه ۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۳۷.

۳ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۲۶ حدیث ۱۷.

یکسان کند بشری که این قدر ضعیف است که خودش لیاقت ندارد که بتواند وجود ارزشمندی باشد نتواند ببیند که وجود دیگران هم ارزشمند است) گفت: «مَنْ هَذَا؟»، این کیست؟ فرزدد از کسانی بود که از هشام حقوق می‌گرفت و در اداره دولتی بود، حالا در چه حدی بود نمی‌دانم کنار هشام ایستاده بود. شروع کرد به سرودن این ابیات که:

هذا الذى تعرف البطحاء و طأته و البيت يعرفه و الحلّ و الحرم

تو می‌گویی این کیست؟ این کسی است که جای پایش را تمام مردم مکه می‌شناسند، این خانه او را می‌شناسد، این صفا و مروه او را می‌شناسد، (اشعارش در مدح حضرت امام سجاد عجب است) تا رسید به آنجا که گفت: هیچ وقت به کسی «نه» نگفته است هر کس به او مراجعه کرده است گفته است بله. حوائج، ارباب حوائج را برآورده است. فقط در تشهد گفته است: «لا اله الا الله». هشام خیلی ناراحت شد طبیعی است آدم حسود بدطینت را اگر انسان در مقابلش از همان کسی که نسبت به او حسادت دارد تعریف کند، چقدر ناراحت می‌شود. او را گرفتند و به زندان بردند. حضرت سجاد پولی برای او فرستادند گفت: آقا من این اشعار را برای خدا گفتم، حضرت فرمودند: می‌دانیم برای خدا گفته‌ای.

انسان چنین قدرتی باید داشته باشد. بی‌ارزش‌ترین مردم کسی است که سخط خدا را برای رضایت مردم دریافت کند و تقوا نداشته باشد، بگوید فلانی بدش می‌آید، هر کس می‌خواهد باشد تو باید وظایف‌ات را انجام بدهی.

سؤال سی و پنجم:

یک کارمند یا یک معلّم وقتی کوتاهی در وظیفه اداری خود می‌کند مثلاً اگر به زیارت حضرت رضا برود یا قرآن و دعا بخواند آیا فقط به ارباب رجوع خود یا دانش‌آموزان ظلم می‌کند؟

پاسخ ما:

حقوقی که کارمندان دولت دریافت می‌کنند مالی است که از چندین میلیون جمعیت کشور به دست آنها می‌رسد، اگر در کارشان کوتاهی بکنند یعنی آن مقداری که باید کار بکنند کمتر انجام دهند چندین میلیون جمعیت کشور به گردن آنها حق پیدا می‌کنند. مثلاً شما که در آموزش و پرورش به عنوان معلم استخدام هستید اگر یک روز مدیر نفهمید و شما که معلّم هستید سر کلاس نرفتید و سر ماه پولتان را گرفتید و رفتید، فکر نکنید که تنها حق آن بچه‌ها را ضایع کرده‌اید، خیر. شما حقوق‌تان را از چه کسی می‌گیرید؟ بروید حساب کنید، از دولت می‌گیرید، دولت از کجا پول می‌آورد؟ پول نفت و عایدات مملکت است. حق همه مردم است یعنی روز قیامت برای همین نصف روزی که تو کار را بی جهت تعطیل کرده‌ای و لااقل اجازه از مدیر مدرسه نگرفته‌ای و این بچه‌ها را که به فرض بچه‌های خوبی بوده‌اند و درسشان را خودشان خوانده‌اند ولی تو سر کارت نبوده‌ای روز قیامت هر چه جمعیت ایران است ممکن است به سر شما



بریزند و بگویند این حق را به گردن تو داریم و تو باید جواب ما را بدهی. این طور گناهان به حساب می آید. فکر می کنید که زرنگی کرده اید که امروز سر کار نرفته اید؟! اگر به حرم حضرت رضا رفته ای، حضرت رضا تو را لعنت می کند. خدای تعالی تو را لعنت می کند. اگر مفاتیح و قرآن را دستت گرفته باشی و بخوانی، «رب تال القرآن و القرآن یلعنه»^(۱)، چه بسا تلاوت کننده قرآن که قرآن او را لعنت می کند. اینها گناهایی است که انسان حتی فکرش را هم نمی کند.

شخصی آمده بود و باصطلاح لباس تقوی را هم برای ما بیان کرده بود و می گفت: آقا، ما هر طور که می توانستیم مرخصی دروغی درست کردیم و به زیارت حضرت رضا آمدیم و خدمت شما هم رسیدیم و حالا هم می خواهیم تزکیه نفس کنیم. گفتم تو تا نروی و ده روز آنجا اضافه کار نکنی و این ده روز که بی جهت و بدون مرخصی آمده ای جبران نکنی موفق به تزکیه نفس نمی شوی. یک دقیقه اش هم حساب است. اگر یک دقیقه به حساب نمی آید، یک روزش حساب است. آن وقت توده روز اداره را رها کرده ای و آمده ای؟!

شخصی رئیس دادگاهی بود در یکی از شهرها و مهمان ما بود. از رفقای خیلی صمیمی و از روحانیین بود سه شب مانده بود. من به او گفتم بیشتر پیش ما بمان. گفت: شما راضی می شوید که من اینجا بمانم و چند نفر یک روز بیشتر در زندان بمانند؟ گفتم: چطور؟ گفت: من باید بروم و امضاء کنم تا خیلی ها آزاد بشوند.

گفتم: حالا که این طور است به شما می گویم چرا آمدید؟ چرا یک ساعت اینجا ماندید؟ اصلاً چرا زیارت آمدید؟ گفت: این سه روز کاری نداشتم.

خیلی از گناهان هست که برای ما خیلی ساده شده است و حال اینکه خیلی فوق‌العاده است. گاهی می‌شود که یک نفر در فشار زندگی می‌کند و تو حالا وقتش را نداری و می‌گویی برو و فردا بیا. یک لحظه‌اش حساب است، یک دقیقه‌اش حساب است. این همه گرفتاری‌هایی که ما در این مملکت داریم بیشتر آن مربوط به مراعات نکردن همین معناست. خیال می‌کنند که می‌روند و حقوقشان را می‌گیرند. حقوق تو نیست. مال مردم است. یک نفر کاسب معمولی و شغل آزاد این گرفتاری‌ها را ندارد. می‌رود مغازه را باز می‌کند و یک کاری می‌کند، اگر او هم احتکار بکند همین طور است. یا اگر منحصر به یک طبیب در یک محل است و یک طبیب بیشتر در این محل نیست مردم منتظر می‌شوند و او سر ساعتش نمی‌رود و می‌خواهد در منزل استراحت کند این هم مسؤول است. ما تنها نیستیم. باید با هم زندگی کنیم همه ما باید با هم باشیم، گناهان را مراعات کنید، حساب کنید. بعضی از گناهان هست که افراد متدین و اهل معنی می‌کنند و بعد می‌گویند چرا ما رشدی نداریم و ترقی و کمالات نداریم. خیلی از معصیت‌ها هست که انسان را از بین می‌برد یعنی «حبط عمل» می‌کند. اعمال خوب انسان را هم ضایع می‌کند، مثل جوالی است که جواهرات را درون آن بریزد و ته آن را سوراخ بزرگی بکند که هر چه از بالا درون آن ریختید از پائین بریزد. این معنای حبط عمل است. شما سالها برای کمالات روحی‌تان زحمت کشیده‌اید گاهی می‌شود با یک گناه همه آنها از بین می‌رود. خیلی مراعات کنید و مواظبت کنید به گناه، و اگر کسی یقین دارد که این گناه است و انجام داد مردم مسلمان نباید به او اعتماد کنند.

سؤال سی و ششم:

در خصوص تعاون و همیاری در بین مسلمانان مؤمن، توضیحاتی بفرمائید.

پاسخ ما:

مردم مسلمان مؤمن، باید کوشش کنند که با یکدیگر همبستگی و تعاون داشته باشند، و همه یک روح باشند اندر چند بدن.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

حال شاید بعضی بگویند شمر و یزید و صدام و امثال اینها هم بنی آدم اند! می گوییم آنها عضو وجود ما نیستند، چون آنها مؤمن نیستند.

امام فرموده اند: «همه مؤمنین باید عضو وجود یکدیگر باشند که اگر یک جای این بدن درد گرفت دگر عضوها را نماند قرار.

و اگر یک نفر از یک جمعی که همه مؤمن اند گرفتاری دارد همه باید گرفتار باشند اگر یک نفر مصیبتی دارد همه باید مصیبت زده باشند و همه در غم هم شریک باشند و اگر این جمعیت این چنین شدند خدا هیچ وقت به آنها غم نمی دهد.

به تجربه ثابت شده اگر انسان بداند یک عده غمخوار دارد، اگر غمی هم برایش پیش بیاید خیلی سهل از کنارش رد می شود. جاناً و مالاً باید در مقابل یکدیگر گذشت داشته باشند.

نباید گفت که خودش تقصیر دارد، اگر یک دست تقصیری کرد و رفت در آتش و

سوخت، حالا بقیه بدن نباید ناراحت باشد؟

مؤمنین باید از حال یکدیگر برای اصلاح گرفتاری های هم اطلاع داشته باشند، در صدر اسلام همه همینطور بودند، حالا که ان شاء الله پایان غیبت حضرت ولی عصر است.

و باید مؤمنین اقلاً خود را بسازند برای ورود به زمان ظهور، و مواسات داشته باشند، گذشت داشته باشند وقتی می بینند یک نفر از آنها ناراحتی دارد همه بنشینند و فکر کنند چه کاری می توانند برایش انجام دهند.

در روایت دارد، اگر گرفتاری داشتید به دوستان بگوئید، یا خودش حل می کند یا از آبرویش استفاده می کند و از دیگران کمک می گیرد و مسئله را حل می کند یا دعا می کند. و همانطور که قبلاً گفتیم مؤمنین باید کمک باشند برای یکدیگر. و اینکه من زندگی بهتری داشته باشم و دیگران خودشان می دانند! بین مسلمانان واقعی نباشد همه باید با هم منسجم باشند، مثل سفرهای ظاهری که اگر یک نفر از همراهان پایش درد گرفت و نتوانست راه برود بقیه او را کول می کنند.

روزی به اتفاق یکی از دوستان به کاشان رفته بودیم و بنا بود نواب صفوی به کاشان بیاید، آنها یک اتوبوس گرفته بودند با جمعیت شان و ما دو نفر با آنها نرفته بودیم، وقتی می خواستیم برگردیم ما هم با آنها برگشتیم، چون آن زمان ها ماشین کم بود نواب صفوی از راننده پرسید از کاشان تا قم چند ساعت راه است؟ راننده گفت دو ساعت، پرسید چند نفر هستیم؟ تقسیم کرد و گفت هر دو نفر، پنج دقیقه وسط اتوبوس بایستند، همه دو نفر، دو نفر پنج دقیقه ایستادند وسط اتوبوس و تمام مدت، دو نفر وسط اتوبوس ایستاده بودند، همه هم نشستند و ما دو نفر از این طریق جایمان درست شد و یک چنین تعاونی بود.



سؤال سی و هفتم:

طرز رفتار فردی که در راه سیر و سلوک و تزکیه نفس است با کسی که غافل و اهل معصیت است چگونه باید باشد؟

پاسخ ما:

به طور کلی طبع افرادی که تزکیه نفس نکرده اند این گونه است که اگر ببینند انسان روی چیزی حساس است و به چیزی علاقه دارد همان را سوژه قرار می دهند و انسان را از همان راه اذیت می کنند.

اما افرادی که تزکیه نفس کرده اند یا در حال تزکیه نفس هستند نباید این گونه عمل نمایند، خداوند نیز در قرآن کریم به مردم با ایمان می فرماید: شما روحیه این طوری نداشته باشید و آنهایی را که غیر خدا را می خوانند به بُت آنها فحش ندهید. اگر شما به کُفّار و مشرکین و اهل سنت و آنهایی که به هر حال یک چیزی پیش آنها عزیز است فحش دادید، آنها هم بر می گردند و به مقدّسات شما فحش می دهند.

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^(۱)، قدر مسلم کسانی که قدم در راه تزکیه نفس می گذارند وقتی در برابر یک عده افرادی که سیرت حیوانی دارند (و فرقی هم نمی کند که یک غریبه باشد یا از نزدیکان انسان باشد)، قرار

می گیرند باید به مقدّسات آنها بد نگویند تا آنها نیز سوژه پیدا نکنند و مانع و سدّ راه آنها نشوند و نیز باید کوشش کنند هر چه می توانند علاقه و محبتی را که نسبت به راهشان و استادشان دارند در مقابل غیر اهل تزکیه و آن کسانی که با آنها هماهنگ نیستند اظهار نکنند و این در دستورات خاندان عصمت و طهارت هست، در روایات آمده که حضرت صادق گاهی اصحاب خاصّ را علاوه بر اینکه اظهار محبت به آنها نکردند بلکه حتی آنها را لعن کردند و بدگویی نمودند و زمانی که در یک جلسه خصوصی از ایشان سؤال کردند که چرا به فلان شخص اینطور فرمودید، حضرت فرمودند که اگر این جمله را نمی گفتم خونس را می ریختند.

سؤال سی و هشتم:

اگر تعدادی از مسلمین به عمل بد کسی شهادت بدهند و خودش قبول نکند وظیفه ما چیست؟

پاسخ ما:

روایت است محمد بن فضیل می‌گوید به حضرت موسی بن جعفر عرض کردم «جعلتُ فداک»، خدا مرا قربانت کند، «الرجل من اخوانی»، یک فردی از برادرانم، «یبلغنی عنه الشی الذی اکرهه»، چیزی از او نقل می‌کنند که من کراهت دارم که این بدی‌های او باشد، جمعی از ثقات، آدم‌های حسابی که روی حرفشان حساب می‌شود نقل کرده‌اند که فلانی فلان کار بد را کرده است و خودش منکر است. حضرت فرمودند هم گوش و هم چشم را از برادرت تکذیب کن حتی اگر خودت دیدی که او یک کار بدی کرد، کاری کن که فراموش کنی، «کذب سمعک و بصرک عن اخیک»^(۱)، اینها را عمل کنید اگر نزد تو آمدند و پنجاه نفر آدم ثقه، قسم خوردند که فلانی فلان کار را کرد (البته گاه در مقام قضاوت و دادگاه است که مسئله جداست) اما معمولی یک چیزی برای او گفتند «فصدقه و کذبهم»^(۲)، بگو شما پنجاه نفر دروغ می‌گوئید خودش راست می‌گوید، ببینید چقدر با صراط مستقیم فاصله داریم، دین کجاست و ما کجائیم؟

۱ - کافی جلد ۸ صفحه ۱۴۷ حدیث ۱۲۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۲۵۵.

یک عده از مردم برای برادر مؤمن خود حرف درست می‌کنند و پخش می‌کنند که اینها در اصل مسلمان نیستند، دسته دَوَم کسی است که یک چیزی شنیده یک کلاغ چهل کلاغ می‌کند چند تا روی آن می‌گذارد و به دیگران می‌گوید و سومین دسته آنهایی هستند که همان را که شنیدند می‌گویند حالا خود شخص آمده می‌گوید من نکردم. همه منکر می‌شوند، دسته چهارم کسی است که خودش معتقد می‌شود که این آدم بدی است و به کسی هم نمی‌گوید. همه این چهار دسته اشتباه می‌کنند و از صراط مستقیم خارجند، دسته پنجم کسی است که همانجا اگر دید یا شنید فراموش کند مثل اینکه اصلاً هیچ چیز را ندیده است «و لا تَذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينَهُ»^(۱)، نگذار در دلت و یا در بین جامعه بدی از کسی بماند که برای او مایه ذلت شود و شخصیت او شکسته شود اگر این کار را کردی و یا یکی از چهار دسته فوق بودی و حتی در قلبت او را ذلیل دانستی جزو کسانی خواهی شد که دوست دارند در بین مؤمنین بدی شایع شود، که خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(۲)، برای اینها عذاب دردناک است. حالا چه برسد به کسی که اصلاً نرود به شخص بگوید عذاب الیم یعنی به درد چه کنم چه مبتلا می‌شود. یک روحیه‌ای به انسان داده می‌شود که حرف حق را نمی‌تواند بشنود، قبض عجیبی به او دست می‌دهد که در دل منکر خدا می‌شود، فقر، گرفتاری، مرضهای غیر قابل علاج اینها عذاب الیم است.

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۴۲۸.

۲ - سوره مبارکه نور آیه ۱۹.

سؤال سی و نهم:

با توجه به اینکه در گذشته روش تبلیغ اکثر مبلغین ما بر مبنای ترساندن مردم از عذاب خدا بوده است، نظر حضرتعالی در این مورد چه می باشد و بهترین روش تبلیغ مناسب با این زمان چیست؟

پاسخ ما:

خدای تعالی بیشتر دوست دارد که ما محبتش را به مردم برسانیم، در گذشته ما به عکس عمل کرده ایم بیشتر عذابش و فشارش و آنچه که یک ظالم قدرتمند نسبت به ضعفا ممکن است انجام بدهد را به مردم گفته ایم، چون در گذشته فرهنگ و فکر و عقل مردم زیاد رشد نداشته است، همینطور لازم بوده است که بیشتر از طریق خوف و ترس مردم را وادار به عمل کنیم، ولی فکر می کنم اگر آن وقت ها این طور بوده است در زمان ما رشد فکری مردم طوری شده است که با محبت بهتر می شود اینها را به قوانین و دستورات وادار کرد. الان در ممالک مختلف وقتی انسان به تاریخ فکر می کند می بیند به طور کلی سلاطین گذشته و یا رؤسای جمهوری یک قرن قبل و بالاخره زمامداران یک قرن قبل به طور کلی با استبداد، با چوب و فلک، با زندان و ترساندن، مردم را به طرف عمل کردن به قوانینی که در مملکت بوده است وادار می کردند، اما زمان ما به هیچ وجه در بین جامعه تحصیل کرده رشد پیدا کرده، این فکر و این برنامه قابل پذیرش نیست.

شما در ایران آنچه که زمان صفویه و قاجاریه و حتی زمان رضاخان ملعون نسبت به مردم انجام می داده‌اند و شاید هم سیاست همین را اقتضا می کرده است اگر یک روزش را بنا باشد الان انجام بدهند مردم قیام می کنند، نه اینکه در ایران این طور باشد در ممالک دیگر هم همینطور است در همه جای دنیا رشد فکری مردم، رشد فکری بشریت به خاطر سواد، به خاطر زحماتی که در اکتشافات و اختراعات کشیده‌اند، به خاطر باز شدن افکارشان زیاد شده است. در هیچ کجای دنیا، مگر جایی باشد که ما اطلاعی نداشته باشیم، مردم هیچ مملکتی، حتی ممالک استعماری صد درصد حاضر نیستند که مثل مردمی که فرض کنید در اوائل سلطنت رضاخان بودند باشند. تحت فشار و اعمال زور و قدرت. آزادی و محبت می خواهند، امروز مردم محبت می خواهند، باید رعایت حالشان بشود، مطابق محبت و فکر و عقلشان باید با آنها رفتار شود، امروز به هیچ وجه نمی پسندند که یک قدرتمندی، دیکتاتوری در رأس کار آنها باشد و آنها را ندانسته یا دانسته و ادار به کاری بکند. بنابراین من این مقدمه را عرض کردم به خاطر اینکه اگر در زمانهای گذشته به خاطر نداشتن فرهنگ و فکر و باصطلاح بی سواد مردم، لازم بوده است که مبلغین مردم را از خدا بترسانند تا دست از پا خطا نکنند که همانجا هم من فکر می کنم در خصوص خدا غیر از این روش درست باشد، چون خدا خودش این مطلب را بهتر آگاه است و در عین حال پروردگار متعال در آن زمانی که اصلاً مردم فرهنگ نداشتند یعنی در زمان جاهلیت این قرآن را نازل نموده است و سر تا سر آن هر کجا خدای تعالی وارد مطلبی شده با محبت وارد شده است، من فکر می کنم حتی در بی فرهنگ ترین جامعه اگر انسان از طریق محبت با آنها روبرو شود بهتر به دستورات شخصی که به آنها محبت می کند عمل می کنند. شاید ما از گذشته درست اطلاع نداشتیم و نداریم. مبلغین گذشته در منابر و محافل و مجالس که در ایام محرم و صفر و ماه رمضان تشکیل می دادند مردم را خیلی از خدا می ترساندند.

می گفتند: این کار را نکنید، عذاب دارد، آن کار را نکنید، که آتش جهنم منتظر شماست، حتی گاهی مقدّس ترین و نزدیکترین افراد به خدا را هم می ترساندند که مبدا عاقبت بخیر نشوید مبدا در همان لحظه آخر به جای اینکه داخل بهشت شوید در جهنم بیفتید خلاصه هم در کتاب ها زیاد این مطلب نوشته شده است (البته غیر از روایات و آیات قرآن) و هم در سخنرانی هایی که برای ما نقل می کنند، که هنوز هم متأسفانه از باب این که چون نحویین چنین کردند ما هم این چنین می کنیم، یعنی چون گذشته ها این کار را کردند، ما هم باید انجام بدهیم، مسأله خوف و ترس و بیم از خدا مهم ترین چیز در امر تبلیغ است.

سؤال چهارم:

آیا راه تزکیه نفس فقط مخصوص قشر علماء و دانشمندان است، یا هر فردی حتی پُرمشغله ترین افراد می تواند در مسیر کمالات روحی حرکت و پیشرفت کند؟

پاسخ ما:

من این مطلب را بخصوص به جوانان عزیز عرض می کنم که وقتتان را به بطلالت نگذرانید، از وقتتان استفاده کنید، لحظات عمرتان، لحظات پرارزشی است با ذکر و یاد خدا با تصفیة روح و تهذیب روح و با تزکیة نفس پیشرفت کنید و هر لحظه به فکر این باشید که چه اشکالی و چه مرضی در زندگی و روح شما هست اینها را رفع کنید، برای همه راه باز است.

یک وقت فکر نکنید که اگر ما عالم و دانشمند می بودیم یا مثلاً کار و کاسبی مان این همه فشار نداشت ما بهتر می توانستیم زندگی معنوی مان را تأمین کنیم این طور نیست. تمام افراد حتی پُرمشغله ترین افراد می تواند کارش را برای خدا و برای کمالات روحی اش انجام دهد، یعنی اگر شغلی دارید که باید بعد از نماز صبح مشغول باشید و تا ساعت دوازده شب طول می کشد، از دو حال خارج نیست: یا مرضی خداست کاری که انجام می دهید که می توانید بگویید خدایا برای خاطر تو من این کار را می کنم و شروع به کار می کنید که لحظه به لحظه اش عبادت است و شما را به خدا نزدیک می کند، اما اگر مرضی خدا نیست حتی یک دقیقه نباید به طرف آن کار بروید.

سؤال چهل و یکم:

آیا شقاوت و سعادت فقط از نظر روحی است یا از جهات مکانی هم ممکن است باشد؟

پاسخ ما:

یکی ممکن است از نظر مکانی شقی باشد مثل آسیه زن فرعون، یعنی از روزی که زن فرعون شد شقی شده است، چون باید با زحمت خودش را سعید می کرد. این کسی که از نظر مکانیت و زوجیت شقی بود بالاخره خودش را سعید کرد البته حریف فرعون نشد اما به خدا عرض کرد: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»^(۱)، خدایا خانه ای در بهشت برای من بنا کن و مرا از دست فرعون نجات بده.

ام الفضل که همسر حضرت امام جواد بود از جهات مکانی و زوجیت سعید بود، اما شقی شد. خیلی ها هم در مدینه خدمت حضرت پیامبر اکرم بودند و یک روز که حضرت پیامبر دیر به مسجد رفتند داد زدند و حضرت پیامبر اکرم را اذیت کردند که آنها از جهت مکانی سعید و از جهت روحی شقی بودند، که خدای تعالی در قرآن درباره آنها می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(۲).

۱ - سوره مبارکه تحریم آیه ۱۱.

۲ - سوره مبارکه احزاب آیه ۵۷.

یکی هم در یمن است یعنی (اویس قرن) که پیامبر اکرم را ندیده بود و از نظر مکانی شقی است ولی سعید می شود.

همینطور از نظر زمانی، فکر نکنید کسی که در زمان ظهور واقع می شود آدم خوبی است، آن موقع هم جهنمی داریم و از آن بدهای درجه یک هم هستند چون اگر همه کارها تمام می شد لازم به رجعت نبود (اگر قبل از ظهور لااقل ۳۱۳ نفر آدم خوب هست، بعد از ظهور هم ۳۱۳ نفر بد هست مثل دو کفه ترازو است که این طرف ظهور اگر دنیا پر از ظلم و جور شده باشد آن طرف هم پر از عدل و داد است).

لذا اگر رجعت نباشد و همینطور رها کنند مثل اول می شود و باید ائمه در رأس کار باشند و مجری باشند. بنابراین حتی در زمان ظهور هم ممکن است از جهت زمانی سعید و از جهت روحی شقی باشند.

یکی ممکن است بهترین بدن را داشته باشد ولی از جهت روحی شقی باشد مثل ابوسفیان و یکی از جهت بدنی زیبایی نداشته باشد ولی از جهت روحی سعید باشد مثل بلال.

سؤال چهل و دوم:

یقین به آخرت چه تأثیری در زندگی انسان می‌تواند بگذارد؟

پاسخ ما:

افرادی که به آخرت یقین دارند تمام زندگی و اعمالشان با کسانی که یقین به آخرت ندارند و یا در تردید هستند فرق می‌کند. افرادی که زیاد به آخرت فکر نمی‌کنند مانند یهود به خونخواری، بی‌رحمی، دنیاپرستی، نداشتن عاطفه و انسانیت معروفند. منظور آخرت از لحظه مردن تا بهشت یا جهنم است که امروز دانشمندان غیر مسلمان هم به بقای روح و عالم بعد از این عالم اعتقاد پیدا کرده‌اند و به دنبال ارتباط با آن عالم هستند، اما کسی که به آخرت معتقد است و یقین دارد، هرگز دست به ظلم نمی‌زند، چون به این فکر است که روز قیامت جواب خدای تعالی را چه بدهد. چنین شخصی حتی حاضر نیست حقی را ضایع کند و اگر یک وقتی گناهی بکند فوراً توبه می‌کند چون ممکن است هر لحظه آخرت او شروع شود حتی چنین فردی غافل نمی‌شود و همیشه متوجه خدای تعالی و متعبد است، چنین شخصی مانند این است که قیامت و عوالم بعد را می‌بیند به همین جهت در همه کارهایش حساب دارد، حلال‌ها و حرام‌ها را دقیق عمل می‌کند کوچک‌ترین کاری برخلاف خواست خدا نمی‌کند، زندگی دقیق و با حسابی دارد و با خدای تعالی ارتباط دارد و در همه کارها خدای تعالی را در نظر می‌گیرد و اگر چنین فردی را بکشند و قطعه قطعه کنند یک گناه انجام نمی‌دهد.

سؤال چهل و سوم:

چه اشخاصی دارای پیشرفت روحی هستند؟

پاسخ ما:

کسانی که امروزشان مثل دیروز نباشد، حضرت امام صادق فرمودند: «من استوی یوماه فهو مغبون»^(۱) یعنی کسی که دو روزش یکی باشد زیانکار است. در کلمه «یوماه» دو روز منظور نیست چون مسائل روحی در دو روز درست تشخیص داده نمی‌شود، یعنی دو زمانش امسال با پارسال فرق کرده باشد چنین شخصی دارای پیشرفت روحی است ولی کسی که پارسال و امسالش فرقی نکرده باشد، «فهو مغبون»، این شخص ضرر کرده است چون سرمایه را از دست داده است، ولی چیزی هم عایدش نشده است و کسی که روز بعدش بدتر از روز قبلش باشد «فهو ملعون»، این ملعون است روز به روز از رحمت خدا دورتر می‌شود و به بدبختی منتهی می‌شود.

روایت دارد که کسی که چهل سال از عمرش بگذرد و مشغول گناه باشد شیطان دستی به صورتش می‌کشد و می‌گوید: «وجهٌ لا یفلح ابداً»^(۲) این صورت دیگر رستگار نمی‌شود، البته این را شیطان می‌گوید و انسان نباید ناامید بشود.

۱ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۷۳ حدیث ۵۰.

۲ - منهاج البراعة جلد ۱۵

سؤال چهل و چهارم:

در حاشیه کتابهایی مثل مفاتیح الجنان و غیره نوشته است که خواندن یک مرتبه سوره یاسین و غیره چقدر فضیلت و خواص دارد، آیا این خواص و فضایل برای کسی است که تزکیه نفس کرده است یا برای هر کسی این مسئله صدق می کند؟

پاسخ ما:

البته خواصی که برای آیات قرآن و دعاهایی که از ناحیه معصومین رسیده شرط اولش این است که انسان به اینها ایمان داشته باشد یعنی وقتی به کسی یک قرص آسپرین می دهند می گویند: سردردت خوب می شود شما چون ایمان دارید می خورید و می نشینید تا سرتان خوب شود، اگر همین اندازه ایمانی که به قرص آسپرین دارید به هفت تا سوره حمد داشته باشید خوب است، این اندازه ایمان لااقل باید باشد این شرط اولش است ولی اگر ضعف ایمان دارید معلوم نیست تأثیر بگذارد.

سؤال چهل و پنجم:

در مقابل نعمت‌های الهی، خدای تعالی از ما چه توقّعی دارد؟

پاسخ ما:

از ما می‌خواهد که عبادت کنیم، بندگی کنیم، «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»^(۱)، خدای تعالی در سوره قریش می‌فرماید ما این خانه کعبه را از دست اصحاب فیل با پرندگان ابابیل نجات دادیم که شما عبادت کنید، خدای تعالی در دنیا یکی از کارهایش این است که راه را برای عبادت و بندگی هموار می‌کند، همیشه این کار را می‌کند ولی ما خودمان سر راه خودمان سنگ می‌اندازیم با گناهان و بی‌بند و باریهایمان با هواهای نفسانی مان سر راه خودمان سنگ می‌اندازیم و این راهی را که خدا خیلی مستقیم و به اصطلاح اتوبان آسفالتش کرده، ناهموارش می‌کنیم و وضعی را به وجود می‌آوریم که همیشه گرفتار هستیم وسیله‌هایی در این جاده قرار داده که به هیچ وجه خطر ندارد و می‌توان با سرعت حرکت کرد، هر کشتی که ما سوار شویم بالاخره خطر دارد ولی «ان الحسین مصباح الهداء و سفينة النجاة»^(۲)، متوسل شدن به حضرت امام حسین سفینه نجات است.

۱ - سوره مبارکه قریش آیه ۳.

۲ - مثير الاحزان صفحه ۴.



سؤال چهل و ششم:

اگر انسان دلش برای افرادی که مشکل دارند ناراحت شود اشکال دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ ما:

انسان وقتی مردم را می بیند که گرسنه اند ناراحت می شود، اما اگر شما پرونده اینها را ببینید راضی می شوید و ناراحت نمی شوید. حضرت امام زمان می بیند و خدا هم که عامل این کار است می بیند، هر وقت ناراحتی برایتان پیش آمد بگویید: «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^(۱)، خدا و حضرت امام زمان هر دو از تو مهربان تر هستند، ما می گوئیم دل حضرت امام زمان خون است که در پرده غیبت است. ما با خودمان قیاس می کنیم. انسان اگر ببیند سر چهار راه کسی را شلاق می زنند دلش می سوزد.

یک وقتی پدرم نقل می کرد که رضاشاه این ترکمن ها را کشته بود و سرشان را روی نیزه بلند کرده بود، وقتی آنها را آوردند همه مردم گریه می کردند در حالی که اینها سر راه مسافری و زوار مشهد را می گرفتند و می کشتند شما هم تا پرونده اینها را ندیده اید

۱ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۸۷.

شاید ناراحت شوید. اگر کسی را ببینید که اعدام کرده‌اند یا سرش را بریده‌اند شاید ناراحت شوید اما اگر پرونده آنها را ببیند می‌گوئید عجیب جانی‌ای بود و از آن بدتر سزاوارش است و بعد غصه مردم را نمی‌خورید، کسی را که می‌بینید سنگسار می‌کنند، خصوصاً اگر ببینید که آمده در زندگی شما و تجاوز به حدود و حریم شما کرده بیشتر سنگ می‌زنید.



سؤال چهل و هفتم:

آیا همانطوری که در این دنیا خدا وعده کرده که روزی ما را می‌رساند در آن دنیا هم روزی ما را می‌رساند؟

پاسخ ما:

خیر، آن دنیا را خدا وعده نکرده است، لذا می‌فرماید: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»^(۱)، یعنی برای اول قبر انسان باید عمل کند، اما دنیا را فرموده است، «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^(۲)، وعده کرده، «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ»^(۳)، این دنیا را خدا وعده کرده تقسیم کرده و همه را عادلانه روزیشان را می‌رساند حتی آن کرم لب جوی آب، روزیش را می‌رساند، ولی ما همیشه حواسمان پرت است و غصّه می‌خوریم برای مال این دنیا. در حالی که درباره شب اول قبر به بعد خدا فرموده: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^(۴)، جزایتان در مقابل عملتان است، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»^(۵)، هر نفسی گرو اعمالش می‌باشد، و آیات دیگر. ولی به فکر آن دنیا نیستیم و می‌گوئیم خدا کریم است. خدا حضرت علی را به فریاد ما می‌رساند، مگر حضرت علی غیر از خدا است؟

۱ - سوره مبارکه صافات آیه ۶۱.

۲ - سوره مبارکه هود آیه ۶.

۳ - سوره مبارکه زخرف آیه ۳۲.

۴ - سوره مبارکه صافات آیه ۳۹.

۵ - سوره مبارکه مدثر آیه ۳۸.

سؤال چهل و هشتم:

اینکه بعضی سؤال می‌کنند که چرا حرفهایی را در کتاب «پرواز روح» نوشته‌اید که قابل هضم نیست، جواب‌تان چیست؟ و چه دلایلی از قرآن و روایات بر تأیید نقل این گونه کرامات از اولیاء خدا موجود است؟

پاسخ ما:

ما در کتاب پرواز روح مختصری از شرح حال حاج ملاآقا جان، آن ولی خدا را نوشته‌ایم، بعضی از علماء به ما گفتند که اینها را نباید نوشت و اگر بنویسیم مردم نمی‌توانند هضمش کنند. گفتیم: اگر این اعتراض به این کتاب باشد بالاترش به قرآن است چرا خدا این گونه مطالب را نوشت؟ آن هم نه برای ما مردم امروزی که صدها کرامت و معجزه دیده‌ایم، برای مردم صدر اسلام و زمان جاهلیت، مثلاً چند مورد که الان در ذهنم هست را برایتان می‌گوییم.

۱ - سورة بقره - قضیه دم گاوی است که به آن کشته زدند و زنده شد و شهادت داد.

شاید بگوئید این کار خداست. مگر ما گفتیم بقیه کارها، کار بنده خداست؟ مگر ما گفتیم حضرت موسی و حضرت عیسی و حتی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار از قدرت خودشان این کارهای فوق‌العاده را می‌کنند؟ خیر، اینها همه کار خداست منتهی برای اکرام بنده‌اش به نام آنها تمام می‌کند. یک وقت هست

که مریض را پیش ما می آورند و ما هر چه بلدیم می خوانیم ولی این بدتر می شود، خدا می خواهد آبروی ما را ببرد و یک وقت هم هست که تا دعا می خوانیم خوب می شود، خدا می خواهد اکرامان کند. معنای کرامت هم همین است، یا قضیه ای که در کنار قبر حفصه در شام اتفاق افتاد^(۱) و یا قضیه شفا گرفتن بچه کور در رئوس شهدا که (در کتاب شبهای مکه) نقل شده است.^(۲)

هر دوی اینها کار خداست. هم آن که کرامت است و هم آن که بدبختی برای آن شخص به وجود آورده است. (مثل قضیه قبر حفصه و رئوس شهدا) منتهی خداوند با کرامت او را بزرگ کرده است و با این قضایا این را پست کرده است، اگر ولی ای از اولیای خدا را خدای تعالی بخواد بزرگش کند، به دست او کراماتی را به وجود می آورد و قضیه حاج ملا آقا جان مربوط به هزار سال قبل نیست، پیرمردهای زنجان این مرد را می شناسند و دیده بودند. من حتی ده درصد از کرامات او را ننوشته ام، نمی توانستم بنویسم. همانطور که می گویند مردم نمی توانند هضم کنند. چیزهای خیلی معمولی که خیلی هم ساده بیان شده است. کدام کرامت حاج ملا آقا جان نسبت به همین قضیه سوره مبارکه بقره غیر قابل هضم است؟ که دُم گاو (اصلاً خود گاو چیست که دُمش باشد) را به مرده بزنند و زنده بشود؟! آن هم نه گاوی که از عالم بالا مثل ناقه صالح آمده باشد خیر، گاو را خریده و کشته اند بعد دُمش را به او زده اند شاید گوشتش را هم استفاده کرده باشند، فقط از دُم او استفاده شد که مرده ای را زنده کرد. آیا این کار دُم گاو است یا کار خدا است؟ منتهی می خواهد بنی اسرائیل را

۱ - کتاب شبهای مکه از همین مؤلف صفحه ۱۸۶.

۲ - کتاب «شبهای مکه» از همین مؤلف صفحه ۱۸۸.

از این راه امتحان بکند. اینها دائماً ایراد گرفتند و کار خودشان را مشکل کردند. حضرت موسی گفت: گاو را بکشید و دُمش را به این مرده بزنید زنده می شود. آنها گفتند: این گاو چه شکلی باشد؟

نمی گویم ایراد نگیرید ولی روی شکل و رنگ نروید، فکر نکنید گاو خاصی این کرامت را دارد. روی واقعیت مطلب بروید، فکر نکنید که گاو این کار را می کند پس باید رنگش و هیکلش و قیافه اش معلوم باشد، اگر شما دنبال این کارها رفتید خدا هم به شما تنگ می گیرد.

به شما می گویند هفت مرتبه سوره حمد را بخوان خوب می شوی.^(۱) می پرسند: این هفت تا حمد را با وضو بخوانم یا بی وضو؟ این هفت تا حمد را رو به قبله بخوانم یا پشت به قبله؟ این هفت تا حمد را با توجه بخوانم یا بی توجه؟ اگر از من پرسند می گویم رو به قبله باشد، با وضو باشد، با توجه باشد، قرائتم صحیح باشد یا ناصحیح؟ صحیح باشد، پس می بینید که مسأله روی برنامه خاصی می آید. اما وقتی به تو می گویند هفت تا حمد بخوان، زود بخوان و بهره اش را بردار. خدا نمی خواهد معطلت کند الان همین حرف را شاید انسان پیش بعضی مقدّسها بگوید می گویند عجب، پس حمد بی توجه غلط پشت به قبله بی وضو هم کاری می کند؟ باید بگویم خیر. همان کاری که بنی اسرائیل کردند تو هم کردی. و الا گفته اند هفت تا حمد بخوان تمام، تو هم با توجه به اینکه شفا را خدا می دهد بخوان.

من در سفری که به بیروت رفته بودم، شبی خیلی حالم بد بود، سردرد و بدن درد داشتم خسته بودم، خوابم هم نمی برد. نشستم و هفت تا حمد خواندم، بعد خوابیدم

۱ - قال الصادق من نالته علة فليقرأ الحمد في جيبه سبع مرات فان ذهب والا فليقرأها سبعين مرة و انا الضامن له العافية (البرهان في تفسير القرآن جلد ۱ صفحه ۹۹).



خیلی راحت، وضو هم نداشتیم، یادم نیست که رو به قبله هم بودم یا پشت به قبله، به حقیقت موضوع فکر کنید. حتی اگر دارو می خورید نگوئید دارو شفایم داد بگوئید خدا شفایم داد. اینها را یاد بگیرید به نفعتان است. غذا که می خورید نگوئید این غذا را خوردم خوب شدم بگوئید که خدا من را خوب کرد. اگر غذایی خوردید که مریض شدید نگوئید این غذا را چون خوردم مریض شدم یا غذا را زیاد خورده اید که مریض شده اید، که نباید زیادی بخورید، چه سالم باشی، چه مریض، زیادی نخور، یا غذای حرام بوده است که نمی خواست بخوری، هر جهتی که داشته است آن جهتش را اگر رعایت می کردی این طور نمی شد تازه فکر نکنید غذایی که برای یک مریض ضرر دارد و نباید بخورد کاره ای است، چون برخلاف دستور پروردگار عمل کرده است مریض تر می شود والا شفا دست خداست.

۲ - قِصَّةُ حَضْرَتِ عِیْسَى است که یک میلیارد مسلمان و یک میلیارد مسیحی او را قبول دارند. آیا این غیرقابل هضم تر است یا آنچه که ما نوشته ایم؟ اوّلًا حضرت عیسی بدون پدر از مادر متولّد شد که یکی از دانشمندان می گوید: اگر حضرت مریم یک دختر می زائید خیلی معجزه نبود ولو اینکه تا بحال سابقه ندارد که دختر باکره بدون شوهر فرزندی بزاید. ولی در عین حال می گوید اینکه پسر زائیده است معجزه بالاتری است. چون آنکه او ندارد به این داده است.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

خود این معجزه یا معجزات بعدی که تا متولّد شده است، «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»^(۱)، هنوز حضرت مریم شاید صورتش را ندیده بود ولی صدایش را شنید.

مادرش را صدا زد که محزون نباش، «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا»^(۱)، زیر پایت خدای تعالی نهری قرار داده است و خودت را به این درخت خرما بزنی، خرما می تازه‌ای برایت می‌ریزد. اینها عادی است؟! ما زیاد خوانده‌ایم می‌گوئیم اینها خیلی معمولی است. همین الان اگر شما بگوئید من بچه پنج ساله‌ای دارم که قرآن را همین طوری حفظ است می‌گویند این می‌خواهد دکان باز کند. بچه‌های کوچک را گاهی پیش ما می‌آورند که چیزهایی بعضی اوقات بلدند. این حافظ قرآنی را که در کتاب ملاقات با حضرت امام زمان شرح حالش را نوشته‌ام پانزده روز، شبانه روز با او بوده‌ام (نقل این قضیه در کتاب ملاقات آمده است قصه کربلائی کاظم ساروقی)، اینها را هم می‌شود منکر شد؟ حضرت عیسی متولد شده می‌گوید: «آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا^(۲)، اگر شما اینها را منکر بشوید، کافرید و نجسید و مالتان مال ورثه است، قتل‌تان واجب، و دست‌تر هم نمی‌شود به شما زد و هر کس یک آیه از قرآن را منکر بشود تمام قرآن را منکر شده است و رسالت حضرت رسول اکرم را منکر است و کافر است. قضایایی به همین ترتیب در قرآن هست.

در قضیه حضرت عیسی می‌گوید: «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ»^(۳)، من کور و برص‌دار جذامی و فلج را شفا می‌دهم. شفا نه اینکه دارو به بدن اینها می‌مالید شفا پیدا می‌کردند، خیر، یک دعا می‌کرد شفا پیدا می‌کردند. «وَأُخِيي الْمَوْتَى»^(۴)، من مرده را زنده می‌کنم. حضرت ابراهیم چهار تا حیوان را در هاون می‌کوبد، بعد آنها را چهار

۱ - سوره مبارکه مریم آیه ۲۴.

۲ - سوره مبارکه مریم آیه ۳۱.

۳ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۴۹.

۴ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۴۹.

قسمت کرده و در کوه می‌گذارد، «ثُمَّ أَدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا»^(۱)، کلاغ و طاووس و کبوتر و خروس، اینها قبولش و هضمش مشکل‌تر است یا آنچه که در این کتابها نوشته شده است؟ اگر دین داشته باشیم مجبوریم قبول کنیم. در کتابهای تورات و انجیل بیشتر از این حرفهاست از این مسائل بیشتر بیان شده است. اگر مسلمان باشیم، مسیحی و یهودی باشیم، اگر دین داشته باشیم اینها را قبول می‌کنیم. حضرت عزیر در کنار قریه‌ای می‌آید و می‌بیند همه مرده‌اند، معلوم بوده است که طاعون یا زلزله آمده و همه مرده‌اند خلاصه بلایی آمده بوده و همه مرده بودند. با خودش فکر کرد که اینها خاک می‌شوند و با هم مخلوط می‌شوند خدا بعد اینها را چطور جدا می‌کند؟ «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ»^(۲)، صد سال حضرت عزیر مرد و بدنش آنجا افتاد بعد خدا او را بیدار کرد زنده‌اش کرد. با خودش فکر کرد من خیلی خوابیده‌ام. گفتند تو صد سال است که مُرده‌ای، «وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»^(۳)، به خرت نگاه کن ببین چطور زنده می‌شود؟ خودت را که ندیدی چطور زنده شدی، حالا به خرت نگاه کن. خرش را کناری بسته بود غذای ظهرش را هم آنجا گذاشته بود، گفته بود خواب قیلوله بکنم بعد نهار بخورم، غذایش «لَمْ يَتَسَنَّهْ»، هیچ طور نشده بود، گرم و خیلی به موقع همانطور که می‌خواست بود اما «وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»، به الاغت نگاه کن ببین چطور خدا او را زنده می‌کند، آن وقت دید که بادی بلند شد و ذرات (چون صد سال بود خاکهایش این طرف و آن طرف پراکنده شده بود) خاک را خدا به اندازه یک الاغ جمع کرد، الاغ مثل مجسمه اول از گل درست شد و بعد فوراً گوشت و پوست و استخوان و مو و خون و همه چیز در او روییده

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۰.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۹.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۹.

شد و بعد مشغول عرعر کردن شد.

خدا گفت: این خر را دیدی ما چطور زنده‌اش کردیم؟ آدم‌هایی که نمی‌فهمند قیامت حق است و این را درک نمی‌کنند همین طور زنده‌اشان می‌کنیم. مرد عرب خدمت رسول اکرم آمد و استخوان پوسیده‌ای در دست گرفت و گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^(۱)، خدا چطور مرده را زنده می‌کند و حال اینکه این استخوان خاکستر شده است؟ خدای تعالی به پیامبر اکرم می‌فرماید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^(۲)، همان کسی که اول خلقتش کرد دوباره هم خلقتش می‌کند، «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^(۳)، اینها که انبیاء بودند و آن قدر درباره انبیاء هست. یا در همین سوره فیل خدای تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ»^(۴)، این خیلی صریح است، ابرهه و لشکرش سوار فیل شده بودند اصحاب فیل آمدند خانه کعبه را خراب کنند خدای تعالی ابابیل (همین پرستوها) را فرستاد حضرت عبدالمطلب جد بزرگوار ما که ما افتخارمان به وجود مقدس ایشان است که به نظر من با دلایلی ایشان از انبیاء بوده و حضرت عبدالله و عبدالمطلب و هاشم و حتی حضرت ابی طالب که مقامش خیلی هم بالاتر است اینها از انبیاء هستند. حضرت عبدالمطلب که بزرگتر و رئیس مکه بود و خانه کعبه در اختیار او بود، آمد پیش ابرهه، به ابرهه خبر دادند که بزرگ مکه آمده است با چند نفر دیگر. گفت: حتماً می‌خواهند بگویند که ما خانه کعبه را خراب نکنیم و باصطلاح ناندانی‌شان را از بین نبریم. حضرت عبدالمطلب آمد و گفت لشکریان تو چند تا شتر

۱ - سوره مبارکه یس آیه ۷۸.

۲ - سوره مبارکه یس آیه ۷۹.

۳ - سوره مبارکه یس آیه ۷۹.

۴ - سوره مبارکه فیل آیات ۱ و ۲.



از من گرفته‌اند، شترهای ما را به ما بده. گفت: عجب، تو برای شتر آمده‌ای؟ گفت: بله، جز شتر چیزی نداشتم، «انا رب الابل»، من صاحب شترم، گفت: برای خانه چه؟ گفت: مال من نیست، «و لهذا الییت رب»^(۱)، این خانه صاحب دیگری دارد، من صاحبش نیستم که بگویم خرابش بکن یا نکن، صاحبش باید بگوید، خیلی بیشتر عصبانی شد دستور داد که حمله شروع شود، خدا هم دستور داد که حمله شروع شود، دو دسته لشکر ناموزون، پرستو کجا و اصحاب فیل کجا؟ شمشیر کجا و این مسائل کجا؟ یک مختصر گل که در آیه شریفه می‌فرماید: «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ»^(۲)، سنگریزه‌های ابابیل هم که روی آسمان باشد چه اثری دارد؟ هر پرنده روی سر یکی آمد و یک دانه‌اش را رها کرد، «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ»، تیراندازی کردند، چه شد؟ «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ»^(۳)، گوشت جویده شده را دیده‌اید که بچوند و ببندازند؟ همه آنها آن طور شدند. اینها مهم‌تر است یا آنچه که نوشته شده است؟ در آیات قرآن اگر بخواهم بشمارم از این قبیل صد مورد بیشتر هست، معجزات، کرامات و قصصی که خدای تعالی نقل می‌کند، ملک به صورت انسان می‌آید و آن چنان به انسان شبیه می‌شود که حضرت ابراهیم هم نمی‌شناسد، ما هر یک از این حرفها را اگر بزنیم و بگوئیم ممکن است ملک بیاید و با شما صحبت کند می‌گوئید پیغمبر که از دنیا رفت، ملائکه هم رفتند، اینها هست، منتهی (توهین می‌شود که بگویم چشم دارند ولی نمی‌بینند) آن قدر معجزات و خوارق عادات وجود دارد که اگر انسان قدری چشمش را باز کند خدا را به چشم

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۴۴۷.

۲ - سوره مبارکه فیل آیه ۴.

۳ - سوره مبارکه فیل آیه ۵.

خودش می بیند. بعضی از علماء بزرگ را داریم که فکر این طور ایراد اتند و یک کلمه از حکمت درک نکرده اند و بعضی از بزرگان را داریم که خیلی سواد ندارند اما چشم شان باز است و این مطالب را قبول دارند، کلام شان حکمت است، سخن و حرف شان حکمت است و وقتی انسان با آنها می نشیند عمل شان تعلیم حکمت است، اینها را من دیده ام و داریم و حتی می توانم به شما معرفی کنم. «لیس العلم بکثرة التعلم»^(۱)، علم به زیاد خواندن نیست، شرح حال یکی از دانشمندان را دیدم که در عالم معروفیت خاصی دارد ولی کور است، همه چیزها را می خواهد با عصای علم بفهمد، آیا رنگ را هم می تواند با عصای علم درک بکند؟ یعنی بفهمد در روی قالی کجا رنگ سفید و کجا قرمز است؟ خیر، فقط چیزهای خاصی را می فهمند، بقیه را هم منکر می شوند (می گویند) ما دارای علم و دانش هستیم، فلسفه خوانده ایم، و ما خیلی از مسائل را درک کرده ایم، اما اگر از همین آدم بپرسند سقراط بالاتر است یا حضرت امام صادق ، می گوید حضرت امام صادق امام است، قربانش بروم، اما سقراط خیلی عالم است.

ما یک وقتی در یونان با یکی از علماء فیلسوف رفته بودیم، باور کنید اگر این آقا در حرم حضرت رضا می خواست سخنرانی کند این طور احساس شعف نمی کرد که بگوید من در کنار قبر حضرت علی بن موسی الرضا سخنرانی می کنم، می گفت: من در یونان زادگاه سقراط سخنرانی می کنم، چون اینها کور بودند، چه سقراط و چه افلاطون و آنچه را که حضرت امام صادق می بیند اینها اگر راه را صحیح آمده باشند (چون کور خیلی بعید است که راه را صحیح آمده باشد) تازه با عصا آمده اند و یک چیزهایی می فهمند که مثلاً اینجا دیوار است، فقط همین. یکی از عرفای اهل



معنا که در زمان بوعلی سینا بوده است، دربارهٔ بوعلی سینا چون می‌خواهد مدحش کند می‌گوید بوعلی آن قدر با عظمت است که هر جا ما می‌رفتیم بوعلی با عصای علم می‌آمد. (حتی کلمهٔ کور را هم دارد) با عصای علم، این کور آمد. خیلی مهم است که یک جایی آنهایی که چشم دارند بروند و کوری هم عصا زنان پشت سر اینها خودش را برساند و واقعاً این طور است.

دل انسان مثل یک سد است، حکمت از طریق مغز، الهام و وحی وارد قلب انسان می‌شود منتهی مانعی دارد که نمی‌گذارد از این آب کسی استفاده کند و سرازیر شود. تا مراحل تزکیهٔ نفس را بگذرانید بعد مراحل کمالات را بگذرانید و خودتان را به خلوص برسانید و چهل روز هم در خلوص بمانید، «جرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه»^(۱)، می‌بینید گوشه‌ای باز شد و این آب حکمت، این آبی که از کوثر جاری شده است (در قلبتان وارد شد) کسانی که از خواب غفلت بیدار می‌شوند کسانی که پا در مرحلهٔ توبه می‌گذارند دریچهٔ قلبشان به طرف حوض کوثر باز شده است و از حوض کوثر آب می‌آید «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^(۲)، از آن حوض کوثر روزه‌ای باز شده است، برای بعضی نم نم و برای بعضی مثل شیر سماور، برای بعضی شیر حوض و برای بعضی خیلی زیاد مثل چاه عمیق می‌آید. اینها همه جمع می‌شوند تا تزکیهٔ نفس کنی، چون اگر تزکیهٔ نفس نکرده باشی و بیاید آلوده می‌شود و حیف است. آن وقت روی هوای نفس حرف می‌زنی، خیلی از بزرگان را داشته‌ایم که تزکیهٔ نفس نکرده بودند و حکمت در قلبشان جاری شده است، اگر چه خدای تعالی حکمت را در قلب کسی که تزکیهٔ نفس نکرده باشد جاری نمی‌کند

۱ - عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۶۹.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۹.

چون از آن حکمت و فهم و علم «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^(۱)، سوءاستفاده می‌کنند. این قلبت باید پاک و تصفیه بشود تزکیه که شد تکامل پیدا بکند، به مرحله خلوص که رسید، این روایت را من خیلی دوست دارم و خیلی هم روایت خوبی است و واقعیت دارد و تجربه هم شده است که «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه»، بعضی فکر می‌کنند که باید بروند و خلوص را شروع کنند این طور نمی‌شود، بعد از این که مراحل تزکیه نفس و مراحل کمالات را گذراندی، چهل روز که گذشت می‌بینی که نمی‌توانی بیکار بنشین، جریان پیدا کرد. هر چه می‌گویی جز حقیقت چیزی نیست. حقایق اشیاء را برای طرفت روشن می‌کنی. حقیقت اشیاء را فکر نکنید اتم و اینهاست. اینها مال همان اهل دنیاست. می‌بینی از آخرت آن چنان مطلّعی که آنهایی که به آن عالم رفته‌اند مطلع نیستند. در حالات یکی از بزرگان شنیدم و خودم او را دیدم که شبها ارواحی که از دار دنیا رفته و آزاد هم بودند می‌آمدند و دور او می‌نشستند و از حکمت او که در دنیا بود استفاده می‌کردند. آنها رفته‌اند به حقیقت و واقعیت و یقین کامل رسیده‌اند اما از حکمت این شخص زنده در دنیا استفاده می‌کنند. الان گاهی می‌شود شما که در این دنیا هستید به امواتی که اینها تزکیه نفس نکرده‌اند و از دنیا رفته‌اند کمک می‌کنید. خیلی عجیب است، اموات از زنده‌ها استفاده می‌کنند. این را خیلی نمی‌توانم پرده بردارم چون همان طور که بعضی اعتراض می‌کنند غیر قابل هضم است که یک عالم، یک دانشمند، یک حکیم الهی وسط بنشیند و ملائکه و ارواح از او استفاده علم و حکمت بکنند. این دل وسیع می‌خواهد. هر چه می‌توانید در مرحله استقامت قلبتان را توسعه بدهید، تا بتوانید استعداد داشته باشید و درک

بکنید و بپذیرید، اینهایی که می‌گویند مگر می‌شود در زمان غیبت، حضرت امام زمان را دید، اینها ظرف دلشان به اندازه یک استکان بیشتر نیست. چون کسی که می‌گوید نمی‌شود بدن حضرت را دید بطریق اولی نمی‌تواند از این نهر کوثر استفاده کند، اینها که بعضی از حقایق را منکر می‌شوند و اهمیّت نمی‌دهند اینها دل‌هایشان خیلی کوچک است.

به فرض هم از آب کوثر مختصری دارند همین اندازه که قبول می‌کنند خدایی هست و علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل است مثل همین شیعیان پدر و مادری، همین اندازه بیشتر ظرفشان نیست. نمی‌گویم تحمیلی قبول کنید، بفهمید و قبول کنید و اگر در جایی هم کسی آمد و گفت اینها غیر قابل قبول است همین مسائل قرآنی را بیاورید و بگوئید در قرآن خدای تعالی این حرف‌ها را زده است.

سؤال چهل و نهم:

چند نمونه از دستورات اخلاقی و ادبی اسلام را ذکر بفرمائید و همچنین درباره رعایت آداب و مجالس اسلامی مطالبی بفرمائید.

پاسخ ما:

یکی از دستورات اسلام، بلند سلام کردن است، پیامبر اسلام افشاء سلام می فرمودند، زودتر از دیگران سلام می کردند. سلام علامت اسلام است. به هر مؤمنی که متجاهر به فسق نیست اقلاً سلام کنید، سلام را رایج کنید.^(۱) یکی دیگر از دستورات اسلام، قیام در مقابل سادات و عالم است. انسان باید قیام تام کند^(۲) حتی بعضی می گویند اگر قیام تام نکند به درد بی درمانی مبتلا می شود.^(۳) صد جور گرفتاری روحی که علاج ناپذیر است پیدا می کند، سرگردان می شود. لذا به همه سلام کنید، مصافحه کنید، اگر آن طور که دستور است عمل کنیم انسان مجبور است همیشه دستش در دست رفیق باشد، چون انسان با فضیلت تر کسی است که دیرتر دستش را بکشد، اظهار محبت کنید، معافه کنید اقلاً از مسافرت می آئید معافه کنید، پیشانی یکدیگر را

۱ - کافی جلد ۴ صفحه ۷۰۴.

۲ - قال النبی لا یقومن احد لاحد الا لهاشمی (فضائل السادات صفحه ۳۷).

۳ - قال النبی من رأى اولادی و لا یقوم قیاما تاما ابتلاه الله تعالی بلاء لا دواء له (فضائل السادات صفحه ۳۷).



ببوسید. دستور است به هم می‌رسید صبح بخیر یا شب بخیر بگویید «صبحکم الله بالخیر، مساکم الله بالخیر» بگویید، به فرزندانان تعلیم دهید،^(۱) روایت است اصحاب به ائمه اطهار می‌رسیدند می‌گفتند «اصلحک الله» این تعارفات معمولی است، اینها به معنای معرفت نداشتن اصحاب نبود. در لباس پوشیدن تشبّه به کفار نداشته باشید. چرا سادات علامت سیادت نداشته باشند افتخار سیادت را داشته باشید، اگر می‌خواهید در منزل عکس بگذارید عکس ولی خدا را بگذارید چرا ما دوست داریم از اسلام دور شویم.

سکوت داشته باشید، آرامش را رعایت کنید، در اجتماعات مثل مسجد، لازم است سکوت را حفظ کرد که حواس یک عده پرت نشود، وقتی شخصی دارد دعا یا زیارت می‌خواند صبر کنید کارش تمام شود بعد با او صحبت کنید، در مجلسی که شخصی صحبت می‌کند سلام نکنید، وقتی داخل اطاق خالی می‌شوید سلام کنید. سلام معنایش این است که تو از دست من سالمی و من اذیتی به تو ندارم. و با توجه به این معنا شخص قدرتمند باید برای کوچکترها اعلام سلامت بکند، از جمله آداب معاشرت این است که با هم غذا را شروع کنید با هم تمام کنید بعد دعا کنید (خصوصاً دعا برای ظهور حضرت امام زمان).

در جمعی که نشسته‌اید در گوشی صحبت کردن خیلی بد است زیرا هر کس ببیند و بشنود محزون می‌شود، «إِنَّمَا التَّجَوُّیْ مِنَ الشَّیْطَانِ»^(۲)، نجوی از عمل شیطان است. روایت است با افراد احمق شوخی نکنید، در خلوت شوخی نکنید که در جلوت

۱ - در کتاب «اتحاد و دوستی» از مؤلف محترم موارد زیادی از مسائل مهم اخلاقی که در جلب محبت دیگران بسیار مؤثر است بیان شده است.

۲ - سوره مبارکه مجادله آیه ۱۰.

آبرویتان را می برد چون عقلش به کمال نرسیده است.

در شوخی کردن فرق بین بزرگتر و کوچکتر رعایت شود. شوخی از ناحیه بزرگتر به کوچکتر تواضع و از کوچکتر به بزرگتر بی ادبی است.

جلسات اسلامی باید مثل آب کر باشد که هر آدم معصیت کاری در آن جلسه بنشیند پاک شود. و کلاً در تمام جهات منظم و مرتب باشید. ادب را فرا بگیریم.



سؤال پنجاهم:

برای ارتباط پیدا کردن با خدای تعالی و گرفتن حاجت چرا باید تمرکز فکر داشت؟

پاسخ ما:

ما وقتی یک کار انجام می‌دهیم کار دیگری در آن لحظه نمی‌توانیم بکنیم مثلاً وقتی پای منبر شخصی نشستیم و تسبیح می‌گوییم اگر به منبر توجه کنیم در فکر تسبیح نیستیم و غالباً چنین افرادی ترقی و پیشرفت نمی‌کنند علمای بزرگ که اهل فکر و اندیشه و تالیف هستند دنبال جاهای خلوت می‌گردند و گرنه باید انسان آن قدر نیرو داشته باشد که در جاهای شلوغ مانند حرم‌های مطهر واقعاً مردم را نبیند یعنی تمرکز فکر پیدا کند و تمرکز فکر یکی از کارهایی است که برای موفقیت‌های مختلف ضرورت دارد، اینکه می‌گوییم در نماز حواسمان پرت شد به خاطر نداشتن تمرکز فکر است و اگر خواستید با خدای تعالی رابطه داشته باشید باید توجه کاملی داشته باشید و از غیر خدای تعالی انقطاع پیدا کنید. آن چنان که در مناجات شعبانیه عرض می‌کنیم: «الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْانْقِطَاعِ الْيَك»^(۱)، خدایا روزی کن من بطور کامل منقطع شوم و این انقطاع یا تمرکز خیلی مهم است، اینهایی که شفا می‌گیرند برای این است که انقطاع کامل بدست آورده‌اند و همان لحظه که منقطع شدند مورد لطف قرار می‌گیرند.^(۲)

۱ - اقبال الاعمال جلد ۲ صفحه ۶۸۷.

۲ - درباره مطلب فوق در کتاب «حل مشکلات دینی» ص ۹۹ - ۹۶ مطالبی مفصلاً بیان شده است در آنجا مؤلف محترم می‌فرمایند: «تشتت فکر خیلی بد است و حواس جمعی خیلی خوب است.»

سؤال پنجاه و یکم:

صدقه یعنی چه؟ چرا باید صدقه داد و فواید دادن صدقه را بفرمائید.

پاسخ ما:

در اذهان ما اینطور ترسیم شده که: یک پولی آن هم بسیار جزئی انسان به یک فقیر سر راه‌نشین یا صندوقی که سر راه قرار داده‌اند بدهد و به وسیله این پولی که انسان می‌دهد یکی از امراض حتی از امراض روحی برطرف می‌شود، این قسمت درست است چون آیه‌ای که در مورد صدقه است^(۱) مربوط به امراض روحی است اما خیال می‌کند که تمام امراض او به این شخص فقیر منتقل می‌شود و گاه دیده شده پولی زیر سر مریض می‌گذارند و این پول را به فقیر می‌دهند و منتظرند تا مرض به او منتقل شود! این حرفها بسیار غلط است. صدقه به این معنا که در ذهن ماست به هیچ وجه در اسلام نیامده است افرادی که صدقه می‌گیرند در جامعه بسیار افراد پستی محسوب می‌شوند، الان اگر شما یک سفره افطار بپا‌ندازید و به مهمانها هر چند فقیر باشند بگوئید من این سفره را بعنوان صدقه انداخته‌ام میل کنید، همه قهر می‌کنند و از مجلس خارج می‌شوند، چرا؟ چون فکر می‌کنند صدقه یعنی انتقال

۱ - منظور آیه ۱۰۳ سوره مبارکه توبه است که خدای تعالی به پیامبر اکرم می‌فرماید: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكيتهم بها».



امراض به وسیله این غذا به فرد پست. این در هیچ جای اسلام نیست و اسلام به هیچ وجه راضی نیست این فکر و اعتقاد باشد بلکه از افرادی که چه صدقه می دهند و چه صدقه می گیرند و این فکر را دارند بیزار است.

اسلام به هیچ وجه حاضر نیست مردم فقیر آن قدر پست شوند که بعنوان و معنایی که ما از صدقه می دانیم به آنها تصدّق داده شود. و بعد هم مگر خدا مجبور است (نستجیر بالله) که یا باید شما این مرض را بگیرید یا این که نایب یا کسی را پیدا کنید که به او منتقل شود؟ آیا وجدان شما می گوید خدا چنین چیز و معنایی را راضی است که شما دارید؟ این حرف غلط است و از صراط مستقیم خارج است. ما اگر بخواهیم در صراط مستقیم دین قرار بگیریم باید این فکر را از مغزمان بیرون کنیم. همه فقرای مسلمان، محترم هستند و هیچ کس در اسلام آن قدر پست نمی شود که بلاگردان دیگران بشود، نانی بعنوان صدقه بخورد (همان صدقه که ما فکر می کنیم) و خود را پست کند و شما هم با چشم تحقیر به آن مسلمان فقیر نگاه کنید.

حضرت پیامبر اکرم که اول شخص عالم وجود است خدای تعالی به او می گوید: از اموالشان صدقه بگیر، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^(۱)، در اینجا بعضی از مفسرین صدقه را بعنوان زکات واجب نوشته اند، اما شأن نزول آیه و ظاهر آیه بیانگر اشتباه این مفسرین است.

هر محبتی که شما به دوست خود، به یک اهل تقوا بکنید صدقه است که به او داده اید هر لطفی به دوست اهل تقوا بکنید صدقه است.^(۲)

۱ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۳.

۲ - با توجه به روایاتی که درباره معنای صدقه آمده مطلب بالا ثابت می شود از جمله کلامی از حضرت رسول اکرم است که می فرمایند: من الصدقة ان يتعلم الرجل العلم و يعلمه الناس (بحارالانوار جلد ۲ صفحه

یک وقتی من کتابی شروع کردم بنام واژه‌های تحریف شده، دیدم اگر بنویسم ممکن است سروصدا بلند شود. در اسلام واژه‌هایی است که از این واژه‌های تحریف شده، یکی (صدقه) است. معنای صدقه این نیست، الان اگر من به شما بگویم یک مقدار پول صدقه به من بدهید می‌گوئید بدبخت چقدر بیچاره شده که صدقه خور شده است یا بگویم بعنوان صدقه بگیر، می‌گوئید من صدقه خور نیستم این معنا درست نیست. صدقه از صدق است، از صمیمت و راستی و درستی و یگانگی است، از این است که وقتی انسان می‌خواهد با کسی یگانه شود، یکی شود، راحت شود، با هم داد و ستدهایی دارند که اینها اسمش صدقه است، سفره‌ای می‌اندازید و دوستانتان را دعوت می‌کنید چه اسم آن را صدقه بگذارید یا نه، صدقه است. اگر سخت است به هیچ وجه مهمانی نروید به جهت اینکه اگر روی صدق و صفا باشد صدقه است که به شما می‌دهد، این واژه در فارسی تحریف شده همانطوری که واژه (استعمار) تحریف شده است.

استعمار یعنی چه؟ یعنی ظلم کردن و روی مردم فشار آوردن و اموال مردم را گرفتن. حال اینکه استعمار به معنای طلب آبادانی کردن و آبادانی به وجود آوردن است.

اگر یک مملکتی گفت می‌خواهم شما را استعمار کنم می‌گوئید بیخود می‌کنی. در حالی که استعمار کردن یعنی پلی درست کنند، مسجد بسازند، عمران و آبادانی به وجود آورند.

صدقه هم در ذهن ما بد شده ولی تمرین کنید این واژه اسلامی که در قرآن مکرر

→ ۲۴ حدیث ۷۹) و عن الصادق عن آبائه قال رسول الله ان افضل الصدقة صدقة اللسان تحقن به الدماء (بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۳۸۹ حدیث ۴).



آمده و بزرگان حتی ذات مقدس پروردگار به پیامبرش می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»، این ها را در ذهن خود درست کنیم.

یکی از راههای تزکیه نفس و قبولی توبه این است که صدقه بدهید. یعنی به کسی بلاعوض چیزی بدهید. قرض الحسنه ندهید. در مقابلش چیزی در نظر نگیرید. (کاسه بده قدح بگیر) نباشد، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»، آنها را از گناه پاک کن، «وَتُزَكِّيَهُمْ» و آنها را تزکیه شان کن، یعنی از صفات رذیله تزکیه کن.

سؤال پنجاه و دوم:

چرا دستور است که بیشتر از گیاه برای خوردن استفاده کنیم تا گوشت؟

پاسخ ما:

دین بیشتر دوست دارد ما گیاهخوار باشیم البتّه منظور بطور دائم نیست. چون گیاه به خاک و مادهٔ اولیه نزدیکتر است تا گوشت، گوشت واسطه می خورد. در روایات از گوشتخواری نهی شده است، روایت است که شکمهایتان را مدفن حیوانات قرار ندهید، به علاوه خود عمل گوشتخواری خواهی نخواهی قساوت هم می آورد چون حیوان را باید بکشد و گوشت آنرا بخورد این قساوت می آورد، من یک وقت درباره هندوها فکر می کردم که اینها چون حیوان را نمی کشند یک رأفت بیشتری از مسلمانها دارند، هیچ دعوایی بین آنها نیست در آن ازدحام جمعیت که مساحت کشور هند ۲ برابر مساحت ایران و جمعیتش ۲۰ برابر ایران است این همه جمعیت هیچ دعوایی در بین آنها نیست. کشتن حیوانات طبعاً قساوت می آورد لذا قصابها معمولاً یک حالت قساوت بیشتری از دیگران دارند مگر اینکه با آن مبارزه کنند، بنابراین گوشتخواری کراهت دارد چون از اصل و ریشه دورتر هستید لذا حیوانات گوشتخوار گوشتشان حرام است، چون واسطه شان تا ریشه و اصل بیشتر است که اصل و ریشه ما خاک است.

سؤال پنجاه و سوم:

لطفاً در مورد ادب و حدود رعایت آن توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

یکی از چیزهای بسیار مهم در اسلام ادب است. ادب تنها این نیست که انسان مثل سربازی خبردار بایستد یا حرفها را چیده‌چیده بزند یا حرفهای تعارف‌انگیز بزند. ادب در لغت به معنای حفظ حدود است، یعنی هر کسی را به اندازه خودش و به اندازه‌ای که لازم است احترام کردن. هر سخنی را در جای خود گفتن، ادبیات یعنی هر کلمه‌ای را در جای خود بیان کردن، کتاب ادبی کتابی است که غلط لغوی یا ادبی نداشته باشد. غالباً به مجموع اشعار شعرا ادبیات می‌گویند. کسی که استاد ادبیات است و مثلاً اشعار سعدی را بلد می‌باشد چه نثر و چه شعرش، مملو از ادبیات است. چون یک غلط عبارتی ندارد.

ادیب واقعی کسی است که عبارات را صحیح بخواند و بلد باشد که چطور عبارات صحیح خوانده شود.

انسان باید در اخلاقیاتش ادب را رعایت کند، کسی که در مقابل یک بچه کوچک هم بلند می‌شود و تواضع و تعظیم می‌کند بی‌ادب است و کسی هم که در مقابل پدر و مادر خود و پدر و مادر همسرش بی‌احترامی می‌کند بی‌ادب است. بی‌ادب تفریطی کسی است که در مقابل یک بچه هم دست به سینه است، و کسی که در مقابل همسر

خود و پدر و مادر او رعایت احترام را نمی‌کند بی‌ادب افراطی است.

باید احترامات الهی را در مقابل پروردگار انجام داد، این را ادب در مقابل پروردگار می‌گویند.

ادب در مقابل حضرت پیغمبر اکرم و ائمه اطهار این است که تا می‌توانیم اسم کوچک آنها را نبریم. چون اگر انسان اسم کوچک کسی را می‌برد در واقع می‌خواهد او را کوچک کند. مثلاً در سخنرانی نباید بگوئیم علی، محمد، حسین، مهدی (این کار اروپائی‌هاست که بی‌عاطفه هستند و یک جائی هم که می‌خواهند اظهار عاطفه کنند اسم کوچک طرف را می‌برند) این روحیات برای یک سالک الی الله بسیار مضر و غلط است که از آنها تقلید کند. مثلاً مدپرستی برای جمعی که دارند به سوی خدا حرکت می‌کنند مثل این است که بعضی از اهل کاروان حواسشان پرت ویتترین‌ها و باغها باشد و از قافله عقب بمانند.

در مورد حضرت پیغمبر اکرم بگوئید: رسول الله. و اگر می‌خواهید به رسم عربها عمل کنید کنیه را بگوئید، کنیه حضرت ولی عصر ابوالقاسم است. اگر کسی را به اسم پدرش خطاب کنند او را کوچک کرده‌اند که این پسر فلانی است مگر اینکه پدرش بزرگتر باشد، در جائی که می‌توانیم اسم بقیة الله را ببریم نباید یابن الحسن بگوئیم. ولی حجة بن الحسن خوب است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»^(۱)، یعنی اینطور نباشد که همانگونه که همدیگر را صدا می‌زنید، پیغمبر اکرم را هم صدا بزنید. منافقین با کلمه «یا محمد» به آن حضرت جسارت می‌کردند.

خدای تعالی در آیه شریفه دیگری از قرآن خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید:



«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^(۱)، آنهایی که از پشت دیوار صدایت می‌زنند اکثرشان شعور ندارند.

ادب در مورد پدر و مادر به قدری مهم است که حضرت امام سجّاد می‌فرماید: اگر مادرم به من دستور خاصی ندهد و نگوید غذای خاصی بخور، از روی احترام با مادرم در یک ظرف غذا نمی‌خورم می‌ترسم که مادرم قصد لقمه‌ای را کرده باشد و من، بی‌توجه زودتر آن را بردارم. این، مقیاس احترام است.^(۲)

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^(۳)، با مردم خوب صحبت کنید. بنشین و بفرما یکی است، چه اشکالی دارد که انسان با همسرش که نزدیک و صمیمی شده بگوید: بفرما. انسان با کسی که بیشتر صمیمت دارد آن را که بهتر است تقدیم می‌کند. روزی با مرحوم حاج ملاآقا جان رحمة الله علیه بودم و دو زانو نشسته بودم. ایشان فرمود: راحت باش، در حال چهار زانو نشستن گفتم: بین دو تا محبوب (دو تا دوست) آداب ساقط می‌شود؟ ایشان در عین اینکه دوست داشت راحت باشم ولی نمی‌خواست بی‌تربیت باشم. گفتم: من سؤالی دارم. آیا ادب داشتن و مؤدّب بودن و خوب صحبت کردن خوب است یا بد؟ اگر خوب است چرا آنرا به کسی که به ما نزدیکتر است تقدیم نکنیم؟ در مقابل عالم باید حقوقش را رعایت کرد چون خدای تعالی ارزش را به تقوی داده، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^(۴)، همه باید در مقابل تقوی کوچکی و احترام کنیم. یا مثلاً حق پیامبر اکرم این است که به او اقتداء کنیم «لَكُمْ فِي

۱ - سوره مبارکه حجرات آیه ۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۶۱.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۸۳.

۴ - سوره مبارکه حجرات آیه ۱۳.



رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱)، یا حق حضرت امام زمان ارواحنافداه این است که هم ادب معاشرت ظاهری و هم حق امامت ایشان را رعایت کنیم. بهر حال انسان باید آداب معاشرت با افراد مختلف را بیاموزد تا بتواند در مقابل آنها مؤدب باشد.

سؤال پنجاه و چهارم:

از زمانی که کتب شما را خوانده‌ام بهره‌های فراوانی برده‌ام و حتی خواب ائمه اطهار را نیز می‌بینم ولی آنها را فراموش کرده و کمی از آنها را بخاطر می‌آورم آیا گناه زیاد باعث شده من خوابهایم را فراموش کنم؟

پاسخ ما:

فراموشی زیاد مهم نیست. خود خوابش هم زیاد مهم نیست. معمولاً خوابهایی که اول شب، وسط شب و یا ثلث دوم شب می‌بینید اینها را فراموش می‌کنید، خوابهایی یادمان می‌ماند که مشغول دیدن آن بودیم و از خواب پریدیم. هر چه هم حافظه انسان قوی باشد خوابهای سرشب یادش می‌رود مگر جریانی نظیر خوابی که دیده است ببیند و خوابش یادش بیاید.

کسی می‌گفت من هر شب به یاد حضرت بقیه الله می‌خوابم و هیچ شبی خواب ندیدم. نه، این طور نیست، تو هر شب خواب دیده‌ای و هر شب فراموش کرده‌ای، بعید نیست. در این مواقع که می‌خواهد خوابی ببیند دعاهایی بخواند.

خوابهای کوتاه مثل خواب بعد از ظهر یا خواب قبل از ظهر که معده سنگین نباشد معمولاً به یادش می‌ماند و آیت الکرسی در به یادماندن خواب مؤثر است و روایت دارد.

سؤال پنجاه و ششم:

به انسان دائماً از طرف پروردگار القاء می‌شود و یا الهام، پس وجود عقل برای چیست؟

پاسخ ما:

فرق عقل و الهامات این است که عقل یک چراغی است، یک قوه‌ای است، یک علمی است در انسان و در روایات آن را در مقابل جهل قرار داده‌اند و کتابی نیز داریم بنام کتاب «عقل و جهل»، نامش عقل و دیوانگی نیست. از امام سؤال می‌کنند دیوانه کیست؟ می‌فرماید: دیوانه یک مرضی دارد و الاً این هم عاقل است. ما عقل را در مقابل جنون قرار داده‌ایم و این هم درست نیست. عقل در مقابل جهل است. کسی که جاهل است عاقل نیست. حضرت امام صادق می‌خواهد بفرماید عقل در مقابل جهل است می‌فرماید: عقل آن چیزی است که انسان بوسیله آن بندگی خدا را می‌کند^(۱) یعنی معارف حقّه الهی عقل است.^(۲)

از امام سؤال می‌شود پس معاویه عقل ندارد که کسب شهرت کرده و بندگی خدا را نکرده؟

حضرت می‌فرماید: نه، عقل ندارد. چون شخص عاقل به وسیله عقلش کسب بهشت

۱- کافی جلد ۱ صفحه ۱۱.

۲- بحث عقل در کتاب در محضر استاد از همین مؤلف - جلد ۲ - ص ۳۶ بطور مفصل بیان شده است. به جمله زیر توجه کنید: «او فرمود اوّل چیزی که خدا از روحانین خلق فرمود عقل بود و به او قدرت حرف زدن داد.»



می‌کند و معارف حقه را یاد می‌گیرد.

قلب انسان مثل آینه است. آینه قلب ما اگر در مقابل صورت شیطان گرفته شود در آن صورت شیطان می‌افتد و اگر در مقابل صورت پیامبر اکرم بگیرد، صورت آن حضرت که عقل کل است در آن می‌افتد و یک علمی در دل ما پیدا می‌شود یعنی صفات حمیده آن حضرت، و ما می‌شویم عاقل. سیاستمداران فراوانی از قبیل معاویه، طاغوت‌های زمان بوده‌اند که آخرت را ترک کردند و دنیا را گرفتند از نظر فرهنگ اسلامی اینها عاقل نیستند. اینها جاهل هستند. در نتیجه از حقایق اطلاع کافی ندارند مثلاً اگر یک هزار تومانی که در دست بچه است شما یک یک ریالی یا پنج تومانی به او بدهید و آن اسکناس را بگیرید و بگویید این بدرد تو نمی‌خورد و او بدهد می‌گویند چرا اینکار را کردید می‌گویید این بچه است. عقل ندارد.

کسی که این دنیای چند روزه را بگیرد و همه مزایای عالم برزخ، عالم قیامت و بهشت را از دست بدهد از آن هم بدتر است عقل ندارد، عاقل نیست. پس معاویه که دنیا را انتخاب کرده و می‌گوید در دنیا چند روزی رئیس باشم ولو علی بن ابیطالب از بین برود این عاقل نیست.

بنابراین خدای تعالی به ما عقل داده، یعنی معارف حقه الهی را از طریق قرآن و کلمات خاندان عصمت و طهارت تعلیم داده و بندگی خدا را از این طریق به ما آموخته و ما شدیم عاقل. در عین حال گاهگاهی در جزئیات و خصوصیات زندگی مان لازم است که خدای تعالی یک الهاماتی به ما بکند، حرفی بزند، راهنمایی بکند که اگر آن راهنمایی‌ها نباشد ما از پا در می‌آییم.

خدای تعالی حیوانات را بیشتر راهنمایی می‌کند و انسان را کمتر. زیرا به انسان عقل داده ولی عقل تنها کافی نیست. به حیوانات که خدای تعالی عقل نداده همه کارهایشان

را به آنها الهام می‌کند و یا حتی وحی می‌کند.

که می‌فرماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»^(۱) ما به زنبور عسل وحی کردیم. جوجه مرغ که از تخم سر بیرون می‌آورد می‌داند چی بخورد، چی نخورد، دارویش چیست، غذایش چیست. همه اینها را می‌فهمد و همه اینها الهامات و راهنمایی پروردگار است.

«فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^(۲)، هر چه نفس انسان بیشتر تزکیه شده باشد الهاماتش بیشتر می‌شود. مثل آینه‌ای می‌ماند که هر چه شفاف‌تر و پاک‌تر باشد صورت بهتر در آن منعکس می‌شود. اگر انسان بتواند باطنش را درست کند الهامات او بیشتر می‌شود. خدای تعالی در سوره «شمس» یازده قسم می‌خورد که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۳)، وقتی که «قد» بر سر فعل ماضی در می‌آید تحقیق را می‌رساند، یعنی حتماً، با کمال دقت این حرف گفته شده، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، رستگار کسی است که نفسش را تزکیه کند. «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»، «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»، قسم به نفس و قسم به کسی که نفس را یکسان خلق کرده است، «فَالْتَمَهَا»، خدا به آن نفس الهام می‌کند فجور و معصیت‌ها و بدیهایش و «تَقْوَاهَا»، و آنچه که مایه تقوی است.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، پس رستگار کسی است که تزکیه نفس کند.

تا جائی که می‌فرمایند: «مَنْ عَمِلْ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^(۴)، هر چه که می‌داند عمل کند خدا به او الهام می‌کند آنچه را که نمی‌داند و کم‌کم قلبش باز می‌شود.

۱ - سوره مبارکه نحل آیه ۶۸.

۲ - سوره مبارکه شمس آیه ۸.

۳ - سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۴ - بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۱۲۸.



سؤال پنجاه و هفتم:

حضرت امام صادق مردم را به سه بخش تقسیم کرده‌اند
آن سه بخش کدام است؟ توضیح دهید.

پاسخ ما:

۱ - عالم، ۲ - متعلم ۳ - غثاء^(۱)

عالم کسی است که مسائل را درک کرده و می‌داند خدا و پیغمبر و ائمه و دین یعنی چه. مسلمانها را قرآن و دین تشویق کرده‌اند که دنبال تحقیق و تدبیر بروند و می‌فرمایند: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، شما حرف را گوش دهید و خویش را انتخاب کنید، حضرت علی می‌فرماید: «انظر الی ما قال و لا تنظر من قال»^(۲) روی کلام فکر کنید، «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه»^(۳)، یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است، اسلام انسان را وادار به تحقیق و فکر و علم کرده است، «عالمٌ ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد»^(۴).

۱ - عن ابی عبدالله قال: الناس ثلاثة عالم و متعلم و غثاء (کافی جلد ۱ صفحه ۳۴ حدیث ۲).

۲ - غرر الحکم صفحه ۳۶۱.

۳ - بحار الانوار جلد ۶۶ صفحه ۲۹۳.

۴ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۳ حدیث ۸.

عالمی که از علمش استفاده کنند از هفتاد هزار عابد بهتر است. روایت مبالغه نیست. عابدی که در کوهها یک سره سرش را روی سجده گذاشته و شب و روز مشغول عبادت است، ارزش یک عالمی که نفعش به مردم می‌رسد و برای مردم صحبت می‌کند و مردم را هدایت می‌کند از هفتاد هزار از این گونه عابد بهتر است.

دسته دوم از مردم، متعلمین هستند. کسانی که در راه تعلیم دین هستند و این دسته ما هستیم که روز به روز به فکر چیز یادگرفتن باید باشیم، نگذاریم اسم متعلم از ما جدا شود. چون عالم که نیستیم متعلم هم نباشیم می‌شویم «همج رعاء» یا «غشاء». بعضی از افراد هستند که همیشه در جیبشان دفتر و قلم وجود دارد و تا کلمه یا مطلب تازه علمی به گوششان می‌رسد فوراً آن را یادداشت می‌کنند. چون انسان در گذشت زمان یقیناً فراموش می‌کند و بهتر این است که این مطالب فهرست‌بندی شود و به صورت کتابی در آید. اصحاب ائمه که روایات را نقل کرده‌اند پای منبر امامان می‌نشستند و همانجا روایات را می‌نوشتند و بعد اینها را تنظیمشان می‌کردند که الان از یک عالم به نام مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه، صد و ده جلد کتاب روایات وجود دارد. وقتی علی بن موسی الرضا می‌خواستند بیایند به طوس (نیشابور) و در بین راه آن حدیث معروف سلسله‌الذهب را فرمودند، بیست هزار قلم‌دان طلا آماده کرده بودند و این روایت را نوشتند. حالا چند تا قلم‌دان‌های دیگر بوده نقل نکرده‌اند. ببینید که این مردم چقدر آمادگی برای یادگرفتن داشتند و همانجا این روایت معروف را یادداشت کردند روایتی است که فرموده‌اند: کسی که سواد داشته باشد و قلم در جیبش نباشد مثل سربازی است که در جبهه بدون اسلحه باشد. قلم باید همیشه همراه انسان باشد اگر حتی کاغذ نداشته‌اید در کف دستتان یادداشت کنید و نگذارید علم از دستتان برود.



دسته سوم از مردم، غثاء هستند. آدم‌هایی که برای هیچ چیز ارزش قائل نیستند، برای خودشان هم ارزش قائل نیستند، به مجالس سخنرانی می‌روند می‌پرسند که چرا آمده‌اید؟ می‌گویند شنیده‌ایم که روضه ثواب دارد، اگر بپرسند: ثواب یعنی چه؟ نمی‌دانند، غالباً مجالسی که ما مسلمانها تشکیل می‌دهیم اشخاص طالب مجهول هستند، منبری هم فکر نکرده که به مردم چه بگوید و شنوندگان هم نمی‌دانند که منبری چه می‌خواهد بگوید. ما کانون بحث و انتقاد دینی را روی همین اساس تشکیل دادیم که افرادی که به آنجا می‌آیند بدانند که چه سؤالی دارند و ما هم بدانیم که چه باید برای مردم بگوئیم. یا در مجالس دیگرمان می‌دانید که ما درباره تزکیه نفس و مراحل آن صحبت می‌کنیم، این طالب مجهول نیست. ولی غالباً مجالسی که تشکیل می‌شود از شنوندگان سؤال می‌شود که در رابطه با چه مسئله‌ای صحبت شد می‌گویند؟ فقط خیلی عالی سخنرانی کرد. مطلب را نمی‌فهمند و یادشان هم نیست. «غثاء» یعنی کف روی آب هستند، سخنرانی می‌روند ولی خودشان حرکتی ندارند، آب آنها را حرکت می‌دهد مثل پشه، به هر جهت که باد بیاید به همان طرف می‌روند.

امام فرموده‌اند: «همج رعا ع اتباع كل ناعق»^(۱) اینها پیرو هر صدایی هستند، «یمیلیون مع كل ریح» دنبال هر بادی حرکت می‌کنند دنبال بادهای مختلف، حرکت می‌کنند.

حضرت امام صادق فرموده‌اند: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون»^(۲)، ما علماء هستیم، ائمه اطهار عالم مطلق هستند، همه چیز را می‌دانند لذا کلمه عالم بر ائمه صد در صد اطلاق می‌شود. اما شیعیان هم باید حتماً متعلم باشند.

۱ - خصال جلد ۱ صفحه ۱۸۶.

۲ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۹.

یعنی یاد بگیرند، مثل یک ضبط صوت. اگر کسی چهل حدیث از کلمات خاندان عصمت را حفظ کند روز قیامت خدای تعالی او را جزء فقهاء قرارش می دهد. (۱)

پس شیعه باید همیشه به دنبال یادگرفتن باشد و وقتش را به بطالت نگذارند، حرفهای بیهوده را گوش ندهد. اصحاب ائمه چنین حالتی داشتند، تا حضرت امام می نشستند فوراً سؤال می کردند. ائمه اطهار هم تا کسی در کنارشان بود از مطالب علمی و اعتقادی برایشان می فرمودند، حتی حساس ترین وقتها را نمی گذاشتند از دست بدهند. اسبغ بن نباته آمده خدمت حضرت امام مجتبی در آن موقعی که به حضرت زهر داده بودند و حالشان منقلب بود عرض می کند: «عظنی یا بن رسول الله»، به من یک مطلبی را بگوئید. حضرت در آن حال بد فرمودند: «استعد لسفرک»، کاری که حتماً باید انجام بدهیم این است که خودمان را آماده کنیم برای مردن، هیچ گرفتاری نداشته باشیم، «و حصل زادک قبل حلول اجلک» (۲)، زاد و توشه مان را قبل از اینکه مرگ به سراغمان بیاید آماده کرده باشیم.

۱ - عن ابی عبد الله قال: من حفظ من احادیثنا اربعین حدیثاً بعثه الله يوم القيامة عالماً فقیهاً (کافی جلد ۱ صفحه ۴۹).

۲ - بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۳۹.

سؤال پنجاه و هشتم:

آیا انسان باید تابع اکثریت باشد؟

پاسخ ما:

خیر، حضرت ابراهیم یک نفر بود، یعنی حتی یک رفیقی که با او هم‌آهنگ باشد نداشت، فکر این را هم نمی‌کرد که آیا این همه مردم اشتباه می‌کنند و من یکی درست کار انجام می‌دهم. بله می‌شود که تمام مردم کره زمین اشتباه کنند و شما اشتباه نکنید. الان در دنیا هیچ مذهبی را نمی‌بینید که در مقابلش اکثریت مردم مخالف آن نباشند. مثلاً یهودی‌ها در مقابل جمعیت دنیا خیلی کم هستند، نصرانی‌ها تقریباً، یک میلیاردند و در مقابل پنج میلیارد مخالف دارند، مسلمان‌ها یک میلیاردند در مقابل پنج میلیارد مخالف هستند. شخصی رفته بود چین و بی‌دین برگشته بود و می‌گفت من فکر کردم آیا این جمعیت همه می‌روند به جهنم و من می‌روم به بهشت؟ این طرز فکر اشتباه است، ممکن است همه بروند به جهنم و تو به بهشت بروی. چه اشکال دارد؟ البته اینطور نیست چون اکثریت مردم اهل بهشت هستند و زیرا جزء مستضعفین می‌باشند.

سؤال پنجاه و نهم:

چرا باید همه شیعیان زبان عربی را بلد باشند؟

پاسخ ما:

در امر تجارت و دادوستد چون انسان منافعش ایجاب می کند زبان افرادی که با آنها در دادوستد است یاد می گیرد. مثلاً در سوریه قسمتی که محل عبور ایرانیها است همه شان فارسی بلدند. بهتر این است که انسان زبان یک نفر را که نفعش در دست اوست یاد بگیرد.

چهارده معصوم ما عرب هستند و عربی حرف می زنند. حضرت بقیة الله زبان رسمی خودشان عربی است، مسائل و احکام همه اش عربی است، قرآن عربی است.

یا ما به خدا ایمان نداریم یا اهمیّت برای خدا قائل نیستیم یا برای حضرت امام زمانمان ارزشی قائل نیستیم که زبان عربی را یاد نمی گیریم.

عربی یاد گرفتن از نظر اخلاقی واجب است و از نظر فقهی مثل بهداشت عمومی است. مثل واکسن زدن همه است. لذا مستحب می دانند، نفع شما بیشتر در دست خداست یا مشتری؟ اگر در صراط مستقیم باشید می گوید خدا.

پس بی اهمیّتی است که انسان زبان دینش و قرآنش را بلد نباشد، خدای تعالی در



قرآن می‌فرماید: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»^(۱)، چون اهميت به قرآن و زبان قرآن نداديم، اهميت به خود خدا نداديم، اهميت به پيغمبر خدا نداديم «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^(۲) هيچ پيامبري به سراغ آنها نمي‌آمد مگر اينكه او را مسخره مي‌کردند.

در آيه ديگر مي‌فرمايد: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^(۳).

«آيا كسي كه مردم را به حق و درستي هدايت مي‌كند براي پيروي شايسته‌تر است يا آن كس كه خود هدايت نمي‌شود مگر هدايتش كنند؟»

راه راست اين است كه به قرآن و روايات و سخنان مراجع تقليد و كساني كه شما را به حق هدايت و راهنمايي مي‌كنند توجه كنيد. ترجمه قرآن، قرآن نيست، در اصل قرآن نبايد ترجمه شود زيرا لطايف آن از بين مي‌رود بلكه بايد زبان قرآن را بلد بود.

۱ - سوره مباركه يس آيه ۳۰.

۲ - سوره مباركه يس آيه ۳۰.

۳ - سوره يونس - آيه ۳۵.

سؤال شصتم:

بین الطلوعین گاه انسان بشدت احساس می کند نیاز به خواب دارد آیا این از ناحیه شیطان است یا طبیعی است؟

پاسخ ما:

بین الطلوعین خوابیدن خیلی بد است،^(۱) ساعت مخصوص امیرالمؤمنین است، امیرالمؤمنین «قسیم الجنة و النار» است^(۲) حالا اگر بعد از آفتاب می خواهید بخوابید، اشکالی ندارد، ولی در این یک ساعت و نیم شیطان خیلی فشار می آورد، من قبول دارم گاه می آید چشم های انسان را بهم می کشد، گاه یک حالت بدی و رخوتی در انسان ایجاد می کند که می گوید اصلاً واجب است که من بخوابم، اما کسی که بین الطلوعین بخوابد رزق مادیش کم می شود، در روایات این مطلب تصریح شده و بدانید رزق معنیش هم کم می شود.

لذا این مسئله مدتی فشار دارد حتی گاه انسان احساس می کند اصلاً جانش را گرفته اند و یا احساس می کند نیازمندترین زمانها به خواب است و این دلیل است که

۱ - قال الصادق نوم الغداة شؤم يحرم الرزق و يصفر اللون و كان المن و السلوى ينزل على بنی اسرائیل ما بین طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام تلك الساعة لم ينزل نصيبه فكان اذا انتبه فلا يرى نصيبه احتاج الى السؤال و الطلب (من لا يحضره الفقيه جلد ۱ صفحه ۵۰۳ حدیث ۱۴۴۹).

۲ - امالی صدوق صفحه ۴۶.



کار شیطان است. اما بیداری این ساعت خیلی مهم است، ساعت مخصوص علی است، بلند شوید راه بروید، حتی جایی بروید کاری کنید بالاخره نخوابید، نخوابیدنش موضوعیت دارد از نظر طبیعی هم اینطور است. آنهایی که نمی خوابند نشاط و شادابی خاصی دارند، برکتی دارند، بنشینید قرآن بخوانید، مطالعه کنید. این مدت زمانی است که نه جزو شب حساب می شود نه جزو روز.

بهر حال کاری کنید خوابتان نبرد، قدم بزنید، ورزش کنید، حالا حتماً نباید انسان قهرمان در ورزش بشود و مسابقه بدهد، چند دقیقه ای ورزش کنید نشاط پیدا می کنید. وقتی ساعت متعلق به حضرت علی بن ابیطالب است انسان نباید بخوابد.

سؤال شصت و یکم:

منظور از حجاب ظلمانی و نورانی چیست؟

پاسخ ما:

گناهان مختلف و صفات رذیله حجابهای ظلمانی هستند. اگر انسان گناه بکند هم بین او و خدا فاصله می‌اندازد و هم یک ظلمتی در کار قرار می‌گیرد. یک وقت انسان در بیابان است و هوا صاف است لاقلاً نور ستاره‌ها او را راهنمایی می‌کند، گاهی هوا آن چنان تاریک است که با چراغ نورافکن هم نمی‌توانی جلوی پایت را ببینی، این حجاب ظلمانی است. «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ»، مه گرفته، هیچ جایی را نمی‌بیند، نمی‌داند اینجا درّه است یا زمین صاف؟ «فِيهِ ظُلُمَاتٌ»، یک دفعه رعد و برق می‌زند که هم انسان از صدایش می‌ترسد و هم از برکش. اگر برق نبود بهتر بود به جهت اینکه برق که در مه می‌زند باز هم انسان جایی را نمی‌بیند به جز اینکه چشم انسان را ناراحت کند که اگر نمی‌زد بهتر بود. «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ»^(۱)، از ترس مرگ انگشتهایشان را در گوششان می‌گذارند که صدا را نشنوند. افراد گنهکار اینطوری‌اند، مرده‌اند، نمی‌فهمند. یک مرده از کجا رعد و برق را می‌فهمد؟ آنهایی که بیدارند درک می‌کنند. در دعای بعد از زیارت حضرت رضا می‌گوئیم: «الهی لو علمت الارض بذنوبی لساخت بی»، خدایا اگر



زمین گناهانم را بدانند مرا در خودش فرو می‌برد، «او الجبال لدهدنتی او السموات لاخطفتنی»^(۱)، اگر کوهها بدانند بر سر من فرود می‌آیند. اگر آسمانها بدانند مرا خفه می‌کنند البتّه به معنای خفه کردن کلمه «لاخطفتنی»، نیست ولی بهترین تعبیرش همین است.

محبت غیر خدا در هر قسمتی در انسان باشد حجاب نورانی است. شما ممکن است برای بهشت عبادت بکنید این کار خوب است، خدا در قرآن تشویقتان هم کرده منتهی حجاب نورانی است چون برای محبت و عشق به خدا عبادت نکرده‌اید. اگر نماز شب بخوانید که وسعت رزق پیدا کنید یا اینکه مردم دوستان داشته باشند این حجاب نورانی است.

۱ - بحارالانوار جلد ۸۴ صفحه ۲۴۶ قسمتی از دعای شریف بعد از زیارت حضرت رضا .

سؤال شصت و دوم:

در میان نوع بشر آیا زنها زودتر ترقی می کنند؟

پاسخ ما:

خانم ها همانطور که زودتر ترقی می کنند زود هم آسیب می پذیرند، فرض کنید شیشه ای از توی حیاط بسیار سرد یک دفعه وارد اتاق گرم شود تمام صفحه مات می شود و عرق می کند اما اگر سنگی را داخل بیاورید تغییری نمی کند آنها که عینکی هستند این را می فهمند. روح لطیف و حسّاس خانم ها ایجاب می کند که زود آسیب بپذیرند گاهی می شود با چند کلمه دچار آسیب می شوند، و روحشان آن چنان تحت تأثیر واقع می شود که زنگار می گیرد و بدرد نمی خورد.

در خانم ها امراض روحی زود هجوم می آورد. اگر آسیب پذیرفت و روحشان دچار مرض روحی شد خیلی مشکل است که از خودشان رفع کنند، پس بهتر این است که خود را در مقابل امراض روحی واکسینه کنید تا محفوظ شوید این اهمیت زیادی دارد. در اصل ایمان و پایداری و ثبات و در اینکه همه باید بنده خدا باشیم الگوی تمام زنها و مردها، ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و چهارده معصوم هستند، در خصوصیات جزئی که فرق است بین زنها و مردها، الگوی خانمها حضرت زهرا است و در خصوصیات جزئی برای آقایان ۱۲۴۰۰۰ پیامبر هستند.

زن فرعون، آسیه نام دارد. این خانم با عظمت که خدا در قرآن مدحش کرده بسیار با



کمال است شوهر یک خانمی هر قدر بد باشد مانع ارتباط او با خدا نمی شود. نهایت نمی گذارد که از خانه بیرون بیاید، شبها که خوابید در رختخواب بنشین بگو «یا الله». انسان اگر در راه خدا برود خدا راه را باز می کند اینها مانع نیست راه بر انسان بسته نیست اینها سستی و ضعف و بی حالی است. آسیه در تمام مدت عمر زیر فشار فرعون بود در عین حال تحمل کرد و حتی حضرت موسی را او به خانه آورد و فرعون را او راضی کرد و او را تربیت کرد.^(۱)

۱ - در ارتباط با مطلب فوق در کتاب «جواب مسائل دینی» ص ۷ از همین مؤلف مطلبی مختصراً بیان شده است. جمله زیر را از آن کتاب نقل می کنیم. مؤلف محترم می فرماید:

«مردها نسبت به خانم ها به خاطر داشتن قلب سخت تر دیرتر موفق می شوند به حقایق و معنویت برسند.»

سؤال شصت و سوم:

لطفاً روایتی در مورد برآورده شدن حاجت بفرمائید.

پاسخ ما:

در روایت هست که اگر حاجتی داشتید به برادر مؤمتان بگوئید از سه حال خارج نیست:

(۱) یا خودش می تواند حاجتتان را بر آورد (۲) یا آبرو دارد و بوسیله آبرویش توسط دیگری که او می تواند حاجت را بر آورد از آبرویش استفاده کند (۳) یا لا اقل دُعایت می کند، شریک غمت می شود با تو هم آهنگ می شود،^(۱) مردم مسلمان باید اینطور باشند. «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^(۲) کسی که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانها نداشته باشد مسلمان نیست.

۱ - المومن صفحه ۴۰ از مجموع روایات در باب ۴ این کلام فهمیده می شود.

۲ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۳ حدیث ۱.

سؤال شصت و چهارم:

متأسفانه اکثر مردم فکر می‌کنند که متدین بودن یعنی محزون بودن و منزوی بودن، نظر حضرت تعالی در این خصوص چیست؟ و بطور کلی یک فرد متدین در فرهنگ اسلامی باید دارای چه روحیه‌ای و چگونه عملکردی باشد؟

پاسخ ما:

اکثر ما فرهنگمان، فرهنگ اسلامی نیست، حتی مبلغین ما بد به ما تبلیغ کرده‌اند و اکثراً فکر می‌کنند که خدا دوست دارد ما همیشه گریه کنیم و یا خدا دوست دارد ما دائماً اشکمان روان باشد و دلمان پر از حزن باشد و قلبمان مملوّ از ناراحتی باشد و این اشتباه است.

بلکه اولیاء خدا اصلاً حزن ندارند «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱) حزن‌ی ندارند! برای چه حزن داشته باشند؟ خدای به این مهربانی دارند که آنها را پذیرفته و همه چیز هم در اختیار خداست، پس چرا انسان باید محزون باشد.

بعضی فکر می‌کنند که در هر مجلس دینی باید گریه کنند و ناراحت باشند و فکر می‌کنند آن کس که همیشه متبسم است آدم خوبی نیست ولی آن کس که همیشه گریه می‌کند آدم خوبی است حال آنکه پیغمبر اکرم همیشه متبسم بودند و خدای تعالی

۱ - سوره مبارکه یونس آیه ۶۲.

می فرماید: از خصوصیات مؤمنین این است که «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۱) هر چه خدا به آنها داده خوشحالند. یک دستور برای ایجاد فرح و شادی این است که: صبح که از خواب بلند می شوید، چند دقیقه ای در همان لحظات اولیه بیدار شدن این دعا را بخوانید که «الحمد لله الذی احیانی بعد ان اماتنی و الیه النشور»^(۲)، بعد از اینکه روح از بدن من خارج شد و من مُردم (چون مردن مثل خوابیدن است و هیچ فرقی ندارد) خدای تعالی مرا زنده کرد و روز قیامت هم دوباره مرا زنده می کند. و این اولین شکر است. بعد اطرافتان را نگاه کنید ببینید همین که فرد بیماری ندارید که شب تا صبح ناله کند باز بگویید: «الحمد لله».

یا همسر نامناسبی ندارید بگویید «الحمد لله». زندگی خوبی دارید بگویید «الحمد لله» و خوشحالی را از همان لحظه اول بیدار شدن صبح در قلبتان به وجود بیاورید و تا شب «الحمد لله» بگویید.

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۳) مؤمنین از خصوصیاتشان این است که خوشحالند از آنچه که خدا به آنها عنایت کرده، اگر هم نواقصی است بدانید که این دنیا جای نقص است.

مثلاً فلان چیز را ندارید، خیلی چیزها هست که شما ندارید، و خیلی چیزها هست که شما دارید و دیگران ندارند.

در مسائل مادی انسان همیشه باید به زیر دستش نگاه کند نه به آن کسی که بالا دست انسان است تا خوشحال شود و باید انسان خوشحال باشد به آنچه که خدا به او

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۰.

۲ - مکارم الاخلاق صفحه ۲۹۳.

۳ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۰.



عنایت کرده.

و همانطور که گفتیم اولیای خدا از جمله خصوصیاتشان این است که «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یک عده که متوجه این مسایل نیستند فکر می‌کنند که اینها مربوط به آخرت است آخرت با دنیا چه فرقی می‌کند؟ آنجا که انسان بیشتر باید محزون باشد، بیشتر باید بترسد، بیشتر باید گریه بکند، آنجا که نزدیکتر به خداست.

اگر قرب به خدا گریه دارد، قرب به خدا حزن دارد، قرب به خدا ترس دارد که آنجا بیشتر باید باشد. در همین دنیا انسان می‌تواند آرامش پیدا کند «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»^(۱)؛ راضیه یعنی خوشنود، خوشحال، ما رضا را به معنای خوشحال بودن و خوشنود بودن باید معنی کنیم.

یک سر سوزن در بهشتی که خدای تعالی در آن بهشت قاهر است و غالب است و احاطه دارد و اهل بهشت خدا را با چشم دل محیط بر خودشان می‌بینند، حزن نیست. اگر بهشت انسان مقرر شد که در این دنیا باشد در اینجا هم نباید حزن داشته باشد «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»^(۲) هر چه که بخواهید به شما داده می‌شود.

۱ - سوره مبارکه فجر آیات ۲۷ - ۳۰.

۲ - سوره مبارکه زخرف آیه ۷۱.

سؤال شصت و پنجم:

آیا سنگینی و وقار نشانهٔ تکبر است؟

پاسخ ما:

خیر، اگر این چنین باشد، پس حضرت سجّاد باید متکبرترین فرد باشد چون آن حضرت وقار و سکینه و شخصیتی داشت که کسی جرأت نمی‌کرد مستقیم در صورتش نگاه کند.

«يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ»^(۱)، در شعری فرزدق در مدح آن حضرت گفته «حضرت سجّاد چشمانش را بالا نمی‌کرد و به صورت اشخاص نگاه نمی‌کرد به خاطر حیاء و کسی هم نمی‌توانست چشمش را به صورت او بدوزد، به خاطر هیبتی که داشت».



سؤال شصت و ششم:

آیا مکانها در روحيات انسان تأثیر دارد؟

پاسخ ما:

خير، شيطان از اين جهت كمپنگاهى دارد كه مثلاً از جائي اوقات شما تلخ است وارد منزل مى شويد احساس بدى داريد مى گوييد حتماً در منزل فلانى گناه انجام شده كه اين طور در من تاريخى ايجاد شده است.

البته بعضى مكانها را خداى تعالى طورى قرار داده كه مثل كعبه متعلق به خداست ولى اثر آن مربوط به خود كعبه نيست اگر بگوييم كعبه اثر روحى مى گذارد كلام شرك است. اما چون خدا خواسته كه محترم باشد ما بايد به اين مكان احترام بگذاريم. مكان چيز جامدى است و تأثير را خداى تعالى ايجاد مى كند اگر انسان خوب باشد خدا او را دوست دارد و اين دوست داشتن خدا در او تأثير مى گذارد اگر كسى خوب مرحله عبوديت را طى كند در او هيچ شركى نيست وگرنه صد درصد بنده خدا نشده است و در اين چيزها ضعف دارد لذا خانه، انگشتر، دعا، آيات قرآن و نفس آدمى اگر خدا بخواهد اثر دارد.

سؤال شصت و هفتم:

لطف بفرمایید و درباره کلام خوب و کلام بد و اینکه چگونه باید سخن بگوییم تا بهترین قول و سخن را ادا نموده باشیم، توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ»^(۱) بطور کلی چند نوع سخن گفتن داریم، سخن گفتن خوب، سخن گفتن خوبتر که در درجه اول واقع شده، سخن بیهوده و بی فایده، سخن مکروه و سخن حرام و اینها پنج نوع سخن گفتن هست.

خدای تعالی در قرآن فرموده: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^(۲)، با مردم خوب صحبت کنید، وقتی می خواهید با مردم حرف بزنید، نیکو حرف بزنید بخصوص افرادی که می خواهند به کمالات روحی دست یابند باید حرف زدیشان را تنظیم کنند و خوب انجام دهند، و اگر حرفی از دهان انسان بیرون آمد باید حرف پرارزشی باشد.

به قول معروف (بنشین و بفرما و بتمرگ) همه یک معنا دارد ولی انسان که می خواهد لبش را از هم باز کند باید بگوید بفرمایید.

۱ - سوره مبارکه فصلت آیه ۳۳.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۸۳.



نباید گفت: این نوکر من است، کلفت من است، این زیر دست من است، اگر بگویم بفرمایید خودش را لوس می‌کند، نه! اینها حرفهای شیطانی است انسان به کلفتش هم باید بگوید بفرمایید. کسی که با بی‌احترامی با افراد، بخصوص زیردستانش صحبت می‌کند، خودش را بی‌ارزش کرده، به جهت اینکه شخصی که ارزش دارد هیچ وقت از دهانش حرف سبک بیرون نمی‌آید، حضرت زهرا طوری با فضّه خادمه صحبت می‌کرد که بعضی فکر می‌کردند که او خانم است و ایشان خدمتگزار هستند.

البته فضّه خودش عاقل بود، رعایت می‌کرد، اما حضرت زهرا یک چنین رفتاری داشتند.

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» و این برای عموم است و انسان باید همیشه با همه خوب حرف بزند. وقتی به کسی می‌رسد سلام کند، مطابق رسومات هر شخصی احوالپرسی کند، گرم بگیرد. نباید بگوید من بزرگترم و او باید به من سلام کند.

روزی شخصی را دیدم که می‌گفت: دعا برسانید، گفتم دعا برسانید یعنی چه؟ گفت: چون او کوچکتر از من است، نباید بگویم سلام برسانید و اصلاً این حرف غلط است، همین جا کبر و غرورش را می‌خواهد اعمال بکند. هیچ اشکالی ندارد که حتی به بچه‌ها بگوییم سلام برسانید.

دعا کنیم برای طرف مقابل که خدا شما را خیر بدهد، خدا شما را از یاران حضرت امام زمان قرار دهد.

البته در مورد افراد نامحرم باید مراقب بود چون اگر انسان بخواهد با آنها خوب صحبت کند و تعارف کند، ممکن است فکر کنند که شخص ضعیفی است و ممکن است سوءتفاهم شود.

اما در برابر افراد محرم، خانم‌ها با هم و آقایان در مقابل هم از کلمات قربانت گردهم، فدایت شوم استفاده کنند اینها جملاتی است که خیلی محبت را زیاد می‌کند، در این خصوص مطالب دیگری در کتاب اتحاد و دوستی ذکر شده است.

و اما سخن خوب‌تر از خوب، این است که انسان مردم را به طرف خدا و احکام خدا و معرفت ائمه اطهار و اسلام دعوت کند و این بهترین سخن است خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ» کیست دارای بهترین کلام؟ آن کسی که مردم را بسوی خدا دعوت می‌کند این بهترین سخنگوست، بهترین کلام را دارد. و به جای اینکه افراد دور هم جمع بشوند و از این و آن بگویند که فلانی فلان کار را کرده، پیرسند شما نمازتان را خوانده‌اید؟ اگر خوانده، بگویید الحمدلله. بنابراین نه تنها دکتر شدن، مهندس شدن، حتی رشته روحانیت هم همین طور است که اینها حجاب می‌آورد و کمالات نمی‌آورد مگر به آن عمل کنید.

انسان باید قبل از اینکه حرفهای معمولی با مردم، با فرزندش، پدر و مادر یا همسرش، اقوامش بزند، حرفهای خدایی بزند، خدا را بیاورد در جریان بعد حرفهای دیگر را با توجه به اینکه خدا هم یکی از آن افراد است بزند زیرا خدا در قرآن این تذکر را داده که (اگر شما دو نفر باشید، سومی‌اش خداست اگر سه نفر باشید، چهارمی‌اش خداست) (۱).

به خصوص سالکین الی الله باید اینطور رفتار کنند و باید در تمام جلسات سرّی، خدا هم جزء آن جلسه باشد (خدا در قرآن می‌فرماید: دو نفر که نجوی می‌کنند خدا سومی‌اش است، نجوی یعنی سرّی و در گوشی صحبت کردن).

۱ - مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ (سوره مبارکه مجادله آیه ۷).



انسان باید بداند در هر جایی که نشسته و در هر مجلسی که با کسی خصوصی حرف می‌زند، یا با همسرش حرف می‌زند، خدا هم باید در جریان باشد. چیزی را از خدا پنهان نکنند، پنهان کردن از خدا هم یعنی غافل شدن از خدا.

وقتی خانمی، همسرش از راه که می‌رسد، اول بگوید نماز خوانده‌ای، اگر فرد تارک‌الصلوة هم باشد کم‌کم به فکر نماز می‌افتد، اگر هم نیفتاد آن خانم وظیفه‌اش را انجام داده، «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ» را انجام داده و بطور کلی انسان باید قبل از حرفهای دنیایی، حرف خدا را بزند. بچه که از مدرسه می‌آید، اول پدر و مادر بگویند نماز خوانده‌ای؟ اگر گفت: بله، تشویقش کنند. اگر گفت نخوانده‌ام، بگویند برو اول نماز بخوان تا من سفره را پهن کنم و غذا را بکشم، شما نمازت را بخوان بعد بیا غذا بخور و نباید بچه را تهدید کرد که اگر نماز نخوانی، نهار به تو نمی‌دهم. البته این مربوط به بچه‌های پایین‌تر از سن تکلیف است، اما بچه‌هایی که به سن تکلیف رسیده‌اند و نماز نمی‌خوانند اصلاً بر پدر و مادر لازم است که از خانه بیندازندش بیرون و بچه تارک‌الصلوة را در خانه نگه ندارند.

اما یک کلام هست که بی‌فایده است، و کلام بی‌فایده آن کلامی است که نه به درد دنیا بخورد نه به درد آخرت! یعنی شخصی حرفی را که زده فکر کند چه فایده‌ای داشت؟ آیا از این حرف پولی در آمد؟ نه! آیا روز قیامت خدا می‌فرماید: مرحبا که این حرف را زدی؟ نه! این را می‌گویند بی‌فایده. گاهی شخصی از سفر حج برگشته وقتی افراد به دیدنش می‌روند می‌پرسند آنجا چطور بود؟ او هم شروع می‌کند: که بله ریال گران بود، ولی موزه‌های خوبی داشت، پرتقالهای خوبی داشت! و با این گونه حرفها یک مجلس معنوی تبدیل به حرفهای بی‌فایده می‌شود، چون روایت دارد کسی که زائر ما را زیارت کند مثل این است که ما را زیارت کرده، اگر کسی به دیدن یک حاجی برود

مثل این است که رفته به دیدن حضرت پیامبر اکرم ، به دیدن حضرت زهرا ، به دیدن چهار امام در بقیع و دیدن خدا در مکه، اما متأسفانه حرفهای بی فایده می آید به میان، در حالی که یک ولی خدا از همین وقتش استفاده می کند، مثلاً می گوید در مسجد الحرام خدمت حضرت بقیه الله رسیدم، حضرت اینطور فرمودند، یا در مدینه اینطور شد بعضی فکر می کنند اگر بخواهند این گونه مطالب را بیان کنند ریا می شود، نه! این هم شیطان است که می آید می گوید که ریا می شود نگو، می خواهد که مردم حرف نزنند، حرف حضرت امام زمان را نزنند.

خیر، ریا نمی شود، بعد از عمل بر فرض کسی هم قصد ریا داشته باشد دیگر ریا محسوب نمی شود، ریا یعنی همان موقع عمل، نشان دادن و شیطان می آید مانع می شود. چطور برای پرتقال خوردن ریا نمی شود، چطور برای بعضی کارهای دیگر ریا نمی شود این یکی ریا می شود؟ خیر، شیطان می خواهد جلوی شما را بگیرد که «أَحْسَنُ قَوْلًا» را نداشته باشید.

و انسان تا می تواند حرف بیهوده نباید بزند. گاهی کسی می آید به دیدن انسان و از آب و هوای فلان جا می پرسد، کسی به دیدن من آمده بود از چابهار و از آب و هوای آنجا تعریف می کرد، من گفتم من فکر نمی کنم تا آخر عمرم بخواهم چابهار بروم، اگر هم بخواهم بروم همان وقتی که خواستم بروم می پرسم که آب و و هوایش چطور است تا یک وقتی بروم که آب و هوای مناسبی داشته باشد.

این حرفها واقعاً بی فایده است و در قرآن آمده: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^(۱) از لغو اعراض می کنند. یعنی خودشان که نمی گویند پای حرف لغو هم نمی نشینند. یکسری حرفها مکروه است و گاهی همین مکروه حرام می شود حرفی که

به دل کسی بیاید، و حزنی در کسی ایجاد شود.

مثلاً رفته دیدن مریض، می‌گوید: وای! بمیرم برات خیلی وضعت خرابه! اینجا باید اگر هم دروغ می‌شد اینطور بگوید: شما حالت خوب است چرا خوابیده‌ای؟ این باعث می‌شود یک فرح در قلب آن مریض ایجاد شود، حرفهای خوب باید زد و نباید زبان انسان به بدی باز شود. مثلاً بیمار تب دارد، دستش را بگیرید، بگویید: نه زیاد تب نداری الحمدلله تب تب سبک است، اینها اثر روحی دارد.

اما اگر گفتید: خیلی تب داری، مواظب باش! حزنی وارد قلبش کرده‌اید و این خیلی بد است که حزنی در قلب کسی ایجاد کنیم حتی اگر با گفتن حرف حق باشد، کراهت دارد و بد است.

بعضی‌ها می‌خواهند دلسوزی بکنند مثلاً می‌گویند شوهر تو دو تا زن دارد؟ اینقدر این کار بد است، فلان است و از این گونه حرفها حال آنکه حضرت پیغمبر اکرم ﷺ تا زن داشت، اگر کسی اصل اینکار را بد بداند کافر است چون به حضرت پیغمبر اکرم نسبت عمل بد داده، انسان چه کار دارد که آتش روشن کند در زندگی کسی؟ یا کسی می‌پرسد بچه شما چطور است؟ بچه من خیلی بداخلاق شده، طرف مقابل شروع می‌کند که من یک بچه‌ای دارم آن قدر خوش اخلاق، مهربان، و تعریف بچه خودش را می‌کند و آن بنده خدا را ناراحت می‌کند و حزنش را زیاد می‌کند.

یا می‌گوید همسر من خیلی خوش اخلاق است، چه می‌کند و چه می‌کند. نزد کسی که همسر بداخلاقی دارد نباید این حرفها را زد، هر چند این حرفها خوب است چون انسان باید برای همسرش مایه زینت باشد، لباس باشد، اما اینجا جایش نیست چون آن شخص دارد از اخلاق بد همسرش رنج می‌برد و این حرفها باعث می‌شود در قلب او

حزن ایجاد شود.

یا شخصی به خانه کسی به عنوان میهمانی رفته، شروع می کند به تعریف کردن از زندگی خودش، که بله، خانه من اینطور است، پرده های خانه ام اینطور است و طرف مقابل می شنود و می بیند که مثلاً پرده های خانه اش تمیز نیست همانجا مثل یک غباری در دلش می نشیند، و این غبار دود سیاه می شود و بر می گردد به قلب آن کسی که با حرفهایش ایجاد حزن و ناراحتی کرده، یا اینکه وارد خانه شخصی شده (و به هر حال در خانه هر کسی نواقصی پیدا می شود) حالا بگویند من که الحمدلله اینطور نیستم، من تمیزم! و طرف را سرزنش کند و شخصی محزون شود این کلام بد است.

و انسان نباید بر هیچ کس خودش را مزیت مادی دهد، در مزیت های معنوی هم باید به گونه ای باشد که سبب شود شخص مقابل را به آن جهت بکشانند نه اینکه بگویند من اینطور و اینطور هستم و آن شخص فکر کند که اصلاً ممکن نیست که او هم به این مرحله برسد.

و همانطور که حرف خوب و خوبتر داشتیم حرف بد و بدتر هم داریم، حرف بدتر حرفی است که خدا نهی کرده، مثل غیبت، فحاشی. اگر کسی مثلاً به فرزندش یا به هر شخصی فحش دهد باید بداند که اصلاً روی سعادت را نخواهد دید. دروغ هم حتی به شوخی نباید گفت.

«لا یجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله و جدّه»^(۱) بنده طعم ایمان را نمی چشد تا اینکه دروغ را ترک کند، چه جدی و چه شوخی اش را.

هر چیزی طعمی دارد، ممکن است انسان غذا بخورد اما ذائقه اش خراب باشد و

مزه غذا را نفهمد، تمام چیزهایی که خدا حرام کرده این طور است، گاهی انسان با اشاره غیبت می کند. می پرسند فلانی را می شناسی می گوید حرف او را زن به غیبت می افتم! این مثل این است که صد تا غیبت کرده باشد و برایش غیبت را می نویسند و گناه هم کرده، اگر واقعاً می خواهد حرف کسی را نزند که به غیبت نیفتد باید بگوید حرف مردم را ننزد، حرف خودمان را ننزد، نباید بگوید به غیبت می افتم اگر حرف او را ننزد، این حرف معنایش این است که آن شخص گناهکار است و خوبی هم که ندارد ما مجبور می شویم بدیهایش را بگوییم و بدیهایش را هم که اگر بگوییم به غیبت می افتم.

یا با اشاره می گویند: فلانی هم آمد! همین یعنی مزاحم آمد، یعنی آدم بد آمد، خیلی معنی ها دارد اینها حرام است و جزء کلمات بدتر است.

سؤال شصت و هشتم:

رحمت یعنی چه و آیا مخصوص مردگان است؟

پاسخ ما:

ما غالباً معنای رحمت را نمی فهمیم اگر گفتیم خدا فلانی را رحمت کند یعنی مرده است و مال زنده ها نیست، رحمت به فارسی یعنی ابراز محبت و دوستی، اگر گفتید (رحمه الله) یعنی خدا محبتش را متوجه او کند خدا رحمان است و اظهار محبت به بندگان می کند. لذا رحمت به معنای اظهار محبت است.



سؤال شصت و نهم:

لطفاً دربارهٔ اطعام و وظایف میزبان و میهمان توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

برای اطعام کردن یا باید گرسنگانی باشند که سیرشان کند یا باید دوستان اهل بیت دور هم جمع شوند و ضمن اطعام مذاکرهٔ معارف اهل بیت شود. یا جنبهٔ شعاری مذهبی داشته باشد مثل روز عاشورا که به مردم غذا می‌دهند از این سه که بگذرد دیگر فایده ندارد. و اکثر مهمانی‌های ما اینطوری نیست، غالباً مردم به اندازهٔ غذایی که شما سیر شوید در نهار یا شام یا افطاری تهیه می‌کنند ولی ذکر فضایل خاندان عصمت هم نمی‌شود، فرصت هم نمی‌شود افطار می‌آیند می‌خورند و می‌روند، این گونهٔ اطعام احتمال ضعیفی است که از شعائر باشد. لذا حضرت امیر المومنین به والیشان در آن شهر می‌فرمایند شنیدم تو در مجلسی دعوت شده‌ای که همهٔ پولدارها در آنجا بودند و خلاصه آنچه که ما می‌خواهیم نبوده است ما می‌خواهیم مجلس اولاً برای بیان فضایل اهل بیت عصمت و طهارت باشد. حاج ملا آقا جان وقتی به مجلسی می‌رفت اگر آن مجلس تحت نفوذ خودش بود مطالبی در معارف و حقایق و آداب و تربیت و تزکیه می‌گفت و اگر زمینه نبود خیلی ناراحت می‌شد، حتی می‌گفت مرکب ما سیر شد ولی روح ما و خود ما گرسنه بیرون می‌رویم. لذا اجتماع و تجمع خوب است اما باید حواس

انسان جمع باشد که آنچه اهل بیت عصمت و طهارت خواستند عملی شود.

در مهمانی‌ها و غذا دادن‌ها رعایت مطالب زیر را بکنید:

۱- در پهن کردن سفره، کمک کردن مستحب است ولی در جمع کردن مستحب نیست، بلکه اگر طول بکشد خوب است زیرا طرف آشپزخانه (خانم‌ها) دیرتر غذا می‌خورند و فرصت نمی‌کنند جمع کنند.

۲- دستور است که تا می‌شود غذاها را یک نوع درست کنند.

۳- اگر دو نفر دعوت می‌کنید بپرسید چه غذائی دوست دارند و برایشان مفید است و اگر چند نفر دعوت می‌کنید غذای مفیدی که برای همه باشد تهیه کنید.

۴- قبل از غذا در مجلس حضور داشته باشید (البته نه خیلی زودتر)

۵- بعضی غذاها و دسر‌ها که جنبه تزئین تنها دارند لزومی ندارد سر سفره باشد، مانند حلوا.

در مورد مهمان هم دستوراتی وجود دارد از جمله این که تا می‌توانید دست به دکور خانه میزبان نزنید. به تلویزیون دست نزنید، قاب عکس را برای نماز چپه نکنید در حقیقت می‌خواهید کار مکروه انجام ندهید کاری که ممکن است حرام باشد انجام می‌دهید. به طرز چیدن سفره دست نزنید مگر اینکه بپرسید و پرسیدن شما فضولی هم نباشد. مگر حرام باشد. مثلاً من یک وقتی جایی بودم که یک عکس نیمه عریان بود که البته حرام نیست مگر دائمی و از روی شهوت نگاه شود لذا من به او تذکر دادم و او دست نزد.

در چیدن سفره اگر منظم باشد، زیبا چیده شود، دسته گلی در وسط سفره باشد خوب است، در سفره دستمال غیر کاغذی اگر باشد بهتر است و گرنه دستمال کاغذی برای هر نفر باشد. تا می‌توانید سفره را اشتهاآور درست کنید، با افراد اخمو هم سفره

نشوید، روایت دارد حیوانات سر سفره ساکت هستند لذا سکوت در غذا خوردن مخصوص حیوانات است، در سفره تا می‌توانید افراد یک جور دعوت کنید که روحیاتشان به هم بخورد و گرنه از هم دلخور هستند غذا نمی‌چسبد. در عروسی‌ها غالباً افراد ناجور کنار هم می‌نشینند زیرا باید همه را دعوت کرد، دو دسته افراد فاسق و خوب کنار هم غذا بخورند اگر وارد منزلی شدید و در آن مجسمه بود چون مورد اختلاف است و بعضی مکروه می‌دانند تذکرش لازم نیست.

مهمان که بر میزبان وارد می‌شود چند تا توقع از صاحب سفره دارد اگر عملی شود خیلی برایش ارزش دارد و اگر یکی از آنها نباشد ناراحت می‌شود. اول اینکه یک سفره پر غذایی مطابق شئونات انسان انداخته باشد که همه جور مواد غذایی داشته باشد، خیلی مرتب، منظم و پربرکت و پر نعمت باشد.

دوم اینکه صاحبخانه با محبت با انسان برخورد کند اگر انسان وارد خانه‌ای بشود که هر چند خوب سفره را مفصل انداخته باشند ولی صاحبخانه به انسان اعتنا نکند خیلی ناراحت می‌شود لذا صاحبخانه با محبت برخورد کند.

سوم اینکه اگر انسان با صاحبخانه تا به حال بد بوده و دشمنی کرده باز هم او محبتش را اظهار کند و از بدی‌ها صرف نظر کند و اصلاً به روی او نیاورد. آدم خوب کسی است که اگر با دشمن‌ترین افراد برخورد کرد طرف فکر کند او اصلاً بدی‌های این را فراموش کرده است. یک روز بر حضرت ابراهیم یک بت پرست وارد شد، حضرت ابراهیم به او ایرادی گرفت، ندا رسید که ما هفتاد سال است به او روزی می‌دهیم و یک کلمه به او نگفتیم چرا بت پرستی؟ تو یک روز می‌خواهی نهار بدهی به او اعتراض می‌کنی؟ از صفات الهی مغفرت است که معنای آن گفته شده است. غالباً افراد بخیل روی حسابهای مجبور می‌شوند سفره‌ای بیندازند و انسان دچار چنین

حالتی می شود. روایت است غذای آدم بخیل داء یعنی درد است. اگر انسان سر سفره یک انسان بخیل بنشیند وقتی می بیند لقمه هایش شمرده می شود از طرفی ناراحت هست و از طرفی گرسنه، لذا مجبور است بخورد، این ناراحتی در معده انسان اثر می گذارد و به انسان سازگار نیست اما «طعام الجواد دواء»^(۱) وقتی انسان میزبانی دارد که خوشحال می شود که تمام غذای سفره را بخورد غذا زیاد نیاید و طوری غذا درست کرده که مهمان با اشتها بخورد و چیزی اضافه نیاید. غذای چنین شخصی دوا است چون انسان با نشاط می خورد و او هم با نشاط و محبت پذیرائی می کند و خوشحال هم هست.

سؤال هفتادم:

چکار کنیم تا از حالت افسردگی روحی بیرون بیایم و نشاط داشته باشیم؟

پاسخ ما:

اگر انسان از بندگی خدای تعالی خارج شود دچار وسوسه‌های شیطان می‌شود و شیطان به سراغش می‌آید و حالت افسردگی پیدا می‌کند که جانش به لبش می‌آید. حتی گاه مراجعه به اطباء فایده ندارد هیچ راهی ندارد جز آن چه خدای تعالی فرموده: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»^(۱)، ممکن است حوصله ذکر پروردگار را نداشته باشید اما چند روزی بیاد خدا باشید و ذکر بگوئید بعد از چند روز یک حال نشاطی پیدا می‌کنید، کسی که افسردگی روحی دارد ممکن است چند روز در خود اثری نبیند ولی بعد از چند روزی بکلی برطرف می‌شود. روایت دارد که روزی هفتاد مرتبه «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»^(۲) بگوئید روز اول شاید فرقی نکند چون با خراب کردن دیوار اول، دوم، سوم اتاق روشن نمی‌شود باید دیوار آخر خراب شود تا اثری پیدا شود. لا اقل ده تا بیست روز تجربه کنید تا افسردگی روحیتان از بین برود. شخصی می‌گفت بیست سال است که یک خنده واقعی نکرده‌ام گاه تبسم می‌کنم اما تحمیلی است. نشاط ندارم، به او گفتم مگر تو خدا نداری، حضرت اباعبدالله الحسین در گودی قتلگاه افتاده بود چه نشاطی داشت با خدا مناجات می‌کرد «رضاً برضائک» اصحاب حضرت شب عاشورا با هم شوخی می‌کردند.

۱ - سوره مبارکه رعد آیه ۲۸.

۲ - وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۲۲۰.

سؤال هفتاد و یکم:

در شب اول محرم که شب اول سال قمری است چگونه بگوئیم «حَوْلَ حَالِنَا إِلَى احْسَنِ الْحَالِ» در حالی که ماه عزاست؟

پاسخ ما:

معنای جمله بالا یعنی خدایا حال ما را به بهترین حالات بگردان. گاه فکر می کنید بهترین حالات در موقع تحویل سال شمسی این است که همسرتان سفره هفت سین را با کمال محبت پهن کرده باشد و بگوئید و بخندید ولی «احسن الحال» قمری ما تا وقتی که حضرت بقیة الله ظهور کند این است که اهل فکر باشیم، اهل تأمل و تحقیق باشیم، اهل معرفت باشیم، بدانیم که تا حضرت نیامده احسن الحال ما این است که بر عزای ابی عبدالله الحسین گریه کنیم. خندیدن و خوش و سرحال بودن این طوری احسن الحال نیست والا همه بچه های خردسال که بازی می کنند در «احسن الحال» هستند. معاویه وقتی به کوفه آمد بعد از اینکه پیمان صلح را از حضرت امام حسن گرفت به قدری سرحال بود که حساب نداشت ولی اصحاب حضرت مجتبی محزون بودند. آن حضرت فرمود فکر نکنید این «احسن الحال» است که او دارد، او دنیا را خریده و آخرت را از دست داده است. احسن الحال کسی دارد که هر چه در دنیا فشار ببیند در آخرت خوشحال باشد.

سؤال هفتاد و دوم:

چکار کنیم تا کمتر بخوابیم و سرحال و شاداب باشیم؟

پاسخ ما:

تا می‌توانید خواب را تقطیع کنید، رسم پیامبر اکرم این بود و در قرآن هم هست^(۱) و اگر می‌خواهید به این آیه عمل کنید «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۲) باید اینطوری کنید که شب، دو سه ساعت بخوابید بعد بلند شوید دو سه رکعت نماز بخوانید دو مرتبه بخوابید، حضرت اینکار را می‌کردند دو رکعت نماز می‌خواندند بعد چرتی می‌زدند تا نزدیک اذان که نماز شفع و وتر را می‌خواندند و اگر اینطوری خواب را تقطیع کنید می‌بینید خواب ده ساعتی شما به پنج ساعت تبدیل شده و نشاطتان فرقی نمی‌کند. این در کتابها نوشته شده است و خیلی مؤثر است شما اگر در خواب قیلوله یک ربع یا نیم ساعت بخوابید شب حدوداً ۳ الی چهار ساعت سرحالید، لذا تمرین کنید.

۱- إِنْ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ (سوره مبارکه مزمل آیه ۲۰).

۲- سوره مبارکه احزاب آیه ۲۱.

سؤال هفتاد و سوم:

گاه در بعضی مسائل مانند افراد شکاک عمل می‌کنیم، آیا به ایمان انسان ضرر می‌زند؟

پاسخ ما:

تا می‌توانید خود را شبیه به شاکین قرار ندهید خود را به موقنین شبیه کنید، گاه انسان قلبش یقین دارد ولی مثل شاکین حرکت می‌کند خدای تعالی هم همانطور با او رفتار می‌کند و گاه انسان قلبش شک دارد ولی شبیه موقنین حرکت می‌کند خدا او را از اهل یقین قرار می‌دهد، لذا اگر خدای نکرده شک هم دارید شبیه موقنین عمل کنید تا خدا شما را جزء اهل یقین قرار دهد.



سؤال هفتاد و چهارم:

آیا حکمت بعد از تزکیه نفس به انسان داده می شود؟

پاسخ ما:

قلوب همه شما ظرف حکمت الهی است. روزی که خدای تعالی شما را خلق کرد به همه حکمت داد منتهی گِل و لای گرفته، که همان معاصی و محبت دنیا و امراض روحی است اینها جلوی چشمه ها را گرفته و آن منابع حکمت جاری نمی شود اگر شما این چشمه ها را راه بیاندازید. هم خودتان سیراب می شوید هم دیگران را از آب حیات و زندگی واقعی سیراب می کنید.^(۱)

۱ - در کتابهای «سیر الی الله» ص ۲۸۴ و در محضر استاد ج ۲ ص ۶ از همین مؤلف مطالب مفصلی راجع به مطلب فوق آمده است؛ بعنوان نمونه به جمله زیر توجه کنید:

«حکمت همانگونه که در قرآن آمده است، بیان حقایق اشیاء و معارف حق است ولی متکی به وحی، زیرا خدای تعالی همه جا حکمت را به خود نسبت می دهد.»

سؤال هفتاد و پنجم:

چگونه تشخیص بدهیم فردی متکبر است یا خیر؟

پاسخ ما:

یکی از بلاهای خانمانسوز تکبر است. یعنی افراد مکتبراند و می‌گویند فلانی غرور مرا شکست یا شخصیت مرا خورد کرد. غرور یعنی گول خوردن و گول زدن و ضرر زدن.

چرا انسان غرور داشته باشد که لکه‌دار شود، اگر سواد دارد برای خودش است یا این که باتقوا است، اگر تقوا داشته باشد که این حرف را نمی‌زند. اگر می‌خواهید تشخیص بدهید که شخصی متکبر است یا خیر، یک دفعه به او سلام کنید ببینید دفعات بعد او سلام می‌کند یا نه، اگر او در سلام کردن مقدم نشد او از تواضع شما سوءاستفاده کرده است.

لذا در سلام کردن پیشی بگیرید به بچه‌های تکلیف نرسیده سلام کنید تا یاد بگیرند، جواب دادن را هم به آنها یاد بدهید.

اگر می‌خواهید خیلی خوب باشید هیچ غرور نداشته باشید و از چیزی بدتان نیاید و کوشش کنید به نامحرم سلام نکنید و زیاد حرف نزنید.^(۱)

۱ - در مورد تکبر در کتاب «در محضر استاد ج ۱ ص ۱۳۹» مطالب مفصلی از همین مؤلف آمده است که به جمله زیر اشاره می‌شود:

«یکی از حجاب‌های پرخطر برای انسان عجب و تکبر است».

سؤال هفتاد و ششم:

احترام چند قسم دارد؟

پاسخ ما:

احترام بر دو قسم است. گاه انسان از کسی خیلی می ترسد و دست به سینه جلوی او می ایستد و احترام می کند و گاه انسان از شدت محبتی که به فردی دارد به او احترام می گذارد و بطور کلی انسانهایی که زود از مسائل ناراحت می شوند از نظر قرآن و روایات هیچ ارزشی ندارند، بعضی افراد زود قهرند، زود بدشان می آید و به فرمایش حضرت امیر المومنین **ملول هستند.**^(۱) ما معنای ملول را آدم کسل می گوئیم ولی معنایش در واقع این است که زود ناراحت می شود او را ملالت می گیرد.

این گونه افراد همیشه توقع دارند انسان آنها را احترام کند این نمی شود چون یک وقت ممکن است از دست برود و احترام نکنید، او ملول می گردد و بدش می آید، بدش که آمد دشمن می شود و دشمنی هم دشمنی می آورد.

سؤال هفتاد و هفتم:

آیا اینکه می‌گویند خدا توفیق نداد فلان عمل نیک انجام دهیم درست است؟^(۱)

پاسخ ما:

متأسفانه انسان همیشه می‌خواهد گنااهش را گردن دیگری بیاندازد. خودش خرابکاری کرده اما از خدا گرفته تا شیطان گنااهش را گردن آنها می‌اندازد. تنبلی کرده نماز شب نخوانده می‌گوید خدا توفیق نداد این حرف خدا را به غضب می‌آورد، تو تنبلی کردی به گردن خدا می‌اندازی؟ زیارت نرفته می‌گوید حضرت امام رضا مرا نطلبیده، نمی‌گوید من نیامدم تنبلی کردم، مثل اینکه اینها که آمدند حضرت امام رضا برایشان دعوت نامه فرستاده! در دادگاه آن آدم ظالم خودش را مثل مظلوم نشان می‌دهد. هیچ وقت یک نفر بدی را بر گردن نمی‌گیرد در دعوا یک نفر تقصیر را به گردن نمی‌گیرد وگرنه دعوا تمام می‌شود این می‌گوید تقصیر تو است آن می‌گوید تقصیر تو است.

انسان باید طرفدار حق باشد «قل الحق و لو علی نفسک»^(۲) حق بگو ولو به ضررت باشد. مؤمن طرفدار حق است «و لو کان علیه» ولو به ضررش باشد «ان اقول الحق و ان کان مُرا»^(۳) حق بگو ولو اینکه تلخ باشد.

۱ - کتاب سیرالی الله صفحه ۱۳۹ از همین مؤلف کاملاً توضیح داده شده است. در آنجا آمده است: «سپس استادم فرمود: پس فرزندم بکوش تا گناه خود را به عهده بگیری و به گردن دیگری بار نکنی».

۲ - بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۵۷ حدیث ۲.

۳ - خصال جلد ۲ صفحه ۳۴.

سؤال هفتاد و هشتم:

چرا گاهی اشارات الهی را متوجه می شویم؟

پاسخ ما:

انسان اگر تزکیه نفس کند دائماً اشارات و الهامات الهی را متوجه می شود. اما گاه در اثر فشارها و ابتلائاتی انسان از همه چیز قطع می شود یعنی انقطاع کامل بدست می آورد.

اگر خواهی آری بکف دامن او برو دامن از هر چه جز اوست برچین

انقطاع پیدا کرده که نتیجه اش اتصال به نیروی الهی است. قضیه ای در کتاب شبهای مکه نقل کرده ام که در مجلسی که تمام علمای اهل سنت بودند و من می بایست درباره حَقَّانِیت شیعه صحبت می کردم دلایلی بود که نتوانم خوب صحبت کنم مثل اینکه خوب بر زبانشان مسلط نبودم یا اینکه در آن شهر غریب بودم ولی با یک توجّه به خدا صحبت‌هایم را کردم که بعد از رفتن مهمان‌ها عالم مکه می گفت چه خوب صحبت کردی.

گاه انسان یک فشار روی اوست موقتاً پاک می شود، صفات رذیله را کنار می گذارد آن وقت مطالبی به ذهنش می رسد که هیچ گاه به ذهنش نیامده بود.

بطور کلی الهامات قلبی را همه کس نمی فهمند و گرنه به همه الهام می شود، «فَالْهَمَّهَا

فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^(۱)، منتهی ما اکثراً به خدا بی اعتنا هستیم، والّا خدا با ما حرف می زند، الان اگر سر را پایین بیاورید کمی فکر کنید که بدی چیست؟ یک به یک به شما گفته می شود، من نمی گویم خدا می گوید به حضرت پیامبر اکرم «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»^(۲) کجا یاد گرفتید دروغ بد است؟ ظلم بد است، بهر حال بعضی گوشه‌ایشان سنگین است ماها که اکثراً کر هستیم، ولی بعضی شنوائی شان ضعیف است. انسان اگر بتواند لااقل تزکیه نفس کند این الهامات و اشارات را متوجه می شود.

۱ - سوره مبارکه شمس آیه ۸.

۲ - سوره مبارکه نساء آیه ۱۱۳.

سؤال هفتاد و نهم:

واژه رفع و دفع امراض روحی به چه معناست؟ و چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

پاسخ ما:

دفع یعنی قبل از اینکه میکروب بیماری وارد بدن شود آن را دفع می‌کنند. بعنوان مثال در امراض بدنی از قبیل سرخک، فلج اطفال و غیره با واکسن‌زدن بیماری را از خود دفع می‌کنند.

اما رفع به این معناست که بیماری در بدن مستقر شده، حال دکتر با داروهای مختلف آنرا معالجه می‌کند، در اینجا بیماری وارد بدن شده اما رفع می‌گردد.

در امراض روحی هم به همین ترتیب است.

اولاً: باید انسان مراقب باشد که میکروب امراض مختلفی چون حسد، کبر،... در روحش به وجود نیاید و آنها را از خود دفع نماید.

ثانیاً: اگر چنانچه یکی از این امراض و صفات رذیله به وجود آمد بلافاصله درصدد رفع آنها باشد و این امر میسر نمی‌شود مگر با طی مراحل خودسازی و تزکیه نفس. چون همانگونه که اگر یک دانه میکروب سرخک یا آبله و یا امراض مختلف دیگر وارد بدن شود همان یک میکروب تکثیر می‌شود و انسان را از پا در می‌آورد به همین ترتیب اگر یک سرسوزن حسد، دهن‌بینی و تحت تأثیر حرف

دیگران واقع شدن و یا امراض روحی دیگر وارد قلب انسان شود، زیاد می شود و انسان را از پا در می آورد.

خداوند نود درصد خطرات را از ما دفع می کند. آن کسی که فلج شده و بعد شفاء می یابد بیشتر برایمان اهمیت دارد تا افراد سالم، و می رویم لباسهایش را پاره می کنیم. در واقع باید لباس شما را پاره کنند که نگذاشتند فلج و کور و لال شوید و در این سن شما را مثل دسته گل محافظت نموده و خطرات را دفع نموده اند.

تو باید بیشتر از خدا ممنون باشی، حتماً باید به صورتت بزند بعد نازت کنند؟ اگر از اول نازت کنند بهتر نیست؟

سؤال هشتم:

آیا در امراض بدنی تنها واسطه قرار دادن ائمه اطهار کافی است یا باید دکتر هم برویم؟

پاسخ ما:

از نظر امراض بدنی و ضعفهای بدنی در مرحله اول وظیفه مان است که به طبیب مراجعه کنیم و در ضمن مراجعه باید با خدا ارتباط داشته باشیم که خدا قلب طبیب را نسبت به ما درست هدایت کند که او مرض را درست تشخیص بدهد، دارو را درست تجویز کند و معالجه ما را از راه صحیح انجام دهد چون با یک اشتباه طبیب مریض ممکن است از بین برود لذا تنها نگوئید فلانی مریضی ما را معالجه کرد، بگوئید خدا بوسیله فلان طبیب مرض را معالجه کرد. طریقه دیگر، توسلات است که به یکی از اولیاء خدا متوسل شوید او هم دعا کند و خدا مرض را معالجه کند، گاه به وسیله ادعیه و دعاها معالجه می شوند و گاه با معالجه یک مرض بدنی یک مرض روحی را هم شفا می دهند مثلاً به امام توسل کرده و مرض بدنی او معالجه شده و از خواب غفلت هم بیدار شده و راه خدا را در پیش گرفته. لذا باید توسلات در همه ابعادش برای امراض روحی و بدنی و مشکلات مادی باشد.

هر چه بیشتر بتوانید ارتباطتان را در موضوعات مختلف با خدا برقرار کنید بهتر



است، رتبه اول در معالجه روح و در مراتب بعدی برای هر چیزی مراجعه به
ائمۀ اطهار بکنید خدای تعالی به حضرت موسی فرمود: نمک آشت را هم از من
بخواه. (۱)



سؤال هشتماد و یکم:

چرا امراض روحی بدتر از امراض بدنی است در صورتی که
بروز امراض بدنی شدت بیشتری دارد؟

پاسخ ما:

اهمیت هر چیزی یا اهمیت هر مرضی همانقدر است که ارزش دارد. یعنی اهمیت
مرض بدنی همان مقدار است که بدن ارزش دارد و بیشتر از این معنا ندارد پس اهمیت
هر چیز به اندازه اهمیت موضوعش است و اهمیت هر علم به اندازه نتیجه‌اش است.
خیلی چیزها برای شما اهمیت ندارد مثلاً چرا نمی‌روید نان پختن را یاد بگیرید.
می‌گویید چون دلیل ندارد می‌رویم از بازار تهیه می‌کنیم، ببینید این عملی است ولی
چون می‌شود نان را تهیه کرد اهمیت نمی‌دهید. اما چیزی که اهمیتش بیشتر است
مرض شما است اگر مریض بدنی شوید کسالت شما را از پا در می‌آورد و شما ممکن
است از دنیا بروید این اهمیتش بیشتر است می‌بینید دانشگاه‌های پزشکی از هر
دانشگاه بیشتر اهمیت دارد چون بدن ارزش دارد و نباید از بین برود. پس آیا بدن
مهم‌تر است یا روح؟ روح مهم‌تر از بدن است به طور مسلم، چون روح هم قبل از بدن،
هم بعد از بدن، تا قیامت باید باشد و بعد هم باز می‌آید داخل این بدن و باز روح است
که فعال است. آیا امراض روحی بدتر است یا امراض بدنی؟ مرض روحی بدتر است
چون امراض روحی همانطور که امراض بدنی منجر به فوت می‌شوند امراض روحی

هم منجر به مرگ روح شده و آن روح همیشه از سعادت محروم است ولی اگر بدن بمیرد بجای ۵۰ سال دیگر الان مرده، آخرش هم باید بمیرد. آیا امراض روح بیشتر انسان را اذیت می‌کند یا بدنی؟ امراض بدنی درد دارد و آخر که خیلی درد شدید شد و غیر قابل تحمل، با یک آمپول مسکن یا قرص بالاخره تخفیف پیدا کرده یا از بین می‌رود اما اگر روح انسانی مرض پیدا کند با آمپول از بین نمی‌رود. نمی‌دانم با آدم حسود برخورد کرده‌اید با آدمهای بخیل برخورد کرده‌اید؟ شما می‌توانید حدس بزنید آدم حسود در خانه خودش هست و کسی که حسود به او حسادت می‌کند هم در خانه خودش اما حسود خوابش نمی‌برد، غذا نمی‌خورد که چی؟ چرا او راحت است، خودش را به زحمتهای فوق‌العاده می‌اندازد که او را اذیت کند و حتی ممکن است وقتی اوج بگیرد خودش را از بین ببرد.

یک شخصی دید آقای خیلی رشد کرده ترقی کرده، ارزش در جامعه پیدا کرده می‌خواست کاری کند که او از شخصیت بیفتد به غلامش گفت این کار را بگیر مرا در آنجا بکش تا او مقصّر شود و به زندان بیفتد پس ببینید این مرض روحی چقدر باعث اذیت می‌شود.

در مراحل تزکیه نفس ما کاری می‌کنیم که حسد خود بخود از بین برود، ما بنا داریم امراض روحی را دفع کنیم نه رفع، یعنی امراضی که آمده باید رفع شوند. اما آن امراضی که نیامده باید دفع شود، بعضی از اینها بقدری ضرر دارد و اذیت می‌کند که بخدا قسم اگر تمام بدن انسان را سرطان بگیرد و درد کند اینقدر اذیت نمی‌کند که یک مرض روحی اذیت می‌کند.

سؤال هشتماد و دوم:

چرا می‌گویید بشر اشرف مخلوقات است؟^(۱)

پاسخ ما:

ما می‌گوییم بشر اشرف مخلوقات تمام عوالم است، به علت اینکه معصومین در نوع این بشر از نظر جسمانی قرار گرفته‌اند اگر بگوییم ملائکه «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ»^(۲) معصیت نمی‌کنند «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»^(۳) حتی در کلام بر خدا پیشی نمی‌گیرند «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»^(۴) بندگان گرامی خدا هستند آن‌ها در مجموع یک فردی مثل حضرت علی ندارند درجهٔ اعلای ملائکه جبرئیل است که خدمتگزار خاندان عصمت و طهارت است. ما اگر بخواهیم دو نوع را با هم مقایسه کنیم فرد اکمل هر کدام را با فرد اکمل دیگری مقایسه می‌کنیم ما در نوع بشر ۱۴ فرد، ۱۴ گوهر داریم که اینها قیمتشان از ماسوی الله بیشتر است پس نوع بشر بخاطر داشتن چنین افرادی از نوع ملائکه بالاتر است حتی از آنچه هم که مکلف هستند و قابل ترقی می‌باشند هم بالاتر

۱ - از همین مؤلف در کتاب پاسخ به مشکلات جوانان ص ۲۱۹ دربارهٔ ارزش انسان توضیح داده شده.

توجه: تنها امتیازی که بشر به سایر حیوانات دارد مربوط به عقل و خرد اوست.

۲ - سوره مبارکه تحریم آیه ۶.

۳ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۷.

۴ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۶.

است، ملائکه خدام ائمه اطهار و محبین آنها هستند، «ان الملائکه لخدامنا و خدام محبینا»^(۱).

یک وقتی با یکی از علماء بحثی داشتم. ایشان می گفت: ما چه خبر داریم شاید در کرات بالا غیر از این بشر موجوداتی باشند که آنها اشرف باشند و خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^(۲)، یعنی بر بیشتر خلقت، از این کلام معلوم می شود جمعیت خیلی شاید باشند که از انسان افضلند.

در جواب ایشان گفتم: چهارده معصوم از نوع بشر هستند و از نوع جن یا ملک و دیگر موجودات نیستند در مثل مناقشه نیست. بطور مثال: در بین جواهرات مثلاً ممکن است یک عدد فیروزه یک میلیارد تومان قیمت داشته باشد اما در نوع عقیق چنین دانه ای پیدا نشود. اینجا می گویند: قیمت فیروزه بیشتر از عقیق است، به تک تک نگاه نمی کنند بلکه به افضل نگاه می کنند.

مثلاً یک انسان معصیت کار را با جبرئیل نمی سنجند. بلکه نوع بشر با نوع جن یا نوع ملک یا انواع موجودات دیگر سنجیده می شود که آیا افضل است یا خیر؟ به جهت اینکه در بین بشر افرادی مانند حضرت پیامبر اکرم دیده می شود. پس نوع بشر بهتر از سایر موجودات است که خدای تعالی خلق کرده است. البته در میان اجنه افرادی هستند که بسیار صالح و پرارزشند، رشد روحی زیادی دارند اما در عین حال ارزش انسان از اجنه بیشتر است.

خدای تعالی جن و انس را برای عبادت خلق کرد، اما به انسان مقام خلیفه اللهی داده

۱ - بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۳۴۵ حدیث ۵۶.

۲ - سوره مبارکه اسراء آیه ۷۰.



است. اجنه عبادت می کنند تا به کمالات و قرب پروردگار برسند اما وقتی انسان می خواهد خلق شود خدای تعالی می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۱)، خلیفه خیلی مهم است. ما هدف عالی را که خدای تعالی از خلقت ما داشته درک نمی کنیم.

سؤال هشتماد و سوم:

آیا بدن اصالتاً ارزشی دارد؟ چرا؟

پاسخ ما:

اگر ما روح را از بدن جدا کنیم چیزی جز گوشت و پوست و استخوان نمی ماند آن هم که ارزشی ندارند. ارزش بدن به خاطر انتساب به روح باایمان است و الا برای بدن میّت انسان اسلام طرحی دارد که بدانیم بدن ارزش وجودی ندارد، آن قدر که شما از بدن مرده انسان وحشت و تنفر دارید که حتی اگر عزیزترین افرادتان بمیرد طبعتان می گوید که نمی توانید با او زندگی کنید دوست ندارید در گوشه اتاق باشد اسلام هم فرموده اگر دست به بدن سرد میّت زدید باید تمام بدن غسل شود. در مورد هیچ حیوانی اینطور نیست علتش این است که حیوان همه اش همان است ولی انسان وقتی روح نداشت هیچ ارزش ندارد و بدنش و تمام متعلقات بدنی هم از نظر تکامل عقب تر از حیوانات دیگر است یعنی نور چشم حیوانات بیشتر و شنوایی گوش آنها بیشتر است. همه می دانیم که بدن انسان زیاد ارزش ندارد آنکه ارزش دارد روح است که گوهری گرانبهاست و خداوند در وجود ما قرار داده است.^(۱)

۱ - در کتاب «عالم عجیب ارواح» ص ۵۸ از همین مؤلف مفصلاً مطالبی درباره «استقلال روح» آمده است مؤلف محترم می فرماید: «روح در قبل و بعد از بدن بوده و خواهد بود و بدن مانند لباسی است که برای مدتی بر او پوشانده شده است و یا روح در آن قرار گرفته است».

سؤال هشتاد و چهارم:

آیا قهرمان شدن در رشته‌های مختلف ورزشی برای انسان ارزش و کمالی محسوب می‌شود؟

پاسخ ما:

انسان برای انسان بودن در دنیا آمده است و مطمئن باشید اگر خدای تعالی از خلقت انسان هدفش قهرمان شدن در کارهای مختلف بود او را این همه صاحب فکر و دانش خلق نمی‌کرد. در تمام ورزشهای جسمانی حیوانات قهرمانند، یعنی اگر محاسبه شد آنها مقام قهرمانی را دارند، مورچه صد برابر وزن خودش را می‌تواند بردارد ولی انسان حتی ۵۰ برابر وزن خودش را نمی‌تواند بردارد و مورچه با دندان این بار را می‌برد ببینید او از انسان قهرمان‌تر است. انسان نهایت درجه‌ای که می‌تواند ببرد پنج متر است اما حیواناتی هستند که صد برابر و تا هزار برابر قد خودشان می‌پرند البته با پر منظور نیست.

در گشتی حیوانات بدون تعلیم از انسان جلوتر هستند، اگر محاسبه دقیقی شود در تمام کارهایی که شما تصوّر کنید آنها قهرمان‌تر هستند حتی بعضی از درخواستهای معنوی ما مثل این است که به مقامی انسان برسد که بتواند به آسمان بپرد، روی آب راه برود به هر چیز دست بزند طلا بشود ملائکه و اجنه را ببیند که در این‌ها حیوانات جلوتر هستند. همه این مسایل بی‌فایده هستند حتی طی الارض مقام شامخی نیست؛

خدای تعالی در قرآن بحث زیادی نکرده و حتی عفریت جنّی هم اینکار را می توانسته بکند. بهر حال انسان برای غیب‌گویی و طی الارض خلق نشده، حتی غیب‌گویی را هم حیوانات بهتر می توانند انجام دهند، شانه‌بسر آب زیرزمین را می فهمد بعضی از حیوانات پیش‌بینی هایشان خوب است بعضی از مرتاضها پیش‌بینی می کنند در حقیقت پیش‌بینی هنری است. می گویند ابوریحان بیرونی با ابن سینا در بیابانی حرکت می کردند به آسیابانی رسیدند اتفاقاً هوای خوبی بود خواستند شب را در بیرون آسیاب بخوابند آسیابان گفت بیرون نخوابید امشب باران می آید، ابوریحان گفت هوای خوبی است و قبول نکردند و شب را بیرون خوابیدند و هوا خراب شد و باران بارید اینها به داخل آسیاب رفتند و سؤال کردند تو از کجا فهمیدی؟ آسیابان گفت این سگ من، هر شب که هوا بارانی می شود می آید داخل می خوابد و شبهایی که هوا خوب است بیرون می خوابد و دیشب این سگ به داخل آسیاب آمد و من فهمیدم باران می آید. پس اگر دقت شود متوجه می شوید که اینها همه مسائلی است که خیلی اهمیّت ندارد و خدای تعالی انسان را برای این مسایل خلق نکرده است.^(۱)

۱ - در کتاب «سیر الی الله» ص ۷۶ از همین مؤلف مطالبی راجع به هدف از خلقت انسان مفصلاً آمده است مؤلف محترم در انجام می فرماید: «اگر انسان حتی یکی از صفات حیوانی و شیطانی را داشته باشد ولو آنکه مجمع علوم غریبه... باشد، باز... سیرتاً حیوان و شیطان است.»

سؤال هشتاد و پنجم:

آیا کرامت دلیل بر ولّی خدا بودن است؟

پاسخ ما:

خدا بنده اش را اکرام می کند، اولیاء خدا و امامزادگان نه اینکه خودشان کرامت کنند آنها اگر بخواهند تنها بدون اذن خدا اینکار را کنند از عبودیت و بندگی می افتند. و در این جهت شیطان هم دستش باز است که هر چه بخواهی انجام می دهد که هر دو با هم به جهنم بروید لذا هیچ کدام اینها دلیل بر ولّی خدا بودن نیست. یک کسی از من پرسید که آیا از آقای کوهستانی کرامتی دیده اید؟ من گفتم بزرگترین کرامتش این بود که هیچ هوای نفس نداشت.^(۱)

۱ - در مورد کرامت بطور کامل در کتاب حل مشکلات دینی صفحه ۱۲۴ از همین مؤلف توضیح داده شده است. که به جمله زیر اشاره می شود: «اینکه خدا کسی را اکرام می کند به خاطر این است که بعد مردم اعتماد پیدا کنند که اگر چیزی به آنها گفت قبول کنند».

سؤال هشتم و ششم:

چرا بعضی افراد که استعداد و درک انجام کارهای بزرگ را ندارند ثروتمندتر از افراد زرنگ هستند؟

پاسخ ما:

حضرت امام صادق می فرماید خدا به افراد کم فعالیت، افرادی که استعداد و درک انجام کارهای بزرگ را ندارند و خیلی زرنگ نیستند اینها را ثروتمند می کند و بعضی که خیلی زرنگ هستند به اصطلاح ما در همه معاملات سرافرازند هیچ چیز ندارند. این مسأله در دنیا زیاد هست و ما زیاد دیده ایم. برکت خودش مسأله ای است، افرادی که متکی به حقوق و درآمد مرتبی هستند غالباً ثروتمند نیستند ولی کاسبی که صبح می رود کلیدی می اندازد می گوید خدایا به امید تو، اگر اولین مشتری من باشد قدم او را برکت می داند اما یک حقوق بگیر سر وقت سر کار می رود و به فکر این است که آخر ماه حقوقش را می گیرد. البته در بین این دو دسته هستند افرادی که مثلاً در اداره کار می کنند ولی متکی به حقوق ماهانه نیستند و متکی به خدا هستند و برعکس کاسب هایی که از وقتی در مغازه را باز می کنند به فکر سر مردم کلاه گذاشتن هستند. اما اصولاً افرادی که متکی به خدای تعالی هستند و دنبال تحصیل رزق و روزی می روند موفق تر هستند. حضرت صادق می فرماید خدا گاه به افراد زرنگ خیلی روزی نمی دهد تا مردم فکر نکنند زرنگی و



فعّالیت زیاد روزی را زیاد می‌کند و گاه به افراد ساده روزی زیاد می‌دهد تا مردم بدانند روزی دست خداست.

معروف است که یک نفر از ده می‌آمد، یک طرف سطل خربزه و یک طرف دیگر سنگ گذاشته بود و به طرف شهر می‌رفت یک آدم زرنگی او را دید و گفت چرا اینطوری کردی؟ گفت برای اینکه تعادل حفظ شود او سنگها را برداشت و خربزه‌ها را در دو طرف خورجین گذاشت، بار خیلی سبکتر شد مرد دهاتی گفت عجب، چه عقل خوبی داری! آن آدم زرنگ گفت یک مقدار نان داری به من بدهی گرسنه هستم. گفت: تو با این همه هوش و زرنگی گرسنه‌ای و من با این عقل کم این همه مال و ثروت و زمین دارم؟ حال انسان باید متوکل به خدای تعالی باشد.^(۱)

۱ - درباره تقسیم روزی در کتاب «پاسخ به سؤالات فلسفی و اعتقادی» ص ۲۷۹ - ۲۵۹ مفصلاً مطالبی بیان شده است. که به این جمله اشاره می‌شود: «به نص صریح قرآن و روایات و اخبار کثیری که در این باره است و بنا به دلائل عقلی که مختصراً گذشت، خداوند متعال روزی مردم را تضمین کرده و ضامن امور مادی و مایحتاج زندگی بشر شده است.»

سؤال هشتاد و هفتم:

اصول تزکیه نفس و مبدأ و مقصد آن چیست؟^(۱)

پاسخ ما:

اصول تزکیه نفس و سیر و سلوک یک مقصد دارد و یک مبداء. مقصد همان است که خدای تعالی بیان فرموده «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۲)، یعنی مقصد و مقصودشان بندگی است برای چه ما باید بندگی کنیم؟ زیرا یا مفید برای ما یا مولا باید باشد. برای مولا که فایده ندارد، برای ما چه فایده دارد؟ خدای تعالی بیان کرده «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۳)، خلیفه الله شدن یعنی تو را طوری خلق کرده که تمام صفات خود را مثل خدا کنی، «تخلقوا باخلاق الله»^(۴)، این هم مقصد و مقصود. وقتی مقصد معلوم شد مبدأ هم که معلوم است، راهش هم فرقی نمی کند با هر چه می خواهی برو با طی الارض، با الاغ، اسب، فقط برو. مبداء «وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^(۵) است هر انسانی وقتی به سن تکلیف می رسد در ظلمات است. صفات رذیله مثل خودخواهی، محبت دنیا اینها هستند و باید انسان راهی را که انتخاب می کند مطمئن

۱ - مطالبی راجع به مطلب فوق مفصلاً در کتاب پاسخ به ۷۷ مشکل دینی صفحه ۱۱۷ از همین مؤلف آمده است. که به جمله زیر اشاره می شود: «انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات، تازه تزکیه عمل است.»

۲ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۳۰.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۱۲۹.

۵ - سوره مبارکه مائده آیه ۱۶.

باشد که رساننده به مقصد باشد و مورد رضایت خدای تعالی و حضرت پیامبر اکرم هم باشد و راه راستی باشد. ما زحمات سی ساله‌ای در این راه کشیده‌ایم و نزدیکترین راه که مرضی خدا و حضرت پیامبر اکرم و زودتر افراد را به نتیجه برساند را پیدا کرده‌ایم که همه آنها از آیات قرآن تحقیق شده است. اول با طی مراحل یقظه و توبه و استقامت و صراط مستقیم و محبت و جهاد با نفس و عبودیت به مقصد می‌رسد بعد خلیفه‌اللّهی است، حال یکی می‌شود مرجع تقلید، و مسائل و احکام را تحقیق می‌کند و به نظر من زمان ما زمانی است که همه تقاضا دارند خود را به کمالات برسانند، بعضی علما به من اعتراض می‌کنند که نباید این مسائل را در اختیار مردم گذاشت زیرا اینها مال اولیاء خدا و در حد علما است. من می‌گویم آیا وقتی خدا در قرآن می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»، این «مَنْ زَكَّيْهَا» شرطش مرجع تقلید بودن است؟ یا هر کس تزکیه نفس کند رستگار است؟ ممکن است یکی بگوید نه یک عده خواص هستند. آخر در آیه بعد خدای تعالی می‌فرماید: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»، بدبخت کسی است که تزکیه نفس را ترک کند. اکثر مردم فکر می‌کنند تزکیه نفس خیلی سریع و راحت و به همین نزدیکی است و مثل آنکه بچه را می‌برد مکتب‌خانه می‌گوید آوردم سواددار شود است، البته راهی دارد بعضی می‌گویند دوازده سال طول می‌کشد، البته کم و زیاد دارد و یک عده رفتند مراحل را گذراندند و درست شدند و همان که خدا خواسته شدند.^(۱)

۱ - در کتاب سیر الی الله ص ۷۶ از همین مؤلف ذیل بحث «انسان باید مقصدش را تعیین کند» مطالب مفصلی آمده است که از آن میان به جمله زیر اشاره می‌شود. «انسان... باید آخرین سر منزل سفر خود را «آینه تمامی نمای الهی شدن، به کمالات روحی رسیدن، انس با پروردگار داشتن، فانی در صفات و اسماء الهی گرویدن، «خلیفه‌الله و «ولی‌الله» شدن» قرار دهد.

سؤال هشتم و هشتم:

علت گرفتاری هایی که برای انسان پیش می آید چیست؟

پاسخ ما:

خدای تعالی هیچ دوست ندارد بندگانش کوچکترین گرفتاری داشته باشند. کسی که ناخودآگاه می بیند گرفتاری هایی برایش پیش می آید و خودش هم نمی خواهد و به صورت ظاهر هم کاری نکرده که باعثش شده باشد، اکثراً مربوط به سه چیز است: (که ممکن است مربوط به یک یا دو و یا هر سه مورد باشد).

۱) یک گناهی را عادت کرده انجام دهد، مثل ریش تراشیدن^(۱) که اگر خدا او را دوست داشته باشد گرفتارش می کند چون خدا به هر کسی، توجّه نمی کند و او را تنبیه نمی کند، اگر بچه بدی در کوچه فحش دهد فقط صورتتان را از او بر می گردانید ولی اگر بچه تان که به شما نزدیک است یکی از این فحش ها را بدهد فلفل در دهانش می ریزید. (مانند تنبیه هایی که خدای تعالی در مورد حضرت یوسف انجام داد). خدا شما را هم دوست دارد. مثلاً اگر خانمی بگوید چه اشکالی دارد که من با برادر شوهرم با روی بازتر، با موی بیرون افتاده و با محبت بیشتری برخورد کنم و حال اینکه می داند او فرد

۱ - به فتوای همه مراجع حرام است و احتیاط واجب در ترک آن می باشد.



مريضی است و لا اقل اهل تزکیه نفس نیست. یا اینکه می‌گوید این بچه اصلاً در خانه خودمان بزرگ شده و این گناه هم برایش عادی شده، اگر خدا او را دوست داشته باشد گرفتارش می‌کند. اگر گناه را پیدا کردی استغفار کن و ذکر یونسیه را بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^(۱)، اگر هم پیدا نکردی بدان که تقصیر خودت است منتهی از گناه غافل شده‌ای، سرت را به سجده بگذار و ذکر یونسیه را بگو رفع گرفتاریت می‌شود.

۲ - مال حرامی در زندگی شما وارد شده باشد و اهمیتی ندهید. مثلاً کسی قبلاً رباً گرفته و هنوز هم هست، اگر خدا بخواهد او را نجات بدهد و روز قیامت راحتش کند و جزء مخلصین باشد آن قدر او را تحت فشار قرار می‌دهد تا مال حرام از زندگیش خارج شود.

۳) شخصی از کلام یا حرکات یا اعمال شما مظلوم و محزون باشد. تا وقتی آن شخص حزن دارد در زندگی شما نکبت است. مثلاً یک کلامی یا سخنی گفتید که به طرف مقابل برخوردیده یا به دلش آمده و چون بنده و مخلوق خداست خدا در زندگی شما گرفتاری ایجاد می‌کند (حتی بعضی می‌گویند که دربارهٔ ظلم به حیوانات هم هست و حال این که حیوان را خدا برای انسان خلق کرده است) یا مثلاً به خانهٔ دوستان رفتید و یک کلمه‌ای گفتید که همیشه در ذهنش ماند که فلانی ما را پست و فقیر می‌داند، گاهی ناراحتی کلام نیش زننده از زخم بدن بیشتر است.

در کتاب جامع التمثیل هست که شیری با یک نفر رفیق شده بود یک روز که او پهلوی شیر بود گفت: برو چقدر دهانت بو می‌دهد. شیر گفت: با شمشیرت یک تیکه از دست مرا بُر. آن شخص گفت نه من با تو رفیقم. شیر گفت: اگر بُری تو را

می‌درم. او هم بُرید و از هم جدا شدند. بعد از مدّتی که برگشت شیر گفت: زخمی که به دستم وارد کردی از بین رفت اما حرفی که زدی هنوز در دلم هست.

«جراحات السنان لها الالتيام و لا يلتام ما جرح اللسان»^(۱)، جراحات نیزه‌ها التیام پیدا می‌کند، بعضی اخلاق بسیار بدی دارند که تا می‌نشیند، یک کلامی می‌گویند که طرف را متأثر می‌کنند. حتّی بالای سر مریض نگویند رنگت پریده است. بلکه روحیه بدهید و همیشه مردم را با زبانتان شاد کنید. مبدا کلمه‌ای بگویند که شخصی ولو یک لحظه محزون شود. ولو یک دقیقه که هر چه او به خدا نزدیکتر باشد اثر و واکنش آن در شما بیشتر است، نباید یک خانم این فکر را بکند که من در مهمانی‌ها بهترین لباس‌ها و زینت‌ها را داشته باشم. همین فکر، فکر شیطانی است نتیجه‌اش این است که کسی که ندارد محزون می‌شود و با شوهر خود دعوا می‌کند که چرا من نباید داشته باشم؟ بلکه هر چه خانم‌ها لباس خوب و زینت دارند باید برای شوهرشان استفاده کنند. گاهی عمل شما یک نفر را محزون می‌کند و دعوایی در خانه‌ها به وجود می‌آورد. البته انسان می‌تواند آهسته به کسی که کثیف است بگوید کثیف نباش. چون باید نسبت به دیگران مربّی بود. اما نه اینکه انسان بخواهد دیگران را خلاف اسلام تربیت کند، علی بن ابیطالب می‌گوید: من در خانه‌ام نان جو می‌خورم که مبدا در میان تمام مرد مسلمان یک نفر باشد که نان گندم پیدا نکند و غبطه بخورد که ای کاش من به جای علی بن ابیطالب بودم.

ما اگر گرفتاری داریم مربوط به کارهایی است که خود انجام دادیم. پس فکر کنیم ببینیم چه کاری کرده‌ایم که مستوجب عقوبت شده‌ایم، خدای تعالی ما را گوشمالی می‌دهد.



در دعای ابو حمزه ثمالی می‌گوییم: «الهی لا تؤدبنی بعقوبتک»، خدایا مرا با عذاب و عقوبت ادب نکن. انسان نباید آن قدر حواسش پرت باشد که تا گوشش را نماند حواسش را جمع نکند بلکه باید در مقابل خدا و خاندان عصمت و طهارت تسلیم باشیم، تا ساده می‌گویند: این کار را نکن، بگوئیم چشم و آن کار را انجام ندهیم.

سؤال هشتم و نهم:

آیا کسی که اهل کمالات و معنویات است می‌تواند حالات روحی خود را به دیگران بگوید؟ و اگر بگوید چه مفاسدی را در بر خواهد داشت؟

پاسخ ما:

خیر، یک سالک الی الله باید کوشش کند تا جایی که می‌تواند نگذارد دیگران به خصوص افرادی که با او همراه نیستند از روحیاتش مطلع گردند و حتی حالاتش را برای افرادی که در راه تزکیه نفس قدم بر می‌دارند بیان نکند چون آن فرد مقابل اگر در مراحل بالاتری باشد که این حرفها برای او ارزشی ندارد، و اگر در مرحله پایین‌تری باشد یا هوس می‌کند که او هم وارد آن مرحله شود و دارای آن حالات و روحیات گردد و چون همان لحظه نیز انتظار چنین چیزی را دارد و اگر محقق نشد ممکن است انسان را تکذیب کند و یا حسادت کند.

این مسأله در امور ظاهری بسیار واضح و مشخص است که اگر شخص تزکیه نفس نکرده و یا در راه تزکیه هست اما حس تفوق‌طلبی و ریاست‌طلبی را از خودش پاک ننموده وقتی در مقابل شخصی که از نظر امتیازات ظاهری از او بالاتر است قرار می‌گیرد یا ممکن است هر طور شده با فشار آوردن به زندگی خودش و یا قرض کردن، خودش را همپای طرف مقابل برساند و اگر نتوانست شروع به حسادت می‌کند، در



امور معنوی هم همینطور است و انسان برای اینکه از اینگونه مسائل جلوگیری نماید باید حالات و کرامتش را برای دیگران نقل نکند حتی برای افرادی که در راه هستند. چون انسان نباید تصور کند که هر کس که در راه سیر و سلوک قدم برداشت دیگر کامل شده، چون در هر مرحله‌ای تعدادی از صفات رذیله برطرف می‌شود به عنوان مثال حسادت و تنگ‌نظری در مراحل پایین از روح انسان بطور کامل پاک نمی‌شود. سلمان و مقدار هر دو خوب بودند، هر دو به مراحل عالی‌های از کمالات رسیده بودند در عین حال حضرت رسول اکرم فرمودند: اگر سلمان آنچه در دل مقدار هست از اعتقادات و ایمان بداند تکفیرش می‌کند و مقدار هم آنچه را سلمان می‌داند و در آن مقام هست بداند او هم تکفیرش می‌کند.^(۱) نقل شده که یک روز سلمان و ابوذر پهلوی هم نشسته بودند و غذایی را بار گذاشته بودند، ناگهان سنگ زیر ظرف غذا در رفت و نزدیک بود ظرف غذا بیفتد، سلمان گفت همانجا بایست، این ظرف همانطور معلق ایستاد، ابوذر خیلی تعجب کرد از اینکه سلمان این قدر در تکوینیات تصرف دارد و یا روز دیگر هیزم نداشتند بسوزانند، سلمان پایش را گذاشت زیر دیگ که بسوزد و غذا پخته شد! ابوذر این جریان را برای حضرت رسول اکرم تعریف کرد که یا رسول‌الله سلمان این کارها را می‌کند، حضرت به سلمان فرمودند که این کارها را در مقابل ابوذر انجام نده.

سؤال نودم:

یک سالک الی الله چگونه می تواند به کمال برسد؟

پاسخ ما:

یک سالک به کمال نمی رسد مگر اینکه در خلوت و جلوت نسبت به هدف و راهی که دارد وفادار باشد.

سؤال نود و یکم:

مرحوم ملاحسین قلی همدانی آیا در راه تزکیه نفس بوده و رسیده بود؟ راه متصوفه چطور است؟

پاسخ ما:

مرحوم ملاحسین قلی همدانی و علماء و شاگردان ایشان از کتابهایشان استفاده می‌شود که مردم بسیار خوبی بودند از اولیاء خدا بودند اما راهی در کتابهایشان ارائه ندادند تا حرکت کنیم، نصایح خوبی دارند و در کتابهایشان نصایح خوبی است که همه را بلد هستیم چیزی را که نمی‌دانیم این است که چطور اینها را در خود پیاده کنیم، چه کسی دوست دارد دروغ بگوید؟ و چرا هر چه می‌کند باز دروغ را می‌گوید. چطور ما نفس را بسازیم که دروغ نگوید، غیبت نکند، به کمال برسد. این را در کتابهایشان ننوشتند و ما نمی‌دانیم از کجا رفتند.

متصوفه واقعه این است که اصلاً از دایره بحث ما خارجند یک صوفی در عالم نداریم که به مقصد بندگی خدا رسیده باشد. شما کتاب «تذکره الاولیاء» را نگاه کنید متأسفانه در آن جا حضرت امام صادق (ع) را با ابوحنیفه در یک جا آورده و شاید ابوحنیفه را هم بالاتر برده است. در تمام این دو جلد کراماتی که نقل کرده از این قبیل است که مثلاً معروف کرخی با یک چشم بر هم زدن رفت چاه زمزم آب بردارد افتاد صورتش کبود شد و آمد و پرسیدند چه شده؟ و از این حرفهاست که همه

کرامات اولیاء خدا که می‌گویند که کرامت است خلاف بندگی است. بررسی کنید می‌بینید اینها بنده خدا نبودند، دنبال این کارها بودن بندگی نیست، اگر بندگی و خوبی به این بود هر لحظه ائمّه اطهار این کار را می‌کردند. آصف بن برخیا هم کارش این نبود والا یک دفتر حمل و نقل باز می‌کرد. یکبار خواسته قدرت روحیش را برای نمایش در مقابل جن نشان دهد. بنده خدا مثل آن پاسبان است که اسلحه دارد ولی مطیع فرمانده است با اسلحه بازی نمی‌کند خودنمایی نمی‌کند علاوه بر این مسائل انحرافاتی هم دارد و در سراسر کتاب از بندگی نشانی ندارد، بلکه همه‌اش سوءاستفاده از قدرت به نفع خود و امتیاز خودشان است البتّه این متصوفه که ما الان می‌بینیم چیزی جز سبیل ندارند، صوفی‌های بزرگ مثل شیخ عطار، ابن عربی، ملای رومی، اگر خوب دقت کنید دنبال بندگی نیستند دنبال این هستند که مثل آن پاسبان با اسلحه بازی کنند.

سؤال نود و دوم:

سفارش و وصیت به حق چیست؟

پاسخ ما:

کسانی که می خواهند به سوی کمالات حرکت کنند ملزم هستند که دیگران را وادار به حق کنند، حق بگویند، حق بشناسند و حق عمل کنند، یکی از چیزهایی که حق است وجود مقدّس حضرت بقیة الله است، چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور، اگر می خواهید ضرر نکنید و جزء ناجین باشید باید وصیّت و توصیه به وجود مقدّس حضرت امام زمان کنید امام زمانی که در میان ما می باشد، «بنفسی انت من مغیب لم یخل منا»^(۱) چه اشکالی دارد که وقتی به همدیگر می رسیم بگوئیم شما امروز حضرت امام زمان را دیده اید یا نه؟ یکی از بزرگان هر وقت حمام می رفت غسل زیارت حضرت امام زمان را می کرد چون اگر بنا شد حضرت امام زمان را ببینید بهتر است با غسل باشید، چون مستحب است که انسان وقتی به دیدن امام می خواهد برود غسل زیارت کند، این که حرم مطهر حضرت رضا با غسل می رویم انتخاب شده از غسل زیارت زمان حضور است، فکر نکنید که ملاقات با حضرت امام زمان مقامی می خواهد مثل این که حضرت علی با پیغمبر ملاقات می کردند، آن ملاقات البتّه مقام می خواهد اما

ملاقات‌های معمولی مقام نمی‌خواهد. از اینجا باید کسب مقام بکنیم، همدیگر را وصیت به وجود مقدس حضرت امام زمان بکنیم. به یکدیگر بگویید امروز زیارت‌نامه برای حضرت امام زمان خواندی؟ صبح که از خواب بیدار شدی رو به قبله به آقا سلام دادی؟ اگر گفت خیر، بگوئید از فردا این کار را بکن. «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»^(۱)، توصیه به حق کنید، «أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^(۲)، ایشان مظهر علم پروردگار هستند و هر جا باشند متوجه می‌شوند. وصیت کنید یکدیگر را به شناختن و احترام و رعایت ادب و آداب زندگی با حضرت امام زمان ، «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»، تمام مذاهب دنیا معتقد به وجود ایشان هستند حقی که همه او را قبول دارند، سنی، شیعه، مسیحی، یهودی، زرتشتی، بت‌پرست. کتابهای هندو را نگاه کنید، بت‌پرست‌ها هم حضرت را قبول دارند. در مدرسه‌ها دعای اللهم کن لولیک را با آهنگ نخوانید، وقتی از یک بزرگی یک نیازی را داشته باشید همانطور با توجه و حالت حضور دعا را بخوانید. آن قدر ما باید حضرت امام زمان را فراموش کرده باشیم که حضرت در خواب و بیداری به بعضی از اشخاص می‌گویند به مردم بگویید که من غریم، من مظلوم هستم، کسی به یاد من نیست. شما که سهم امام می‌دهید و دل‌های شما مملو از محبت حضرت امام زمان است چرا باید از ایشان غافل باشید و این غفلت را باید با توصیه رفعش کرد. در مجلس‌مان معرفت حضرت امام زمان را برای یکدیگر بگوییم روایت‌های زیادی داریم که گرد یکدیگر که می‌نشینید احیا کنید امر ما را. امر آن مسأله مهمی که خدا، از خلقت انبیاء و اولیاء و معصومین در نظر داشته است، لذا شخصی آمد خدمت حضرت

۱ - سوره مبارکه عصر آیه ۴.

۲ - سوره مبارکه طلاق آیه ۱۲.

رضا عرض کرد: «أَنتَ صاحب هذا الامر؟»^(۱) می فرمایند: نه من نیستم، حضرت امام زمان هستند یعنی امر ما را احیا کنید، یعنی نام حضرت امام زمان را زنده کنید و زنده نگه دارید، «رحم الله من احيا امرنا»^(۲)، گاهی مجالس یک دهه محرم می گذرد منبرهای متعدد، یک کلمه از حضرت امام زمان اسمی برده نمی شود. در این صورت امر ائمه را از بین برده ایم. چه اشکالی دارد که وقتی روضه می خوانید از قول امام زمانتان بخوانید، می خواهید صفات حمیده را بگوئید از صفات حمیده حضرت بقیة الله نقل کنید. باید خودمان را طوری بسازیم که حضرت از ما خوششان بیاید همانطور که ما کودکان خود را تربیت می کنیم و آدابی را به آنها یاد می دهیم که بدون اجازه ما کاری انجام ندهند، همانطور هم حضرت امام زمان و ائمه اطهار پدر ما هستند که پیامبر اکرم فرمودند: «انا و علی ابوا هذه الامه»^(۳) خودمان را تربیت کنیم که بدون اجازه حضرت امام زمان کاری انجام ندهیم و این را می توانیم بفهمیم که چه کاری را ایشان اجازه می دهند و چه کاری را اجازه نمی دهند، مثلاً یک عروسی می خواهیم برویم از کجا بدانیم حضرت امام زمان اجازه شان صادر شده است؟

گفته اند تا جایی که گناه نباشد مجاز هستید، هر جا که که گناه پیش آمد امر به معروف و نهی از منکر کنید، اگر یک چنین قدرتی را ندارید نمی توانید بروید. مثلاً داماد را رسم شده که می آورند در مجلس خانم ها؟! همانطور که عروس به مردها نامحرم است داماد هم به زنها نامحرم است، خدای تعالی در قرآن می فرماید: «قُلْ

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۲۲ حدیث ۳۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۵۱ حدیث ۳۰.

۳ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۹۵ حدیث ۲۹.

لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... * وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»^(۱)، زنها به مردها نگاه نکنند و مردها به زنها نگاه نکنند. هر کاری غیر از این که قرآن گفته است انجام بدهید برخلاف صراط مستقیم است، اگر می توانید این مسأله را جلوگیری کنید به عروسی بروید ولی اگر نمی توانید مجاز نیستی به عروسی بروی، امامتان وجدانتان باشد، یکی از بزرگان می گفتند هر کاری که می دانی خوب است انجام بده و هر کاری که می دانی بد است انجام نده، «من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم»^(۲)، کسی که عمل کند به آنچه که می داند خدا از آن علمی که «العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء»^(۳)، از آن علم لدنی نصیبش می کند آنچه را که نمی دانی به تو الهام می کند.

۱ - سوره مبارکه نور آیات ۳۰ و ۳۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۲۸۱.

۳ - مصباح الشریعه صفحه ۱۶.

سؤال نود و سوم:

لطفاً معنای لعن کردن و زشتی فحش دادن را بفرمائید.

پاسخ ما:

«المؤمن لا یكون سبّاباً ولا فحاشاً»^(۱)، مؤمن نه سب می‌کند و نه فحش می‌دهد. من به شما عرض می‌کنم که با همه بغضتان به غاصبین حق حضرت زهرا سلام الله علیها فحش ندهید، لعن کنید. برای اینکه اصلاً فحش نباید از دهان شما بیرون بیاید. فحش یعنی حرفی به اصطلاح بد باشد، ذاتاً بد است. لعن خیلی مهم است. لعن کردن معرفت انسان را نسبت به خدا آنقدر بالا می‌برد که حد و حساب ندارد شما می‌گویید «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد»، یعنی خدایا آنهایی که به آل پیغمبر و پیامبر اکرم ظلم کردند لعنت کن. لعنت یعنی خدا آنها را از رحمت خود دورشان کند یعنی خدایا تو آنقدر مهربانی که ما می‌ترسیم به دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت مهربانی کنی، به آنها دیگر مهربانی نکن. به خاطر همین هست که معرفت انسان را بالا می‌برد چون انسان به جایی رسیده که خدا را آن چنان می‌شناسد، خدا از نظر او آن قدر رحیم است که دست به دامن خدا شده که خدایا به این‌ها مهربانی نکن.^(۲)

۱ - اعلام الدین صفحه ۱۱۵.

۲ - در کتاب در محضر استاد ج ۱ ص ۱۱۵ از همین مؤلف مطالب مفصلی راجع به «فحاشی» آمده است.

فحش یعنی چیزی بگویی که به این شخص نمی خورد، طرد کنید، اظهار عداوت کنید که متعدد روایت داریم مؤمن فحاش نمی شود. یکی از دستورات احرام یعنی کسی که محرم می شود این است که به کسی فحش ندهد، در احرام ۲۳ چیز بر انسان حرام می شود یکی این است که خدای تعالی می فرماید: «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ»^(۱)، رفث یعنی قول فحش، فحش احرام را بهم می زند، حتی دستور است به دشمنان هم فحش ندهید، حتی سعی کنید در زمان عصبانیت از دهانتان فحش بیرون نیاید خود را کنترل کنید به شوخی هم فحش ندهید، با ادب و تربیت حرف بزنید. این از صفات رذیله است که انسان دیگران را دارای شخصیت نداند اینها را شیطان به انسان القا می کند چه فرقی می کند همه بنده و مخلوق خدایند حالا یک نفر درس خوانده یکی نخوانده، احترامات را حفظ کنید، خدای تعالی برای ما احترامات مردم را تنظیم کرده اگر کسی در صراط مستقیم حرکت کند همه کارهایش باید روی حساب باشد.

➔ مؤلف محترم در آنجا از قول حضرت امام صادق می فرماید: «مؤمن فحاش نمی شود».

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۹۷.

سؤال نود و چهارم:

سرنوشت انسان از چه زمانی از سیر طبیعی که خدا برایش قرار داده منحرف می شود؟

پاسخ ما:

تا وقتی در انسان پدر و مادر و بشر دخالت ندارند راه طبیعی خود را می رود. فرزند نه ماه در رحم مادر با کمال راحتی رشد طبیعی خود را می کند تا وقتی که متولد می شود از لحظه تولد وقتی بدست پدر و مادر و سلیقه های مختلف می افتد مرض و کسالت و ناراحتی ها شروع می شود، بچه در سنین اوائل عمر بهتر از یک انسان با مقاومت کامل زندگی می کند، رشد می کند، همان شیری که خدا قرار داده بهترین چیزهاست، هم در حالت مرض هم در حالت سلامت در تمام ادوار زندگی بهترین غذا برای نوزاد و طفل، شیر مادر است که خدای تعالی قرار داده است، تا می آید وارد اوضاع و احوال دنیا می شود، اصل طبیعت را خدا ساخته ولی هوای آلوده را ما ساختیم، طرز تربیت و رشد انسان، تغذیه و لباس اگر با دقت کامل نگاه کنیم می بینیم تمامش برای بدبختی انسان اقدام می کنند و انسان را در فشار قرار می دهند، ما لباسهایی که می پوشیم برای بچه ها هم می پوشیم حال اینکه حیوانات اینطور نیستند ما چون سرما را تحمل نمی کنیم لباس اضافه می کنیم لباس عادت شده و مایه بدبختی و ناراحتی و امراض مختلف برای ما شده است. خدای تعالی به ما برنامه داده اولاً انسان باید غذایش را بشناسد که آیا از

حیوانات گیاهخوار است یا گوشتخوار! حیوان گوشتخوار هیچ وقت گیاه نمی خورد و بالعکس، شما هر چه کنید گربه گندم نمی خورد و اگر ران گوشتی را جلوی گوسفند بگذارید نمی خورد ما چرا برنامه مان را تعیین نکردیم؟ هر چه از گلویمان پایین رفت می خوریم، اگر گیاهخوار باشیم که هستیم، گوشت خوردن مایه کسالت و کوتاهی عمرمان می شود، این حیوانات که طبیعی زندگی می کنند نه کسالت دارند نه مرض. در جایی که یک گاو زندگی می کند اگر ما زندگی کنیم مریض می شویم چون ما زندگی مان عوض شده، انسان در زندگی جسمانی و بدنی هر چه به حیوانات نزدیکتر شود بهتر است و در زندگی روحی هر چه به ائمه اطهار نزدیک شود بهتر است، یعنی هر چه شما کمتر لباس بپوشید و خود را به کم پوشیدن عادت دهید و مانند حیوانات غذای طبیعی بخورید به حیوانات نزدیکترید. گوشت را در قابلمه ریختید، پختید و خوردید این فایده گوشتی که گرگ می خورد را ندارد و هیچ وقت حیوانی سیگار یا تریاک نمی کشد. این روش ها و رسم ها و فرهنگ ها مجموعاً سبب بدبختی انسان می شود والا خدا انسان را بدبخت خلق نکرده است.



سؤال نود و پنجم:

لطفاً دربارهٔ روایت «المؤمن مألوف»^(۱) توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

یعنی شما اگر مؤمن هستید باید حُسن معاشرت داشته باشید فکر نکنید حالا که متدین شدید دیگران آدم نیستند و باید برخورد هایتان سرد باشد چرا که امام فرموده: «المؤمن مألوف»، یعنی مؤمن اهل الفت است. اگر در کوپهٔ قطار نشستید و دیدید یک نفر سلام و احوالپرسی کرد و اسم و شغل و مقصد و مبدأ شما را پرسید فکر نکنید آدم فضولی است (چون زمان ما یک چنین حالتی پیدا کرده است)، این شخص مؤمن است البته گاهی از طرز حرف زدن طرف معلوم می‌شود که فرد مرموزی است که استثنا می‌باشد. شما که می‌خواهید دوازده - سیزده ساعت کنار هم بنشینید باید با هم الفت داشته باشید و از هم استفاده کنید.

در روایت دارد که وقتی دو مؤمن به هم می‌رسند از اسم و لقب هم می‌پرسند (حتی اگر مورد نیاز است از آدرس و تلفن هم می‌پرسند) هر چه می‌توانید الفت برقرار کنید، اما اگر با کسی در قطار روبروی هم نشستید و ایشان سعی کرد حتی المقدور به شما نگاه نکند که مبدا تبسمی به صورت او ببینید و اگر هم نگاه کردید حاضر نبود احوالی از شما بپرسد، این حالتی است که مربوط به مؤمنین نیست. اگر مسافرتی به خارج از کشور بروید باز می‌فهمید که معنای مؤمن چیست. باز هم مختصری ایمان در ما به مقایسه با آنها هست، آنجا که اصلاً این حرفها نیست و همسایه از همسایه خبر ندارد.

متأسفانه در تهران هم تا حدی اینطوری شده است، در روایات متعددی هست که «لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُؤْلَفُ وَ لَا يُؤْلَفُ»، در آن آدمی که نه الفت را می‌پذیرد و نه الفت می‌گیرد خیری نیست. یعنی از چنین کسی توقع خوبی نداشته باشید، از مجموع روایات استفاده می‌شود که نسبت به همسایه‌ها باید خیلی رعایت کنید، اولاً تحقیق کنید که همسایه شما چه کسانی هستند و بعد هم از چه چیزهائی بدشان می‌آید که انجام ندهید. پیغمبر اکرم فرمود: اینقدر جبرئیل به من توصیه همسایه را کرد که برایم محسوس شد که می‌خواهد بگوید همسایه از همسایه ارث می‌برد. (البته پیغمبر اکرم خلاف فکر نمی‌کند).

(همچنین مؤمن باید آداب سلام کردن و مصافحه کردن را رعایت کند) بعضی اولیاء خدا بوده‌اند که همینطور که راه می‌رفتند دستشان در دست هم بوده. الان ممکن است بعضی بگویند: عجب! اینکار بد است، در روایت هست که یک زمانی می‌آید که «يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا»، معروف منکر و منکر معروف می‌شود. در روایت هست که اگر دو دوست از روی ایمان با هم مصافحه کنند گناهانشان مثل برگ درختی که در خزان واقع شده می‌ریزد.^(۱) اینها گاهی انسان را احیاء می‌کند. لذا فرموده‌اند مصافحه را با گرمی انجام دهید و دستتان را در دست هم بدهید، محبت داشته باشید، جانتان را در راه هم بدهید، با کمال عطوفت، الفت پیدا کنید و سلام را هم بلند و متواضعانه بگوئید.^(۲)

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۸۳ حدیث ۲۰.

۲ - توضیحات مفصل دیگری در ص ۲۷۸ کتاب اتحاد و دوستی از همین مؤلف درباره دست دادن و معانقه نمودن و ص ۸۹ همین کتاب درباره سلام دادن هست، به جمله زیر از کتاب فوق اشاره می‌شود: مؤلف محترم از قول حضرت پیغمبر اسلام آورده‌اند که: «ای مسلمانان با یکدیگر مصافحه کنید که مصافحه کینه و حسد را از بین می‌برد.»

سؤال نود و ششم:

با این مطلب که خدای تعالی قادر است همه مریض‌ها را شفا بدهد چرا هر کس دعا می‌کند شفا نمی‌یابد؟

پاسخ ما:

گاه بعضی امراض با عوامل طبیعی قابل علاج است. این مرض‌ها را خدای تعالی شفا نمی‌دهد باید از راه طبیعی وارد شوید ولی گاه مرض غیر قابل علاج یا مشکلاتی سر راه هست انسان درب خانه خدا می‌رود، دوستی داشتم می‌گفت یک شب، نصف شب همسرم بیمار شد و بیماری سختی گرفت من نشستم حساب کردم الان باید بدون وسیله او را به بیمارستان ببرم و در بیمارستان هم نامحرم ممکن است باشد. به خدای تعالی عرض کردم من اگر بخواهم او را ببرم مثلاً فلان مبلغ هزینه باید بکنم علاوه نامحرم باید همسرم را ببیند من این مبلغ را صدقه می‌دهم تو خوبش کن. می‌گفت همان شب همسرم خوب شد، گاه ما با یک تومان می‌خواهیم سرطان خوب شود یک وقت‌هایی انسان غیرتش قبول نمی‌کند و لا علاج می‌ماند خدای تعالی کمک می‌کند. البته اگر همه مریض‌ها را خدای تعالی شفا بدهد همه زنده می‌مانند حال اینکه باید عده‌ای بوسیله امراض از دنیا بروند.

سؤال نود و هفتم:

در کتاب سیرالی الله در مورد هیئتونیزم نقل کرده‌اید که هر کس انگور بخورد تمام ناراحتی‌های او برطرف می‌شود توضیح دهید؟

پاسخ ما:

مسائلی را که من در کتابها نقل کرده‌ام تا حدی به آن ایمان دارم که می‌نویسم والا آن را رد می‌کنم، من معتقدم انگور خواری درست است اما نه اینکه تنها انگور خوردن را بگیرید یکی از اعمال آن خوردن انگورست یعنی در این مدت خوراک انگور است تا تمرکز فکر پیدا شود از نظر طبی بهترین غذا برای انسان است.

کشمش را می‌گویند چندین برابر گوشت فایده دارد. لذا آنچه نوشتم در کتاب سیرالی الله درست است اما شرایط باید دقیق رعایت شود.

سؤال نود و هشتم:

آیا کسی که رشوه می گیرد فقط مقصّر است؟

پاسخ ما:

خیر، هم رشوه دهنده و هم رشوه گیرنده هر دو مقصّر هستند، «الراشی و المرتشی و الماشی بینهما ملعون»^(۱)، کسی که رشوه می دهد و کسی که رشوه می گیرد هر دو را با هم خدای تعالی در آتش جهنم می اندازد. اگر شما رشوه ندهید او رشوه نمی تواند بگیرد. می گویند کار انجام نمی شود اگر رشوه ندهیم. اگر کار خدا باشد خدا آن را انجام می دهد. اگر کار غیر خدایی است همان بهتر که انجام نشود. فرض کنید یک ساختمان بلند می خواهید بسازید که همسایه ها را اذیت می کند و می گویند اگر به فلان مأمور شهرداری رشوه ندهیم می آیند از طرف شهرداری و مزاحم می شوند. این کار شیطانی همان بهتر که انجام نشود، اگر کارهایتان برای خدا باشد خدای تعالی لبیک می گوید. منتهی بعضی از ماها این صداها را نمی شنویم. «لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»^(۲)، اینها گوش دارند ولی صدا را نمی شنوند و گرنه آواز خدا همیشه در گوش دل است.

۱ - بحار الانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۲۷۴ حدیث ۹.

۲ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۹.

سؤال نود و نهم:

صادقین چه کسانی هستند؟ آیا تنها منظور حضرت امام

صادق است؟

پاسخ ما:

در دعای ندبه می‌گوییم «این الصادق بعد الصادق»، همه ائمه اطهار صادق هستند تنها حضرت امام جعفر صادق صادق نیست بلکه در روایات به حضرت امام هادی و تمام ائمه اطهار صادق گفته‌اند اما فقط حضرت امام جعفر صادق به این لقب معروف شدند و صادقین همه ائمه اطهار منظور است که در آیه قرآن می‌فرماید «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۱)، یعنی با صادقین باشید، با ائمه اطهار باشید از آنها جدا نشوید.

سؤال صدم:

چرا به خانم‌ها ضعیفه می‌گویند در حالی که خانم‌های
قدرتمند، زیاد هستند؟

پاسخ ما:

این مسأله به جهت این است که خانم‌ها خودشان را ضعیف کردند، و ضعیف
نگه داشتند چرا هیچ کس به حضرت زهرا ضعیف نگفته؟ چرا هیچ کس به
حضرت زینب سلام الله علیها ضعیف نگفته بلکه قوی‌ترین انسانهای زمان
خودشان بوده‌اند لذا خانم‌ها اگر قوی باشند کسی این حرفها را نمی‌زند. وقتی
خانمی می‌گوید مهر من باید زیاد باشد والا بدون مهر زیاد ارزش ندارم یا طلا و
جهیزیه‌ام باید زیاد باشد و اگر نباشد من ارزش ندارم این معنایش چیست؟

وقتی یک خانم می‌ترسد به فرزندش حرفی بزند یا امر به معروفی بکند، وقتی یک
خانم وارد مجلس گناه می‌شود خجالت می‌کشد مجلس را تغییر دهد دلیلش چیست؟
دلیل همه این مسائل ضعف است. اگر خانمی با لباس کهنه‌تر از لباس خانم‌های دیگر
وارد مجلسی بشود متأثر می‌شود دلیلش ضعف است، این کارها را می‌کند که به او
می‌گویند ضعیفه!

لذا این کارها را کنار بگذارند. یک مرد نمی‌تواند مثل حضرت زینب آن همه
مصائب را تحمل کند به تاریخ مراجعه کنید زنهای قوی زیاد بودند و معصوم هم

نبودند، آسیه زن فرعون معصوم نبود فقط قوی بود. لذا خانم‌ها تصمیم بگیرند قوی باشند بگویند فقط خدا، «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^(۱)، بگویند پروردگار من خداست و محکم بایستند همه می‌گویند عجب زن قوی است. اینکه شما را در مجلس گناه دعوت نمی‌کنند فکر نکنید بی‌اعتنایی کردند خیر متوجه عظمت‌تان شده‌اند.

البته منظور این نیست که جنگجو باشید، علامت قدرت جنگجویی نیست بلکه علامت ضعف است، ما فرق بین ضعف و قدرت را نمی‌فهمیم. لذا اجمالاً کسی که راه خدا را انتخاب کرد و هر مانعی جلو آمد آنرا سرکوب کرد و راه را ادامه داد این قوی است و هر کس نتوانست ضعیف است.

کسی که از حرف مردم بترسد خیلی ضعیف است حرف چیست؟ از کتک هم نترسید، حضرت زینب را الگو قرار دهید.

سؤال صد و یکم:

آیا وقتی قلب انسان امتحان شد اعضا و جوارح هم امتحان می شوند یا قبل از قلب امتحان می شوند؟

پاسخ ما:

گاه چشم و زبان و بدن درست شده و امتحان داده ولی قلب هنوز امتحان نشده است. اینکه گناه نکند و در دل هزار جور افکار بد داشته باشد «مؤمن قد امتحن الله»^(۱) نیست این اعضای بدنش امتحان شده ولی قلبش خیر.

پول را نزد او گذاشته‌ای در دلش زیر و رو می‌کند که اگر برمی‌داشتم قرضم را می‌دادم فلان کار را می‌کردم. دستش امتحان داده ولی دلش امتحان نداده است نمره‌اش پائین آمد. یا چشم‌اش به نامحرم افتاد در دلش می‌گوید نگاه نمی‌کنم ولی دائم تصویرش را در ذهن می‌گذراند دلش امتحان را خوب پس نداده، ولی چشم خوب امتحان داده است. مثلاً خیلی دوست داشتید غیبت را گوش دهید ولی بلند شدید و مجلس را ترک کردید روایت می‌گوید: «مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان» روی قلب رفته، یعنی دلت هم نخواسته باشد. مثلاً چون نامحرم و حرام است دلت هم نخواهد که تصویرش در ذهنت بیاید. مجلس غیبت مثل نجاست خوردن و مرده‌ای را قطعه‌قطعه کردن و خوردن باید باشد. والا «مؤمن قد امتحن الله» نیست، یعنی همین که

نمی شنوی دلت هم نخواسته باشد.

و همانطور که از گناه بدت می آید باید از خوب هم خوشت بیاید، مقدّس‌ها می‌گویند خوشا به حال کورها که هیچ چیز نمی‌بیند، خیر، خوشا بحال چشم تیزی که از یک فرسخ همه چیز را می‌بیند و نامحرم را که می‌بیند بدش می‌آید و آن وقت است که حکمت از قلب جاری می‌شود یعنی ظرف لایق است برای اینکه حکمت از آن جاری شود.

میل قلبی به حرام مثل ظرفی است که نجاست دارد شربت شیرین (کوثر) در آن نمی‌ریزند یا حتّی اگر خون در آن باشد یا کثیف باشد در آن نمی‌ریزند.

امتحان یعنی تمیز شدن. خدا می‌فرماید دلت را بشور و بیاور حکمت مال شماست، خدا این نهر کوثر را جاری کرده که مردم استفاده کنند اگر کثیف باشد بدرد خودت هم نمی‌خورد.

سؤال صد و دوم:

می‌گویند بچه زنازاده تا آخر عمرش شرّ است و کارهای خلاف انجام می‌دهد درست است یا نه؟ و اگر چنین است شمر هم که می‌گویند زنازاده است اگر به صورت جبری این طور بوده پس نباید در جهنم وارد شود.

پاسخ ما:

در ولد الزنا اقتضای شرارت هست اما علت تامه برای شرارت نیست، یعنی بچه‌ای که از اول تولد مادرش بهش می‌گوید پدرت معلوم نیست این تقریباً بی‌سرپرست بزرگ می‌شود، وقتی بی‌سرپرست بزرگ شد یک آزادی نفسانی در سنین کوچکی پیدا می‌کند و طبعاً نفس انسان، انسان را به طرف شرارت می‌کشانند و عادت می‌شود برایش حالا آیا صد درصد است؟ نه.

ولد الزنا با سایر افراد فرقی نمی‌کند از نظر ساختمان بدنی، حتماً بچه‌هایی که بی‌کسند را دیده‌اید کسی را ندارند که تحت تربیت اینها را قرار دهد، مخصوصاً محبت بهشان بشود و از نعمت محبت برخوردار نیستند. اینها عقده‌ای بار می‌آیند وقتی اینطور شد شرارت می‌کنند، رحم در دلشان نیست، محبت ندیده که لذت آن را بفهمد و بداند که چقدر اهمیت دارد تا آن محبت را نسبت به مردم اعمال کند.

شمر هم از آنهایی بوده که محبت ندیده، پدر درستی نداشته، یا ابن‌زیاد پدر معینی

نداشته است و از اوّل یک سرپرست محبی نداشته‌اند. ولدالزنا که شرور می‌شود علّت تامه نیست. یک ولدالزنا می‌تواند یک آدم درست و حسابی و اهل تقوی بشود و هر چه اولیای خدا مثل سلمان شده‌اند ممکن است بشود و الاّ خدای تعالی حق مؤاخذه از ولدالزنا را ندارد چون خدا اینطور خلقش کرده شما هیچوقت به آتش می‌گویید که چرا جنس ما را سوزانده‌ای؟ چون آتش اقتضایش این است، اگر علّتی پیدا شد معلولش با خودش است ولی ولدالزنا این طور نیست و مثل سایر مردم مکلف است و باید عبادت بکند خوب بشود، پاک بشود و تزکیه نفس بکند یک خورده مشکل تر هست و این مشکل بودن روایت دارد خدای تعالی در روز قیامت اجر بیشتری بهش عطا خواهد کرد.^(۱)

۱ - برای مطالعه بیشتر در مورد مطلب فوق رجوع کنید به کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» ص ۱۹۹ از همین مؤلف به جملۀ زیر بعنوان نمونه اشاره می‌کنیم. «ولدالزنا هم می‌تواند خودش را به کمال برساند و اهل ثواب و اهل بهشت و اهل عبادت شود و اگر گناه کرد خدا او را مؤاخذه می‌کند.»

سؤال صد و سوم:

آیا راه رسیدن به کمالات برای ولدالزنا بسته است؟

پاسخ ما:

یک روز جوانی پیش من آمد و گفت من چکار کنم ولدالزنا هستم؟ گفتم از کجا فهمیدی؟ گفت برای اینکه هر چه توبه می‌کنم باز گناه می‌کنم، گفتم آن وقت که گناه می‌کنی اختیار داری یا نه مجبوری؟ گفت نه اختیار دارم. گفتم: خوب گناه نکن، او هم گفت چشم و جداً تمام شد. شیطان از این راه بر این فرد وارد شده بود تا هم او را مأیوس کند و هم مشکلاتی به وجود آورده بود که او با مادرش دعوا کرده بود، تهمت‌ها زده بود.

لذا فکر نکنید کسی که ولدالزنا بود نمی‌تواند به کمالات برسد، برای او راه باز است البته آن جوان فکر می‌کرد ولدالزنا است و از این اثر خواسته به موضوع پی ببرد، و الا برای همه افراد بشر که روی زمین هستند راه باز است و به کمالات روحی می‌رسند. فقط شیطان می‌آید و راه را می‌بندد می‌گوید تو نمی‌توانی و الا با اراده همه کارها انجام می‌شود. «من طلب شیئاً و جدّاً»^(۱)، کسی که چیزی را طلب بکند و جدیت داشته باشد به آن می‌رسد و خدا کمکش می‌کند.^(۲)

۱ - نهج الفصاحة صفحه ۷۷۶ حدیث ۳۰۶۲.

۲ - در ارتباط با مطلب فوق در کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» ص ۱۹۹ از همین مؤلف مطالبی مفصلاً آمده است. جمله زیر را از کتاب فوق نقل می‌کنیم. «بچه‌ای که از راه زنا به وجود آمده هیچ فرقی با بچه‌های دیگر ندارد به جهت اینکه او هم می‌تواند به کمالات برسد و اهل بهشت شود.»

سؤال صد و چهارم:

چه علمی دارای فضیلت است و آن قدر سفارش به آن شده

است؟

پاسخ ما:

روایت است که حضرت رسول اکرم فرمود «انما العلم ثلاثه»^(۱) کلمه «انما» هر کجا استعمال می شود معنی حصر را می رساند، یعنی غیر از این نیست که علم بر سه بخش است، اول علم عقاید است که انسان باید اعتقادات خود را تنظیم کند. حضرت عبدالعظیم حسنی برای اینکه عقاید صحیح داشت و اهمیّت می داد، این همه مورد احترام و تعظیم قرار گرفته است.

باید دقت کنیم عقاید انحرافی و خرافات نداشته باشیم. دوم علم تزکیه نفس است که همه بدبختی ها و مشکلات ما مربوط به نداشتن تزکیه نفس است. سوم علم احکام است که باید احکام را کاملاً بدانیم و این سه علم، واجب عینی است یعنی بر هر فرد مسلمان واجب است که دنبال آن علم برود و تحصیل کند و اسم عالم تنها مال این چنین فردی است که اگر چنین فردی بمیرد شهید مرده،^(۲) یعنی به کمالات می رسد،

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۲ حدیث ۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۶ حدیث ۱۱۱.

روایت است «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^(۱) یعنی علمای امت پیامبر مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند، علمای بزرگ و درجه بالا با انبیاء بزرگ و پایین ترها را با انبیاء پایین تر مقایسه می کنند بهر حال این همه ارزش و قیمت برای چنین علمایی است.

مرحوم شیخ بهایی این روایت را در کتاب اربعین تفسیر می کند که علم نافع و مفید، علمی که برای بشر فایده دارد از نظر مردم تنگ نظر که می گویند: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا»^(۲)، و همین چهار دیواری دنیا را می بینند علم را معنای دیگری می کنند، دانش طب و ریاضی را علم می دانند اما از نظر حضرت پیامبر اکرم سه رشته علم مهم است، بعد می فرماید «و ما سواهن و هو فضل»، هر چه غیر این سه علم باشد فضل است حالا یا به معنای زیادی یا فضیلت، هر چه باشد منحصر می کند علم نافع را در آن سه علم که پیامبر اکرم فرموده است. جمله ای که خدای تعالی در قرآن به صراحت می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^(۳)، یعنی اینها که در راه خدا کشته می شوند مرده نیستند، زنده هستند ولی شما شعور ندارید این معانی را از چه دانشکده ای می شود کسب کرد؟ از همان سه علمی که حضرت پیامبر اکرم فرمود. «انما العلم ثلاثة، آية محكمة، فريضة عادله، او سنة قائمة»^(۴) این سه علم را حضرت پیامبر اکرم به عنوان علم دارای ارزش بیان می فرماید.

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۲۲ حدیث ۶۷.

۲ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۳۷.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۴.

۴ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۲ حدیث ۱.

سؤال صد و پنجم:

چگونه بفهمیم قصد یا انجام لذت حلال، خالص برای خداست؟

پاسخ ما:

همه چیزها مثل نماز نباید باشد و آن جور که ما فکر می‌کنیم نیست، اگر در دلتان گفتید نماز ظهر می‌خوانم قربۀ الی الله یا به زبان گفتید نیت نیست. نیت یعنی اگر در همان وضع از شما پرسند چه می‌کنی بگوئید فلان کار. حال اگر کار ریا نباشد برای منافع حرام نباشد و خدای تعالی راضی باشد نیت شما برای خداست ولو در آن لحظه غفلت داشتید.

در لذت‌های حلال، لذت معاشرت با همسر، غذا خوردن همین که به فکر بودید از حلال استفاده کنید قصد قربت است برای خداست نه اینکه در لحظه غذا خوردن بگوئید خدایا برای تو خوشمزگی غذا را تحمل می‌کنم. همین که به فکر هستید غذای حلال بخورید و از حرام استفاده نکنید خوب است.

سؤال صد و ششم:

آیا طلب علمی که اهل بیت عصمت و طهارت و قرآن به آن امر فرموده‌اند واجب عینی است یا واجب کفائی؟ و این چه علمی است؟ و روایت خاصی اگر مدنظر دارید نکات آن را کاملاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

در بعضی از احادیث علم را واجب کرده است. مثل «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»^(۱) و در یک روایت که مرحوم شهید در کتاب معالم نقل می‌کند که می‌فرماید: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه»^(۲) هم بر مرد مسلمان و هم بر زن مسلمان واجب است این علمی که واجب است وجوبش، وجوب عینی است نه کفائی.

واجب کفائی آن است که اگر عده‌ای به حدّ کافی رفتند و آن واجب را انجام دادند از گردن دیگران ساقط می‌شود. اما واجب عینی آن است که اگر تمام مردم دنیا انجام بدهند تو هم باید انجام بدهی مثل نماز، همه مردم نماز می‌خوانند پس یک انسان

۱- کافی جلد ۱ صفحه ۳۰ حدیث ۱.

۲- بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۷۷ حدیث ۵۴.

بگویند من دیگر لازم نیست نماز بخوانم، همه نماز را خواندند. بر همه افراد نماز و روزه واجب است. این را واجب عینی می‌گویند یعنی بر فرد فرد افراد جامعه واجب است.

اما کسی که فوت شده بر همه مسلمانها واجب است که این شخص را کفن و دفن کنند و اگر یک عده این را کفن و دفن کردند دیگر بر بقیه لازم نیست این معنای واجب کفایی است.

از این حدیث استفاده می‌شود که این علمی که این همه برایش فضیلت گفته شده است واجب عینی است چون در روایت چنین می‌گوید «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» بر همه مرد و زن مسلمان، فرد فردشان واجب است پس باید تحقیق کرد که این چه علمی است؟ آیا علم پزشکی است؟ خیر. چون علم پزشکی از واجبات کفایی است، اگر در این شهر به حدّ کافی پزشک بود بر دیگران واجب نیست که پزشک بشوند. علم ریاضی هم نیست به جهت اینکه اگر در این شهر به حدّ کافی مهندس بود لازم نیست شما هم تحصیل علم ریاضی بکنید و بالاخره هیچیک از علوم نیست جز آن سه علم، عقل انسان می‌گوید و دین انسان هم همین را فرموده است. سه علم است که بر هر فرد مسلمان چه زن و چه مرد واجب است که تحصیل کند و آن سه علم همان سه علمی است که حضرت پیغمبر اکرم به آن اشاره فرموده‌اند:

از جمله یک روز حضرت پیغمبر اکرم وارد مسجد شدند (این قضیه را در اکثر کتب روایی در بحث فضیلت علم نوشته‌اند، هم مرحوم کلینی و هم مرحوم مجلسی نوشته‌اند و هم در کتب معتبره دیگر آمده است) که در آن زمان در شهر مکه

یا مدینه دانشمندانی نبودند ولی از خارج گاه‌گاهی افرادی بعنوان خودنمایی از دانشمندان می‌آمدند پیغمبراکرم دیدند در گوشهٔ مسجد جمعی دور فردی را گرفته‌اند و مرتب از او سؤال می‌کنند و از وجودش استفاده می‌کنند پیغمبراکرم فرمود چه خبر است؟ یکی گفت: «علامه» یعنی این شخص علامه است، علامه کلمه‌ای است که به شخصی که زیاد علم دارد گفته می‌شود یعنی آدم خیلی با علم و پر از دانش، حضرت فرمود: «و ما العلامة؟» کلمهٔ «ما» در لسان عرب به ذوی العقول اطلاق نمی‌شود. اگر «ما» گفتند غالباً به غیر ذوی العقول اطلاق می‌شود. «من» به ذوی العقول اطلاق می‌شود مثلاً وضع اتاق بهم ریخته می‌گویند «من فعل هذا» یعنی چه انسانی این کار را کرده است؟ اما اگر گفتند «ما فعل هذا» احتمال دارد منظور این باشد که چه حیوانی وضع را بهم ریخته است؟ حضرت پیغمبراکرم می‌فرماید «ما العلامة» نمی‌فرماید «و من العلامة» علامه چیست؟ چرا این جمله را اینطور ادا کرد؟ چون قبل از حضرت پیغمبراکرم زمان جاهلیت بود و مردم هیچ علم و دانش صحیحی نداشتند ولی با آمدن حضرت پیغمبراکرم علوم و دانش صحیح در اختیار مردم واقع شد و طبعاً اصحاب هر چه به حضرت پیغمبر نزدیکتر بودند آنها بیشتر دارای علم بودند حالا این کیست که حضرت پیغمبراکرم نمی‌شناسد و علامه است؟! بنابراین با این کلمه حضرت پیغمبراکرم خواست به اصحابش بفهماند که این چه علامه‌ای است که ما او را نمی‌شناسیم؟ و چرا شما در علم مبالغه می‌کنید و آن چه را که نمی‌دانید می‌گوئید؟ لذا حضرت فرمود: «ما العلامة» اینها در جواب گفتند: یا رسول‌الله! این مرد خیلی فوق‌العاده است، تمام اشعار زمان جاهلیت را از حفظ است (مثلاً یک استاد دانشکدهٔ ادبیاتی پیدا شود که

تمام اشعار حافظ و سعدی و ملای رومی و شاهنامه فردوسی را حفظ باشد این خیلی باسواد است) و به علاوه انساب عرب را هم می‌داند یعنی اگر من به او بگویم من پسر فلانی و پدرم پسر فلانی است او تا حضرت آدم همه را می‌شمرد. (نامه‌ای از یکی از شهرهای نزدیک مرز عراق برای من آمد که یکی از اجداد شما این جا دفن است و اگر شما شجره خودتان را به ایشان متصل کنید ما همه پسرعموهای شما هستیم، زحمتی کشیده شده است که این شجره‌نامه‌ها به دست ما رسیده است. من خودم با اینکه ۳۰ پشت بیشتر با حضرت موسی بن جعفر فاصله ندارم و شجره‌نامه‌ام نوشته شده است اما آن را حفظ نیستم. حالا یک نفر پیدا بشود که تمام شجره‌نامه‌ها را حفظ باشد تقریباً در زمان ما مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی این چنین بود. اگر سیدی خودش را به امامزاده معروفی می‌رساند ایشان بقیه‌اش را برای شما می‌گفت). دانشمند این چنینی نشسته است و عربها هم دورش ریخته‌اند. من پسر چه کسی هستم و اجدادم چه کسانی هستند و نسبم چیست؟ او هم ردیف می‌گفت. در عین حال پیغمبر اکرم فرمود: «انما العلم ثلاثه» کلمه «انما» در هر کجا که استعمال می‌شود حصر را می‌رساند. حصر یعنی چه؟ یعنی غیر از این نیست. اگر گفتند «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^(۱) این معنایش این است که غیر از این نیست که ولی شما فقط خدا و پیغمبر و علی بن ابیطالب و ائمه اطهار هستند. ولی دیگری ندارید البته ولی مطلق منظور است و الا پدر ولی فرزند است. ولی محدود دارید اما ولی مطلق خدا و پیغمبر و



ائمه اطهار هستند. یا مثلاً «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^(۱) اموال و اولاد شما مایه امتحان شماست. «انما» معنایش حصر است یعنی غیر از این نیست. غیر از این نیست که علم (صحیح و نافع) بر سه بخش است و بعد هم حضرت می فرماید و غیر از این سه علم «و هو فضل» یعنی علم نیست هر چه که ۱۰۰٪ نبود علم نیست این گونه می گویند، علم به ما می گوید که آسمان این طور است و ماه و حرکت زمین آن طور است. یا مثلاً جوانی به من می گفت که علم به ما می گوید که همه ما از نسل میمون هستیم و اجداد ما همین میمون ها بوده اند. گفتم آن کسی که این حرف را زده است خودش نمی گوید که علم است، فرضیه است. داروین فرضیه دارد، فرضیه معنایش این است که در کنار این فرض، فرض دیگری هم هست، طرحی داده است، گفته است این احتمال دارد که باشد حالا، تو کاسه از آش داغ تر آمده ای و می گویی: علم این را می گوید، خیر، این علم نیست.

علم چیزی است که صد در صد است و احتمال خطا نمی رود، اصلاً به هیچ وجه احتمال چیز دیگری نباشد، شما در دنیا بدانید که هیچ علمی نیست که صد در صد علم باشد. نظرات دانشمندان طبیعی هیئت هر روز عوض می شود شما کلمات فلاسفه تا صد و یا پنجاه سال قبل را بیاورید و با دانشمندان امروز تطبیق بدهید، می بینید کلی با هم فرق کرده است، حتی علم پزشکی که بشر بیشتر از همه با آن سر و کار دارد چون انسان مادی است و همیشه به بدن و اجزاء آن فکر می کند و به روح توجهی ندارد، کلی با گذشته فرق کرده است.

علم پزشکی از گذشته تا امروز اساس و حقایقش فرق کرده است. شما کتاب «تحفه

حکیم» مؤمن که کتاب کاملی در علوم طب در زمان خودش بوده است بردارید و جلوی طبیبی که مطب دارد بگذارید، نه او به این کتاب عمل می‌کند و نه این کتاب او را تأیید می‌کند و کلی نظراتشان با هم فرق می‌کند. منظور این است که هیچ چیز نیست و تنها علمی که می‌توانیم با دلیل اثبات کنیم، این سه علمی است که پیغمبر اکرم فرموده است یعنی اول علم عقاید، دوم علم تزکیه نفس و سوم علم احکام. شما در دین باید اعتقاداتی داشته باشید والا مسلمان نیستید. اول خدا و صفات خدا است. شما نگوئید خداشناسی آسان است. وقتی ما به مکتب می‌رفتیم تقریباً مثل آمادگی‌های الان بود. عمّ جزءهایی بود که اولش نوشته شده بود اصول دین پنج تاست. اول توحید یعنی خدا یکی است و دو تا نیست. اگر علم خداشناسی این باشد که اکثراً متأسفانه به همین اکتفا کرده‌اند زیاد اهمیت ندارد، و لذا در زمان قبل از انقلاب معلم تعلیمات دینی در مدارس یا دانشکده الهیات در میان دانشگاه بی‌ارزش‌ترین رشته‌ها و معلمین بودند. علتش این است که ما حقایق اعتقادات را نفهمیده‌ایم. ارزش برای اصل اعتقادات قائل نشده‌ایم و نتیجه‌اش این شده است که برای معلمش هم ارزش قائل نمی‌شویم و معلم هم خودش برای خودش ارزش قائل نمی‌شود که مطالعه کند در مسائل اعتقادی و ببیند حقیقت چیست؟ فرقی برایش نمی‌کند که از قول فلاسفه در مورد خدا حرف بزند یا از قرآن و روایات حرف بزند یا از خودش هر چه به زبانش می‌آید بگوید. مسأله اعتقادات خیلی مهم است. اساس همه زندگی است. خط و راه انسان را عوض می‌کند، خداشناسی یکی از علوم و کارهای بسیار مشکلی است که انبیاء و خود حضرت



پیغمبر اکرم درباره آن می فرماید «ما عرفناک حق معرفتک»^(۱) یعنی ما به حق معرفت تو هنوز نرسیده ایم. یکی علم اعتقادات است که بر همه افراد مسلمان واجب است که تحصیلش کنند. شما چند روز دنبال تحصیل اصول عقاید رفته اید و بر این واجب چند روز اهتمام کرده اید؟ به خدا قسم روز قیامت با این بی اعتنایی مان به خدا و دین و با این اعمالمان آن چنان مؤاخذه خواهیم شد که حسابی ندارد. ۱۲ سال در مدرسه برای دیپلم گرفتن درس خواندیم برای یک مدرک گرفتن چند سال رفتیم دانشگاه و درس خواندیم. چند سال برای عقایدتان درس خواندید؟ عقاید اکثر ما همان عقایدی است که پدر و مادر به ما تعلیم داده اند. من خودم شخصاً روزی نشستم طلبه بودم شاید آن روز ۲۰ - ۱۹ سال بیشتر نداشتم، فکر کردم که عقایدم مربوط به پدرم است و پدرم این عقاید را به من تعلیم داده است باید خودم بروم و تحقیق کنم، شما شاید فکر کنید که من دارم همینطوری می گویم. ولی خدا شاهد است که الان حاضرم امتحان بدهم. کتاب انجیل را کشیشی می گفت تو بهتر از من واردی، کتاب تورات را دقیقاً مطالعه کرده ام، کتاب اوستای زرتشتی ها را دقیقاً مطالعه کرده ام و به بعضی ممالک رفته ام تا از خود محققین آن علم بپرسم. در میان بتکده ها گاهی رفته ام و مدتها با آن روحانی بُت پرست صحبت کرده ام تا بدانم اینها هدف و نظرشان چیست. انسان نمی تواند همین طور در عقایدش سهل انگاری بکند. الحمدلله خدا به شما تفضل کرده است که در دامن تشیع و مجالس مذهبی و در بین مردم مسلمان هستید. بروید و تحقیق کنید. الان اگر از مردم بپرسیم که نظرات صوفیه یا فلاسفه را به عنوان عقاید

پذیرفته‌اید یا نظرات ائمه اطهار را، اکثرشان سرگردان می‌شوند. فلاسفه عقایدشان را به شما تحمیل کرده‌اند، مقداری از عقاید صوفیه در مغز ما آمده است ما یکی از مشکلاتمان برای تربیت افراد و سالکین الی الله این است که آنچه که در مغز اینها کوبیده شده است بیرون بکشیم. چون روی تخته سیاه وقتی خیلی نوشتند تا انسان آن را پاک نکند نمی‌تواند چیز دیگری رویش بنویسد. عقایدمان را از کجا انتخاب کرده‌ایم. حضرت امام صادق فرمود: هر چه از دو لب خاندان عصمت و طهارت بیرون می‌آید آن درست است و بقیه‌اش غلط است. فلان دانشمند صوفی مسلک چه در رادیو یا تلویزیون یا منبر برایتان صحبت کرده است و شما عقاید را از او گرفته‌اید، مقداری را از کس دیگری گرفته‌اید، مقداری هم که می‌گیرید باید بدانید که از چه کسی می‌گیرید، صوفی است یا شیخی. انسان باید بداند که چه کار می‌کند. عقاید خیلی مهم است. اگر الان از شما بپرسند که اگر خدای نکرده بعد از ۱۲۰ سال مرگ به سراغتان آمد چطور می‌شود؟ نمی‌دانید. بعدش چه می‌شود و بعد از آن چه می‌شود؟ باز هم نمی‌دانید. بهشتی و قیامتی و شفاعتی شنیده‌ایم و خیال می‌کنیم که (الحمد لله خدا سایه شفعای ما را از سر ما کم نکند) حضرت رضا می‌آید شفاعتمان می‌کند.

روایت دارد که «ویل لمن شفاعؤه خصماؤه»^(۱) وای بر آن کسی که شفاعتش خصمش باشند. مثلاً شما به اداره‌ای رفتید و رفیقی دارید این آقا به جای این که از پشت میز بلند شود و کار شما را انجام دهد. از پشت میز بلند شود و نگاه بدی به شما بکند و بگوید از اینجا برو. وای بر کسی که شفیعش خصمش باشد. اگر عقاید صوفیه و

فلاسفه و دیگران غیر از خاندان عصمت و طهارت را برای خودمان انتخاب کردیم به خود حضرت علی بن موسی الرضا روز قیامت از ما روی برمی گردانند، علاوه بر اینکه کارمان را انجام نمی دهند چون مسأله عقاید خیلی مهم است. طردمان می کنند و به ما نگاه نمی کنند. در روایت و احادیث زیاد آمده است. دنبال تصحیح عقایدتان بروید. حضرت عبدالعظیم یک عالم، دانشمند، مجتهد و بسیار باعظمت است. از روات بسیار بزرگ است. بیشتر این احترامی که ما به حضرت عبدالعظیم می کنیم نه به خاطر امامزاده بودنش است، امامزاده های معتبر و نزدیکتر از حضرت عبدالعظیم همان جا هست. حضرت امامزاده حمزه خیلی نزدیکتر است. امامزاده طاهر خیلی نزدیکتر است. امامزاده عبدالله در همان شهر ری خیلی نزدیکتر است برای علم و دانش حضرت عبدالعظیم است که اینقدر ما برای ایشان احترام قائلیم. مرد به این پُر علمی هر چند وقت یک مرتبه خدمت حضرت امام هادی می آمد و می گفت: آقا جان من عقاید را برای شما می گویم هر کجایش که اشکال داشت شما بفرمائید. شما تا بحال کی چنین عملی را انجام داده اید که عقایدتان را به یک عالم و کسی که به او اعتقاد دارید عرضه کنید؟ می گوئید من سلیقه ام این است، عقیده ام این است و عقیده ام فلان است. من نمی توانم بگویم عقیده ام این است، یعنی از خودم برای خودم درست کرده باشم. باید بگویم خاندان عصمت و طهارت فرموده اند و این را صراط مستقیم بیان کرده اند، این عقیده را داریم، باید اینطور باشیم. پای هر منبر و سخنرانی ننشینید و اگر می نشینید ببینید صاحب چه عقیده ای است. من موقعی در تهران با شهید هاشمی نژاد منبر می رفتم و جمعیت زیادی هم پای منبرمان می آمد. من کانون بحث

و انتقاد دینی را برای همین تأسیس کردم حساب می‌کردم نه این جمعیتی که پای منبر من نشسته‌اند برای تحصیل علم خاص آمده‌اند و نه من که می‌خواهم شروع به حرف زدن کنم. گاهی در خطبه منبرم فکر می‌کردم که چه بگویم، چیز خوبی اگر یادم می‌آمد منبرم خوب می‌شد و چیز خوبی اگر یادم نمی‌آمد منبرم بد می‌شد طرفین طالب مجهول بودند مثل این است که شما پای سخن طبیب و دانشمندی بنشینید و هر چه گفت شما گوش کنید. حتی روایت دارد که «من اصغی الی ناطق فقد عبده»^(۱) شما وقتی پای سخن کسی می‌نشینید در حقیقت دارید او را بندگی می‌کنید. قبلتان مطیع او می‌شود. در همین رادیو و تلویزیون صوفی و فلیسوف در عقاید حرف می‌زنند و شخصی که پای بند صد در صد به احادیث است هم حرف می‌زند شما هم گوش می‌دهید و همین‌طور هم باید باشد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^(۲) شما فکر نکنید که مثلاً بنده خودم که این همه دنبال استاد گشته‌ام و به اینطرف و آنطرف دویده‌ام از قیافه حاج ملا آقا جان خوشم آمده بود یا مثلاً هوسرانی بوده است. مشکلاتی که آن وقت بود با آن راههای عجیبی که حتی یک وجب زمین آسفالت نبود و وسایل هم مشکل بود برای این بود که بتوانم عقاید صحیح را شاید به دست بیاورم. من نمی‌خواهم بگویم که شما بیائید و عقایدتان را با عقاید من تطبیق بدهید، خیر، با همان بدبینی که باید به همه نگاه کنید به من هم نگاه کنید. (چون انسان در کسب عقاید باید با بدبینی به همه نگاه کند) عقایدتان را

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۹۴ حدیث ۳۰.

۲ - سوره مبارکه زمر آیه ۱۸.



از چه راهی بدست می‌آورید؟ جداً دنبال این معنا بروید که خدا را خوب بشناسید. یکی می‌رسد و می‌گوید خدا همان گوساله سامری است. آیا شما باور می‌کنید که مسلمان در کتابش نوشته که خدا همان گوساله سامری است و موسی به برادرش هارون که گفت: چرا تو چنین کاری کردی؟ یعنی گفت: چرا نگذاشتی که مردم گوساله را بپرستند؟! اگر می‌گوئید که نه، من کتابش را دارم. آیا در میان متصوفه شیعه من کتابش را دارم که علی بن موسی الرضا را به شکل خرچنگ کشیده است، بدن انسان می‌لرزد. چون می‌گویند ما در مکاشفه مان حضرت رضا را به این صورت دیده‌ایم و در خانقاه‌شان هم این عکس را بزرگ نقاشی کرده و گذاشته‌اند. به خدا قسم اینها جسارت و اهانتش از بمب‌گذاری در حرم اهانت و جسارتش بیشتر است. و عده‌ای هم دنبال سر اینها راه افتاده‌اند. باور کنید که در بین متصوفه همین ایران که من خودم اساس نامه و کرسی نامه‌شان را دیدم نوشته‌اند که حضرت رضا وقتی که می‌خواست از دار دنیا برود دید حضرت جواد الائمه بچه است، به او طریقت و حقیقت را نداد بلکه تنها شریعت را به او داد و طریقت و حقیقت را به «معروف کرخی» داد و معروف کرخی به نفر بعد و بعد تا الان به این قطب رسیده است. و شریعت را به حضرت امام جواد و بعد به حضرت امام هادی و حضرت امام عسکری تازه آنهایی که حضرت امام زمان را قبول دارند می‌گویند که حضرت امام زمان بچه بود و ناپدید شد و حالا این علماء می‌گویند شریعت در دست ماست.

این عقاید خوب است؟ شما می‌پسندید؟ اعتقاد به اینکه انسان باید در نماز صورت مرشد را در نظر بگیرد خوب است؟ ما نمی‌دانیم چطور جواب خدا را بدهیم. من اگر

این حرفها را به شما نگویم مسؤولم. اگر بخواهم کلمات کتب اهل تصوف حتی صوفیه‌های شیعه را که در بین ما هستند را بخواهم بیان کنم واقعاً دچار حیرت می‌شوید و می‌گوئید مگر می‌شود یک انسان چنین حرفهایی بزند.

پس علم عقاید واجب است بر همه مردم مسلمان که آن را تحصیل کنند.

۲ - علم تزکیه نفس است، که الحمدلله اصلاً در فکرش هم نیستیم یعنی این که بدانیم تزکیه نفس چیست؟ یکی از رفقای ما نزد یکی از علمای مشهد رفته بود و ایشان به او گفته بود که تزکیه نفس واجب نیست، به او گفتم: می‌خواستی از او بپرسی اصلاً تزکیه نفس چه هست؟ واجب نیست یعنی چه؟ یعنی واجب نیست که شما دزد نباشید، بخیل نباشید، واجب نیست که انسان باشید. اینها چه هست که واجب نیست. پیغمبر اکرم می‌فرماید که علم حقیقی که واجب است سه تاست. ۱ - علم عقاید ۲ -

علم تزکیه نفس است آنقدر بی‌اعتنایی به این مسأله شده است که دیگر استاد هم برای آن پیدا نمی‌شود. گفت آنقدر باید اوضاع ناجور باشد تا به مثل منی استاد بگویند و الا اشخاصی مثل مقدّس اردبیلی بوده‌اند، امتیاز مقدّس اردبیلی به علمش یا به عقایدش نبود. عقاید و علمش خوب بود عمده‌اش تزکیه نفس او بود. سطل را توی چاه می‌اندازد پر از جواهر بالا می‌آید این را برمی‌گرداند و می‌گوید من فعلاً از تو آب می‌خواهم. جواهر رفع تشنگی نمی‌کند. در حرم علی بن ابیطالب می‌آید (درها باز می‌شود) حضرت به او می‌فرمایند امامت در مسجد کوفه است پیش او برو. آنقدر متواضع و انسان است که وقتی از صحن حرم حضرت امیر عبور می‌کند یکی از این زوّار با یک بقچه رخت به ایشان رسید و گفت: آقا رختشوی سراغ دارید؟ ایشان گفت من خودم رختشویم. بده تا رختهایت را بشویم. آن زائر گفت چقدر می‌گیری؟ گفت بعد



صحبت می‌کنیم اگر خوب شستم تو پولی خواهی داد و اگر بد شستم که خیر. فردا که آورد دید که علماء و روحانین در مقابل این آقای رختشوی تعظیم می‌کنند. گفت: این کیست؟ گفتند: مقدّس اردبیلی است. یا حضرت علی بن موسی الرضا که جانمان به قربانش در موقعی که ولیعهد مأمون است وارد حمام شد و یکنفر هم تصادفاً منتظر دُلاک بود (سابق در حمامهای عمومی انسان منتظر دُلاک می‌نشست) او دلاک را صدا زد. اینکه (برای حضرت رضا) حمام را قُرق کنند و مردم را بیرون کنند و سلام و صلوات داشته باشند نبود. لذا تا حضرت رضا وارد شدند گفت آقا چرا اینقدر ما را منتظر گذاشتی؟ حضرت فرمودند: چه شده است؟ گفت: من مدتی است که سفارش کرده‌ام که برای کیسه کشیدن بیایید. حضرت کیسه را برداشتند و مشغول کیسه کشیدن شدند، او خوابیده بود و حضرت هم مشغول کیسه کشیدن بودند، در این بین دید بعضی که وارد حمام می‌شوند یک تعظیمی می‌کنند و عقب‌عقب می‌روند و خیلی برای این دُلاک ارزش قائلند. وسط‌های کار فهمید که این شخص حضرت رضا هستند. گفت: آقا جان ببخشید نفهمیدم. حضرت فرمودند: پیغمبر اکرم فرموده‌اند تا کارت را تمام نکنی دست نکش من تا پایت را هم کیسه نکنم رهایت نمی‌کنم.

این معنای تزکیه نفس است. من نمی‌خواهم درباره حضرت رضا که مظهر الهی و مظهر خداست چیزی بگویم، ولی مقدّس اردبیلی هم همین کار را می‌کند. بعد می‌گویند: تزکیه نفس واجب نیست، خوب واجب نباشد. «هنیئاً لاریاب النعیم نعیمهم» گوارای آنهایی باشد که به این حقیقت رسیده‌اند که اوجب واجبات تزکیه نفس است. به خدا قسم تمام بدبختی‌های ما در ادارات دولتی و حتی در بین علماء و روحانین و

حتی در بین مردم و کسبه بازار مربوط به این است که اینها تزکیه نفس نکرده اند، اگر کسی تزکیه نفس کرده باشد و محبت دنیا در دلش نباشد اینطور رشوه می گیرد؟ هر چند روزی فلان رئیس، فلان فرماندار، فلان شهردار را به زندان می برند برای رشوه خواری. اگر آقایان می گفتند واجب است، تا تزکیه نفس نکرده باشد در ادارات استخدامش نمی کردند. شما فکر می کنید اگر انسان محب مردم و خدادوست باشد اینطور با مردم رفتار می کند؟ تزکیه نفس واجب ترین واجبات است و در فتواها باید نوشته شود که از اوجب واجبات تزکیه نفس است.

علم به احکام: احکاممان را بلد نیستیم. هنوز رساله توضیح المسائل به این آسانی را بلد نیست ولی کتاب حسین کرد و شاهنامه فردوسی و اشعار ملای رومی را از حفظ است. مسائل خیلی عادی پیش پا افتاده را بلد نیست، این سه علم است که واجب است. پیغمبر اکرم فرمود: این سه علم است که بر هر زن و مرد مسلمان واجب است و اگر کسی این سه علم را داشت شما فکر نکنید که به او عالم نمی گویند، تنها اسم عالم مال این شخص است و درباره این عالم خدا می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱) این عالم است که خدای تعالی درباره اش می فرماید: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^(۲) این عالم است که درباره اش گفته اند: «مَنْ مَاتَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ مَاتَ شَهِيداً»^(۳) اگر شما در راه تحصیل یکی از این سه علم از دار دنیا رفتید و به مقصد نرسیدید مثل شهید از دنیا رفته اید و

۱ - سوره مبارکه زمر آیه ۹.

۲ - سوره مبارکه مجادله آیه ۱۱.

۳ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۶ حدیث ۱۱۱.



خدا تمام علومی که باید شما بعد از سالها تحصیل کنید در اختیار تان می‌گذارد. مثلاً کسی که تازه شروع به تزکیهٔ نفس کرده است و جدی هم مشغول است اگر اجل دامنگیرش شد به این شخص تمام مراحل تزکیهٔ نفس را آنآ می‌دهند چون «مات شهید» شهید مرده است و به شهیدی که از جانش در راه پیشرفت اسلام می‌گذرد همینطور خواهند داد. ارزش شهید همین است که ولو هیچ قدمی هم برای تزکیهٔ نفس بر نداشته باشد اگر شهیدی باشد که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار قبولش کرده باشند، این شخص تمام مراحل تزکیهٔ نفس را گذرانده است آن وقت این شخص به مقامی می‌رسد که ارزش وجودی پیدا می‌کند.

سؤال صد و هفتم:

برای اینکه خواب ما خواب غافلین نباشد و خواب ذاکرین باشد چکار کنیم؟

پاسخ ما:

وقتی انسان با اظهار ارادت به خدای تعالی کم کم خوابش برد در خواب مظهر خدا را هم می بیند و خوابش هم خواب ذاکرین است ولی اگر شب با معده پر بخوابیم و به اصطلاح حواسمان جای دیگر باشد خوابمان هم خواب غافلین است.

قبل از خواب لحظات خوبی است، انسان اگر از خارج افکارش انقطاع پیدا نکند خوابش نمی برد پس این لحظات لحظات خوبی است که انسان با خدا در ارتباط باشد و هم چنین آن موقعی که انسان می خواهد از خواب بیدار شود این حالت انقطاع وجود دارد یعنی هنوز افکار مشغول گرفتاریها و مسائل روز نشده است و اگر در این دو لحظات انسان با خدا در ارتباط باشد در خواب و بیداری با خدا و ائمه اطهار

می باشد وقتی از خواب بیدار می شوید به فکر خدا و اهتمام به امور مسلمین باشید. «من أصبح و لایهت بامور المسلمین فلیس بمسلم»^(۱) مسلمان باید بفکر خدا و مردم مسلمان باشد.

سؤال صد و هشتم:

لطفاً دربارهٔ لقمه حرام توضیح بفرمائید و کسی که با مردم رفت و آمد دارد در مجالس تعزیه و ختم قرآن و مراوده با دوستان که مجبور است از غذای آنها استفاده کند در حالی که می‌داند آنها حساب سال ندارند و یا شک دارد و احتمال می‌دهد در اثر بی‌باکی مخلوط به حرام باشد آیا باید قطع مراوده کند؟

پاسخ ما:

دربارهٔ لقمه حرام باید توضیح داد مثلاً گاهی انسان وارد منزل دوستش می‌شود، یک وقت هست که یقین دارد غذایی که آورده حرام است که یقیناً نباید آن را خورد و دست زد و باید از آن خانه بیرون رفت.

مثلاً طرف شب قبل دزدی کرده و با همان پول غذایی تهیه کرده و آورده، و یا کسی که رباخوار است و راه درآمد دیگری هم غیر از ربا ندارد، شخصی از اولیاء خدا نقل می‌کردند که رفتم به منزل شخصی (البته احتمالاً این جریان قبل از اینکه او از اولیاء خدا شود اتفاق افتاده) غذا خوردم، شب در خواب دیدم این فرد مردم را می‌گیرد تحقیر می‌کند و کوچکشان می‌کند و می‌برد پشت پرده فشارشان می‌دهد و خون آنها را می‌ریزد در بشقابی بعد می‌گذارد جلوی من و من هم می‌خورم که بعد از این جریان دیگر از ترس به منزل کسی بعنوان مهمان نمی‌رفتم.

کسی که پول قرض می‌کند بصورت ربایی، هم خودش حقیر است و هم تحقیر می‌شود، بعد هم واقعاً فشار عجیبی دارد. مثلاً صد هزار تومان قرض کرده باید دویست هزار تومان بپردازد.

پس یک وقت انسان یقین دارد حرام است، اینجا تردیدی نیست که آن غذا ضرر روحی دارد و با این کار انسان خدا را به غضب آورده، اما گاهی شک دارد و طرف هم انسان خوبی است و مسلمان است، اینجا دیگر خدا مؤاخذه نمی‌کند چون ما حمل بر صحت می‌کنیم.

اگر یقین دارد که طرف حساب سال ندارد و خمسش را نداده و از همان مال خمس نداده، غذایی آورده. اینجا اگر قبلاً از مجتهد اجازه گرفته باشد و وکالت از سیّد فقیر گرفته باشد می‌تواند غذا را بخورد، حساب کند ببیند چقدر قیمتش است و با همان اجازه‌ای که قبلاً گرفته خمسش را خودش رد کند. اما اگر انسان به مجلسی رفته شک دارد که غذا حلال است یا حرام، حمل بر صحت کند و بگوید ان شاء الله حلال است. یک وقت هست کسی، هم کار حلال می‌کند هم کار حرام، اینجا باید از غذاهای او دوری کرد و از غذای شبهه‌ناک پرهیز نمود.^(۱)

۱ - درباره این مطلب توضیحات مفصلی در کتاب در محضر استاد جلد ۱ صفحه ۹۹ آمده است. بطور مثال به این جمله اشاره می‌شود. اگر انسان از روی اضطرار یا روی اجبار و تقیه و یا سهو و یا اشتباه و یا نادانی غذای حرامی را خورد به هیچ وجه در روح و معنویت او اثری نمی‌گذارد.

سؤال صد و نهم:

در مورد منكراتی كه در جامعه انجام می‌شود چه برخوردی باید داشته باشیم؟

پاسخ ما:

منكراتی كه در يك جامعه انجام می‌شود دو صورت دارد يك وقت هست فردی است و يك وقت هست اجتماعی است، یعنی يك منكری در اجتماع پیدا می‌شود مثل موسیقی در رادیو تلویزیون یا در زمان شاه بی حجابی از طرف دولت اعلام شده بود كه باید همه بی حجاب باشند، در اینجا امر به معروف و نهی از منكر فردی این است كه گوش ندهد، اما نمی‌شود كه يك نفر بتواند حكومت را وادار به این كار بكند یعنی واجب نیست برود با حكومت دعوا بكند بخاطر این كه مثلاً موسیقی نزنید، این كار چون مربوط به اجتماع و حكومت است باید از نظر سیاسی با آن وارد شد. مثلاً يك وقت هست كه يك نفر نشسته در اتاق و ایراد می‌گیرد به حكومت كه چرا موسیقی می‌زند این هیچ اثری ندارد و امر به معروف و نهی از منكر نیست.

اگر می‌خواهد امر به معروف و نهی از منكر بكند باید برود، حكومت را اصلاح كند چون حكومت از دو حال خارج نیست یا قابل اصلاح هست یا قابل اصلاح نیست اگر قابل اصلاح است، اصلاحش كند. يك حكومتی كه مثل رژیم شاه همه كارهایش منكر است یا باید او را اصلاح كند، اگر می‌تواند برود واجب است با او صحبت كند و او را

و اداری کند به کارهای خوب و اگر نمی‌تواند باید این را بردارد و یک شخص دیگری را به جایش بگذارد. اگر هیچ کدام را نمی‌تواند دیگر بیشتر از این وظیفه ندارد.

یک وقت کارهایی معصیت و گناه است که مربوط به حکومت است و وضع رژیم مملکت است، یا قانونی شده در مملکت، اینجا نهی از منکر برای فرد میسر نیست و واجب هم نیست، بلکه باید یک قدرتی تهیه شود یک اجتماعی بشوند مثل زمان شاه همه بریزند در خیابان (مرگ بر شاه) بگویند و رژیم را عوض کنند و رژیم صالحی بجای رژیم فاسد بگذارند. این امر به معروف و نهی از منکر است در یک چنین وضعی. اما یک وقت هست که شخصی جلوی چشم انسان گناه می‌کند، باید انسان به او بگوید که نکن، یک وقت هست وارد مجلسی شده که همه مشغول به گناه هستند، اینجا باید مجلس را تغییر داد. یک وقت هست منکری را یک فرد انجام می‌دهد که اینجا امر به معروف و نهی از منکر واجب است. یک وقت هست در یک مجلسی منکری را انجام می‌دهند، اینجا مربوط به قدرت شخص می‌شود که اگر قدرت دارد مجلس را تغییر دهد. یک وقت هست یک حکومتی منکری را انجام می‌دهد، اگر می‌تواند با خود آن شخص صحبت کند و او را متنبه کند و تغییر دهد و اگر نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر دیگر واجب نیست. مگر اینکه شخص قدرتمندی باشد و مردم هم پشت سرش، بتوانند رژیم را عوض کنند این هم واجب است و وظیفه است. همانطور که زمان شاه اینکار انجام شد.

سؤال صد و دهم:

چرا می گوئید افرادی که به شما ظلم کرده اند را نفرین نکنید؟

پاسخ ما:

اگر دزدی را شما بگیرید و دو تا سیلی به او بزنید و ولش کنید مؤاخذه او همان دو تا سیلی است اما اگر بدست پلیس دادید و دادگاه بردید بیشتر به حسابش می رسند لذا می گویند اگر کسی به شما ظلم کرد دست دادگاه پروردگار بدهید به خدا قسم آن چنان بیچاره اش می کند که حتی شما بیچاره بودنش را می بینید. یک وقتی کسی مرا اذیتی کرد من یک توسلی در آن حال داشتم دیدم می گویند نفرینش کن، چون دستور بود انجام دادم، همان شب در ذهنم آمد چرا به من این دستور را داده اند؟ فهمیدم چون من محدود فکر می کنم زود باید تمام شود و خدا او را برای کارهای دیگرش دوست داشته می خواسته همین اندازه برای او تمام کند. مثل اینکه دو تا بچه انسان با هم دعوا می کنند یکی به دیگری سیلی می زند به او می گوید تو هم یک سیلی بزن، عقده ات تمام می شود، کینه ات تمام می شود، لذا اگر دست دادگاه الهی بدهید خدا صبرش زیاد است ممکن است الان چیزی نشود حتی ممکن است در دنیا اثری نداشته باشد اما یک روز خدا به شما نشان می دهد. در روایت دارد که مؤمن مظلوم در آخرت می گوید ای کاش من هیچ کس را مؤاخذه نکرده بودم همه را به خدا واگذار می کردم، ببینید خدا چقدر زیبا مؤاخذه می کند.

سؤال صد و یازدهم:

آیا به نظر شما فشار و ریاضت جسم، روح و روان را اندیشمند می‌کند و جسم چه ارتباطی با روح دارد؟

پاسخ ما:

بطور کلی هر ظرفی بر مظلوفش تأثیر دارد و هر مظلوفی بر ظرفش اثر می‌گذارد. روح اصل است و بدن ظرف روح است همانطوری که اگر چشم شما ضعیف باشد درست نمی‌بینید البته این بدلیل این است که یک بخشی از چشم اشکال دارد و دید را گرفته والا دید مربوط به روح است و مربوط به بدن نیست. اگر روح از بدن خارج شود تمام روح دید است با تمام روح می‌بیند، می‌شنود، تا وقتی در بدن، است یک سوراخ باز شده که از آن ببیند یا بشنود. لذا اگر در بدن اشکالی وارد شود طبعاً در روح هم اثر می‌کند. یک نجار ماهر می‌خواهد چوب ببرد ولی اَرّه کند است خوب کار او پیش نمی‌رود، همان اندازه که اَرّه در کار استاد نجار اثر می‌گذارد همان اندازه چشم در روح اثر می‌گذارد و روح در بدن هم تأثیر می‌گذارد. شما از یک چیزی می‌ترسید، دلهره دارید، قلبتان می‌زند یا فشار خونتان بالا می‌رود یا رنگتان می‌پرد. که این علائم مربوط به جسم است و اثر روح بر جسم است. در مورد اندیشمند شدن هم خیلی از ورزشها است که اثر می‌گذارد و انسان را قوی می‌کند و وقتی انسان قوی شود طبعاً در روح اثر می‌گذارد. لذا ورزش مؤثر است.^(۱)

۱ - در مورد مطلب فوق در کتاب «پاسخ ما» صفحه ۲۶ - ۲۵ از همین مؤلف مطالبی مفصلی آمده است به جمله زیر توجه کنید: «امروز دانشمندان بزرگ جهان... معتقدند که «استرس» بیماری و... امراض قلبی اکثراً مربوط به بی‌ایمانی است.»



سؤال صد و دوازدهم:

چه کسانی در سالن امتحان دنیا موفق تر هستند؟

پاسخ ما:

روز اول دست انسان در دست خدا بود ولی دنیا و محبت دنیا و دوستان و رفقا، فامیل، زخارف دنیا او را جدا کرد. در دعای ندبه می خوانیم: «فشرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه و زخرفها و زبرجها فشرطوا لک ذلک» همه ما دستان در دست خدا بود، در عالم ارواح و قبل از این عالم. خدا ما را به یک استادیوم فرستاد. این دنیا محل بازی است. ما را به یک تماشاخانه فرستاد و گفت: حواست جمع باشد. ما تو را به آنجا برای امتحان می فرستیم. حواست پرت نشود، شرط کرد. آنجا شیطان هست و حواست را پرت می کند. این دنیا زخرف و زبرج دارد که خود معنایی دارد. این دنیا نقاشی هایی دارد و مایه حواس پرتی هایی هست حواست پرت نشود. خدایا چرا ما را به این دنیا فرستادی؟ برای اینکه «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۱) برای اینکه خودتان را بشناسید چه کاره هستید. آدم قوی و بااستقامت با آدم بازی گوش فرق می کند. همه بچه ها که سر کلاس نشسته اند، همه دانشجویانی که هستند دارند به استاد نگاه می کنند و او حرف می زند اما در اینها یک نفر خوب می فهمد، یکی حواش جای دیگری است، یکی به فکر اذیت استاد است، هر کسی جوری است. چطور اینها از هم فرق

۱ - سوره مبارکه هود آیه ۷.

گذاشته بشوند؟ استاد پشت پنجره کلاس ایستاده و بچه‌ها را به صحن حیاط فرستاده است تا ببیند اینها چه کاره‌اند. یکی کتابش را در همان ساعت تفریح برداشته و درسش را می‌خواند یکی بازی می‌کند و یکی توی سر رفیق هم‌کلاسی‌اش می‌زند، اینها وقتی می‌آیند با هم فرق دارند، آن کسی که توی سر رفیق هم‌کلاسی‌اش زده است باید توبیخ شود و آن کسی که بازی کرده است در ساعت تفریح بوده است. ولی آن کسی که کتابش را خوانده است معلوم می‌شود که خیلی با استعداد است باید او را تقویت و تشویق کرد. حالا خدای تعالی ما را به این دنیا آورده است. و خودش هم پشت پنجره ایستاده است. «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ»^(۱)، تا ببیند چه کاره‌اید؟ «أَنَّمَا نُمِلُّ لِهِمْ»^(۲) هیچکارتان هم ندارد.

گاهی اگر بچه‌ای خیلی شلوغ کند و دوستش هم داشته باشند و استعدادی هم داشته باشد گوشش را می‌مالند، قدری او را مبتلا می‌کنند تا از استعدادش استفاده کند. و شما را در این دنیا آورده است «فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^(۳)، این آیه قرآن است. برای اینکه ببیند چه می‌کنید. «لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» کدامیک از شما بهترید. خوش بحال انسانی که در این دنیا به فکر درس و تحصیل و علم و دانش باشد به فکر کمالات و موفقیت‌هایش باشد والا بازی کردن که تمامی ندارد. هر جای کوچه و بازار، وفات و غیر وفات و عید این بچه‌ها مشغول فوتبال هستند. تمامی هم ندارد. چه فایده‌ای دارد؟ با خستگی ظهر به خانه آمده است لگد به پاهایش خورده است، زمین خورده است. آخرش چه؟ بازی است. شاید گاهی یک جایزه‌ای هم به آنها بدهند والا خبری نیست. دنیا هم همینطور

۱ - سوره مبارکه فجر آیه ۱۴.

۲ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۸.

۳ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۲۹.



است «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»^(۱) بازی بی خاصیت است. فوتبال و کشتی و امثال اینها لعب هست ولی لهو نیست چون امتیازی به او می دهند، مزد به او می دهند و لااقل پول هواپیمایش را می دهند، بازی بیهوده نیست. اما دنیا بازی بیهوده است چون خدا مثل رئیس این بازی ها فکر نمی کند که ببیند چه کسی گل زد و به او جایزه بدهد. می گوید اینها فایده ندارد. هر کس آدم تر و انسان تر بود او جایزه دارد. «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»^(۲) «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^(۳) به همه ما دستور داده شده است که در خوبی ها بر یکدیگر سبقت بگیریم. تو باید نفر اول زمان خودت بعد از حضرت امام زمان در خوبی ها باشی چون حضرت امام زمان که جداست. که اگر اینطور شدی جام طلایی را به تو می دهند. جام طلایی خدا هم «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۴) «رِضْوَانِ اللَّهِ» است یعنی خدا از شما راضی می شود و شما را می برد «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ»^(۵) در حضور پیامبر اکرم و ائمه اطهار شما را می نشاند.

خدا هر چه قدرت و نعمت دارد برای شما می خواهد برای کسانی که در مسابقه برنده بشوند. اما متأسفانه ما حواسمان پرت است.

۱ - سوره مبارکه محمد آیه ۳۶.

۲ - سوره مبارکه حدید آیه ۲۱.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۸.

۴ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۳۳.

۵ - سوره مبارکه قمر آیه ۵۵.

سؤال صد و سیزدهم:

چرا خدای تعالی افراد را امتحان می‌کند؟

پاسخ ما:

در امتحانات بطور مسلم پروردگار نمی‌خواهد شما را بشناسد چون برای او مجهول نیست برای این است که ما خودمان را بشناسیم «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۱) برای اینکه به شما بفهماند و بشناساند که کدامیک از شما بهترید، اگر انسان قاضی خودش شد و فهمید چکاره است دیگر احتیاجی به امتحان نیست چون خودش، خودش را می‌شناسد و ادّعایی هم ندارد مثلاً به اندازه‌ای که مقاوم است ادعا دارد و دیگر امتحان لازم ندارد اما آنهایی که عقلشان نمی‌رسد و درک ندارند مثل بچه‌های مدرسه‌ای هستند و فکر می‌کنند از همه بهترند یا مغرور هستند چنین اشخاصی را خدای تعالی امتحان می‌کند تا بفهمند که اینطور نیستند.

۱ - سوره مبارکه ملک آیه ۲.



سؤال صد و چهاردهم:

از کجا بفهمیم که قلب انسان به ایمان امتحان شده است یا نه؟

پاسخ ما:

وقتی به یک گناهی رسیدی و قلب جلویت را گرفت و نگذاشت گناه کنی و ترمز کردی معلوم است که قلبت امتحان می دهد. به حرام، غیبت، دروغ و هر چیزی که خدا گفته نکن رسیدی و نکردی و هر چه گفته بکن و وظایف دانی، این امتحان است. قلب انسان در مراحل مختلف امتحان می دهد. در استقامت، صراط مستقیم، محبت، جهاد و بندگی اگر امتحان داد و خوب از امتحان در آمد این شخص «مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان»^(۱) است.

۱ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۲۶ حدیث ۱.

سؤال صد و پانزدهم:

به نظر حضرتعالی چه تفاوتی بین اصرار در دعا و اینکه بعضی ها وقتی حاجتشان را اهل بیت نمی دهند قهر می کنند و می گویند دیگر به حرم شما نمی آئیم، وجود دارد؟

پاسخ ما:

اگر بنا باشد که خدا کاری را جداً نخواست باشد آیا ما می توانیم به زور از خدا بگیریم؟ من مکرر به دوستان عرض کرده ام که در حوائجتان دعا کنید و دعوا نکنید. فرق دعا با دعوا همین است که گاهی انسان ریسمانی به گردنش و ریسمانی به ضریح پنجره فولاد حضرت رضا می بندد و تا صبح دعوا می کند و بعد هم شالش را می کند و می گوید من رفتم و دیگر پایم را توی حرم تو نمی گذارم! حضرت هم می فرمایند:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبر پایش ننشیند گرد

تو به من احتیاج داری من که به تو احتیاج ندارم، این معنای دعواست. انسان دعوا می کند و اکثراً ما دعوا می کنیم. فرقی بین بنده و آقا هست. بنده کسی است که هر چه آقا گفت بدون حرف گوش کند و بنده هم هر چه به مولا گفت مولا خواست گوش می کند و خواست گوش نمی کند.

اگر شما نوکری داشته باشید از همین نوکرهای معمولی، هر چه شما بگوئید او باید



«چشم» بگوید اما هر چه او گفت شما لازم نیست «چشم» بگوئید. مثلاً بگوید: یکدست کت و شلوار برای عید من درست کنید. می‌گوئید «بینیم»، حقوق من را زیاد کنید، می‌گوئید «بینیم» بعضی وقتها هم که می‌بینید مصلحت نیست کت و شلوار را به او بدهید یا حقوقش را زیاد کنید. رسمش این است. اصلاً معنای مولا و بنده همین است. خدای تعالی است. تمام مصالح را در نظر گرفته، مصلحت شما را بهتر از خود شما منظور کرده است. خودش هم فرموده که «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^(۱) دعا کن تا تو را اجابت کنم. زمان دعا، مکان دعا را هم تعیین کرده است اما همه اینها «بینیم» است. اگر مصلحت باشد به تو می‌دهد.

وقتی دست بچه می‌شکند و او را پیش شکسته‌بند می‌برند دو تا دست بطرف شکسته‌بند دراز می‌شود. یکی می‌گوید دستش را بکش و جا بینداز هر چه هم دردش می‌آید مهم نیست، که این دست پدر است و دستی هم که مال بچه است می‌گوید دست بدستم زن چون درد می‌گیرد. کدامیک مصلحت است؟ مصلحت آن است که می‌گوید بگیر و بکش، دردش بیاید، هر چه می‌خواهد بشود. ما مصالحمان را نمی‌دانیم. «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»^(۲) چه بسا چیزهایی را شما دوست دارید که برای شما شر است. اینقدر اتفاق افتاده است که انسان سالها دعا کرده که فلان خانمی که به او علاقه دارد زنش بشود بعد از همه اینها که زنش شده است می‌گوید چه غلطی کردم که اینقدر دعا کردم و دنبالش رفتم. من که زیاد دیده‌ام، و چه بسا شخصی که انسان از او بدش می‌آید و با اصرار پدر و مادر با او ازدواج می‌کند و بعد می‌بیند چقدر بجا است، بعد می‌گوید خدا تخته‌تراش نیست

۱ - سوره مبارکه غافر آیه ۶۰.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۶.

بهم انداز است. یعنی واقعاً خوب تنظیم کرد این معنای آیه فوق است.

اگر معتقد به خدا هستیم باید معتقد باشیم که خدا مصلح ما را بهتر از ما می داند و لذا دعا کنیم و اصرار در دعا اشکال ندارد این که چند مرتبه دعا کنیم و در روایتی هست که اگر در یک جا چهل نفر جمع شدید یک مرتبه دعا کنید مستجاب است اگر مصلحت باشد،^(۱) اگر بیست نفر بودید دو مرتبه و اگر ده نفر بودید چهار مرتبه دعا کنید. اگر یک نفر بودی چهل مرتبه دعا کن که این خیلی به مستجاب شدن نزدیکتر است. اما در تمام اینها دعوا نباید باشد.

چهل مرتبه گفته‌ای، ولی خدا مصلحت ندانسته است بگو «چشم» فکر ما کجا و حکمت پروردگار کجا؟ عقل ما کجا؟ ما چه چیز می فهمیم از فردایمان خبر نداریم که چه خواهد شد؟ و لذا آنچه از ائمه اطهار می خواهید، بدانید از خدا خواسته‌اید و آنچه آنها به شما می دهند بدانید که خدا داده است و با هم هیچ اختلافی ندارند. این همه تشرفات خدمت حضرت ولی عصر پیدا شده است. من دوستانی دارم که خیلی هم به آنها علاقه دارم، بعضی از اینها در قم و بعضی در کاشان هستند. حتی یک نفر از اینها دیروز اینجا بود که از رفسنجان هر شب جمعه حرکت می کند که شاید حدود هفتصد کیلومتر راه باشد و به مسجد جمکران می رود و برمی گردد. من سؤال کردم که شب جمعه چندم است؟ گفت سی و پنجم. یعنی سی و پنجه هفته پشت سر هم از آنجا حرکت کرده است و به مسجد جمکران رفته و برگشته است و به او سفارش می کردم که اگر جمعه چهلم خدمت حضرت امام زمان نرسیدی دعوا نکنی. وظایف را انجام داده‌ای و اصرارت را کردی چون «من قرع باباً لِحَّ ولج»^(۲) اگر می دانی کسی هست

۱ - اصول کافی جلد ۴ کتاب الدعاء.

۲ - منهاج البراعة جلد ۱ صفحه ۱۹۹.



بکوب و اصرار هم بکن اما اگر آن کوبه آخر را محکم بزنی و بگویی من دیگر نمی آیم درست نیست. طرز دعا کردن را بلد باشید آن آخری توهین است. در را دیرتر باز کردند تا قدر نعمتی را که می خواهند به تو بدهند بدانی، به همین دلیل حاجت را دیرتر داده اند، این طور نباش. اگر شخصی درب خانه شما بیاید و شما مشغول نماز هستید و نرفتید در را باز کنید، دفعه اول، دوم، سوم، آخر در را محکم بزنند، بد است، اگر فحش داد که خیلی بدتر است و اگر بگوید دیگر اینجا نمی آیم، این دیگر دعواست. با خدا دعوا نکنید که خدای نکرده اگر انسان با ذات مقدس پروردگار دعوا کرد و سر حاجتش خیلی فشار آورد آن وقت روایت دارد که هلاک می شود و خدا به انسان با نظر بغض نگاه می کند. که در دعا عرض می کنیم: «و لا تصرف عني وجهك» خدایا صورت از من برمگردان، خدایا با من قهر نکن، خدایا من هر چه به در خانه تو بیایم ولو اینکه تو حاجت من را ندهی در عین حال همین که به من اجازه داده ای بیایم و با تو حرف بزمن برای من خیلی زیاد است. همین که به من اجازه داده ای که با تو بنشینم و با اولیائت حرف بزمن. (بعضی از بزرگان می گفتند همین که خدا به ما اجازه داده است بر این زبان معصیتکارمان نام مقدس حضرت امام زمان جاری شود خیلی نعمت است) اگر می گفتند شما حق ندارید به در خانه خدا بیائید و لیاقت ندارید نام حضرت امام زمان را ببرید، چه می کردید؟ اصلاً شما چه کسی هستید؟

خدای تعالی توسل به ائمه اطهار را نگذاشته که ما تنها حوائج مادی خود را بخواهیم بلکه در حقیقت ما باید در حوائج مادی تسلیم باشیم حال اینکه ما تا در فشار قرار نگیریم حتی در مادیات هم به ائمه اطهار مراجعه نمی کنیم، ما باید در مسائل معنوی و کمالات روحی متوسل شویم، ولی این دنیا و محبت آن ما را بیچاره کرده،

وقتی توسل می‌کنیم برای آجیل و شکلات دعا می‌کنیم. می‌گویند مقدّس اردبیلی سطل در چاه انداخت وقتی آن را کشید پر از جواهر شده بود او دوباره سطل را به چاه انداخت و گفت من آب می‌خواهم جواهر بدردم نمی‌خورد. انسان برای معنویات خلق شده برای این گونه مسائل بی‌ارزش خلق نشده که تنها درباره همین مسائل به ائمه اطهار توسل کند. همه این فشارها و امراض برای تکمیل ایمان است برای این است که ما به خاندان عصمت و طهارت مراجعه کنیم چرا که آنها «الباب المبتلی به الناس» هستند، ولی بهر حال باید توجه داشت که تنها برای مادیات به در خانه ائمه اطهار نرویم بلکه در معنویات بیشتر به آنها توسّل و توجّه کنیم.



سؤال صد و شانزدهم:

چه کار کنیم تا طبق دستورات الهی عمل کنیم؟

پاسخ ما:

این مراحل تزکیه نفس باید طی بشود به جهت اینکه اگر انسان مقاوم نباشد، در راه راست نباشد، در مرحله محبت، محبت را تقویت نکند و جهاد با نفس نکند، با شیطان مبارزه نکند نمی تواند بنده خدا باشد. بندگی خدا اینطور است که در عمل و فکر و قلب به هیچ وجه غیر خواسته الهی چیز دیگری را انسان نخواهد. انسان به جایی می رسد که هر چه می خواهد همان است که خدا می خواهد و خدای تعالی هر چه می خواهد همان است که انسان می خواهد.

آنهایی که برای بهشت بندگی خدا را می کنند در حقیقت با خدا قرارداد می بندند که به شرطی بنده می شوند که روزی و اموال شان زیاد شود.

اگر شما سفره حضرت ابوالفضل انداختید که حاجت شما را برآورده کنند بنده نیستید چون قرارداد بستید و اگر حاجت شما برآورده نشود دعوا هم می کنید. اینکه من دیشب نماز امیرالمؤمنین خواندم چرا چیزی نشد؟ برای اینکه تو بنده نیستی، تو هر چه را گفته اند بکن انجام بده و بنده باش. نه اینکه بگویی اینکار را کردم تا آن کار انجام شود. به این صحبت باید خندید انسان روی محبت باید کار انجام بدهد.

آنقدر افراد خوب هستند که شب و روز عبادت می کنند ولی هیچ قدمی

بر نداشته‌اند. در قرآن سوره نور آیه ۲۱ خدای تعالی می‌فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمتش، هیچ کس از شما هرگز پاک نمی‌شدید و لکن خدا پاک می‌گرداند آنرا که می‌خواهد. اگر فضل و رحمت خدا نبود یک نفر از شما نمی‌توانست تزکیه شود می‌گوئید نه. بروید ده ساعت با کسی که یک صفت رذیله دارد بنشینید اگر توانستید با حرف زدن معالجه‌اش کنید مگر لطف و رحمت الهی شاملش شود و این نمی‌شود مگر قدم بردارد «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱). اگر بعد از اینکه مورد لطف الهی قرار گرفتید کوچکترین کوتاهی بکنید عقب می‌افتید.

بنی اسرائیل را خدا خیلی تفضل کرد ولی به وظایفشان عمل نکردند و نتوانستند دستورات الهی را عمل کنند و تشکر کنند و جزء مغضوبین قرار گرفتند دو چیز مهم یعنی ذلت و مسکنت، و توقف و عدم رشد و نرسیدن به کمالات به آنها داده شد.

سؤال صد و هفدهم:

آیا انسان موجودی فردی است یا اجتماعی؟

پاسخ ما:

انسان طبعاً باید با هم نوعش زندگی کند حیوانات به دو بخش تقسیم شده‌اند یک بخش حیواناتی که فردی زندگی می‌کنند یعنی حیوانی که تنها و یا نهایتاً با یک جفت یا بچه‌های خودش زندگی می‌کند و احتیاجی به موجودات دیگر نوع خودش ندارد مانند آهو در بیابان و یک سری حیوانات که اجتماعی زندگی می‌کنند مانند مورچگان یا زنبور عسل یا موریانه، که اینها به تنهایی نمی‌توانند زندگی کنند یعنی می‌میرند، لانه نمی‌توانند درست کنند، آذوقه زمستان خود را نمی‌توانند تهیه کنند یا زنبور عسل، یک نوع زنبور نه عسل می‌دهد و نه غذایش را تامین می‌کند و انسان هم جزو همان دسته است بلکه نیازش بیش از هر حیوانی به جامعه است. شما الان اگر بنا بود تنهای تنها در کره زمین بودید در یک دوره سال نمی‌توانستید زندگیتان را ادامه دهید چون هم می‌خواهید برای خودتان غذا درست کنید هم لباس و هم تهیه مسکن، لذا به آن دسته از حیوانات که با جامعه زندگی می‌کنند حیوانات اجتماعی و به آن دسته که فردی زندگی می‌کنند حیوانات فردی می‌گویند. بشر مدنی الطبع است. یعنی طبعاً و فطرتاً طوری خلق شده که مدنی و شهری است یعنی اجتماعی است و هر چه اجتماعی باشد راحت‌تر است حضرت پیامبر اکرم فرمود: «علیکم» بر شما

باد به شهرهای بزرگ که هر چه می‌توانید در شهرهای بزرگ زندگی کنید. حتی آنکه در غار زندگی می‌کند یک ارتباطی با جامعه دارد، لباس می‌خرد که همین لباس را صدها نفر درست کرده‌اند، حتی این نان که ما می‌خوریم افراد زیادی زحمت کشیده‌اند تا درست شود و اگر انسان می‌توانست به تنهایی در کره زمین زندگی کند حیوان فردی می‌گفتند.

هر حیوانی که باید با اجتماعش زندگی کند و سعادتش در این است دو چیز از ضروریات زندگی آنهاست: ۱) قانون که همه آن را رعایت کنند. ۲) رهبر



سؤال صد و هجدهم:

آیا این مطلب که روح و حقیقت عبادات در فطرت انسان وجود دارد صحیح است، لطفاً توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

بعضی فکر می‌کنند فطرت یک چیزی تحمیلی است، حال آنکه این طور نیست. مثلاً نماز، اگر انسان به کمال فطرت برسد می‌بیند این نماز را اگر چه الفاظش را بلد نباشد ولی حقیقتش را بلد است. حج، حقیقتش را بلد است، همه اینها آن حقیقتش را بلدیم، البته پوسته آن منظور نیست و پوسته‌اش مربوط به همین دنیاست، خورشید هم تسبیح می‌کند، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^(۱) «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۲)، هر چه، هر که در آسمانها و زمین است سجده می‌کند برای خدا، سجده هر موجودی هم به تناسب خودش و مربوط به خودش است، سجده ما این است که پیشانی بر خاک بگذاریم، خورشید کمال تواضع را در مقابل امر الهی بکند.

۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۴۴.

۲ - سوره مبارکه رعد آیه ۱۵.

سؤال صد و نوزدهم:

اگر دنیا را خدا برای ما خلق کرده چرا این همه ناراحتی و سختی را باید تحمل کنیم؟

پاسخ ما:

دنیا جای شما نیست که در آن ناراحت نباشید اگر جای شما بود خدا یک سرسوزن ناراحتی قرار نمی داد «و اعلم انک خلقت للآخرة لا للدنيا و للفناء و لا للبقاء»^(۱) خواسته اند دنیا را طوری تنظیم کنند که زیاد حواستان پرت نشود، خوش نگذرد، جلسه امتحان نباید خیلی به در و دیوارش پردازند طبعاً حواس دانش آموز پرت می شود. دنیا از این جهت دار آلام و دردهاست و الا اگر قرار بود شما اینجا بمانید و زندگی کنید نمی خواست خدا شما را ببرد، دل شما را بکند یک سرسوزن ناراحتی نداشتید کوچکترین سردرد، حتی یک مورچه نبود شما را اذیت کند اینها را ما نمی فهمیم خیال می کنیم اول تولد و آخر مرگ است، نه خدای تعالی برای زندگی در بهشت ما را خلق کرده که در آن یک سر سوزن ناراحتی متصور نیست «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»^(۲) در عین حال این همه نعمتهای خوراکی و آشامیدنی این همه محبت چون خدا آقا است، سید است، رحمان است، رحیم است، مهربان است، چون محبوب و معبود است بندگان را دوست دارد و الا در دنیا ما را از جهت ماندن خلق نکرده است.

۱ - تحف العقول صفحه ۷۶.

۲ - سوره مبارکه زخرف آیه ۷۱.

سؤال صد و بیستم:

اگر بخواهیم به خدا و کمالات روحی برسیم چه باید بکنیم؟

پاسخ ما:

برای رسیدن به خدا و به کمالات روحی باید دست توسل به دامن بی بی دو عالم بزنیم. باید به محبت فاطمه زهرا برسیم، پناهنده به آن حضرت بشویم. در نماز حضرت زهرا که دو رکعت است بعد از نماز سر به سجده می گذاریم و می گوئیم «یا مولاتی یا فاطمة اغثینی» در سجده متوجّه هر که باشیم برای او سجده کرده ایم و بعد از خدا تنها کسی که سجده برایش جایز است حضرت زهرا است.

ائمه اطهار همه یک نورند، در یک مقام از علم و عصمتند اما خدای تعالی چند کار برای حضرت زهرا و درباره ایشان کرده است که معلوم است خدا نظر محبت خاصی دارد نسبت به فاطمه زهرا تا علی بن ابیطالب.

اول اینکه حضرت فاطمه زهرا در عین آنکه نه امام است نه پیامبر ولی حجت خداست. گاهی به یک سربازی اسلحه می دهند که برود جنگ کند و گاهی روی اعتمادی که به او دارند همینطور به او اسلحه می دهند اگر امیرالمؤمنین و ائمه اطهار معصومند در آن مرحله از علم و کمالند، امام خلقند و باید داشته باشند

اما فاطمه زهرا که پیامبر نبود، امام نبود، پس معلوم است روی فضیلت باطنی خودش است. تفضلی است از جانب پروردگار.

دوم آنکه: روایت است که ایشان محدثه هستند. حدیث به معنای جدید و خبرهای تازه و جدید است، یعنی اول به فاطمه زهرا می‌رسید بعد به امیرالمؤمنین و از این استفاده می‌شود که خدا نظر لطف خاصی به فاطمه زهرا دارد.



سؤال صد و بیست و یکم:

چرا اولیای خدا کرامات و معجزاتی از خود نشان نمی دهند؟

پاسخ ما:

اولیاء خدا مثل سلمان و ابوذر اهل این حرفها نبودند چون این راه، راه صحیح نیست راه عقل و دانش، صحیح است «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^(۱) اینکه با کرامت کسی مریدش شود، نیست، ایمان به غیب باید داشت، عمیق بود، عقل را به کار انداخت، کرامت قطب صوفیها از شیطان است، شیطان آن چنان قوی است که مرشدها را کمک می کند تا از قلوب شما آنها را آگاه کند ولی خدا هیچ وقت از خودش کرامت اظهار نمی کند تا مردم به این مسائل متکی نباشند.

۱ - سورة بقره آیه ۳.

سؤال صد و بیست و دوم:

انسان اگر به انسان دیگر ظلم کند، ظالم می باشد و در پیشگاه خداوند باید پاسخگو شود ولی در حیوانات که به قول معروف قانون جنگل حکم فرما است شیر یک آهو را شکار می کند و آن را می درد، مگر آهو شکنجه جسمی و روحی نمی شود و آیا در جهان آفرینش این مسئله با عدالت خداوند سازگاری دارد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی اینطور مقرر فرموده است. یعنی طبیعت را اینطور قرار داده است که یک عده از حیوانات گوشتخوارند و باید روزیشان را بخورند حالا روزی آنها ممکن است حیوانات کوچکتر باشد. مثلاً شیر آهوپی را می خورد این ظلم نیست، همان طور که ما گوسفندی را می کشیم و می خوریم و خودمان را ظالم و او را مظلوم نمی دانیم ولو اینکه بعضی ممکن است بگویند خوراک انسان گوشت نیست چون در این شک است که آیا انسان از حیوانات گوشتخوار است یا علفخوار؟ من در مجلسی که عده ای از دانشمندان هم بودند گفتم که من ثابت می کنم که انسان از حیوانات علفخوار است، چون گوشت را نمی تواند مستقیم بخورد لافل آن را می پزد و بعد می خورد ولی علف و گیاه مثلاً میوه جات را بدون پختن مستقیم می تواند بخورد و قاعده اش هم همین



است. اجمالاً چیزهایی برای خوراک خلق شده است. در عین اینکه خودشان هم مستقل هستند این را عرفاً ظلم نمی‌گویند و ظلمی هم نیست چون این می‌خواهد چند روز یا چند ماه یا چند سال دیگر بمیرد حالا خوراک حیوان دیگر می‌شود و او خودش خوراک حیوان دیگری ممکن است بشود یا بدلیل دیگری از بین برود بالاخره همه باید بمیرند و از این دنیا بروند، هر کسی به نحوی.

سؤال صد و بیست و سوم:

با اینکه ما انسانها و دیگر جانوران در داشتن حیات یکسان هستیم، آیا این برخلاف مهربانی نیست که جایز است ما دیگر جانداران را گاهی فدای منافع خود بکنیم؟

پاسخ ما:

«خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»^(۱) هر چه در زمین است تو خلق کردم، می خواهی در اتاق استراحت کنی و مگس زیادی آنجا هست، می خواهی اینها را بکشی یا بیرون کن یا می خواهی همه اینها را مضمحل کن تو راحت باش والا جان مگس و جان تو در نزد پروردگار متعال اگر تو بنده خدا نباشی فرقی نمی کند او هم جان دارد و جان شیرین خوش است تو هم جان داری و جان شیرین خوش است اما چه امتیاز، چه مزیتی من دارم؟ که همه موجودات باید فدای من بشوند و همه راحتی ها مال من باشد، همه موجودات اگر وسایل راحتی من را فراهم می کنند باید بمانند والا از بین بروند؟ من مال خدا هستم همه موجودات مال من، من انس با خدا دارم همه موجودات باید در خدمت من باشند، خدا بشر را طوری خلق کرده است که «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^(۲) یعنی خدا گذرانده است که جز او را بندگی نکند و بشری که تحت این قانون

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۹.

۲ - سوره مبارکه اسراء آیه ۲۳.



قرار نمی‌گیرد با حیوانات مساوی است بلکه از حیوانات بدتر است. من به حساب آیات و روایات را عرض نمی‌کنم بلکه با هم حساب می‌کنیم. حیوانات زحمت می‌کشند، یک علف یا کاه و جویی برایشان ریخته می‌شود و می‌خورند بعد هم استراحت می‌کنند و کارشان را صحیح انجام می‌دهند. تو چه کار می‌کنی؟ تو هم همان کار را می‌کنی، با این تفاوت که تو آن عقلی که خدا داده است که رابط بین تو و ذات اقدس پروردگار باشد، آن سیم اتصالی که تو را با خدا مرتبط می‌کند که «العقل ما عبد به الرحمن»^(۱) این عقل را از بین برده‌ای و در راه درآمد و شیطنیت و زندگی به قول خودت بهتر قرارش داده‌ای. اگر تو این سیم ارتباطی را که عقل باشد حفظ کنی و با خدا مرتبط باشی و جز خدا را نپرستی و شناسی و جز از خدا نترسی و جز بر او توکل نکنی همه موجودات مال توست و در خدمت توست و باید همه خدمتگزار تو باشند، حیوانات و جمادات و نباتات که سهل است خدا ملائکه را برای خدمتگزاری تو خلق کرده است. «ان الملائکه لخدامنا و خدام محبینا»^(۲) ملائکه خدمتگزاران ما خاندان عصمت و طهارت و خدمتگزار دوستان ما هستند. چرا نگفت خدمتگزار کل بشر؟ ملائکه خدمتگزار کل بشر نیستند خدمتگزار آنهایی هستند که تحت این قضاوت الهی قرار گرفته باشند و بنده خدا باشند و الا این ملائکه خصم کسانی هستند که از راه راست دور باشند.

۱- کافی جلد ۱ صفحه ۱۱ حدیث ۳.

۲- بحار الانوار جلد ۶۵ صفحه ۶.

سؤال صد و بیست و چهارم:

صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر بدوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

آیا این بیت شعر درست است؟

پاسخ ما:

از این پنج تا، عزلت از چیزهایی است که نباید دنبالش رفت، و گرسنگی کامل به کمال نمی‌رساند البته شکم پر هم انسان را نمی‌رساند، در سحر هم اگر انسان بیدار شود و با خدا ارتباط برقرار کند او را از شیطان و نفس و بدی‌ها حفظ می‌کند. ولی عزلت مورد قبول نیست چون «المؤمن مألوف»^(۱) مؤمن نباید آنقدر ضعیف باشد که تحت تأثیر مردم قرار گیرد، باید قوی باشد و اثر بگذارد، آن کسی دارای کمال است که در میان اجتماع باشد و با مردم زندگی کند و تنزل نکند و دائماً متذکر خدا باشد البته لقلقه لسان نباشد ذکر خفی و قلبی باشد ذکری که انسان بیاد خدا باشد، متوجه خدا باشد.

سؤال صد و بیست و پنجم:

صمت یعنی چه؟

پاسخ ما:

صمت که در روایات ذکر شده در مقابل نطق است^(۱) انسان گاه حرف می زند و زیاد حرف می زند. غالباً کسانی که حرف زیاد می زنند زیاد به اشتباه می افتند، چون حرف حساب کم است، بهتر از هر چیز برای انسان سکوت است. شخصی که در مجالس کم حرف می زند بیشتر می شنود و طبعاً بیشتر استفاده می کند. بالاخره انسان در مرحله اول باید تعلیم بگیرد که صامت باشد. یعنی از نعمتی که خدا به انسان بعنوان نطق و بیان داده «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْآيَاتِ»^(۲) به جا استفاده کند حتی روایت دارد که اگر حرف زدن نقره باشد سکوت طلاست.^(۳) اگر حرف طلا باشد بگویید، اگر یک درجه پائین تر بود بهتر است نگویند. افراد پر حرف به غیبت و دروغ می افتند. یکی از بزرگان می گفت خدا به انسان یک دهن و دو گوش داده تا دوتا بشنود و یکی بگوید. استماع را یاد بگیرید تا از گوش کردن، هم شرح صدر پیدا کنید هم خیلی مطالب را یاد بگیرید. افراد

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۳ باب الصمت و حفظ اللسان که در این باب روایات زیادی درباره صمت آمده است.

۲ - سورة الرحمن آیه ۳ و ۴.

۳ - بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۳۵.

عالم و دانشمند اکثراً از راه استماع به علم و دانش رسیده‌اند، از راه گوش دادن انسان به کمال می‌رسد. تمام دانش‌آموزان، طلاب گوش می‌دهند، اگر بنا بود سر کلاس حرف بزنند، هم مورد اعتراض است و هم چیزی یاد نمی‌گیرند.

حضرت باقر فرمودند: خوب گوش کردن را مانند خوب حرف زدن یاد بگیرید.^(۱) کسی که زیاد حرف می‌زند فکرش جولان ندارد، افراد متفکر غالباً کم حرف و دقیق هستند.



سؤال صد و بیست و ششم:

آیا می‌توان تنها با ریاضت به مقامات عالیه لااقل در دنیا رسید؟
منظور مرتاضهای هندی است که با ریاضت کشیدن به مقامات
روحی می‌رسند که قدرت مافوق‌الطبیعه بدستشان می‌آید و دین هم
ندارند.

پاسخ ما:

ریاضت یعنی مخالفت با هوای نفس، یعنی هر چه انسان دلش می‌خواهد آن را
نکند. این خودش انسان را به یک کمالاتی می‌رساند و گاهی یک هدفی را در نظر
گرفته‌اند. من یک زمانی در هندوستان بودم از شخصی که استاد مرتاضها بود پرسیدم
که شما شاگردانتان را چگونه تربیت می‌کنید؟ اصل تربیت تان چیست؟ گفت: شاگردها
که می‌آیند نزدمان، می‌سنجیم که چه هواهای نفسانی دارند. چه خواسته‌های نفسانی
دارند همه آنها را باید در مرحله اول سرکوب کنند. مثال زد که مثلاً یک تاجر خیلی با
شخصیت محترم می‌آید می‌گوئیم تو باید بروی سر چهارراه بنشینی گدائی کنی. (البته
اینها شرعی نیست غیرشرعی است) یا گفت: یک نفر بود خیلی بددل بود. برخی بددل
هستند مثلاً قاشق حتماً باید با الکل شسته شده باشد تا بتواند غذا بخورد. می‌گفت: ما
یک ظرف بزرگی را پر از نجاست کردیم و زیرش را هم روشن کردیم گفتیم برو این
قدر هم بزن تا آتش تمام شود.

اینجور ریاضتها و از این سنخ برخلاف هوای نفس عمل کردن، نتیجه‌اش این می‌شود که روح انسان قوی می‌شود و قدرت پیدا می‌کند و به آنچه شما می‌گوئید می‌رسند، و این در اثر مخالفت با هوای نفس است.

شخصی آمد خدمت حضرت امام صادق که در ریاضت فوق‌العاده بود. و چیزهایی هم می‌فهمید. در روایت دارد که حضرت دست مبارکشان را مشت نمودند و فرمودند در مشت من چیست؟ نگاهی کرد و گفت در تمام عالم نگاه کردم. همه چیز الان به جای خودش هست الا یک تخمی از یک پرندۀ ای در فلان جنگل، که یک دانه‌اش کم شده و آن در مشت شماست. حضرت دستشان را باز کردند و فرمودند: درست است. بعد پرسیدند: از کجا به اینجا رسیدی؟ گفت: از ریاضت نفس، بعد حضرت اسلام را به او عرض کردند و فرمودند بین آیا نفست اسلام را دوست دارد یا نه؟ گفت نه من نمی‌خواهم مسلمان بشوم. آقا فرمودند: مخالفت نفس کن و اسلامی را که می‌دانی حق است قبول کن. مخالفت نفس کرد و اسلام را قبول کرد. و بعد حضرت متوجه شدند که یک مطلبی را نمی‌دانند و فرمودند: تو چون آمادگی داری از همان راه مخالفت نفس، منتهی در چهارچوب شرع و در صراط مستقیم که هر روز در نماز می‌گوئیم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بیا جلو تا موفق شوی و به کمالات بالاتر برسی و به کمالات بالاتر هم رسید.

سؤال صد و بیست و هفتم:

از لحاظ دینی چطور انسان مراحل را طی می‌کند؟ آیا فقط از طریق ریاضت می‌توانیم مراحل را طی کنیم؟ و مرتاضان هندی آیا از لحاظ مسائل اخروی و حسابرسی اعمال مثل بقیه افراد محاسبه می‌شوند؟

پاسخ ما:

ریاضتهایی که در دنیا هست مثل هنرهایی است که هنرمندی می‌رود روی ریسمان راه می‌رود. این کاری به شرع ندارد. مگر آنچه که شرع حرام کرده باشد. چیزی که حرام است شرعاً یک مسلمان نباید انجام بدهد. مثلاً افرادی که لامپ مهتابی می‌خورند، خوردن شیشه چون برای بدن ضرر دارد حرام است، ولی جویدنش معلوم نیست حرام باشد.

هر چیزی که مطابق شرع باشد جایز است و اشکالی ندارد. انسان ریاضت بکشد چون روز قیامت به دردش می‌خورد اما اگر مطابق شرع نباشد فقط در همین دنیا از آن استفاده می‌کند و در روز قیامت نفعی برایش ندارد.

سؤال صد و بیست و هشتم:

وقتی عقل تابع شرع نیست وظیفه فرد چیست؟

پاسخ ما:

عقل یعنی پابند خورده و محدود. عقلی که در وجود ما هست اگر عقل باشد غیر از امر الهی دستوری نمی دهد حکم عقل همان حکم شرع است. «کَلِمَا حُکْمٌ بِهَ الْعَقْلِ حُکْمٌ بِهَ الشَّرْعِ»^(۱) بعضی فکر می کنند عقلشان، عقل است که می گوید مثلاً روزه نگیر، شرع تابع این عقل نیست شرع تابع حکم آن عقلی است که صد درصد آن عقل انعکاس اشعه انوار پیامبر اکرم باشد و هیچ چیز در آن دخالت نداشته باشد. آن وقت هر چه عقل به آن حکم می کند شرع هم به آن حکم می کند و عقل و شرع یکی می شوند.

۱ - قاعده اصولی است معروف به قاعده ملازمت.



سؤال صد و بیست و نهم:

از چه افرادی خدای تعالی توقع بیشتری دارد که صالح باشند و چرا؟

پاسخ ما:

خدای تعالی از اولاد پیغمبر و زنهای پیغمبر بیشتر توقع دارد و اگر گناه کنند دو برابر عذاب می شوند و اگر کار صالح انجام دهند دو برابر ثواب می برند. «کان علی بن حسین یقول لمسیئنا ضعیفین من العذاب»^(۱) علتش هم خیلی روشن می باشد پیغمبر اکرم روزی که مبعوث شدند خدای تعالی به ایشان فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۲) اول آنها را که خیلی به تو نزدیک هستند به طرف خدا دعوت کن و اینها را از عذاب جهنم بترسان. رسول اکرم یک مرتبه برای اقربینش و نزدیکانش مبعوث شد، که بعث خاص است و یک مرتبه هم برای تمام مردم که من جمله فرزندان پیغمبر اکرم هستند مبعوث شدند، بنابراین توقع دو برابر ثواب و دو برابر عذاب است. حضرت صادق به آن شخص فرمودند که گناه از همه بد است ولی از تو بدتر است چون از تو توقع نداریم، تو از ما هستی.

۱ - بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۱۷۵.

۲ - سوره مبارکه شعراء آیه ۲۱۴.

سؤال صد و سی ام:

امراض روحی چطور در عالم ذر به وجود آمد؟^(۱)

پاسخ ما:

بخاطر وجود غفلت، حتی امراض بدنی هم در اثر غفلت به وجود می آید. مثلاً عرق داریم در اثر غفلت بیرون می رویم و سرما می خوریم یا می رویم جایی که میکروب هست یا دست را روی دیواری که روی آن زنبور است می گذاریم، لذا نود درصد امراض جسمی در اثر غفلت است، اگر علمی که حضرت بقیةالله دارد و غافل نیست به ما بدهند ما هم مریض و فرسوده نمی شویم. ده درصد باقیمانده هم به خاطر غفلت نیست بلکه می داند مثلاً سیگار ضرر دارد اما می کشد یا پرخوری مریض می کند ولی دلش می خواهد و درصد کمی هم مربوط به تصادفات است.

ما تا وارد بدن ذری شدیم شیطان بود اختیار هم داشتیم غفلت به سراغمان آمد و در اثر غفلت امراض روحی شروع شد، شیطان که آماده است بعضی چیزها را از ما گرفت حقایق را از ما گرفت در همان عالم یک عده آن قدر دور شدند که همانجا مشرک شدند.

۱ - از همین مؤلف درباره مطلبی در عالم ذر در کتاب جواب مسائل دینی صفحه ۱۵ توضیح داده شده است.

توجه این دنیا جز خانه عالم ذر است.

توجه: بدن ذره ای از اجزاء همین عالم خاکی ماست.



سؤال صد و سی و یکم:

آیا کسی که می‌گوید تزکیه نفس راه و روش نمی‌خواهد تکذیب به دین کرده است؟

پاسخ ما:

این مسأله ضعیف تکذیب به دین است، که خدای تعالی می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ»^(۱) چطور برای باسواد شدن و الفبا یادگرفتن باید منتظر شویم کودک هفت ساله بشود بعد او را به مدرسه بفرستیم ولی برای تهذیب نفس و کمالات روحی که دور بودن از آن، مردم را بدبخت کرده، استاد و راه و روش نمی‌خواهد؟! هر روز در نمازهایمان ده مرتبه می‌گوئیم: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» خدایا ما را به راه راست هدایت فرما. کدام راه راست؟ همه دانشمندان و علماء و بزرگان و شخصیتها گفته‌اند که اگر بخواهید به کمال برسید باید راه کمال را پیدا کنید و در آن راه قدم بردارید و راه مستقیمی را بروید و انحراف نداشته باشید. «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ» در این آیه شریفه می‌فرماید می‌بینی کسانی را که تکذیب به دین می‌کنند و می‌گویند سیر و سلوک یعنی چه؟ و کسانی را که راه و روشی صحیح انتخاب می‌کنند برای کمالات روحی تکذیب می‌کنند. و اهمیّت نمی‌دهند به تزکیه نفس که این همه ظلم و آدم‌کشی‌ها در اثر

۱ - سوره مبارکه ماعون آیه ۱.

تزکیه نفس نکردن است، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱) صدام را ببینید این همه بی عدالتی کرد، در اثر تزکیه نفس نکردن است منتهی او دستش بازتر بود و قدرتش بیشتر بود ما دستمان بسته تر است و قدرتمان کمتر است والا فرقی نمی کند. آن کسی که تزکیه نفس نکرده کار باطل زیاد می کند، تا انسان بجایی می رسد مثل حجاج بن یوسف لعنت الله علیه که می گوید اگر در مقابل من یک کسی کشته نشود و توی خورش دست و پا نزند من نمی توانم غذا بخورم و غذا به ذائقه ام شیرین نمی آید. ببینید پس چقدر انسان باید به مسأله تزکیه نفس اهمیت بدهد.

سؤال صد و سی و دوم:

بعضی علماء می‌گویند تزکیه نفس جزء مسائل اخلاقی است

نظر شما چیست؟

پاسخ ما:

بعضی از علماء و فقها به مسأله تزکیه نفس و صفات رذیله که می‌رسند بای تو جهی روبرو می‌شوند و می‌گویند جزء مسائل اخلاقی است و با این حرف می‌خواهند اهمّیت مسأله را ندیده بگیرند. درست است تزکیه نفس از مسائل اخلاقی است ولی بعضی مسائل اخلاقی اهمّیتش خیلی بیشتر از احکام و مسائل تکلیفی است. بعضی از مسائل اخلاقی دو برابر و مؤکداً واجب است، چون هم عقل واجب می‌داند و هم شرع، که انسان دارای استقامت باشد، از افراط و تفریط دور باشد و میزان داشته باشد، محبتش منحصر به خدا باشد تحت تأثیر هر چه نفس می‌گوید واقع نشود و زمام فکر و عقل را بدست نفس ندهد چون نفس، اماره به سوء است، زیاد امر کننده به بدی است. لذا هم عقل می‌گوید تزکیه نفس واجب است و هم شرع، و مسأله‌ای که دو حجت الهی هر دو متفق شده‌اند و تأیید می‌کنند پس دو برابر واجب است. کسانی که نمی‌توانند خود را کنترل کنند و جهاد با نفس کنند سر درسهای فقهی می‌گویند ما درس اخلاق نمی‌خواهیم یاد بگیریم، در شأن خود نمی‌دانند مثلاً در مسائل اعتقادی می‌گویند ما

درس عرفان نمی خواهیم. عین کاری که در دبستان و دبیرستان نسبت به معلمین درس دینی می شود. اگر به عالمی برخوردید بگوئید چیزی را که هم شرع و هم ائمه و هم عقل تأیید کرده چطور واجب نیست، چیزی که با استنباط شما معلوم می شود خدا و شرع گفته، خیلی هم مهم است.



سؤال صد و سی و سوم:

چکار کنیم که از طرف خدای تعالی مورد هدایت قرار بگیریم؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».^(۱)

همه ما یکی از آرزوهایمان این است که از طرف پروردگار هدایت شویم هدایت یعنی راهنمایی. کسانی که خدا آنها را هدایت کند اینها هیچ وقت گمراه نمی شوند. خیلی هم در دعاها می گوئیم خدایا ما را هدایت کن! هدایت هم دست خداست. در قرآن مجید فرموده است «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»^(۲)، هدایت بر عهده ماست در جای دیگر از این سخت تر می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^(۳)، تو هر که را دوست داری نمی توانی هدایتش کنی «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^(۴)، خدا هر که را بخواهد هدایت می کند. پس روی این حساب هدایت دست خداست. لذا در این آیه می فرماید:

۱ - سوره مبارکه بقره آیات ۳ - ۵.

۲ - سوره مبارکه لیل آیه ۱۲.

۳ - سوره مبارکه قصص آیه ۵۶.

۴ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۲.

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» آنهایی که در این آیات از متقین بودند و ایمان به غیب آورده‌اند و اقامه نماز کردند و از آنچه خدا به آنها داده انفاق کردند و ایمان به آنچه به پیامبر و پیامبران گذشته آوردند و به خدا هم ایمان دارند اینها بر هدایتند، پس اگر خواستیم مورد هدایت قرار بگیریم باید این کارها را انجام بدهیم و خلاصه کسی که می‌خواهد خدا دستش را بگیرد و هدایتش کند اول باید اعتقاداتش را از طریق ایمان به غیب درست کند بعد اعمال فردیش و بعد اعمال اجتماعیش را درست کند و بعد تزکیه نفس کند و بعد ایمان به آخرت داشته باشد تا خدا هدایتش کند.

شما می‌گویید که دیگر چیزی باقی نماند همه کارها را که ما خودمان کردیم، نه. خیلی از کارها هنوز باقی مانده اینها مقدمات کار است. یعنی اگر انسان توانست انسان شود و اعتقاداتش و اعمالش را درست و تزکیه نفس کرد تازه می‌شود انسان، بعد از آن خدا دستش را می‌گیرد، چهارده معصوم و حتی بعضی از افراد معین برای کمکش می‌آیند. در آیه دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱)، کسانی که جهاد با نفس در راه ما کردند مورد هدایت قرار می‌گیرند. همه می‌دانیم جهاد با نفس و جهاد با شیطان از مراحل پایانی تزکیه نفس است، اگر کسی این دو کار را کرد خدای تعالی تازه هدایتش می‌کند، باید حجابهای نورانی و ظلمانی برطرف شود و هر چه انسان در تزکیه نفس کار می‌کند اینها همه‌اش مقدمه است، مقدمه اینکه خودش را از آلودگی نجات دهد.



سؤال صد و سی و چهارم:

هدایت چند قسمت دارد؟

پاسخ ما:

هدایت بر دو بخش است یکی ارائه طریق است که خدای تعالی با ارسال رسل و فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی، که تنها کتابی که امروز با کمال اصالت باقی مانده قرآن است، هدایت و ارائه طریق فرموده است. یعنی تمام مردم دنیا دعوت به عمل به قرآن شدند و از همه مردم خواسته شده که به آیاتی که بر حضرت پیامبر اکرم نازل می شود عمل کنند. یک هدایت هم مربوط به افرادی است که هدایت اولی شدند و مؤمن هستند، و در شبانه روز اقلأ ده بار از خدای تعالی در نمازشان می خواهند که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این هدایت که برای مؤمنین خاصه است برای کسانی است که در راه راست کوشش می کنند، استقامت دارند «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^(۱) و در صراط قرار می گیرند و محبت خدا را در دلشان تشدید می کنند، محبت دنیا را بیرون می کنند و جهاد با نفس می کنند، نفس را رام و آرام می کنند و مورد خطاب خدا قرار می گیرند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»^(۲) آن وقت خدای تعالی دست آنها را خواهد گرفت و

۱ - سوره جن آیه ۱۶.

۲ - سوره مبارکه فجر آیه ۲۸.

هدایت می‌کند «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱) این هدایت را «ایصال الی المطلوب» می‌گویند. یعنی دست انسان را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند. یک وقت کسی از شما آدرسی را می‌پرسد شما او را راهنمایی می‌کنید و راه را نشان می‌دهید این ارائه طریق است. اما گاه فردی را چون خیلی دوستش دارید و او برای شما خیلی زحمت کشیده خودتان دستش را می‌گیرید و به مقصد می‌رسانید تا دچار خطا و اشتباه نشود، این «ایصال الی المطلوب» است. خدای تعالی همه مردم را ارائه طریق کرده، از آن لحظه که حضرت پیامبر اکرم مبعوث شد و فریاد زد «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^(۲) و آیات نازل شد همه مردم را هدایت کرده است.

۱ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۰۲.



سؤال صد و سی و پنجم:

اینکه در قرآن خدای تعالی می‌فرماید ما هر کس را بخواهیم هدایت می‌کنیم و هر که را که بخواهیم هدایت نمی‌کنیم، منظور چیست؟ آیا انسان در یک جبر هدایتی قرار گرفته است؟

پاسخ ما:

آیاتی در قرآن هست که «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^(۱) خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌کند و در قرآن بیان شده «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۲) کسی که در راه ما جهاد بکند ما آن شخص را هدایت می‌کنیم. علاوه بر این، یک مسأله عقلی است که اگر دو نفر بیایند خدمت شما که شما به هر دوی آنها یک اندازه ارادت دارید و هیچ کار بدی هم نکردند و مساویند، هر دوی آنها از شما آدرس بخواهند اگر یکی را عوضی آدرس بدهید و یکی را درست آدرس دهید می‌گویند چرا این کار را کردی، مگر با او دشمنی داشتی؟ مگر با او خورده حسابی داشتی؟ اگر بگویی نه، می‌گویند پس این آقایی که اینجور دوگانگی عمل می‌کند نسبت به این دو نفر، دیوانه است والا آدم عاقل همچین کاری نمی‌کند. خدای حکیم و مهربان را اگر بگوئیم یکی را آدرس بهشت می‌دهد و یکی را به جهنم

۱ - سوره مبارکه مدثر آیه ۳۱.

۲ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

می فرستد باید بگوئیم نستجیر بالله اصلاً خداوند حکمتی ندارد، لذا باید بگوئیم این طور نیست. از آیه استفاده می شود باید این طور باشد که مثلاً دو نفر می آیند آدرس می خواهند از شما، شما یک آدرس به هر دوی آنها می دهید، یکی می گوید متشکرم و راه می افتد به طرف آدرس و یکی دیگر می گوید من از این طرف نمی روم شما یکی را می فرستید که به او بگوید اگر از آن طرف بروی گم می شوی، می گوید نه، و حتی آن فرستاده شما را کتک می زند و می کشد و می گوید من می خواهم از این طرف بروم، می گوید برو و ولش می کنید، ولی آن یک نفر را می آورید دستش را می گیرید و به مقصد می رسانید این کار عقلایی است. خدای تعالی همین کار را می کند و عیناً کرده، قرآن و انبیاء را برای همه فرستاده این آدرس بهشت است. این آدرس خوشبختی و بهشت دست همه هست، حتی دست شمر هم قرآن بود، دست سلمان هم بود. شمر می گوید به لج تو ای خدا این کار را می کنم آن کار را می کنم، حضرت حضرت امام حسین می آید می گوید من دوست تو هستم این کار را نکن می کشد او را، خوب خدا می گوید برو به جهنم تو که اینقدر اصرار داری بروی جهنم برو، این معنی «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» است ولی «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» معنایش این است که اگر انسان آدرس را گرفت و خوب هم عمل کرد، اگر یک جا اشتباه بکند خدا دستش را می گیرد و کمکش می کند و می رساندش.

سؤال صد و سی و ششم:

مختصری در مورد تزکیه نفس و اهمیت آن در زندگی مادی انسان توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

تزکیه نفس یعنی صفات رذیله را به طور کلی از خود خارج کردن، تزکیه یعنی پاک کردن و زکات هم به معنای پاک کردن است. انسان باید نفسش را از صفات بد مثل محبت دنیا، حسادت، طمع، کینه توزی، پاک کند. اکثر افراد دارای صفات رذیله ولو اینکه دو صفت باشد هستند. یک بچه وقتی از مادر متولد می شود نیاز او ایجاب می کند که به پستان مادر علاقه پیدا کند. بعد کم کم به پول و بعد به قدرت و بالاخره این مسائل سبب می شود که محبت دنیا در روحش به وجود بیاید. چون وابستگی ها و ایمان نداشتن به خدا و ضعف ایمان، سبب می شود که در روح انسان خیلی از صفات پیدا شود و نفس انسان دارای آلودگی شود. و لذا ناخود آگاه صفات رذیله را انسان کسب می کند و لذا همه مردم باید تزکیه نفس کنند. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱)، این خلاصه ای از تزکیه نفس است، حالا اینکه چطور انسان همه صفات رذیله را از خودش دفع کند آیا مثل بچه ای که می خواهیم آن را یک دفعه باسودش کنیم، باید باشد؟ نه به مرور زمان، مطلب دوم که اهمیتش در زندگی مادی ما چقدر است؟

اهمیتش بقدری است که اگر نباشد هیچ چیزی انسان ندارد اگر باشد همه چیز دارد. یعنی اگر نباشد انسان، انسان نیست و از دایره انسانیّت خارج است و جزء حیوانات است. اگر نباشد همیشه زن و شوهر در خانه با هم دعوا دارند. اگر نباشد مردم با هم دائم در جنگ و دعوا هستند، اگر نباشد همیشه انسان جایش در زندان است، و اگر نباشد شب اول قبر به بدترین عذاب مبتلا می شود. این را فقط ما مسلمانها نمی گوئیم. «مامازافی» نویسنده کتابی است به نام «عالم پس از مرگ» او می نویسد که انسان بعد از مرگ روحش همان اطراف بدنش می باشد و کنار بدنش حبس می شود. اما اگر انسان انقطاع از بدن پیدا کرد و انقطاع از محبت دنیا پیدا کرد می رود به کهکشانها و عوالم بالا، اگر انسان به اندازه یک سرسوزن صفات رذیله داشته باشد در بهشت راهش نمی دهند ولو شیعه خالص حضرت علی بن ابیطالب باشد. که نمی شود شیعه خالص تزکیه نفس نکرده باشد. مثلاً اگر محبت حضرت علی را داشته باشد و اعتقاداتش هم درست باشد اما یک شخص حسودی باشد وقتی او را به بهشت می برند می گوید چرا مثلاً جای تو بهتر است و چرا تو فلان خانه را داری و من ندارم و باعث درگیری می شود.

همه این گرفتاری هایی که در دنیا هست مال این است که تزکیه نفس نکرده ایم. اگر کسی تزکیه نکند به حق خودش قانع است. چون صفات رذیله در وجودش نیست. به قول مرحوم امام (ره) می گفتند: اگر ۱۲۴ هزار پیغمبر را یکجا جمع کنند یک سرسوزن با هم نزاعی ندارند، اختلافی ندارند و یا چهارده معصوم هم به همچنین، چون روحشان از آلودگی ها پاک است و تزکیه نفس، این فایده را دارد.



سؤال صد و سی و هفتم:

انسانی که تزکیه نفس کرده است با کسی که تزکیه نکرده چه تفاوتی دارد؟

پاسخ ما:

فرق انسان تزکیه نفس کرده با انسانی که تزکیه نفس نکرده است مثل فرق انسان با حیوان است. این کلام تعبیری است که خدای تعالی در قرآن فرموده: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^(۱) مثل حیوانات هستند و بلکه بدتر، چون کسی که تزکیه نفس کرده هیچ صفت حیوانی در او نیست اما آنکه تزکیه نفس نکرده اگر یک صفت حیوانی در او باشد سیرت او به صورت حیوان خواهد بود اینکه شنیده‌اید بعضی افراد را بصورت حیوان می‌بینند آن صفت حیوانی در فرد، مجسم می‌شود، ظهور پیدا می‌کند و الا انسانی که دو دست و پا دارد معنا ندارد بصورت حیوانات دیده شود.

این همان صفت حیوانی و رذایل اخلاقی در انسان است که با آن سیرت، صورت‌بندی می‌شود. لذا فرق انسان تزکیه نفس نشده با انسان تزکیه نفس شده این است که او یک حیوان بلکه از جهتی «شَرَّ الدَّوَابِّ»^(۲) است. گاه انسان صفات حیوانی دارد اما اهل اذیت و آزار نیست اما گاه ممکن است مانند حیوانات وحشی

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۹.

۲ - سوره مبارکه انفال آیه ۲۲.

و درنده باشد که اگر وقتش باشد درندگی می‌کند، مردم را چپاول می‌کند این «شَرُّ الدَّوَابِّ» است در باغ وحش نیویورک بعد از تماشای همه حیوانات، تابلو زده‌اند که شما الان خونخوارترین، وحشتناکترین حیوان را می‌بینید بطرف فلش که می‌رود یک آینه بزرگ تمام قد است که عکس انسان در آن منعکس می‌شود. این حیوان قادر است حیات را از روی کره زمین برچیند واقعاً هم اینطور است با یک بمب اتمی، هیروشیما را نابود کرد. لذا کلام خدای تعالی «شَرُّ الدَّوَابِّ» واضح است.

شما یک کارگر خائن بیاورید همه باید مواظب او باشند، هم خوب کار نمی‌کند هم وقت شما را می‌گیرد. اما کارگر امین، همه زندگی خود را بدستش می‌سپارید و خوب برای شما کار می‌کند یا یک رئیس جمهور اگر خائن باشد مانند صدام می‌بینید چه با مردم عراق کرد حال اگر امین باشد چقدر برای مردم مفید است.

لذا فرق فرد تزکیه‌نفس شده با آنکه تزکیه نشده فراوان است و در زندگی اجتماعی زیاد مبتلا هستیم. حال اگر یک فرد تزکیه‌نفس نشده بی‌آزار بود مربوط به بی‌فرهنگی اوست، گرگی که حیوانات را نمی‌درد به او می‌گویند بی‌حال است ولی اسم گرگ را از روی او بر نمی‌دارند. حال کسی که تزکیه‌نفس نشده حیوان است اما کاری نمی‌کند یا کاری از دستش بر نمی‌آید.

سؤال صد و سی و هشتم:

آیا به لزوم تزکیه نفس از راه عقل می توان پی برد؟

پاسخ ما:

مسأله تزکیه نفس از دو بخش اعتقادات و احکام مشکل تر است به جهت اینکه حتی اصول تزکیه نفس عقلی نیست. یعنی عقل راهی برای کسب کمالات جز پیروی از پیشوایان دین ندارد یعنی اگر شما در یک بیابانی یا جنگلی، تنها بزرگ شوید نمی دانید آیا لازم است تزکیه نفس کنید یا خیر؟ بنابراین جز در رئوس مسائل اعتقادی که عقل خودش حاکم است، در بقیه مسایل باید از دیگری سؤال و کسب تکلیف شود.

خدای تعالی راه شخصی تعیین کرده یعنی همه این مسائل را به پیامبر اکرم وحی کرده و بوسیله قرآن و حدیث حضرت پیامبر اکرم در اختیار ما گذاشته و خدا با غیر حضرت پیامبر اکرم در این مسائل حرف نزده است او واسطه وحی است و بعد از ایشان در اسلام پیامبری نداریم. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^(۱)، حضرت رسول اکرم نبیین را ختم کرده چه برسد به رسولان، پس ما بعد از ایشان حتی نبی نداریم یعنی یک نفر نمی تواند بگوید قوانین خاصی به من از جانب خدا وحی شده است.

سؤال صد و سی و نهم:

نتیجه تزکیه نفس چیست؟

پاسخ ما:

انسان کلمه الله می شود، فرمان الهی و روح خدا می شود مثل یک سرباز در ارتش که آنقدر این سرباز مطیع فرمانده است که تا احساس می کند فرمانده یک فرمانی دارد فوراً انجام می دهد، همه می فهمند که این سرباز کلمه فرمانده است، یعنی از او احساس می شود که فرمانده چه چیزی می خواهد، الگو است. وقتی انسان در نتیجه تزکیه نفس به کمالات رسید و از اولیاء خدا و کلمه الله و به مقام اخلاص رسید «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ»^(۱) این درخت شجره طیبه، این وجود مقدس آن قدر پرارزش می شود که هر وقت به آن مراجعه کنید می بینید که «أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» همیشه خوردنی دارد، همیشه می شود از آن استفاده کرد از قلبش حکمت به زبانش جاری می شود خدای تعالی به او حکمت عنایت می کند، «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^(۲) ما به لقمان حکمت دادیم، «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^(۳) کسی که به او حکمت داده شد، خیر کثیر عنایت شده

۱ - سوره مبارکه ابراهیم آیات ۲۴ و ۲۵.

۲ - سوره مبارکه لقمان آیه ۱۲.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۹.



است، آن وقت «من اخلص لله اربعين صباحاً» اگر کسی چهل روز خودش را خالص کند یعنی در مرحله خلوص چه روز قدم بردارد، «ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه»^(۱) «منطقهم الصواب»^(۲) زبانش باز می شود حرف حق می زند، نطقش ثواب است، نگاهشان که می کنیم یاد خدا می افتیم، «من يذكرکم الله رؤيته»^(۳) و انسان به جایی می رسد که خدای تعالی در قرآن وصفش می کند. حضرت لقمان پیغمبر اولوالعزم نبود، تازه تردید است که اصلاً پیغمبر بوده یا نبوده، اما در مرحله خلوص قدم برداشته خدای تعالی به او حکمت عنایت کرده یک سوره درباره لقمان و به اسم لقمان نازل کرده، کلمات او را در کتابش ذکر کرده این خیلی مهم است. مثلاً من یک کتابی بنویسم و به عنوان اینکه فلان دانشمند این جملات را گفته آنها را در کتابم نقل کنم خیلی اهمیت دارد. خدای با آن عظمت در کتاب جاویدانش که باید تا روز قیامت و بلکه حتی در بهشت از این قرآن استفاده شود می فرماید: «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» وقتی که لقمان در حال موعظه فرزندش است به او می گوید ای پسر من «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۴) و کلمات دیگر. ببینید انسان به مقامی ممکن است برسد همین انسانهای عادی به مقام لقمان ممکن است برسند و دارای حکمت شوند که اگر انسان سالها برای آن زحمت بکشد ارزش دارد. مثلاً یک مهندس یا طبیب بیست سال یا بیست و پنج سال طول می کشد تا تخصصش را بگیرد در حالی که با ده سال تزکیه نفس قلب انسان شرح صدر پیدا می کند تمام حقایق اشیاء را می بیند نه اینکه بفهمد انسان به جایی

۱ - جامع الاخبار صفحه ۹۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۳۱۵.

۳ - مصباح الشریعه صفحه ۲۱.

۴ - سوره مبارکه لقمان آیه ۱۳.

می‌رسد که چشمش چشم خدا می‌شود، گوشش گوش خدا می‌شود، زبانش زبان خدا می‌شود که در حدیث قدسی خدای تعالی می‌فرماید: «انا اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء کن فیکون»^(۱) اینجا چه کسی مانع است که افراد تزکیه نفس کنند؟ شیطان. اگر به کسی بگویند برای اینکه طبیب بشوی باید بروی خارج می‌گوید خیلی خوب، و خرج سفر هر چقدر باشد، گذرنامه، تشکیلات، غربت و همه گرفتاری‌ها را حاضر است تحمل کند اما اگر به او بگویند یک ساعت برو پیش فلان عالم مسائل و احکام دینت را یاد بگیر که هم در این دنیا هم در شب اول قبر و هم در عالم برزخ و هم در عالم قیامت و هم در بهشت همه جا به دردت می‌خورد، نه، حاضر نیست.



سؤال صد و چهارم:

آیا خدای تعالی انسان را برای جهنم خلق کرده یا برای بهشت؟

پاسخ ما:

خدای تعالی انسان را برای بهشت خلق کرده ولی انسان خودش خودش را جهنمی می‌کند. همانطوری که حضرت آدم را خدا در بهشت ساکن کرد، حتی دارد که انسان پا روی زمین نمی‌گذارد مگر برای خوشبختی و سعادت، برای راحتی، بدون کوچکترین کسالت و مرض، برای رفاه و آسایش کامل. منظور خدا حیات طیبه است.

سؤال صد و چهل و یکم:

چرا بعضی از منبری‌ها مردم را از خدای تعالی می‌ترسانند؟

پاسخ ما:

در گذشته مردم علم و سواد ضعیفی داشتند و شاید لازم بود مبلغین اینطور تبلیغ می‌کردند که اگر معصیت کنید خدا شما را عذاب می‌کند و در کتابها به این مسأله اهمیت داده شده و زیاد اشاره شده است. مردم بی سواد بودند نهایتاً تا صد یا دویست سال قبل مردم بی فرهنگ، کم‌درک، کم تحصیل بودند و از تجربیات دیگران استفاده نکرده بودند و بالاخره این طور بود که تا چوب تر و کتک و وعده عذاب نباشد فرمان بر نمی‌داشتند و حق هم با آنها بود و آن طور تبلیغ می‌کردند، ولی من معتقدم باید برنامه تبلیغ عوض شود مردم امروز غیر از مردم آن زمان هستند باید با محبت بسوی خدا کشیده شوند و خدا این زمینه را بیان کرده، هر سوره کوچک و بزرگ قرآن با کلمه رحمان و رحیم شروع می‌شود با اظهار محبت شروع می‌شود. اگر می‌خواهید خدا را بندگی خوبی کنید باید محبت به خدا پیدا کنید با محبت بطرف بندگی بروید باید در تبلیغات تجدید نظر شود. خدا را یک موجود ظالم بی حساب که اگر یک عمر عبادت کنی باز هم عاقبت به او شر می‌شوی و عذاب می‌کند معرفی نکرد، باید خدا را به مردم بشناسانیم تا محبت به او پیدا کنند و در نتیجه با محبت عبادت خدا را بکنند.

سؤال صد و چهل و دوم:

آیا تقسیم امراض به مرض جسمی و روحی صحیح است؟ و اهمیت درمان امراض روحی به چه خاطر است؟

پاسخ ما:

اینکه می‌گوئیم امراض جسمی، کلمه خوبی نیست، امراض بدنی بهتر است، لذا بگوییم امراض بدنی و امراض روحی. به جهت اینکه روح هم از نظر اهل بیت عصمت و طهارت جسم است،^(۱) لذا بدن بگوییم بهتر است. امراض بدنی غالباً هر چه هم مرض شدید باشد و حتی گشوده باشد آن قدر که مرض روحی مضر است و ضرر به حیات انسان می‌زند، اهمیت ندارد ولو اینکه از نظر ما اهمیت امراض بدنی صدها، هزارها برابر، بیشتر از امراض روحی است. من یکی دو مورد برخورد کرده‌ام که به امراض روحی بیشتر اهمیت می‌دادند مثلاً به یک زن برخورد کردم که برای امراض روحی اهمیت زیادی قائل بود، یکی هم از علماء بود.

یک شب جمعه‌ای بود، یک خانمی را آوردند اینجا با صندلی چرخ‌دار هم آوردند، هر دو کلیه‌اش از کار افتاده بود خیلی وضع بدی داشت، طبعاً وقتی که وارد منزلش

۱ - عن الصادق قال: و الروح جسم رقيق قد البس قالباً كثيفاً (احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۴۹).

کردند، گفتم شاید آوردند این خانم را اینجا برای اینکه شفایش را دوستان دعا کنند و بگیرند، ایشان توسط یکی از همراهانش درخواست کرده بود که من چند کلمه‌ای با او صحبت کنم، من هم رفتم گفتم فلانی: من اینجا نیامدم برای اینکه کسالت بدنی‌ام را از حضرت امام زمان شفایش را بخواهم، بلکه یکی دو تا کسالت روحی و مرض روحی دارم آمدم شفای آنرا می‌خواهم، خیلی من تکان خوردم، آن شب او در فشار و ناراحتی فوق‌العاده‌ای بود با همان کسالت هم از دنیا رفت ولی تمام فکرش این بود که یکی دو تا مرض روحی در او هست که باید معالجه شود، بعد به من گفتم: مرض بدن اگر هم خوب شود مثلاً فرض کنید امشب شفای مریضیم را شما بگیرید خیلی من دو مرتبه زندگی کنم پنجاه سال است ولی اگر مرض روحی باقی بماند من از همین الان مرده روحی هستم الی‌الابد، وقتی در بهشت مرا راه نمی‌دهند حالا یک میلیون سال است، دو میلیون سال است، بیشتر است، انسان از سعادت دور است. خیلی من تکان خوردم تحسین‌اش کردم و یقین دارم آن خانم از اولیاء خدا شد و از دار دنیا رفت.

یک برخورد دیگر هم که داشتم یکی از علماء محترم و معروف، ایشان آمده بود به مشهد برای زیارت و از هر دو چشم نابینا شده بود، و اتفاقاً روزی که من به ملاقاتشان رفتم، دو روز قبل سکتۀ قلبی کرده بود و در بستر بود عده‌ای از علمای مشهد هم به دیدن ایشان آمده بودند طبعاً هر کدام از این علماء که در مجلس حضور داشتند معجزه‌ای از حضرت رضا که دیده بودند برای ایشان نقل می‌کردند که مثلاً فلان شب کوری شفا داده شد، فلان وقت فلان مریضی معالجه شد، فلان ساعت مثلاً فلان فرد افلیج با توسل به حضرت رضا شفا داده شد اینها را که نقل کردند شاید حدود یک ساعت از این مطالب بیان شد، ایشان سرش پائین بود و گوش می‌داد بعد سرشان



را بلند کردند و گفتند: الان من چند روز است مشهد هستم یک مرتبه از حضرت رضا نه کسالت قلبیم را متذکر شدم و شفایش را خواستم و نه چشمم را، شما آقایان از خدا و از حضرت رضا بخواهید که من با ایمان کامل از دنیا بروم، با روح سالم، چرا که هر چه در نزد ماست از بین می‌رود، این بدن بالاخره از بین خواهد رفت آنچه که باقی است آن چیزی است که در راه خدا قرار بگیرد.

سؤال صد و چهل و سوم:

فرق زاهد و عابد با عارف و سالک الی الله چیست؟

پاسخ ما:

زاهد و عابد فقط خودش را از آتش جهنم نجات می دهد ولی عارف و سالک الی الله دیگران را هم نجات می دهد. وقتی انسان به مرحله توحید و وحدت و فناء فی الله رسید، در آنجا خدای تعالی بطور خاص به انسان مأموریت می دهد که برو فلان کار را انجام بده، در قبل از این مرحله مأموریت عام می دهد نمی فرماید فلانی لایق است کمکش کنید یا لایق نیست، بلکه می فرماید از علمتان و این سعادت که خداوند نصیبتان کرده استفاده کنید شعاع وجودی، زبان، عمل، سکوت تأثیر می گذارد مثل امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار که با این سه وسیله تبلیغ می کردند.

سؤال صد و چهل و چهارم:

مادر حضرت موسی چگونه زنی بوده که خدای تعالی به او

وحی می‌کند؟

پاسخ ما:

مادر حضرت موسی زن با کمالی بوده است خانم پاکی بوده که در قرآن بطور اجمال داستان زندگی این بانو آورده شده است که: فرعون دستور داد تمام زنهای از شوهرها جدا باشند و اگر بچه‌ای متولد شد و پسر بود کشته شود تا حضرت موسی به دنیا نیاید. مادر حضرت موسی حامله بود زنهای قابله که مأمور فرعون بودند متوجه حاملگی او نشدند، وقتی این زن صالحه وضع حمل کرد به فکر این نبود که چطور بچه را تربیت کند، حفظ کند. بدانید اگر محیط سالم باشد بچه سالم تربیت می‌شود، مربی بچه را خدا قرار دهید، شما عامل دست خدا باشید یک عمله و کارگر، بنده خدا باشید هوای نفس نباید توی کار باشد اگر شما بنده خدا باشید مثل مادر حضرت موسی خدا به شما وحی می‌کند که با فرزندان چکار کنید تا صالح بشود. مادر حضرت موسی وقتی بچه را وضع حمل کرد دید بچه را نمی‌شود مخفی کرد، چون زن با کمالی بود در شب با خدا مناجات می‌کرد، خدا به او الهام کرد که او را نگه بدار و شیر بده و اگر ترسیدی جاسوسها خبر دهند «فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» او را به دریا بینداز، ببینید چقدر ایمان ما نسبت به ایمان مادر حضرت موسی

کم است به مادر حضرت موسی می‌گویند بیانداز توی دریا «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي»
 ترس و محزون هم نباش، ای کاش ما این چنین ایمان و اعتقادی به خدا داشته
 باشیم. انسان بچه را در جعبه بگذارد اگر راه نفس کش داشته باشد داخلش آب
 می‌رود اگر نداشته باشد بچه بعد از مدتی می‌میرد «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ» ما او را به تو بر
 می‌گردانیم «وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)، مادر حضرت موسی جعبه‌ای داد بسازند،
 نجار آدم جاسوسی بود رفت به فرعون خبر بدهد زبانش بند آمد، آمد بیرون دید
 زبانش درست است باز رفت پیش فرعون زبانش بند آمد تا سه دفعه آخر بیرونش
 کردند و او فهمید که این کار خداست و ایمان آورد که در قرآن به مؤمن آل فرعون
 لقب دارد. خلاصه بچه را گذاشت در جعبه و در دریا انداخت. فرعون و آسیه در
 کنار دریا نشسته بودند جعبه را گرفتند و آسیه فرعون را راضی کرد که خودمان او را
 بزرگ می‌کنیم و زنهایی که بچه‌شان را کشته بودند را آوردند بچه را شیر دهند اما او
 پستان احدی را نگرفت، خواهر حضرت موسی آنجا بود گفت من زن دیگری را
 می‌شناسم، رفت و مادر خودش را آورد، حضرت موسی چشم باز کرد و مشغول
 شیر خوردن شد. خدای تعالی خیلی باوفاست ما بی‌وفا هستیم خدای تعالی به
 وعده‌اش عمل می‌کند. خدای مهربان دو روز فاصله شد تا فرزند را به مادر برگرداند
 «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ». در تمام قرآن به احدی از زنها خدای تعالی وحی ندارد ولی صریح
 قرآن است «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...».

سؤال صد و چهل و پنجم:

توفیقات تا چه حدی صحت دارد و از کجا معلوم می‌شود در انجام کاری یک شخص توفیق دارد یا نه؟ توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

از معنای توفیق یک چیز وهمی در ذهن ما آمده که تا حدی خرافی است. ما خیال می‌کنیم اگر کسی توفیق داشت مجبور است کارهای خوب بکند و کسی که توفیق نداشت نمی‌تواند کار خوب انجام دهد. این فکر به طور کلی غلط است.

توفیق از وفق می‌آید. فلان چیز موافق فلان چیز است.^(۱) مثلاً یک چارچوب درست کرده، اگر این درب به این چارچوب خورد این موافق واقع شده، این را می‌گویند توفیق، اگر نخورد فرض کنید رفته‌اید چند چارچوب خریده‌اید بدون اندازه دقیق، همه‌اش مساوی و به اندازه درب‌ها در آمده این را می‌گویند توفیق، شما شب زود خوابیده‌اید سحر بلند شده‌اید توفیق پیدا کرده‌اید برای نماز شب، شما وقتی دیر بخوابید مخصوصاً اگر که سرگرم برنامه‌های تلویزیون شوید حتی نماز صبح‌تان هم چه بسا در زمستان قضا شود.

توفیق همان است که انسان برنامه‌ها را جوری تنظیم می‌کند که به تمام برنامه‌های

خوب برسد. یک مقداری از این برنامه را خدا ردیف کرده، یعنی توفیق به شما داده. یکی از توفیقات خدای تعالی به شما این است که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنید. ما یک وقتی دعوت شده بودیم برای یونان که اگر خودم فکر نمی‌کردم که چه موقع از ساعت، اذان صبح است چه موقع طلوع آفتاب، چه ساعتی ظهر است، متوجه آن نمی‌شدم. اصلاً یک مسجد کوچک هم برای مسلمانان در آتن پایتخت یونان نیست. که یکی از تقاضاهایی که در کنفرانس مطرح کردیم این بود که حداقل یک مسجد ساخته بشود. اگر در چنین مملکتی بودید توفیقاتتان کم بود. توفیق این است که وسائل خوب بودن و خوب شدن در اختیارتان باشد. توفیق این نیست که خدا یک چیز معنوی برای یک عده خاصی منظور کرده، این معنای توفیق نیست والا جبر است و کلی مسائل اشکال پیدا می‌کند.

یک سری از کارهایی است که خدا از لحاظ زمان، مکان، محیط در اختیار انسان گذاشته و یک مقدارش را خود انسان باید ردیف کند تا موفق باشد و پیشرفت کند تا در کارهای خیر توفیق پیدا کند.

سؤال صد و چهل و ششم:

چرا شما به این حکم مسیحیت ایراد می‌گیرید که اگر شخص شروری به یک طرف صورت شما سیلی زد طرف دیگر را بگیرد که سیلی بزند، حال اینکه معنای این حکم یعنی گذشت داشته باشید. لطفاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

در کتاب انجیل نوشته شده البته انجیل تحریف شده فعلی، که اگر گذشتگان به شما گفته‌اند قصاص کنید، چون حکم قصاص از احکام تورات است. ولی من می‌گویم که اگر شریر به سمت راست تو سیلی زد طرف چپ را بگیر، اگر عبایت را گرفت قبایت را هم بده. در مرحله اول خود عمل نکردن مردم مسیحی به این حکم و بی‌توجهی به آن نشان‌دهنده ضعف و یا بطلان حکم است. معنای آن این است که اگر بر فرض کشوری مانند عراق وارد کویت شد همه بروند استقبالش که خوش آمدی، و این قسمت مملکت را که هنوز موفق نشدی بغیری را هم بگیر! اول که هیچ مسیحی به این دستور عمل نمی‌کند، شما بروید امتحان کنید. حال برسیم به اعتراض شما که می‌گوئید گذشت خوب است. ما هم می‌گوئیم گذشت خوب است اما دوستان نسبت به یکدیگر باید گذشت کنند نه نسبت به شخص شریر، در انجیل کلمه شریر آمده. یعنی کسی که شرارت دارد و عادت کرده شرارت کند، که باید به چنین

شخصی اجازه شرارت بیشتر بدهید. این ظالم پروری است. در حدیث داریم روز قیامت همان قدری که ظالم‌ها را عذاب می‌کنند، مظلوم را هم که سکوت کرده عذاب می‌کنند که چرا تو این ظالم را پرورش دادی؟ چرا وقتی به تو ظلمی کرد هیچ حرفی به او نزدی و او فهمید که ظلم می‌تواند بکند و رفت مظلوم دیگری را هم پیدا کرد و نسبت به او ظلم کرد در واقع تو مسئول هستی که جلوی ظلم را نگرفتی. اسلام می‌گوید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^(۱) یعنی ای مردم اگر می‌خواهید زنده باشید قصاص کنید. افراد شریر را قصاص کنید افرادی که از حد خودشان تجاوز می‌کنند اینها را از بین ببرید و لذا اگر یک مردمی در مقابل ظلم حاکم قیام کنند و حقشان را از او بگیرند این ملت زنده هستند ضمیر جمع در آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» یعنی ای ملت‌ها، مسلمان‌ها، جامعه بشریت، حیات مال شماست زمانی که قصاص کنید. اگر شما بگوئید هر چه ظلم کردند ما گذشت می‌کنیم تا مثل حضرت پیامبر اکرم بشویم که ابوسفیان شریر را بخشید، باید گفت که ابوسفیان در آن زمان بوسیله فشاری که بر او آمده بود یا نفوذ قدرت و عظمت حضرت رسول اکرم از شرارت دست کشیده بود. افرادی این چنین را باید تحت مراقبت شدید نگه داشت، اما در وقتی که حضرت بر آنها مسلط شد آنها را عفو کرد، نه وقتی که آنها قدرت شرارت داشتند. عفو وقتی لذت‌بخش است که قدرت همه جور اذیت و آزار دارید ولی عفو می‌کنید، عمل حضرت پیامبر اکرم در فتح مکه هم این بود. والا چرا قبل از فتح مکه آنها را نبخشید؟



سؤال صد و چهل و هفتم:

آیا مظلوم در ظلم ظالم شریک است؟

پاسخ ما:

گاه تقصیر ظالم است و مظلوم در ظلم او تقصیری ندارد، که ظالم عذاب می‌شود. گاه خود مظلوم هم اجازه داده که ظالم به او ظلم کند و جلوی او را نگرفته، اینجا در ظلم او شریک و در عذابش نیز شریک است. ولی اگر مظلوم تمام وظایف خودش را انجام داده و همّت کرده باشد ولی در عین حال قدرت ظالم بسیار زیاد باشد و او را ضعیف کرده باشد خدا امکانات در اختیارش قرار می‌دهد و ظالم را مغلوب می‌کند.

سؤال صد و چهل و هشتم:

وظیفه ما در مقابل یتیمان چه می باشد؟

پاسخ ما:

یتیم مظلوم ترین موجودات است، پشت و پناهِش را از دست داده، آینده اش مجهول است، پدر و مادر ندارد. یکی از قوانین مهم اسلام این است که «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»^(۱)، یتیم را مقهور خودت قرار مده. نگوئید که این بچه یتیم را به خانه مان بیاوریم تا برایمان کار کند و ما هم یک لقمه نانی به او بدهیم. در صدر اسلام «دارالایتام» نبود مردم مسلمان بچه های یتیم را می آوردند در خانه خودشان و بهتر از فرزندان شان از آنها مواظبت می کردند، «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»، به مال یتیم نزدیک نشوید، مال یتیم باید محفوظ بماند. مردم مسلمان باید خرج یتیم را از بیت المالشان بدهند، اگر سید است از سهم سادات، چون یک مصرف مهم خمس، سهم سادات یتیم است. اگر یتیم از خودش دارایی داشته باشد به آن دست نزنند و از بیت المال برای او خرج کرد. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»^(۲) در یتیم از سادات شرطش استحقاق نیست. اموال یتیم را

۱ - سوره مبارکه ضحی آیه ۹.

۲ - سوره مبارکه انفال آیه ۴۱.



حفظ کنید «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»^(۱)، البته ساداتشان را از سهم سادات بدهید تا اینکه به وقت تکلیف اموالش را به او تحویل بدهید. اگر یتیم غیرسید است از زکات خرج او را بدهید در این آیه شریفه «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»^(۲) آنهایی که تکذیب به دین می کنند یتیم را و او می گذارند. بر همه مسلمانها واجب است که اگر یتیمی را دیدند پذیرایی کنند، نگهداریش کنند، احترامش کنند به او محبت کنند و ادارش کنند که به مدرسه برود و درس بخواند و دارای کمالاتی بشود تا به حد تکلیف برسد بعد اگر مالی دارد در اختیارش بگذارند. وجدان و فطرت انسان زنده این را می گوید.

۱ - سوره مبارکه انعام آیه ۱۵۲.

۲ - سوره مبارکه ماعون آیات ۱ و ۲.

سؤال صد و چهل و نهم:

از چند راه انسان می‌تواند به حقایق و معارف حق دست پیدا

کند؟

پاسخ ما:

باید زحمت بکشد عربی یاد بگیرد، رجال و درایه بلد باشد و قوه استنباط پیدا کند مثل مجتهدین، تا آیات و روایات را خوب بفهمد یا اینکه راهی به سرچشمه حکمت پیدا کند، تزکیه نفس کند کمالات را طی کند تا به مرحله خلوص برسد بعد «ظهورت ینابیع الحکمه من قلبه الی لسانه»^(۱) در قلبش منبع حکمت باز می‌شود و او به آن منبع وصل شود.

اگر یک سطل آب داشته باشید یک انگشت نجس در آن گذاشتید نجس می‌شود ولی اگر با شلنگ به آب کر یا دریا وصل گردد دیگر نجس نمی‌شود. چرا اگر به قرآن و روایات وصل شود نجس نمی‌شود؟ چون هر دو یکی شده و ارتباط با هم دارند، باید علم و دانش شما با اقیانوس حکمت ارتباط پیدا کند تا یکی شوید که اگر این دو کار را کردید در اقیانوس علم و دانش روایات افتاده و با آنها مخلوط شده‌اید.



سؤال صد و پنجاهم:

عبادت یعنی چه؟ و چگونه انسان خوب عبادت می‌کند؟

پاسخ ما:

عبادت از بندگی می‌آید بندگی یعنی گوش بفرمان دادن، هر چه خدا می‌خواهد همان کار را باید انجام داد، خدا تنها از شما نماز و دعا خواندن نمی‌خواهد و تنها این اعمال عبادت محسوب نمی‌شود، خانمی که گناه نمی‌کند و خوب شوهرداری می‌کند و خوب فرزند تربیت می‌کند اما نماز شب نمی‌خواند در عامه مردم به این شخص نمی‌گویند بنده خوب خدا، در حالی که بنده خوب خدا همین است، لذا هر چه وجدان انسان گفت خوب است، همان نیکوست و به خواست خداست و هر کاری به خواست خدا انجام دادید بنده خوب خدا هستید اما اگر نماز خوب خواندید و به زندگیتان نرسیدید بنده خوب خدا نیستید.

شما یک نوکر یا کلفت در منزل بیاورید چه زمانی این خوب نوکری یا کلفتی می‌کند؟ وقتی که آنچه شما به او گفتید انجام دهد هر چه نگفتید انجام ندهد در همه حال او باید اطاعت داشته باشد لذا انسان باید خودش را به مرحله‌ای برساند که هر چه خدا گفت عمل کند.

رابطه هر عبدی با مولایش این است که مولا امر کند و عبد اطاعت کند. حیوانات رابطه روحی با مولا و خدای خود دارند یعنی خدای تعالی با آنها حرف می‌زند و آنها هم از خدا اطاعت می‌کنند و اگر اطاعت نکند رابطه را قطع کرده است.

سؤال صد و پنجاه و یکم:

آیا محکم کاری کردن در امور زندگی حرص است؟

پاسخ ما:

اگر انسان فرضاً خانه‌ای بسازد که ۵۰۰ سال دیگر تکان نخورد و هدفش از ساخت آن استفاده خودش باشد این حرص است اما اگر از اول نیت کند که چون حضرت پیامبر اکرم فرموده: کار را محکم کن، یا دیگران ساختند ما استفاده کردیم ما می‌سازیم دیگران استفاده کنند، و با این نیت باشد درست است ولی اگر خودش مطرح باشد طول امل است. حضرت امام صادق فرمود: «من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشد لحسرتة عند فراقها»^(۱) هر چه انسان در دنیا راههای مختلفی برای درآمدش و زندگی درست کند وقتی می‌میرد از فراق دنیا و آنچه دارد ناراحت می‌شود. ببینید شما اگر یک شیء قیمتی داشته باشید و اگر آن را دزد ببرد خیلی ناراحت می‌شوید و شاید سخته کنید حال در دم مرگ همه چیز را می‌گیرند حتی بدنت را هم می‌گیرند.^(۲)

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۷۷۷.

۲ - در مورد «حرص» مطلب مفصلی در کتاب در محضر استاد جلد ۱ صفحه ۱۹۴ از همین مؤلف آمده است. در آنجا مؤلف محترم از قول حضرت رسول اکرم می‌فرماید: «غنی‌ترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد».

سؤال صد و پنجاه و دوم:

آیا با قبرستان رفتن حرص و طول امل انسان کم می شود؟

پاسخ ما:

دستور است که اگر می خواهید حرص و طمع و محبت دنیایان کم بشود بروید قبرستان و ببینید چه خبر است؟ اولش بایستید بگویید «اَنَا ان شاء الله بكم لاحقون»^(۱) البته ما اگر بدانیم چه می گوئیم هیچ وقت این کلام آخر را که یعنی «ان شاء الله ما هم به شما ملحق می شویم» را نمی گوئیم. انسان در قبرستان بروود فکر کند واقعاً چه چیز با خودش می برد حتی بدن را هم می گیرند. فکر نکنید خوب بدن زیر خاک است، روح از بدن جدا می شود و بالا می رود و روز قیامت دوباره بر می گردد به بدن، اوایی که روح جدا می شود گاه سر می زند، خودش وحشت می کند و می رود دیگر نمی آید. روایت دارد می بیند بدن متورم و متعفن شده، وضع کثیفی پیدا کرده که اگر قبر را باز کنند بوی تعفنش تمام فضا را می گیرد، روح می گوید این بدن من بوده که برایش ارزشی قائل بودم. البته قبرستانهای امروزی را طوری ساختند که انسان کمتر بفکر مرگ می افتد. ولی اگر انسان برای خودش یک حدّ وسط از عمر مثلاً شصت سال را انتخاب کند باید آماده مرگ باشد.

حضرت پیامبر اکرم فرمود: «مالی و للدنیا انا مثلی و مثلها کمثل الراكب رفعت له شجرة فی يوم صائف فقام تحتها ثم راح و ترکها»^(۱) مرا چه به دنیا، دنیا را من که سازنده آن هستم می شناسم (البته این کلام با توجه به خدای تعالی و اعتقاد به او غلو نیست) می فرماید می دانید مَثَل من و دنیا چیست؟ مَثَل من و دنیا مَثَل درختی است که در بیابان در آمده و یکنفر با زحمت از راه دور آمده چند دقیقه خستگی بگیرد و دور شود. در اینجا «فقام» یعنی استراحت کند. افرادی که در دنیا هستند معمولاً یک حرصی دارند اصلاً فکر مردن و آخرت و شب اول قبر نیستند.^(۲)

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۴ حدیث ۱۹.

۲ - در مورد «حرص» در کتاب «در محضر استاد» جلد ۱ صفحه ۱۹۴ از همین مؤلف مطالب مفصلی آمده است. که به جمله زیر از کتاب فوق اشاره می شود «ایمان از شخص طمعکار گرفته شده ولی او نمی فهمد».



سؤال صد و پنجاه و سوم:

از نظر اسلام عمل صالح چه عملی و فرد صالح به چه کسی می‌گویند؟

پاسخ ما:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^(۱)، (۱) محبوبیتی در قلوب مردم پیدا می‌کنید که مردم بی‌دلیل شما را دوست دارند، بی‌دلیل به شما محبت می‌کنند، بی‌دلیل حامی شما هستند. چرا من این را دوست دارم؟ نمی‌دانم. ولی دوستش دارم. (۲) کسی که عمل صالح داشته باشد خدای تعالی به او حیات طیبه می‌دهد. حیات طیبه خیلی قیمت دارد. اگر بدانید بعضی چه گرفتاری‌هایی دارند. پول دارند، زندگی دارند، سرمایه دارند، پسرهای بزرگ و ارشدی دارند ولی حیات طیبه ندارند، زندگی‌شان آرامش ندارد، که گاهی این ثروتمندان حاضرند برای یک روز آرامش تمام ثروتشان را بدهند، «وَالْعَصْرِ» خدا قسم می‌خورد خدا به لحظه ظهور حجة بن الحسن قسم می‌خورد چون عزیزترین زمانها برای خدای تعالی آن لحظه‌ای است که مردم آماده باشند و بیایند پای سخنان حجة بن الحسن (ارواحنا فداه) بنشینند و از این وجود مقدس استفاده کنند. بهترین لحظات، که در یکی، دو آیه قرآن

انتظار می‌کشد «وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»^(۱) «إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»^(۲) انتظارش را می‌کشد. قسم می‌خورد «وَالْعَصْرِ» «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ»^(۳) همه شما بدبختید و بیچاره‌اید چون تا آن عصر به وجود نیاید و آن صاحب عصر و آن ولی عصر نیاید این زیان و بدبختی هست مگر اینکه ایمان، آرامش، اطمینان، توکل، رضا و تسلیم داشته باشید، این مراحل کمالات را بپیمائید و زندگی پاک و پاکیزه‌ای داشته باشید. آرامش واقعی پیدا کنید، که‌ای کاش مغازه‌ای در بازار این آرامش را داشت و می‌فروخت و انسان هر چه داشت می‌داد و یک روز این آرامش را می‌خرید. نمی‌دانید در آرامش چه خبر است و چقدر خوب است. اینهایی که تزکیه نفس کرده‌اند و مقداری قدم برداشته‌اند می‌توانید از اینها پرسید که نسبت به قبل چطور هستید؟ آرامش دارند. حالا دیگر راحت زندگی می‌کنیم و راحت هستیم. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایمان خیلی اهمیت دارد. ایمان از راه تزکیه نفس پیدا می‌شود. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۴) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^(۵) عمل صالح یعنی کار صالح، کار خوب هم معنا می‌کند ولی معنای دقیق‌تری هم دارد. بعضی چیزها شایسته انسان با ایمان نیست. کار شایسته خوب، خدا تو را برای مقام خلیفه‌اللهی خلق کرده است. اگر از این راه جدا شدی صالح نیستی. اسب صالح اسبی است که خوب بدود و هر چه بیشتر بدود صالح‌تر است. گاو صالح گاوی است که خوب شیر بدهد. حال اگر اینها جاهایشان را عوض کردند یعنی اسبی که نه من شیر می‌دهد این صالح

۱ - سوره مبارکه هود آیه ۱۲۲.

۲ - سوره مبارکه اعراف آیه ۷۱.

۳ - سوره مبارکه عصر آیات ۱ و ۲.

۴ - سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۵ - در بسیاری از آیات قرآن این کلام تکرار شده است مانند آیه فوق الذکر و آیه ۸۲ سوره مبارکه بقره.



نیست، اسب ناصالح است. قدم از قدم بر نمی دارد و فقط شیر می دهد، بی خود شیر می دهد. گاوی هم هست که مثل اسب می دود این هم صالح نیست. چون نه از آن شیردادن و نه از این دویدن می خواهند. اینها جاهایشان را عوض کنند صالح می شوند. انسانی که خوب بالا می پرد، دو یا سه برابر قد خودش می پرد و به ملخ و کک نمی رسد که هزار برابر قد خودش می پرد. تازه اگر به پای او هم رسید صالح نیست. تمام رشته های قهرمان شدن در هر کاری اگر مخصوصاً ورزش باشد همین طور است، ورزش به اندازه ای که بدن انسان سالم باشد خوب است و الاً بقیه اش اضافی است. خدا ما را برای چه خلق کرده است؟ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) برای بندگی، برای رسیدن به مقام بندگی که «العبودية جوهره کنهها الربوبية»^(۲) این جمله خیلی عجیب است. بندگی یک حقیقتی است که انسان را به مقام ربوبی می رساند. انسان مربی می شود. چرا منتظر شفاعت باشی خودت شفیع باش. اگر آدم جایی طفیلی مهمانی برود بهتر است یا اینکه دعوت داشته باشد؟ مثل بعضی از این سوری ها که جایی مهمانی است دم در می ایستند و می گویند آقا ما هم با شما بیائیم، می گویند نه آقا، من خودم یک کارت بیشتر ندارم. و آخر هم با او می روند و صاحبخانه یک نگاه تندی به او می کند و خلاصه به زور قبول می کند. انسان اینطوری به بهشت برود خوب است یا وقتی که می روید دست چند نفر را هم بگیرید و ببرید و به صاحبخانه بگوئید اینها همراهان من هستند و بگویند خیلی خوش آمدید؟ به خدا قسم اگر به روز قیامت و بهشت ایمان می داشتیم به فکر شفاعت نمی افتادیم و کاری می کردیم که خودمان شفیع باشیم. ما ایمان نداریم.

۱ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶.

۲ - مصباح الشریعه صفحه ۴۵۳.

همان اندازه‌ای که ایمان داریم که بد است بدون دعوت به مهمانی برویم، و قبل از آن قلب صاحبخانه را بدست می‌آوریم و کاری می‌کنیم که کارت دعوت بدستمان برسد و تا نرسیده حرکت نمی‌کنیم همین اندازه هم برای بهشت کار کنیم. مؤمنین می‌گویند «رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ»^(۱) خدایا قبل از اینکه به روز حساب برسیم «قط» یعنی همان کارت دعوت ما را به دستمان برسان تا ما دست عده‌ای از اقوام را هم بگیریم، در روایت دارد که مؤمن می‌تواند اقوامش را شفاعت کند. یک دسته هستند که اینها اقوام هستند و خدا هم مهربان است و می‌گوید عده‌ای را همراه خودت به بهشت ببر. کاری ندارد، در همین دنیا خدا تو را دعوت کرده است و گفته است بیا تا من کارت دعوت را به تو بدهم. مثل بعضی که صاحبخانه می‌گوید بیا کارت دعوت را بگیر یا حتی آورده است در خانه به تو می‌دهد تو می‌گویی کارت دعوت نمی‌خواهم من آنجا می‌روم عده‌ای انسانهای شریفی هستند وقتی خواستند وارد شوند، من هم همراه اینها وارد می‌شوم. این شخص دیوانه است. به خدا قسم یک عده‌ای از ما این طوری هستیم. در حالی که آنجا یک ساعت است و یک ناهار انسان می‌خواهد بخورد خجالتش هر طور هست می‌گذرد ولی زندگی ابد و در بهشت، همیشه می‌خواهد سرافکننده باشد که ما به طفیل فلان قوم و خویش مان وارد شدیم. حالا یک وقت هست که انسان به طفیل حضرت امام حسین وارد بهشت می‌شود. اما روز قیامت حضرت امام حسین هر کسی را شفاعت نمی‌کند، کسانی را شفاعت می‌کند که قدری ارزش داشته باشند و الا ما را قوم و خویشی که تزکیه نفس کرده است و توی دنیا مدام به او سرکوفت می‌زدید باید شفاعت کنند. در عین حال بعضی از آنها آنقدر بد هستند که انسان به آنها رحم



نمی‌کند و شفاعتشان نمی‌نماید. آنها به مؤمنین می‌گویند که صورتتان را برگردانید تا ما جلوی پایمان را ببینیم. می‌گویند بروید در دنیا و آنجا کسب نور کنید، (این آیه قرآن است).^(۱) این جا چراغ ما بدرد شما نمی‌خورد. حالا بعضی مهربانند در روز قیامت اگر این طرف خیلی مزاحمت نداشته است او را شفاعت می‌کنند.

۱- «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»
سوره مبارکه حدید آیه ۱۳.

سؤال صد و پنجاه و چهارم:

اگر کینه بد هست چرا ما نسبت به دشمنان کینه داریم؟

پاسخ ما:

ما نسبت به دشمنان اهل بیت کینه شخصی نداریم بلکه کینه ما به خاطر اهل بیت است نه بخاطر شخص خودمان. انسان اگر کسی را دوست داشته باشد محال است دشمن او را دوست داشته باشد و برعکس، اگر کسی اهل بیت را دوست داشته باشد محال است دشمنانشان را دوست داشته باشد. کینه‌ای بد است که روی جنبه‌های شخصی باشد خصوصاً کینه افراد باایمان را انسان داشته باشد، ولی درباره دشمنان اهل بیت کینه شخصی نیست بلکه بخاطر اعمالشان است.



سؤال صد و پنجاه و پنجم:

چرا می‌گویند گاهی غفلت نعمت است؟

پاسخ ما:

ما از پروردگار و حضرت امام زمان غافلیم و تا شرح صدر پیدا نکردیم این غفلت نعمت است برای اینکه منفجر می‌شویم، شما چند لحظه فکر کنید که خدا اقرب به ماست از رگ گردن، آن خدای قادر، معبود، رحمان و رحیم به ما از رگ گردن نزدیک‌تر است، اگر انسان همیشه بخواهد اینطور فکر کند و متوجه خدا باشد منفجر می‌شود لذا برای هر کسی که ظرفیت ندارد این غفلت نعمت است باید اول ظرفیت را زیاد کرد بعد غفلت را برطرف کرد. در کتاب پرواز روح نوشتم بعضی اساتید، وقتی در مدرسه حجتیه طلبه بودم برنامه‌هایی راجع به محبت به حضرت ولی عصر به من دادند که انجام می‌دادم، یک حالتی به من داد که ممکن بود یا سکنه کنم یا از بین بروم، افتاده بودم اشک می‌ریختم در همان حالت دیدم یک چراغی گذاشته‌اند و یک قابلمه کوچکی روی آن است و آتش زیاد و قابلمه کوچک و جوش آمده و سر قابلمه بالا و پایین می‌رود و نزدیک است هر چه در آن هست بیرون بریزد دیدم مرحوم حاج ملاآقا جان آمد یک مقداری حرارت را کم کرد و آتش ملایم شد و قابلمه آرام می‌جوشید روی قابلمه اسم من نوشته شده بود و روی چراغ نوشته شده بود عشق. این مثال خوبی است زیرا گاه انسان نمی‌تواند خودش را کنترل کند.

سؤال صد و پنجاه و ششم:

آیا واقعاً هر کس از اولیاء گردد باید بیشتر با رنج و بلا زندگی کند مانند این حدیث که حضرت امام صادق فرمودند: مؤمن مانند دو کفه ترازو است هر چه ایمانش زیاد می‌گردد بلایش اضافه می‌گردد، و یا هر که مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند؟

پاسخ ما:

این مسلم است که خدا ما را دوست دارد، ما هم اگر ولی خدا شدیم خدا را دوست داریم، هیچ وقت دوستی برای دوستش بدی را نمی‌خواهد. و آیات زیادی در قرآن هست که خدای تعالی برای احدی حتی برای بندگان غیرمسلمانانش هم بدی نخواسته، گاهی ما کاری می‌کنیم که خدا برای متنبه ساختن ما یک بدی برای ما منظور می‌کند مثل اینکه فرزند انسان کار بدی کرده می‌گوید یک سیلی به او بزنم که دیگر اینکار را نکند، اینکار خیلی خطرناک است. اما اینکه روایاتی داریم که «البلاء للولاء»^(۱) بلا برای اهل ولایت است، برای کسی که محبت دارد به خدا. یا آن روایت که هر چه انسان ایمانش قوی‌تر باشد، بلا به همان مناسبت نسبت به او بیشتر می‌شود.^(۲)

۱ - شرح مصباح الشریعه صفحه ۳۰۶.

۲ - عن الصادق : ان اشد الناس بلائاً الانبياء ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل (کافی جلد ۲ صفحه ۲۵۱ حدیث ۱).



مردم به سه بخش تقسیم می شوند یک عده هیچ کار بدی نمی کند، نه هیچ بلایی هم طبعاً نباید بلا نیست البته در خصوص ائمه اطهار توضیحات دیگری دارد، یک عده هستند که کار بد می کنند اما خدا دوستشان دارد اینها را گوشمالی می دهد یک عده هم بد هستند که دیگر هر کاری هم می کنند خدا گوشمالی هم نمی دهد و شاید هم ولشان کرده باشد. آن دسته ای که وسط هستند که از نظر اعتقاد خوبند، از نظر محبت خوبند، اما هوای نفس دارند کارهای بد می کنند اینها هر چه مقرّب تر به خدا باشند خدا بیشتر به آنها توجه می کند. مثلاً فرض کنید یک بچه ای در دبستان، معلم خیلی به او نظر دارد می خواهد او را شاگرد شاخص و نمونه خودش معرفی کند به وضع او بیشتر می رسد حتی ممکن است فشار بیشتری روی او بیاورد. می پرسند چرا این فشار را معلّم روی این شخص به خصوص آورده؟ می گوئیم چون بیشتر دوستش دارد، چون بیشتر می خواهد پیشرفت کند.

هر چه یک نفر پیش خدا محبوب تر باشد و خدا بیشتر دوستش داشته باشد در تربیت او بیشتر فشار می آورد و چون می خواهد او را تربیت کند، ممکن است این تربیت به انحاء مختلف صورت گیرد ممکن است به فقر باشد یا به مرض باشد یا شکستهایی در زندگی باشد، بالاخره او را می خواهد تربیت کند و او هم خودبخود بدون فشار تحت تربیت واقع نمی شود. در قرآن کریم آمده است: «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * غَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ»^(۱) همه چیزها نزد خدا روی حساب است حدی دارد «سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ»^(۲) مساوی است که کسی آهسته صحبت کند یا بلند حرف بزند، در دلش چیزی بگوید برای خدا مساوی است

۱ - سوره مبارکه رعد آیات ۸ - ۹.

۲ - سوره مبارکه رعد آیه ۱۰.

همه را خدا می داند و چون خدا دوستان دارد به شما سخت می گیرد. یوسف را خدا دوست داشت. کوچکترین خطوری در دلش گذشت خداوند او را با وسایلی تنبیه کرد. او رب الارباب است، پرورش دهنده است.

یک وقت خدای تعالی از درست شدن شما صرف نظر کرده فشاری رویتان نمی آورد. اگر بخواهد تربیت کند روی کارهایتان دقت می کند. حضرت یوسف یک روز در آینه نگاه کرد زیبایی خودش را در آن دید گفت: اگر غلام بودم قیمتم زیاد بود تا این خطور در دلش گذشت خدا برایش نوشت. یک روز دیگر خطور کرد که با داشتن دوازده برادر قوی کسی جرأت دارد کوچکترین توهینی به من بکند؟ برادرها او را با محبت گرفتند بردند. اول سلی را یوسف از آنها خورد، اول بی محبتی را از آنها دید یعنی یوسف به اینها متکی نباش، به خدایی متکی باش که وفادار است. از میان چاه او را بیرون آوردند، برادرها رسیدند گفتند: غلام ماست چون فرار کرده می فروشیم و فروختند. «يَتَمَنِّ بِخُسٍّ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»^(۱) با پول و سکه هایی که از بازار افتاده بود آنهم نه زیاد دراهم معدوده، درهم هایی که همینجور که می ریختند شمرده می شد. اگر خدا پشتیبانتان نباشد قیمتی ندارید. اگر خدا بخواهد تربیتتان کند به شما سخت می گیرد. کوشش کنید خودتان را آماده تربیت بکنید، مواظب باشید خدا شما را از تحت تربیت خود خارج نکند. بدانید همه اعمال شما نزد خدا و اولیائش معلوم و مفهوم است.

سؤال صد و پنجاه و هفتم:

تحوّلی که برای اشخاص شقی واقع می‌شود و سعید می‌شوند و افراد سعید شقی می‌شوند آیا جبر است؟

پاسخ ما:

چون با اختیار خودشان این تحوّل به وجود می‌آید جبر نمی‌شود ما با خدای تعالی میثاق بستیم که بنده خدا باشیم، در دعای ندبه هم هست که «فشرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه» خدای تعالی با همه شرط کرده که در این دنیا، محبّت دنیا را نداشته باشیم و کارهای بد در این دنیا نکنیم و فقط انبیاء به این شرط وفا کردند و ما وفا نکردیم و همین سبب شقاوت ما شده است. گاهی می‌شود خداوند ما را در طینت بد به دنیا وارد می‌کند یعنی گِل ما بد است یعنی مثلاً پدر و مادر غذای حرام خورده یا شراب خورده و نطفه انسانی بسته شده است و روح این شخص به امر خدای تعالی در این بدن قرار داده می‌شود. و منظور از اینکه اشقیاء طینتشان از بدی گرفته شده هم این می‌باشد که پدر و مادر معصیت‌کار بودند و غذای حرام خوردند و نطفه بسته شد یا ولدالزنا بوده است. همین بدن بد، و روحی که آمده در این بدن بد، این ممکن است راهش را عوض کند و بطرف خوبی بیاید به طرف سعادت بیاید.

اینکه می‌گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صَمنم

ولی وقتی انسان متولد می شود سفید، زرد، مرد یا زن... اینها امور تکوینی است و ما معتقدیم که امور تکوین جبر محض است و اصلاً به دست ما نیست، ولی در اعمال و انتخاب کار و حرکات، اصلاً مجبور نیستیم. یک غلام سیاه پوست حبشی که مورد تنفر دیگران است ممکن است اعمالی با اختیار خودش انجام دهد تا بلال حبشی شود یا فردی بهترین شود و آن سفیدپوست زیبا صورت اعمالی انجام می دهد که ابوسفیان شود و همین اختیاری که ما در دنیا داریم در عالم ذر هم داشتیم و بهترین شاهد ما درباره اختیار، وجدان ماست ولی به دلیل اینکه انسان هیچ گاه نمی خواهد کارهای بد خود را به گردن بگیرد، به گردن دیگری می اندازد یا می گوید خدا مرا مجبور کرد اینکار را انجام دهم. و علت اینکه خدای تعالی بعضی ارواح را در ابدان شقی وارد می کند معاصی عالم ذر است و خدای تعالی ارواح معصیتکار را از راه دور وارد دنیا می کند و ارواح ثواب کار را از راه نزدیک وارد می کند. و به هر دو نفر هم امر شده که خود را به حقیقت برسانند.

سؤال صد و پنجاه و هشتم:

گناه ظلم به افراد، یکسان است یا بستگی به مظلوم و شخصیت او دارد؟

پاسخ ما:

در عالم مظلومین زیادی بودند اما بعضی از آنها بخاطر عظمتشان، مقامشان، گناه ظلم به آنها بیشتر از سایرین بوده است، روایات زیادی است که نسبت به فرزندان پیامبر اکرم ظلم نکنید، روایت است حضرت علی به حضرت امام حسن می فرماید «اللّٰه اللّٰه فی ذریة نبیکم فلا یظلمنّ بحضرتکم و بین ظهرانیکم و انتم تقدرون علی الدفع عنهم»^(۱) معنای کلمه «اللّٰه اللّٰه» در فارسی پیاده نمی شود این که اگر کسی بخواهد دیگری را بترساند بگوید خدا خدا، مبدا اینکار را بکنی، لذا با نون تأکید ثقیله آورده است یعنی کسی هرگز به اینها ظلم نکند روایات در این ارتباط مفصل و زیاد است که اگر جمع آوری شود کتاب مفصلی می شود، روایتی را که من اوّل دفعه در سامرا دیدم که دور ایوان حرم مطهر حضرت عسکری و حضرت امام هادی نوشته شده بود و همه اهل سنت آن را در کتابهایشان نقل کرده اند این است: «الا فمن مات علی حب آل محمد مات شهیداً» همه بدانند و آگاه باشند کسی که بر محبت فرزندان و ذراری پیامبر اکرم بمیرد شهید مرده نمی فرماید «کمن مات شهیداً» بلکه اصلاً خود شهید است و هم چنین ادامه می دهد

که «مات مغفوراً له» همه گناهانش بخشیده می شود «مات مستکمل للایمان» هر کس در این راستا بمیرد ایمانش کامل است حدیث فرازهای زیادی دارد در آخر می فرماید «الا فمن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینه آیس من رحمة الله»^(۱) یک تابلو به گردنش می آویزند که این آدم مشمول رحمت خدا نمی شود کسی که ذریه پیامبر را اذیت کند در روایت است فرموده اند مثل این است که مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و کسی که خدا را اذیت کند «آیس من رحمة الله»، خلاصه روایات درباره ظلم به خاندان عصمت و طهارت آن قدر داریم که بعضی اهل سنت درباره آن کتاب نوشته اند، در کتاب معانی الاخبار روایت متواتری نقل شده که پیامبر اکرم فرمود «اربعة انا لهم شفیع یوم القیامة ولو اتوا بذنوب اهل الارض»^(۲) چهار دسته هستند که من خودم شفیع آنها هستم ولو به گناهان اهل زمین بیایند «المکرم لذریته» کسی که ذریه مرا اکرام کند «محب لهم بقلبه و لسانه» کسی که با زبان و قلب آنها را دوست داشته باشد «و القاضی لهم حوائجهم» کسی که حوائج آنها را برآورد «و المعین لهم اذا طردوا»^(۳) وقتی مردم طردشان کردند آنها را یاری دهد. چون همیشه اهل بیت پیامبر را مردم طرد کردند هیچ زمانی پیدا نمی شود که مردم برای فرزندان پیامبر احترام بیشتری قائل شوند یا اقلاً مساوی احترام کنند بلکه همیشه مطرود بودند، فکر نکنید که تنها متوکل فرزندان پیامبر را کشت بلکه او بیشتر کشت هارون هم خیلی کشت.

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۳۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۹۳ صفحه ۲۲۵ حدیث ۲۴.

۳ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۳۳.



سؤال صد و پنجاه و نهم:

حدّ کمال چیست؟

پاسخ ما:

حدّ کمال خضوع است که خدای تعالی از همان ابتدای خلقت، خضوع کامل را ملاک برای کمالات و تقوا و معنویّت و روحیات بالا و تهذیب نفس قرار داد ولی شیطان آن را قبول ننمود و خضوع نکرد.

سؤال صد و شصتم:

چرا ریاست طلبی مذموم است؟ لازمه ریاست چیست؟

پاسخ ما:

رئیس از رأس گرفته شده و محبت به ریاست یعنی اینکه شخص دوست دارد همه اطاعت او را بکنند و فرمانبردار او باشند، او به منزله سر، و بقیه به منزله سایر اعضا باشند، گاه ریاست الهی است و خدا اینجور قرار داده که او در رأس باشد، اما گاه کسی که به منزله پاشنه پا است می خواهد سر باشد. یعنی گاه سر، سر شده و فرمانده شده مثل علی که قطب عالم امکان است، در آن زمانها فکر می کردند قلب فرمانده است و علوم در آن است اما اکنون فهمیدند مغز فرمانده است، لذا حضرت علی مغز عالم امکان، حقیقت عالم امکان و فرمانده کل قوای الهی است یعنی هر چه هم علی را ندیده بگیرند باز او رأس است.

لذا اگر انسان لایق ریاست نباشد نه ارزش تقوایی داشته باشد و نه علمی، هیچ کدام را نداشته باشد مانند خلفای خود ساخته صدر اسلام که به هیچ وجه لیاقت نداشتند و نمی توانستند کار مغز را بکنند نباید خود را در رأس قرار دهد.

انسان بزرگ نمی شود مگر اسباب بزرگی را فراهم کرده باشد. حضرت امام



صادق می‌فرماید «ملعون من ترأس»^(۱) ملعون است کسی که طلب ریاست کند «ملعون من هم بها» ملعون است کسی که همت به آن داشته باشد، پاشنه پا هیچ وقت مغز نمی‌شود یعنی از رحمت خدا دور است، خود شخص می‌داند که مدیریت یک تشکیلات را نمی‌تواند داشته باشد، از عهده یک کار بر نمی‌آید پس برای رسیدن به آن فعالیت نکن. در روایت می‌فرماید حتی کسی که به خودش وعده ریاست بدهد هم ملعون است یعنی کسی که می‌خواهد مثلاً وکالت جمعی را به عهده بگیرد یک افضلیتی، کمالاتی باید داشته باشد که بتواند بر آنها رأس باشد. ببینید سر نسبت به بدن چه فرقی دارد تمام فرماندهی در سر است اگر مغز از کار بیفتد تمام بدن از کار می‌افتد، لذا مرجع و رئیس باید لیاقت داشته باشد. اگر کسی محبت دنیا نداشته باشد از این جور چیزها دور است ولی اگر روزی در رأس بود ناعلاج فرماندهی را بعهد می‌گیرد. در مورد آسید ابوالحسین اصفهانی که قبل از آیه‌الله بروجردی مرجع بود هست، که تا چند روز قبل از مرجعیت خانه نداشت، در مسجد زندگی می‌کرد، علما با او موافق نبودند. یکی از علمای بزرگ می‌گفت من با این آقا مخالف بودم و ایشان کم‌کم داشت مرجع می‌شد، معلوم بود دستی در کار است و من دست حضرت امام زمان را نمی‌دیدم، خیال می‌کردم دستهای دیگری در کار است یا انگلیس یا ساواک. چون حضرت امام زمان را نمی‌شناختم و درباره‌ آن فکر نمی‌کردم، یک روز در رواق علی نشسته بودم مشغول عبادت بودم که حالی به من دست داد دیدم کنار مسجد کوفه هستم حضرت امام زمان چند قدم جلوتر می‌رود و من پشت سر او می‌رفتم هر چه تند یا آهسته می‌کردم ده قدم با او فاصله داشتم تا آقا وارد باغی شد، من هم وارد شدم

حضرت وارد قصری شد من هم وارد شدم، خادمی بود گویا مرا ندید، من خدمت حضرت نشستم و پنج مسأله را با خودم فکر کردم بیرسم، چهار تا پرسیدم یکی یادم رفت، خدا حافظی کردم بیرون آمدم آن یکی یادم آمد خواستم برگردم بیرسم، خادم جلویم را گرفت گفتم من الان خدمت حضرت بودم گفت حضرت اینجا نیست نایب حضرت امام زمان هست. گفتم خیلی خوب بهر حال می‌روم، رفتم دیدم جای حضرت امام زمان ، آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته (اینجوری یک نفر را رئیس می‌کنند) سؤالم را پرسیدم جواب خوبی داد از آن حال بیرون آمدم دیدم کنار رواق نشسته‌ام برخاستم رفتم منزل ایشان، به من تبسم کرد گفت مسأله را بیرسم، پرسیدم. عین همان جواب را داد. مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی حاضر نبود مرجعیت عظمی را قبول کند تا این که یک نامه‌ای شیخ محمد کوفی برای ایشان می‌آورد که در آن نوشته بود: «ارخص نفسک» نفس خودت را رخیص کن، یعنی ارزان کن، گران نفروش، نگو من حال ندارم با شما حرف بزنم «واجعل مجلسک فی الدهلیز» دم در خانه اتاقی درست کن در را هم باز بگذار تا هر که می‌خواهد بیاید، حاجب و دربان نداشته باشد «واقض حوائج الناس»^(۱) حوائج مردم را برآور. لذا این افراد این صفات خوب را داشتند که رئیس شیعه و فرمانده شیعه و نایب حضرت و جای حضرت امام زمان نشستند. لذا افراد ریاست طلب و جاه طلب محتاج‌ترین افرادند چون نیازمند مردم هستند آنقدر عقده‌ای و کم ظرفیت و بدون هیچ گذشتی هستند که با مردم برخورد می‌کنند که چرا تو فلان وقت به من سلام نکردی!

کوشش کنید از این صفات رذیله دور شوید شخصیت پیدا کنید، مستقل باشید، اعتماد بنفس داشته باشید، خود بخود همه اعضای بدن تحت فرمانت هستند تو ارزش



وجودی نشان بده یک کمالاتی، کشف و کرامتی تا مردم قبولت کنند.

در خانه‌ات بنشین، بندگی خدا را بکن، به مردم مستمند رسیدگی کن تا در خانه‌ات بیایند. حضرت علی فرمود: آنچنان ریختند که نزدیک بود فرزندان مرا زیر دست و پا پایمال کنند و الا من به طرف خلافت نمی‌رفتم. اگر خواستی رئیس باشی اینطور باش. بگذار مردم با خواهش و تمنا بیایند و بگویند تو بیا وکیل و رئیس ما بشو. من فکر می‌کنم دعای کمیل همین یک جمله‌اش خیلی جای فکر دارد که «و کم من ثناء جمیل لست اهلاً له نشرته» چقدر ثناء جمیلی که من اصلاً اهل آن نبودم، مثلاً مردم می‌گویند فلانی نماز شبش ترک نمی‌شود، نافله‌هایش را هم می‌خواند، از اولیاء خداست، آب دهانش متبرک است دعا بخواند شفا می‌دهد. اینها همه دست خداست. «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح»^(۱) خوبی‌ها را آشکار می‌کند و بدی‌ها را می‌پوشاند. بنشینید کمی فکر کنید ببینید چقدر بدی داشتید و چقدر خوبی؟

خوبی‌هایتان را همه می‌دانند ولی بدیها را نمی‌دانند. خوب این چنین خدایی را تو داشته باش بقیه را رها کن، اگر صلاح تو و جامعه باشد رئیس می‌کنند و اگر نباشد و با زحمت بروی رئیس شوی خرابکاری می‌کنی و مردم هم از تو متنفر می‌شوند.

سؤال صد و شصت و یکم:

با توجه به اینکه ما مسلمان و شیعه هستیم چرا در هر نماز باز هم باید بگوئیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و بطور کلی چه نوع هدایتی مورد نظر است؟

پاسخ ما:

هدایت غیر از نگه داشتن در راه راست است، یک وقت ممکن است انسان بگوید خدایا ما را در این راه باقی نگه دار، یک وقت هم می گوئیم ما را هدایت کن، در اینجا عرض می کنیم «اهْدِنَا» یعنی خدایا ما را هدایت کن. علّتش این است که در دنیا هر کس در هر مقام و مرحله ای باشد احتیاج به این هدایت دارد، هر کس باشد. خدای تعالی به حضرت پیامبر اکرم می فرماید: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»^(۱) تو ای پیغمبر! خدای تعالی تو را یافت که ضالّ بودی، یعنی گم شده بودی و خدا تو را راهنمایی کرد. همه افراد احتیاج به هدایت دارند. کسانی که در راه تزکیه نفس قدم بر می دارند خدای تعالی آنها را هدایت کرده و باید بگویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا» حمد می کنم خدا را که ما را هدایت کرد به این راه و مهم ترین چیزها هم همین راه است «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ» ما خودمان نبودیم که هدایت شویم «لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^(۲)

۱ - سوره مبارکه ضحی آیه ۷.

۲ - کامل زیارات صفحه ۴۱.



اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، اگر خدا دست ما را نمی‌گرفت ما خودمان نبودیم و مثل کار و کسب دنیا نیست، مثل علوم مادی نیست که بدون هدایت پروردگار انسان بتواند از آن فکری که خدای تعالی به او داده استفاده کند و کشفیاتی داشته باشد و اختراعاتی داشته باشد ولو آن هم در اصل بی‌ارتباط با پروردگار نیست، اما می‌شود مستقلاً یک یهودی، یک نصرانی، یا یک کافر یا یک مسلمان بی‌بند و بار در این علوم مادی فرو برود و به کنه و عمق آن برسد اما چیزی که اگر خدا هدایت نمی‌کرد ما نبودیم که خودمان برسیم کمالات روحی است که تصادفاً همه بعکس فکر می‌کنند، یعنی همه کارها را می‌گویند که باید انسان معلم داشته باشد، راهنما و هادی داشته باشد جز مسأله تزکیه نفس و کمالات روحی، و حال اینکه خدا در این آیه شریفه و دعا می‌فرماید اینطور بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ»^(۱) ما نبودیم که هدایت شویم و خودمان این قدرت را نداشتیم، عقل‌مان این قدرت را نداشت، فکرمان این قدرت را نداشت، نه تنها ما، بلکه بزرگترین متفکرین دنیا هم این قدرت را نداشتند اصلاً ذاتاً «مَا كُنَّا» «كُنَّا» لفظ جمع است یعنی همه افراد بشر حتی انبیاء و رسل «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» اگر هدایت خدا نبود، اگر خدا ما را هدایت نکند به جایی نمی‌رسیم. هدایت پروردگار هم اینطور نیست که هر کس کار خودش را بکند و خدا هم همینطور خودش هدایت می‌کند خیر! بلکه در مسائل مادی فرموده من روزیتان را می‌رسانم «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ»^(۲) «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^(۳) اینها را وعده کرده که رزق و روزی انسانها و آنچه

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۴۳.

۲ - سوره مبارکه زخرف آیه ۳۲.

۳ - سوره مبارکه هود آیه ۶.

مایهٔ معیشت و عیش آنهاست برساند و بین آنها تقسیم کرده، اما در خصوص هدایت به رسیدن به کمالات روحی، پروردگار متعال شرطی دارد می‌فرماید: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱) کسی که جهاد کند. جهاد هم به معنای مبارزه با نفس و جهاد با نفس است. «اطلاق المطلق ينصرف الى فرد الاكمل»^(۲)، وقتی چیزی را مطلقاً می‌گوییم، منصرف به همان فرد کاملش است. اینکه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» کسی که جهاد در راه ما بکند منظور جهاد کوچک که جنگ در راه خدا باشد نیست بلکه جهاد اکبر منظور است که جهاد با نفس باشد که آن هم مقدماتی دارد، یکی از مقدماتش استقامت است، یکی دیگر از مقدماتش صراط مستقیم است.^(۳)

۱ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

۲ - قاعدة اصولی است.

۳ - توضیحات مفصل بیشتری در رابطه با سؤال فوق و همچنین مبحث جهاد با نفس در کتاب «حل مشکلات دینی» صفحه ۱۱۳ تا ۱۲۱ از همین مؤلف بیان شده است. در آنجا آمده است: «انسان صالح انسانی است که صراط مستقیم را بگیرد و جلو برود.»



سؤال صد و شصت و دوم:

لطفاً بفرمائید منظور از ظهور شخصی چیست؟

پاسخ ما:

اگر کسی خودش را از جمیع رذایل پاک کند و به کمالات روحی برسد، برای یک چنین کسی ظهور شخصی صورت می‌گیرد، یعنی تمام امتیازات بعد از ظهور را به چنین فردی که خودش را ساخته می‌دهند، مثلاً بعد از ظهور مزیت ارتباط با حضرت وجود دارد که به این فرد که مراحل سیر الی الله را پیموده قبل از اینکه ظهور عمومی صورت بگیرد می‌دهند و یا اینکه انسان می‌خواهد بعد از ظهور راحت زندگی کند و یا هر توقع دیگری که بعد از ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد به افراد مهذب و دارای کمالات روحی داده می‌شود.

حتی انسان در اثر طی مراحل خودسازی به جایی می‌رسد که اگر بخواهد تا آخر دنیا زنده بماند می‌تواند بماند و اگر هر لحظه بخواهد بمیرد، می‌تواند بمیرد. شاید بعضی بپرسند پس چرا تاکنون چنین چیزی نشده که یک نفر تا آخر دنیا بماند؟ در جواب می‌گوئیم کسی که به این مقام می‌رسد اصلاً چنین چیزی را نمی‌خواهد! اگر شما دنیا را زندان فرض کردید هیچ وقت دلتان نمی‌خواهد در زندان باقی بمانید در ضمن در حدیث قدسی آمده که خدای تعالی می‌فرماید: «ما تَرَدَّدْتُ فِی شَیْءٍ اَنَا فاعله،

کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن یکره الموت و اکره مسائته»^(۱)، در هیچ چیز تأمل نمی‌کنم آنقدری که در قبض روح بنده مؤمنم تأمل می‌کنم، اگر او کراحت از مردن داشته باشد.

سؤال صد و شصت و سوم:

آیا انجام اعمال شایسته، فقط به نیت درک ثواب و فضیلت، در شأن یک مؤمن هست؟ و اگر نه، چگونه می‌توان عمل را فقط برای رضای خالق مهربان انجام داد؟

پاسخ ما:

افراد مختلف هستند، بعضی‌ها اعمال را برای درک ثواب انجام می‌دهند همینطور که کارگرها مختلفند، بعضی‌ها کار می‌کنند برای گرفتن پول، بعضی‌ها هم کار می‌کنند برای محبت به صاحب‌کار، یک عده هستند که برای دریافت ثواب و اجر، اعمالی انجام می‌دهند، این هم مورد تأیید دین و خداست، انسان کار بکند ولو به قصد ثواب باشد. بعضی‌ها البته روی اخلاص و محبت به پروردگار کار می‌کنند همانطور که حضرت امیر (صلوات الله علیه) می‌فرماید: «بل وجدتك اهلاً للعبادة»^(۱) من تو را یافتم که باید عبادت را بکنم چون تو را دوست دارم. چون تو را شناختم، چون می‌دانم تو معبود من هستی و من باید بنده تو باشم، من بندگی تو را می‌کنم.

یک عده هستند که با این چیزها کاری ندارند طرف هر که می‌خواهد باشد کار می‌کنند که مزد بگیرند، چون وعده بهشت و ثواب و روز قیامت و سعادت و خوشبختی به آنها داده‌اند، نماز می‌خوانند و عبادت می‌کنند.

اینها هم از نظر قرآن تأیید شده، چون همه نمی توانند به خلوص برسند چون خیلی مشکل است رسیدن به مرحله خلوص و همه نمی توانند به آن برسند. لذا خدای تعالی تخفیف داده فرموده برای ثواب کار کنید، برای خودتان، برای مزد گرفتن کار کنید. «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^(۱) جزا داده نمی شوید مگر به آنچه که عمل کردید مگر بندگان مخلص خدا، که ما به اعمال آنها کار نداریم، آنها بی حساب دستورات ما را عمل کرده اند ما هم بی حساب به آنها اجر می دهیم و در بهشت قرارشان می دهیم.



سؤال صد و شصت و چهارم:

بفرمائید یک ولی خدا چگونه از لغویات پرهیز می‌کند و بطور کلی در امور معمولی زندگی چگونه عملکردی دارد؟

پاسخ ما:

اگر انسان تزکیه نفس کرد و از اولیاء خدا شد هر چیزی را که می‌خواهد انجام دهد یا بخورد مثل مریض عمل می‌کند، یک مریض وقتی دارو را می‌خورد بیشتر به نیت اینکه فایده‌ای برایش دارد می‌خورد و هیچ وقت نشده یک مریض ببیند این قرص خوشمزه‌تر است بیشتر بخورد، آن قرص که بدمزه‌تر است کمتر بخورد او همیشه به فکر فایده‌اش است. وقتی ببیند این قرص فایده‌اش برای او زیاد است و طبیب گفته که مثلاً روزی ده تا بخور یا پنج تا بخور یا سه تا بخور به همان تعداد می‌خورد، چه خوشمزه باشد چه بدمزه.

یک انسانی که از اولیاء خداست و به مقام کمال رسیده یک چنین حالتی دارد در تمام کارها، هر کاری که می‌کند، هر برنامه‌ای که دارد، هر غذایی که می‌خورد حتی لباسی که می‌پوشد، بفکر فایده دنیوی است یا فایده اخروی و کار بیهوده نمی‌کند و در آیه شریفه قرآن هست که «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^(۱) که شخص مؤمن کار لغو، بیهوده و بی‌فایده نمی‌کند.

۱ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۳.

سؤال صد و شصت و پنجم:

چه عاملی باعث می شود که یک شیعه در اعتقادش سست می شود؟

پاسخ ما:

غالباً در اثر غفلت چنین مسأله ای به وجود می آید و اساساً انسان یک بُعدی است و خیلی کم افرادی پیدا می شوند که دارای ابعاد مختلف باشند مگر ائمه اطهار و اولیای خدا. وقتی انسان به یک چیزی توجه زیاد کرد از مسائل دیگر غافل می شود. شخصی که مشغول انجام کار مورد علاقه اش می باشد در آن لحظه اگر فرزندش که او را خیلی هم دوست دارد کنارش بیاید متوجه نمی شود.

بعضی از دانشمندان بزرگ در دینشان بسیار ضعیف تر از یک انسان معمولی هستند چون تمام تمرکزشان روی اکتشافاتشان است. و به همین دلیل اکثر دانشمندان علوم مادی بی دین هستند و کمتر پیدا می شود یک پزشک حاذق یا یک مهندس قابلی که از اولیای خدا باشند. البته نه اینکه اصلاً نباشند اما به ندرت چنین اشخاصی پیدا می شوند. گاهی می شود که انسان از اکتشافات یک ریاضیدان پی به خدا می برد، اما خود آن دانشمند متوجه نیست و خدا را قبول ندارد چون تمام تمرکزش رفته روی اکتشافش و یا یک پزشک در دانشکده پزشکی حساسیت قلب را طوری تشریح می کند که انسان هر لحظه وجود خدا و قدرت نمایی اش را مشاهده می کند اما خود آن پزشک متوجه



این معنی نیست، انسان وقتی خیلی متوجه امور مادی شد چون یک بُعدی است ممکن است از یاد خدا غافل شود مگر اینکه کارهایش را در مسیر الله قرار دهد که در عین حال متوجه خدا شود که خدای تعالی دربارهٔ این افراد می‌فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^(۱).

شخصی که در ضمن انجام هر کاری دائماً به یاد خدا باشد و بگوید خدایا این کار را بخاطر تو می‌کنم، در این صورت است که عقایدش محفوظ می‌ماند و فطرتش تاریکی نمی‌گیرد و الاً طبیعی است انسانی که زیاد به کارهای مادی توجه کند حتی عقایدش را زیر سؤال می‌برد و حجاب روحی‌اش زیاد می‌گردد.

سؤال صد و شصت و ششم:

آیا درست است که افراد متدین در کارهایشان پیشرفت بیشتری دارند؟

پاسخ ما:

بله کسی که کاری را انجام می دهد بخاطر اینکه خدا دوست دارد، این کار را درست انجام می دهد، چون خدا دوست دارد انسان فعال باشد «المؤمن کیس»^(۱) مؤمن باید زیرک و فعال باشد، لذا بیشتر کار می کند. اما شخصی که برای خدا کار نمی کند در کارش غش وارد می شود، امانتداری اش را از دست می دهد و به دنبال بعضی پولهای نادرست می رود و به همین دلیل پیشرفت افرادی که متدین نیستند کمتر است و به تجربه ثابت شده، کسانی که متدین هستند و برای خدا کار می کنند پیشرفتشان بیشتر است.



سؤال صد و شصت و هفتم:

منظور از چشم باطن یا چشم دل چیست؟

پاسخ ما:

ما یک چشم ظاهر بینی داریم که اشیاء را در بُعد مادی می بینیم، سنخیت بین چشمهای ما و جهان ماده خیلی واضح است. چون بین چشم و دید ما و جهان ماده و چیزهایی که از ماده خلق شده سنخیتی هست، روی این اصل، این سنخیت آنها را با هم مرتبط می کند و هر چه ما می بینیم مادیات است.

حتی توقع داریم ارواح یا ملائکه یا حتی بعضی گستاخی را آن قدر بالا برده اند که خدا را مایلند به همین چشم ظاهر ببینند و آنها را با قیافه مادی مشاهده کنند، یعنی ما بسیار دوست داریم که آنها را با خودمان تطبیق کنیم و حاضر نیستیم که خودمان را با آنها تطبیق دهیم، و از عالم ماده بیرون بیائیم و با عالم معنی سنخیت پیدا کنیم، طبیعی است که اینکار انجام نمی شود و بعضی افراد هستند از اول عمر تا آخر عمرشان در همین مادیات غوطه ورنند، مادیات را می بینند و مشاهده می کنند. همین هایی که در عالم هست، اگر بخواهیم برایش اسمی بگذاریم، همانطور که در قرآن و روایات هست عالم ملک است. و این عالم ملک یک پشت پرده ای دارد که با این چشمها دیده نمی شود، با این حواس ظاهری احساس نمی شود، و انسان باید چشم دیگری داشته باشد حواس دیگری باید داشته باشد تا آن بُعد دوم عالم را که اسمش ملکوت است مشاهده کند.

در دنیا انسان باید یک چشم دیگری هم داشته باشد «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^(۱) گاهی یک فردی وارد اتاق می شود چیزی که دیده، در و دیوار و کتاب و چند نفری است که نشسته اند اما یک وقت هست یک فرد وارد اتاق می شود در و دیوار را نمی بیند بلکه نگاه به افراد می کند می بیند عجب افراد ملکوتی خوبی هستند یا در یک جایی وارد می شود می بیند یک عده افراد تاریک و سیاهی هستند.

افرادی بوده اند در میان اولیاء خدا که به بعضی می رسیدند مثل اینکه سالها با هم رفیق بودند، جذب می شدند چون سنخیت روحی با هم داشتند، چشمی داشتند می دیدند که این شخص با خودشان سنخیت روحی دارد بعکس از بعضی ها آن چنان تنفر پیدا می کردند که انسان فکر می کرد اینها نسبت به هم پدرکشتگی دارند، اصلاً نمی توانستند طرف را تحمل کنند این همان چشم باطنی است، چشم ملکوتی است.



سؤال صد و شصت و هشتم:

چرا اکثر مردم یا اصلاً موفق به تزکیه نفس نمی‌شوند یا دیر به هدف می‌رسند؟

پاسخ ما:

یک مسائلی مانع می‌شوند، موانع اینها هستند که یک مطالبی در مغزهای ما فرو کرده‌اند که پاک کردن آنها مشکل است یکی از آنها که خیلی مشکل شده این است که ما فکر می‌کنیم خدای تعالی دیر از ما راضی می‌شود، فکر می‌کنیم به هر جایی از مقامات عالیه کمالات برسیم باز باید بگوئیم ما گنه‌کاریم، بدبختیم، بیچاره‌ایم! اگر کسی بدن سالمی دارد و بگوید من سالمم می‌گویند چرا عجب کردی؟ روح هم اگر سالم شد همینطور، چرا سلامت بدن را نمی‌توانی عجب بگویی اما گنه‌کار نبودن و بدبخت نبودن را می‌گویی؟ برای اینکه این مسائل در مغز ما فرو رفته است. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»^(۱) تو چگونه می‌توانی از این همه گناه و معصیت نجات پیدا کنی؟ در حالی که تو هر چه گناه داشته باشی می‌بینی در قرآن خداوند نمونه تندتری آورده که با چهل روز توبه خدا او را بخشیده است (قَضِيَّهٔ بَهْلُولِ نَبَّاش).

یا می‌گویند اگر از اوّل تا آخر عمرت اهل تقوی و کمالات باشی در عین حال ممکن است همان لحظه آخر، خدا با تو لج کند و سرنگونت بکند و از بدترین افراد شوی!!

هیچ ظالمی اینکار را نمی‌کند تا چه رسد به خدای رحمان و رحیم.

مشکل بعدی این است که گناه خود را به گردن دیگران یا خدا یا حتی شیطان می‌اندازیم، کوشش کنید گناه و اشتباهتان را به گردن بگیرید.

خیلی عجیب است می‌خواهد شکسته‌نفسی کند می‌گوید خدا به من توفیق خواندن نماز شب نداد! تو سرِ شب بخواب توفیق پیدا می‌کنی. چطور خدا توفیق نماز شب نداد اما توفیق گناه کردن داد؟ اینطور نگوئید و الا در همین نفس و زندگی خود زندانی می‌شوید، لازم نیست مثل حضرت یونس در شکم ماهی زندانی شوید. ما را در بدبختی‌ها و چه کنم چه کنم‌ها زندانی می‌کنند. اگر زندانی شده‌اید می‌خواهید نجات پیدا کنید بگوئید «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^(۱) البته گفتن تنها فایده ندارد یک دفعه بگوئید اما با توجه و درست بگوئید مشکل حل می‌شود. هر غمی دارید اول فکر کنید چه کرده‌اید اگر ندانستید و نفهمیدید علی‌الحساب این ذکر را بگوئید.

سؤال صد و شصت و نهم:

در کتاب پرواز روح چهار عامل حجاب‌های روحی را جهل، گناه، عادت و طبیعت می‌دانید توضیح دهید.

پاسخ ما:

حجاب ظلمانی را گناه به وجود می‌آورد. وابستگی مادی به دنیا، در اثر تربیت، محیط و طبیعت به وجود می‌آید نیاز به سینهٔ مادر در خردسالی هفت یا هشت مرض را به وجود می‌آورد مانند انحصار طلبی. مکیدن شیر از سینه مادر و محبت به سینه مادر، حب دنیا را در او به وجود می‌آورد، این که اسباب‌بازی دیگری را می‌خواهد طمع و حرص را در او به وجود می‌آوری و این که خودش داشته باشد و دیگری نداشته باشد، زیاده‌طلبی در او به وجود می‌آید. نتیجه این مرض‌های روحی است که ریشه کرده و شکوفا شده است. فردی آمد به حضرت داوود گفت برادرم نبود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند، این باعث تضاد منافع می‌شود و بی‌عدالتی و قساوت را به وجود می‌آورد. یک اسباب‌بازی دارد دو تا می‌خواهد، نتیجه‌اش این امراض است و در همان اول باید محیط را سالم و بچه دو ساله را نصیحت کرد. این فطرت است که پیشوا باید باشد درس عالم ذر است «فشرط علیهم الزهد»^(۱) باید در کمالات جلو باشیم و کمالات را بخواهیم، نگوئید بچه دو

ساله است نمی فهمد، مانند یک جوانه است که ده سال بعد باعث خرابی خانه می شود. کشیدن سیگار اولش سخت است، فحاشی کردن مشکل است ولی کم کم عادی می شود، عادت غالباً جای فطرت را می گیرد، حتی عادات خوب، مثل اینکه عادت کرده اید نماز شب بخوانید و اگر نماز شب نخوانید فردا کسل هستید و برای رفع کسالت نماز می خوانید یا اگر شخص عادت کرده بود با وضو بخوابد و یک شب دید وضو نگیرد خوابش نمی برد و برای خواب رفتن وضو می گیرد.

جهل هم این است که نمی داند کاری خوب نیست در صراط نیست، مقدسهایی که خیلی عبادت می کنند و فکر می کنند خیلی خوب هستند، مثل شخص خودخواهی که با اعمال مستحب فکر می کند به کمال رسیده و این جاهل است و این توقف خودش از صفات رذیله است، اگر کسی فکر کرد به حد نهایی رسیده فکرش از جهل است و یا از صفات رذیله ممکن است باشد. اساس امراض روحی جهل است که همه این ها برای روح حجاب هستند.



سؤال صد و هفتادم:

چگونه در جامعه اسلامی می توانیم لاقفل جلوی گناهان علنی را بگیریم؟

پاسخ ما:

اینکه مردم و مسلمانها گناه علنی می کنند و اهمیّت به گناه نمی دهند و خدا را به حساب نمی آورند به خاطر این است که ما اهمیت به مسائل نمی دهیم به اشخاص فاسق اعتماد می کنیم فرقی برایمان نمی کند که مسلمان ظاهرالصلاحی پیش ما بیاید یا فرد فاسق ظاهرالفسقی یا به هیچکدام اعتماد نمی کنیم یا به هر دوی آنها اعتماد می کنیم که هر دو غلط است. به هر کس پروردگار متعال می فرماید باید اعتماد کنیم. می گویند به مؤمن اعتماد کن. مؤمن کسی است که تعهدی دارد که به هیچ وجه گناه نمی کند، متعهد شده است، ما افرادی داریم که متعهدند که گناه نکنند و اگر یک وقتی گناه کردند برای گناهانشان جریمه فوق العاده ای می دهند که دیگر گناه نکنند. چنین شخصی به هیچ وجه خیانت نمی تواند بکند چون بدترین گناهان خیانت است.

سؤال صد و هفتاد و یکم:

در عصر فعلی چگونه می توان مردم را از گناه کردن باز داشت؟

پاسخ ما:

در طی قرون قبل، مردم از نظر سواد و رشد فکری در وضعی بودند که فقط با ترساندن از خدا آنها را از گناه ننگه می داشتند و لذا در گذشته مبلغین، ما را از خدا زیاد ترسانده اند مثل ترسیدن یک مظلوم از ظالم و بیدادگر که بر یک عده مسلط می شود و همه باید از بیدادگری اش بترسند. حتی مردم در گذشته نسبت به زمامدارهای خودشان همینطور بودند یعنی یک زمامدار دیکتاتور مستبد فقط با ترساندن و اظهار قدرت کردن می توانست مردم را کنترل کند.

در طول زمان هر چه عقب تر می رویم متوجه می شویم تسلط یک قدرتمند و بیچاره کردن مردم بیشتر است، تا به زمان فرعون و زمامداران خودسر می رسد که هر چه ادعا می کردند مردم مجبور بودند بشنوند و قبول کنند حتی ادعای خدایی می کردند و مردم ناچار بودند آنها را به خدایی قبول کنند و تنها چیزی که مردم را وادار به این امر می کرد دو چیز بود: (۱) یکی عدم رشد فکری و بی سواد بودن مردم (۲) اعمال قدرت و شکنجه و اذیت و آزار از ناحیه آن قدرتمند.

ولی در زمان ما سراسر کره زمین وضعی دارد که مردم حاضر نیستند زیر بار ظلم بروند. هر کجا که ظلم فشار می آورد مردم یک حرکتی می کنند و خودشان را از زیر بار

آن نجات می‌دهند و یا اینکه لااقل داد می‌زنند و می‌فهمند که بر آنها ظلمی واقع شده (شاید بهترین نمونه در اثبات این مطلب انقلاب ایران باشد که پس از آن ظلمهایی که از طرف رژیم‌های گذشته و بالاخص رژیم شاه بخاطر فشارهایی که بر مردم وارد شد یک روز دیدیم همه با یک زبان و یک حرکت خودشان را از زیر بار ظلم نجات دادند و انقلاب کردند، نظیر این مسائل زیاد بوده، همین الان هم هست. مدتها بود که هر چه مردم فلسطین را اذیت کرده و به آنها ظلم نمودند زیر بار آن می‌رفتند شاید متجاوز از پنجاه سال قبل همین مردم فلسطین بودند که سرزمین‌های خودشان را به دست خود به اسرائیلی‌ها دادند ولی امروز حرکت کرده‌اند و دوست دارند با سنگ و چوب زمین‌های خود را پس بگیرند).

امروز مردم دنیا و بالاخص مسلمانها و خصوصاً شیعیان بخاطر تحصیلات، باسواد شدن و اطلاعات فراوان از معارف حقّه الهی رشد فکری‌شان طوری است که باید از راه دیگری با خدا مرتبط‌شان کرد نه با ترساندن از خدا.

ترس از خدا یعنی چه؟ آیا ترس انسان از خدا مثل ترس یک مظلوم از ظالم است؟ این غلط است. پس ترس از خدا چگونه است؟ خدایی که در شروع تمام سوره‌های قرآن می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم» خدای مهربانی که بر همه مهربان و به مؤمنین به خصوص مهربانتر است، در سوره حمدی که در شبانه روز ده مرتبه در نماز تکرارش می‌کنیم هم در «بسم الله» و هم در خود سوره حمد نام خود را رحمن و رحیم گذاشته.

خدای رحمان و رحیم یعنی خدای مهربان، خدای پر محبت، خدائی که بندگان را دوست دارد می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»^(۱) «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»^(۲) اگر عده‌ای گناهکار خدمت حضرت پیامبر اکرم در حضور ایشان نشستند و استغفار کردند، پیغمبر اکرم هم برای آنها استغفار کرد خدا تَوَّاب و رحیم خواهد بود.

در برابر چنین خدای مهربانی انسان نباید معصیت کند. خدای با این عظمت فرموده غیبت نکن (ما نُقِلْ مجالس مان است) فرموده: دروغ نگو (ما کارمان به غیر از دروغ گفتن پیش نمی‌رود) به ما گفته: از روی شهوت به زنها ولو اینکه صورتشان باز باشد نگاه نکن. روایتی از علی بن ابیطالب است که می‌فرماید: «كَانَ قَتْلُ عَلِيٍّ سَبْعِينَ مَرَّةً» فکر نکنید گناه زنا یا قتل یک مظلوم است، نه، یک کار و گناه خیلی کوچک است که هر کس مرتکب شود مثل این است که حضرت علی را هفتاد بار کشته است. گاهی می‌شود ما خودمان قاتل علی بن ابیطالبیم. ما نمی‌دانیم گناه کردن چقدر بد است. هر چه یک قانونگذار عظمتش بیشتر است تخلف از آن قانون اهمیتش بیشتر است.

امیرالمؤمنین فرمود: هر گناهی که انسان می‌کند مثل لکه تاریکی است که به قلبش وارد می‌شود گناه بعدی پهلوی این لکه، تاریکی دیگری به وجود می‌آورد. همینطور گناهان قلب انسان را سیاه می‌کند و وقتی که اینطور شد دیگر قابل هدایت نیست، دل قسی می‌شود. توبه باید نصوح باشد. «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً»^(۳) توبه نصوح یعنی اینکه اگر انسان را قطعه قطعه بکنند دیگر حاضر نباشد گناه کند.

۱ - سوره مبارکه زمر آیه ۵۳.

۲ - سوره مبارکه نساء آیه ۶۴.

۳ - سوره مبارکه تحریم آیه ۸.



خدا هم مهربان است او خواسته از راه مهربانی بندگان را به سوی بهشت دعوت کند. همه جا فرموده است که او خدای رحمان است، رحیم است، عطف است، عفو است، غفور است، اینها مهربانی های پروردگار است.

حضرت امام عصر (ارواحنا فداه) به همه ما مهربان است. دعایتان می کند. حتی به مراجع تقلید دستور فرموده اند با مهربانی با مردم روبرو شوید.

سؤال صد و هفتاد و دوم:

در روایات آمده که یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است آیا انسان می تواند با فکر کردن امراض روحی را از خود دفع کند و انسان خوبی شود؟

پاسخ ما:

عین این مطلب را اگر بیاوریم روی مرض های بدنی، مثل این است که بگوئیم برای یک جمع مریض، یک نسخه عمومی بدهید که همه خوب بشوند و این چه کاری است که همه تک تک برویم مطب و زیر آزمایش و تحت بررسی دکتر قرار بگیریم و نسخه خاصی به ما بدهند و بعضی مرضها سالها طول بکشد این کار مشکلی است، مریض بنشیند یک دقیقه فکر کند تا خوب شود!! این حرف را هیچ کس قبول نمی کند.

مرضهای روحی دقیق تر از مرضهای بدنی است به جهت اینکه مرضهای بدنی با معاینه و با دستگاه عکسبرداری تشخیص داده می شود اما امراض روحی تشخیص داده نمی شود. با این وضع، چطور می شود یک نفر که ذاتاً حسود است و یک نفر که بخیل است با یک نفر که آدم خونخواری است مثل صدام، همه اینها را با یک نسخه معالجه کرد؟ یا با یک قدری فکر معالجه کرد؟ مگر صدام فکر ندارد؟ یا این همه آدمهای بد فکر می کنند اما نمی توانند خودشان را کنترل کنند، نمی توانند خودشان را اداره کنند، باطن آنها خراب است، امراض روحی دارند.



افرادی می‌گویند ما شبها تا صبح گریه می‌کنیم که فردا صبح خیانت نکنیم، دزدی نکنیم، اما باز هم فردا آن کار را می‌کنند. اما در خصوص استفاده از فکر این گونه است که مثلاً شخصی مرض بدنی دارد و رفته دکتر، داروهایش را هم گرفته و مرضش هم تشخیص داده شده و معالجه‌اش هم مشخص شده اما آدم بی‌فکری است، قرصی را که باید صبح بخورد، می‌گذارد شب همه را با هم جمع می‌کند می‌خورد، یا شربتی را که می‌خواهد تا ده روز بخورد همه را یک دفعه می‌خورد، به این شخص می‌گویند فکر کن و هر چه که دکتر گفته انجام بده!

فکر بعد از این است که انسان راهنمای فکری داشته باشد. بعد از آن ارزش دارد والا یک نفر انسان بیسواد را بگوئیم فکر کردن ثواب دارد، شما برو در اتاق تنها بنشین فکر کن ان شاء الله باسواد می‌شوی! یا ان شاء الله طبیب می‌شوی! یا ان شاء الله آدم خوبی می‌شوی! چنین چیزی ممکن نیست فکر به خودی خود که انسان را به جایی نمی‌رساند.

گاهی می‌شود یک مهندس ده دقیقه می‌نشیند فکر می‌کند و نقشه یک ساختمان را می‌کشد و این به این معنا نیست که دیگر ساختمان ساخته شد و تمام شد، خیر، طرح آن ریخته شده و باید عمل کند و سالها زحمت بکشد تا به نتیجه برسد.

سؤال صد و هفتاد و سوم:

همانطور که می دانید بعضی گناهان نابخشودنی است اما در روایت آمده برای شهید هفت خصلت است، اولین خصلتی که شامل او می شود این است که وقتی اولین قطره خون وی به زمین می رسد تمام گناهان او بخشیده می شود، با توجه به مطلب فوق چگونگی این تضاد را توضیح دهید.

پاسخ ما:

اگر گفته اند که بعضی گناهان بخشیدنی نیست دیگر فرقی بین شهید و غیر شهید وجود ندارد فرض کنید شمر بن ذی الجوشن که حضرت سیدالشهداء را شهید کرده، که این گناه بخشیدنی نیست، اگر آمد در رکاب حضرت سجاد مثلاً اگر ایشان قیامی کرده باشند و او کشته شود، آیا این گناهش بخشیده شده؟ خیر.

بعضی گناهان قابل بخشش نیست، و این که در قیامت بعد از اینکه سالها در جهنم معذب بود پروردگار متعال آیا او را خواهد بخشید؟ ما اطلاع نداریم. کسی که گناهان نابخشودنی انجام دهد از جمله کشتن پیامبران و یا گناه شرک به خدا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»^(۱) خدا کسی را که مشرک باشد نمی بخشد این چنین افرادی اصلاً شهید

نمی‌شوند، ممکن است کشته شود اما شهید نمی‌شود، متأسفانه واژه شهید در زمان ما مقداری لوث شده. بعنوان مثال یک شخصی ارمنی (غیر مسلمان) سربازی رفته در جبهه و اتفاقاً کشته شده، دیگر نمی‌شود به او شهید گفت. چون این حرف پایین آوردن مقام شهید است.

این چنین فردی با آن جوانی که می‌رود غسل شهادت می‌کند و کفن می‌پوشد و هر لحظه منتظر است تیر به قلبش بخورد تا با حضرت امام حسین محشور شود بسیار فرق دارد، اگر به هر دوی آنها بگوئیم شهید، به یک چنین جوانی که واقعاً در راه خدا شهید شده توهین کرده‌ایم.

شهید یعنی کسی که شهادتش را خدا قبول کند. شمر اگر در رکاب ده امام، شمشیر بزند باز شهادت او را خدا قبول نمی‌کند، شهید نمی‌شود، هر کسی را نمی‌توان گفت شهید. کسانی شهیدند که اولاً کارهایشان را درست کرده باشند، بعضی از این افراد از خانه که حرکت می‌کردند وصیتنامه‌شان را می‌نوشتند و می‌گفتند از خدا بخواهید که خدا شهادت را نصیب ما بکند و آنجا هم شبها نماز شب می‌خواندند، زیارت عاشورا می‌خواندند، همیشه رو به طرف کربلا می‌کردند که یا ابا عبدالله، جزء شهداء رکاب تو می‌شویم. این چنین فردی را می‌شود گفت شهید، و این شخص گناه «لَا یَغْفِرُ» (یعنی غیر قابل بخشش) ندارد اگر هم داشته باشد قبلاً جبران کرده. کسی که روز قبل پدر و مادرش را رنجانده و اذیت کرده و آنها از او ناراضی هستند اگر امروز برود جبهه برای شهادت غلط است. اول باید مادرش را راضی کند بعد پدرش را راضی کند، نمازهای نخوانده‌اش را بخواند، روزه‌های نگرفته‌اش را بگیرد، کسی که می‌خواهد برای شهادت برود باید اینگونه عمل کند، تا چه برسد به اینکه گناهان «لَا یَغْفِرُ» کرده باشد که هیچ قابل بخشش نباشد، این چنین کسی اصلاً نمی‌تواند قدم در راه

شهادت بگذارد.

اگر کسی توانست در راه شهادت قدم بردارد، به فرض آلودگی‌هایی هم داشته باشد مثلاً تزکیه نفس نکرده، یا یک معصیت‌های جزئی کرده اینها را در همان لحظه‌ای که اولین قطره خونش به زمین می‌ریزد خدای تعالی می‌بخشد.



سؤال صد و هفتاد و چهارم:

تقاضا می‌کنم دربارهٔ چگونگی طی‌الارض و اینکه آیا همهٔ انسانها به اندازهٔ توانایی خود دارای طی‌الارض هستند مطالبی بیان بفرمائید.

پاسخ ما:

کیفیت طی‌الارض را نمی‌توان شرح داد. اجمالاً ما طی‌الارض را قبول داریم چون در قرآن آمده. در جریان حضرت سلیمان، ایشان به وزیرش فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا»^(۱) که شرح مفصل آن در قرآن آمده، آصف بن برخیا با طی‌الارض رفت و تخت بلقیس را آورد و این مطلب را چون در قرآن آمده ما قبول می‌کنیم که طی‌الارض هست. اما اینکه طی‌الارض چگونه انجام می‌شود این کار خداست و حتی کسی هم که طی‌الارض می‌کند نمی‌داند که چگونه انجام می‌شود. اگر بگوئیم بدن در هنگام طی‌الارض پرواز می‌کند که با وجود این همه اولیاء خدا، هیچ وقت ندیده‌ایم که در آسمان پرواز کنند. و بطور کلی کیفیت طی‌الارض و اینکه با چه سرعتی حرکت می‌کند و آیا این بدن با این پوست و گوشت و استخوان لیاقت این سرعت را دارد یا نه؟ مشخص نیست. فلاسفهٔ بشری منکر طی‌الارض هستند و حتی قرآن را هم می‌خواهند توجیه کنند، اما ما منکر طی‌الارض نیستیم ولی از کیفیت آن خبر نداریم. در این خصوص جریانات زیادی هست که یکی را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم.

یکی از علماء یزد نقل می‌کردند که در مکه با یک نفر سنی برخلاف تقیّه بحثهایی کردم که او تصمیم بر قتل من گرفت و من خبر نداشتم، او مرا به خانه‌اش دعوت کرد وقتی آنجا رفتم تازه متوجه این موضوع شدم. من به او گفتم که می‌خواهم زیر آسمان دو رکعت نماز بخوانم او هم که خانه‌اش آپارتمانی بود گفت برو روی پشت‌بام، روی پشت‌بام مشغول نماز شدم، سرم روی سجده بود و از خدا خواستم که مرا از شرّ او نجات دهد، ناگهان متوجه شدم که صدای فرزندانم از حیاط به گوشم می‌رسد. سرم را بلند کردم، دیدم که روی پشت‌بام منزل خودمان در یزد هستیم! ایشان بدون اینکه متوجه شود طی الارض کرده بودند.

در روایت دارد که خدای تعالی گاهی زمین را می‌پیچاند و طی الارض ضعیفی برای اثبات حقانیت طی الارض به انسان نشان می‌دهد منتهی انسان متوجه نیست. بعنوان مثال گاهی مسائلی پیش می‌آید که توجیه آن ممکن نیست مثلاً مسافرتی کرده که باید دو ساعت دیگر به مقصد می‌رسید اما زودتر رسیده، گاهی حساب می‌کند حتی اگر با سرعت ۱۵۰ کیلومتر هم ماشین حرکت می‌کرد باز هم به این زودی نمی‌رسید، و این مسئله ممکن است در زندگی همه ما پیش آمده باشد اما متوجه نبودیم. و فکر کردیم چون سرگرم صحبت بوده‌ایم متوجه نشدیم و زود رسیدیم. گاهی خداوند روی مصالحی می‌خواهد ما را زودتر یا دیرتر برساند.

متأسفانه انسان‌ها اکثراً کارها را به خودشان متکی می‌دانند و الاً اگر یک مقداری شخصیت خود را نادیده بگیرند و کارها را به خدا متکی کنند از این گونه مسائل زیاد پیش می‌آید و اینگونه نیست که زمان بخواهد تند بگذرد، چون اگر زمان تند بگذرد باید برای تمام مردم تند بگذرد. و این فقط مربوط به همان شخص است، که انفعالاتی روی خودش و ماشینش و سرنشینان ماشین به وجود می‌آید.

سؤال صد و هفتاد و پنجم:

انسانیت انسان به چه چیزی بستگی دارد؟

پاسخ ما:

انسانیت انسان به نماز و عبادت نیست بلکه به صفات حمیده‌ای است که باید داشته باشد. شما صفات خوبی داشته باش، متخلق به اخلاق الله باش، و واجبات را انجام بده و محرمات را ترک کن کافی است.

ابن ملجم یک آدم مقدس و به ظاهر مسلمانی بود، از آن خشک مقدس‌هایی که خیال می‌کنند هر چه هست همان عبادت است، جزو خوارج بود، اینها عده‌ای بودند کاسه‌ای از آتش داغ‌تر، افراد انقلابی تند بی‌درک. در قرآن آمده که خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^(۱) نمی‌دانستند که علی مظهر پروردگار است، به ایشان می‌گفتند «الحکم لله لا لک یا علی»^(۲) حکم مال خداست نه مال تو! این افراد متحجّر و بی‌درک شعارشان آن جمله بود.

در حال حاضر هم اینگونه افراد هستند. مفاتیح را زیر بغلش می‌گذارد، حرم می‌رود و شب تا صبح مشغول عبادت است ولی کوچکترین معرفتی به امام زمانش ندارد و هر چه هم بتواند ظلم می‌کند. اینها تاریکتر از معصیت‌کاران هستند. وقتی که خدای تعالی

۱ - سوره مبارکه انعام آیه ۵۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۲ صفحه ۲۸۸.

می خواست حضرت آدم را خلق کند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ملائکه گفتند که: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» خدایا اگر احتیاجی به تسبیح یا ذکر داری ما هستیم، تقدیسست هم که می کنیم، سجدهات هم که می کنیم. چرا اینها را خلق کردی؟ فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^(۱) یکی از بزرگان می گفت یعنی ما مقدّس لازم نداریم. آدم می خواهیم (و حالا می خواهیم آدم خلق کنیم) و آدم شدن هم مشکل است. دعا و عبادت مثل دارو است انسان باید به اندازه رفع امراض روحی اش از عبادت و دعا استفاده کند. اگر سعی کند (۱) واجبات را انجام دهد (۲) محرّمات را ترک کند (۳) صفات رذیله را از خودش دور نماید، خدای تعالی آنچه را که نمی داند به او الهام می کند و تعلیم می دهد. «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمَ عِلْمِهِ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^(۲) کسی که عمل کند به آنچه که می داند خدا آنچه را که نمی داند به او تعلیم می دهد.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۳۰.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۸۹ حدیث ۴۴.

سؤال صد و هفتاد و ششم:

بهترین اثری که از انسان باقی می ماند چیست؟

پاسخ ما:

اگر فرزند انسان صالح باشد بهترین اثر انسان است، همینطور کتاب یک نویسنده. این دو چیز از هر چیزی اهمیتش بیشتر است و آثار بعدی از قبیل بناها، مسجدها در رتبه دوم قرار دارد.

بعضی از اینها شاخصیت دارد. مثلاً خانمی به نام گوهرشاد مسجدی در کنار مرقد مطهر علی بن موسی الرضا ساخته که این اثر خیلی مفید واقع شده است و دلالت بر شخصی به این نام می کند که در آن زمان برای عبادت مردم مسجدی ساخته است. در دنیا مسجد زیاد ساخته شده است ولی آنقدری که نماز صحیح، نمازی که شیعه با برنامه صحیح در مسجد گوهرشاد می خواند شاید در بین مساجد شیعه مسجدی این مقدار پرفایده نبوده است.

یادم است وقتی که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، قبل از اینکه در قم ساکن شوند به مشهد آمده بودند، من در آن وقت خردسال بودم، ایشان به یکی از علمای بزرگ به نام مرحوم آیت الله نهانندی گفته بودند معلوم است گوهرشاد این مسجد را با اخلاص ساخته است که این اندازه مفید واقع شده است. ایشان در ایوان مقصوره برای نماز می ایستادند و تمام مسجد گوهرشاد پُر می شد. مرحوم آیه الله نهانندی نقل

می کردند وقتی که آیت الله بروجردی به مشهد آمدند من جای نماز را به ایشان دادم و یک ماه رمضان مرحوم آیت الله بروجردی در مشهد نماز جماعت می خواندند، بعد از اینکه به قم تشریف بردند در خواب یا در بیداری حضرت فاطمه زهرا فرموده بودند: «اَکَرَمَتْ وَلَدِي اُكْرِمُکَ» تو به فرزند من احترام کردی و جای نماز را به او دادی، من هم به تو محبت می کنم. لذا یکی از نویسندگانی که آثارش باقیمانده و الان هم برای همه مفید است مرحوم آیت الله نهاوندی است. شاید کتابی وافرتر و بزرگتر درباره حضرت امام عصر ارواحنا فداه از کتاب «عبقری الحسان» نداشته باشیم. ایشان یک اخلاص عجیبی به حضرت امام عصر داشت. من در آن موقع سنم کم بود ولی شاهد بودم که با نماز در این شبستان که به نام مرحوم نهاوندی بود افراد مکرر خدمت حضرت ولی عصر زیر سایه ایشان رسیده بودند.



سؤال صد و هفتاد و هفتم:

راه بهتر رسیدن انسان به خداوند چیست و چگونه انسان بهتر می تواند مورد لطف خدای تعالی قرار گیرد؟

پاسخ ما:

عمل کردن به دستورات اسلام است و این که مقصدش معلوم باشد. بعضی ها هدفشان مکاشفه است، بعضی تخلیه روح، بعضی روی آب راه رفتن، بعضی به آسمان بالا رفتن، بعضی از قلوب مردم خبر دادن، بعضی دارای علوم غریبه بودن است، هر کس یک مقصدی دارد.

مقصدی که خدا از خلقت بشر در نظر گرفته این است که انسان خلیفه الله شود. بنده واقعی خدا باشد. راه رسیدن به این هدف هم، در صراط مستقیم بودن و رفتن به سوی خدا و استفاده از کلمات قرآن و سخنان خاندان عصمت و طهارت است. این هم وسیله ای برای رسیدن به مقصد که خلیفه الله شدن است. در اینجا تردیدی نیست که انسان باید استاد و راهنمایی داشته باشد که متأسفانه این مسئله در بین مسلمانها خیلی متروک واقع شده، البته سنی ها بهتر از ما این مسئله را عمل قبول دارند، منتهی آنها به صورت تصوّف عمل می کنند و اکثر افرادی که در بین اهل تسنن، اهل کمالات هستند صوفی می باشند. یعنی در بین اهل سنت صوفی گری یک امتیازی است، بر عکس شیعه که تصوّف را امتیاز نمی دانند. لذا با کمال افتخار

یک سنی می‌گوید: من صوفی‌ام یعنی من از اولیاء خدا هستم، دارای کمالاتم. در شیعه چون علمای بزرگ ربّانی بوده‌اند و تصوّف را خلاف راه حق می‌دانسته‌اند از این نظر با صوفی‌گری مبارزه کرده‌اند مثلاً از کسانی که خیلی شدید با تصوّف مبارزه کرده، مرحوم مقدّس اردبیلی است. او کتابی به نام (حدیقه الشیعه) دارد که در آنجا اکثر روایات ضدّ صوفی را ایشان عنوان کرده و خودش، دارای کمالاتی بوده، فردی بوده که وقتی سطل را در میان چاه می‌انداخته و پُر از جواهر می‌شده و بالا می‌کشیده، آنرا بر می‌گردانده و می‌گفته مقدس از تو، آب می‌خواهد جواهر نمی‌خواهد.

یا مثلاً تشرفاتى که خدمت حضرت ولّی عصر داشته است. چنین مردی بوده است. به طور کلی ریشه صوفی‌گری را علمای گذشته زده‌اند. اما چیزی که جایگزین این باشد (یا مردم نخواسته‌اند یا آنها ارائه کامل نداده‌اند) بنابراین وضع به این صورت در آمده که ما نه، صوفی هستیم، نه اهل معنا و کمالات. اسم‌مان مسلمان و شیعه است. الان ما نمی‌توانیم بفهمیم راه خدا چیست؟ خیال می‌کنیم با انجام واجبات و ترک محرمات به خدا رسیده‌ایم! این اشتباه است. برای تزکیه نفس حتماً باید انسان یا خودش مجتهد در این مسائل باشد یا استاد داشته باشد. استادش هم باید مجتهد در فنّ تزکیه نفس و کمالات باشد. و اگر استاد ندارد باید لااقل کمی به خودش برسد و از نظر روحی تزکیه نفس کند. اما متأسفانه لزوم داشتن استاد در بین ما هیچ معنا ندارد! یکی از علماء برای من نامه نوشته بود که: شنیده‌ام شما استاد داشته‌اید جواب دادم بله داشتم. (البته قبل از انقلاب بود. چون یکی از مسائلی را که مرحوم امام زیاد مطرح کردند استاد اخلاق بود و راه را برای اینکه انسان اظهار کند که ما مرادی، مرشدی، داشته‌ایم باز کردند. خیال نکنید مرشد مخصوص صوفی‌هاست، خیر، شما به حضرت رضا



می‌گویید: «اشهد انک الامام الهادی و الولی المرشد»^(۱) ایشان نوشته بود: استاد و مرشد داشتن مال صوفی‌هاست! چه کسی چنین حرفی زده؟ کوچکترین و جزئی‌ترین کاری که انسان می‌خواهد انجام دهد یک استاد می‌خواهد. (یک وقتی یک بچه هشت ساله استادمان شد. غذایی را در جایی جلویمان گذاشتند من نمی‌دانستم آنرا چگونه می‌شود خورد، قاشق نبود، چوبی کنارش بود، با انگشت هم نمی‌شد خورد، بچه‌ای آنجا بود به او گفتم بیا، آمد گفتم از این غذا بخور. او چوب را برداشت و داخل غذا زد و پیچاند و غذا سرش جمع شد و در دهانش گذاشت. ما هم یاد گرفتیم) وقتی برای یک چیزی مثل خوردن، انسان به استاد نیازمند است آن وقت برای راه خدا و رسیدن به خدا و تزکیه نفسی که در آن بزرگان از علماء مانده‌اند و آن قدر برایشان مهم بوده که از سابق گفته‌اند: ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل، ملا شدنی که یک عمر باید زحمت بکشد تا مجتهد بشود این را گفته‌اند چه آسان، آن وقت آدم شدن چه مشکل را، می‌توان این بدون استاد و با هر برنامه‌ای انجام داد؟! این نمی‌شود. بنابراین راه خدا و راه رسیدن به خدا این است که: انسان مقصدش را تعیین کند، وسیله‌ای که می‌خواهد با آن به طرف مقصد برسد معلوم و معین کند، استاد هم داشته باشد تا راهنمای او برای رسیدن به مقصد باشد، صبر و حوصله هم باید داشته باشد.

سؤال صد و هفتاد و هشتم:

مرگ روحی چیست؟

پاسخ ما:

درباره زهاد ثمانیه دارد که آنها هشت نفر بودند، از جمله آنها اویس قرن است^(۱) که اکثر ائمه اطهار او را مدح کرده‌اند. بعضی از زهاد ثمانیه زاهد بوده‌اند ولی، بد بوده‌اند. خدا نکند انسان مغرور شود، مغرور به عبادت یا هر چیزی، گاهی انسان در عبادت می‌میرد. (شخصی می‌گفت: من ۲۵ سال است که دعای عهد را می‌خوانم و خدمت حضرت امام زمان نرسیده‌ام پس معلوم است خدمت حضرت امام زمان نمی‌شود رسید! این همین جا مرده است) طلبکاری از خدا کردن و مغرور شدن، مردن است.

حسن بصری یکی از زهاد ثمانیه است، با خودش حساب می‌کرد که من شب تا صبح مشغول عبادتم و علی بن ابیطالب به جبهه جنگ می‌رود، با مردم حرف می‌زند و می‌آید و می‌رود. اما من حرف زدن با مردم را برای خود گناه می‌دانم! او وضوء می‌گرفت و آب زیادی می‌ریخت حضرت علی فرمودند: آبها را نریز، اینقدر

۱ - زهاد ثمانیه عبارت بودند از: ربیع بن خثیم، هرم بن حیان، اویس قرنی، عبادین عبد قیس، ابومسلم خولانی، مسروق بن الاجوع، حسن بن ابی الحسن (بصری)، اسود بن یزید، (چهار نفر اول از اصحاب امیرالمومنین و از اتقیا بوده‌اند و چهار نفر دوم باطل بوده‌اند) (منتهی الامال جلد ۱ صفحه ۴۶۷).



اسراف نکن. گفت: تو، خون مردم را ریختی ما نگفتیم اسراف نکن ما آب می ریزیم می گویی اسراف نکن!^(۱) با علی بن ابیطالب سخت درگیر شد، اصلاً آن حضرت را به حساب نمی آورد! می گوید: اگر آدم خوبی هست منم، من این همه ذکر می گویم و عبادت و ذکر و رکوع و سجود را طولانی می کنم! علی بن ابیطالب جنگ می کند و نخلستان خرما ترتیب می دهد!! حسن بصری در غرور و عبادتش مرده بود.

هر کس در هر کجا بایستد مرده است. یکی در گناه مرده است و هر کار می کند نمی تواند خودش را از گناه نجات دهد. و اگر کسی گفت من از همه باسوادتر و عالم تر هستم بدانید که او هم یا محتضر است و دارد می میرد و یا اینکه مرده است. انسان در فقه ممکن است بمیرد. دیگری در طبابتش ممکن است بمیرد. هر کس منیت داشته باشد مرده است، انسان نباید در یک جا توقّف کند «یا اهل یثرب لا مقام لکم» ای اهل شهر برای شما توقفگاهی نیست. هیچ کجا نایستید جلو بروید. از آن لحظه ای که خدا ارواح ما را خلق کرد باید چیز یاد بگیریم. در این دنیا و عالم برزخ و در بهشت باید چیز یاد بگیریم. هر وقت فکر و هوش و حافظه تان متوقّف شد مرده اید. یعنی هر زمان در یک جایی قرار گرفتید که چیزی را نفهمیدید و درک نکردید همین وقت مرده اید.

سؤال صد و هفتاد و نهم:

در صورتی که همه مسئولین و رؤسای ادارات و همه مردم تزکیه نفس کنند چه پیش می آید؟

پاسخ ما:

بعد از مرجع تقلید هر یک از افرادی که در رأس کار هستند نسبت به کارهای خودشان ولایت دارند. رئیس یک اداره، مدیر عامل یک مؤسسه ولایت دارند. البته بشرطی که ولی فقیه ولو با چند واسطه، اینها را تعیین کرده باشد. لذا چون باید حکومت بکنند بایستی ولایت داشته باشند. ولایت هم مربوط به شخص عادل و بامحبت به مردم است. (از لحظه ای که کارمند دولت وارد اداره می شود تا آخرین لحظه که بیرون می رود تمام لحظاته باید برای مردم باشد. این معنای ولایت است و گرنه ولایت ندارد. هر یک ریالی را که کارمند می گیرد مربوط به چند میلیون نفر جمعیت است و اگر خلاف بکند در روز قیامت باید جواب چند میلیون نفر را بدهد) منابع طبیعی مال مردم است و ولی فقیه هم به دست تو سپرده است و باید جواب همه را بدهی. انسان باید خیلی از خدای تعالی بترسد. هر کس در رأس کارهای مردم واقع می شود باید تزکیه نفس کرده باشد یعنی پاک باشد و صفات رذیله نداشته باشد. رذیله یعنی چه؟ یعنی وقتی شما وارد اتاق رئیس شدی اگر او از جای دیگر ناراحت است عقده اش را سر شما خالی نکند. وقتی که عصر ماه رمضان گرسنه اش است نگوید دیگر من



آدم نیستم و نمی توانم کار کنم. حسادتها، بُخلها، کینه ها، هوای نفسها مخصوصاً در کسی که پشت میز نشسته و لایق آن نباشد شدیداً دخالت می کند. اما اگر تزکیه نفس بکند به وظایفش عمل می نماید. قدم اول برای تزکیه نفس این است که واجباتش را انجام دهد و محرمات را ترک کند. دوم این است که: «صائناً لنفسه و حافظاً لدینه و مخالفاً لهوی و مطیعاً لامر مولی»^(۱) باشد. این فقط خاص مرجع تقلید نیست همه باید اینطوری باشند. اگر تمام مسئولین و رؤسای ادارات تزکیه نفس کرده باشند چه نظام خوب و چه مدینه فاضله ای به وجود می آید. همانطور که اگر انسان مدرک لیسانس نداشته باشد جایی راهش نمی دهند تزکیه نفس هم کرده باشد، می دانید چقدر فایده دارد و چقدر دنیا درست می شود؟ وقتی کسی وارد این مملکت می شود چقدر بودجه مملکت کمتر هدر می رود؟ خدای تعالی در قرآن می گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»^(۲)، رستگار کسی است که تزکیه نفس بکند. اگر در اداره تزکیه نفس کرده باشی رستگار هستی، در شغل تزکیه نفس کرده باشی رستگار هستی، در بین مردم تزکیه نفس کرده باشی رستگار هستی و از آن طرف «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»^(۳) کسی که تزکیه نفس نکرده باشد بیچاره است.

اگر همه تزکیه نفس بکنید بهشتشان از همین دنیا شروع می شود. زندگی و فکرتان راحت شده و مشغول کارتان می شوید و ارباب رجوع را بامحبت جواب می دهید و وجدانتان تحسین تان می کند. اما اگر تزکیه نفس نکرده باشید جهنم شما از همین دنیا آغاز می شود. حسادت موجب می شود بگوئید چرا من که این همه کار کرده ام فلان

۱ - بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

۲ - سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۳ - سوره مبارکه شمس آیه ۱۰.

پُست را به من نداده‌اند و به فلانی که با من دشمن است داده‌اند؟ خودتان را می‌خورید و ناراحت می‌شوید. حقد و کینه و دشمنی‌ها، دشمنی می‌آورد. وقتی تو جواب ارباب رجوع را ندهی با تو دشمن می‌شود. الآن کار دارد و چیزی نمی‌گوید اما بعد به تو می‌گوید که چگونه او را اذیت کردی. اگر مسئولین تزکیه نفس نکنند عدل و داد برقرار نمی‌شود. ولی اگر تهذیب نفس کنند کار مردم روی نوبت انجام می‌شود، نه پارتی و نه روابط و نه رشوه لازم است. حاضر هستید اگر دو روز هم کارتان طول بکشد صبر کنید. اما وقتی که می‌بینید همه یک مبلغی را به آن طرف می‌دهند و او می‌گوید: این آقا رفیقم است و باید اول کار او انجام شود و کار دو روزه شما می‌بایستی ده روز طول بکشد، مجبورید شما هم رشوه بدهید چون این شخص تزکیه نفس نکرده است. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا» آسانترین کارها در دنیا نسبت به ارزشی که دارد تزکیه نفس است. (یک نفر نامه‌ای نوشته بود که تزکیه نفس محال است و ادامه داده بود که، حضرت علی نتوانست تزکیه نفس کند زیرا وقتی صبح روز نوزدهم شمشیر به فرق سرش خورد گفت: «فَزُتْ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ»، یعنی از نفسم نجات پیدا کردم. نستجیر بالله چقدر انسان باید نسبت به امامش معرفتش ضعیف باشد، چقدر انسان باید دور از حقایق باشد که اینطور حرف بزند) اگر محال است چرا خداوند فرموده: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»؟ چرا خدا در قرآن مردم را به چیز محال تحریک و تهییج کرده است؟ اگر در سخنان بزرگان هست که آدم شدن محال است برای این است که اهمیت آدم شدن را برای ما بگویند. روزی خواهد آمد که همه در زیر سایه حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداه، تزکیه نفس کنند. اگر این نباشد دنیا پُر از عدل و داد نمی‌شود.

سؤال صد و هشتادم:

انسان خوب چگونه انسانی است؟

پاسخ ما:

انسان خوب در سه بُعد خوب است. اول) در بُعد اعتقادی. آن اعتقادی که ائمه اطهار فرموده اند و تأیید کرده اند که حضرت عبدالعظیم خدمت حضرت امام هادی می آمد و اعتقاداتش را عرضه می کرد یعنی با آن میزان می کشید. شما اگر ده کیلو زعفران داشته باشید یک ثروتی است اگر آن را در زیر زمین بگذارید رطوبت می کشد و وزنش ده کیلو و نیم می شود. اگر روی پشت بام بگذارید خشک می شود و وزنش نه کیلو و نیم می شود. عقاید شما اگر مختصری کم و زیاد شد از این هم بدتر می شود. هر چند وقت یک مرتبه باید یک میزان دقیقی را پیدا کنید و این جنس قیمتی تان را که قابل کم و زیاد شدن است بسنجید. (من اگر با طلا مثال نزدم برای این است که کم و زیاد نمی شود) حضرت عبدالعظیم همه عظمتش برای این بود که خدمت امام می رفت و ایمان و عقایدش را اظهار می کرد که چون امام میزان حق و باطل و تمام خوبی ها و بدی هاست. او ایمانش را می کشید که هم زیاد نشده باشد و هم کم نشده باشد، چون هم افراطش بد است هم تفریطش. اگر شما زعفران را گذاشتید رطوبت کشید و زیاد شد و بعد فروختید، تمام پول شما با حرام قاطی شده. کوشش کنید ان شاء الله عقایدتان را تنظیم کنید. همه مردم شیعه

را اگر در یک مجلس بیاورند و بگویند عقایدتان را بیان کنید همه باید یکی باشند چون عقیده یکی است درباره خدا و پیامبر اکرم . اگر آن آقا بگوید عقیده من این است و این یکی بگوید عقیده من این است بدرد نمی خورد، باید عقایدتان را میزان کنید. اعتقادات همان اعتقاداتی است که ائمه اطهار بیان کرده اند و این کار آسانی است. شما ببینید حضرت عبدالعظیم چه چیزی به حضرت امام هادی عرض کرده که حضرت امام هادی آن قدر از او تجلیل کرده اند و یا درباره اش گفته اند (البته این جمله مال حضرت امام هادی نیست) که «من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلاء»^(۱) آن قدر حضرت عبدالعظیم ارزش دارد با این که در شهر ری دفن است ولی زائر او مثل کسی است که حضرت اباعبدالله الحسین را در شهر کربلا زیارت کند. ایشان چکار کرده، عقایدش را نوشته. که من یک وقت تطبیق کردم عقایدی را که حضرت عبدالعظیم در خدمت حضرت امام هادی عرض کرده با عقایدی که در «زیارت آل یس»^(۲) ما اظهار می کنیم (و متأسفانه معنایش را هم نمی فهمیم) مطابقت می کند، همین عقایدی که عرض می کنیم: «اشهدک یا مولای» می گوئیم یعنی ترا ای مولا شاهد می گیرم: «آئی اشهد انک لا اله الا الله وحده لا شریک له» بعد می رسد به «ان الموت حق و ان ناکراً و نکیراً حق و ان النشور حق و البعث حق...» خوب بنشینیم کمی درباره اینها تأمل و تحقیق کنیم. به برکت خاندان عصمت که تمام مطالبشان امروز به ما رسیده عقایدمان را تنظیم کرده اند منتهی یک مقداری باید اهمیت بدهیم. این طور نباشیم که یکی می گوید من عقیده ام این است که حضرت امام زمان را نمی شود دید و

۱ - بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۲۶۸.

۲ - مفاتیح الجنان زیارت حضرت صاحب الامر معروف به زیارت آل یس.

یکی هم می‌گوید که من عقیده‌ام این است که روز می‌شود دید و یکی می‌گوید من خودم نایب و باب امام زمانم و یکی می‌گوید من خودم امام زمانم!

دوم) در بُعد روحیات و تزکیه نفس، یعنی همین مطلبی که در آیات و روایات آمده. که انسان با روحش چکار باید بکند؟ روحش چه صفاتی باید داشته باشد؟ آیا می‌تواند از اول عمر تا آخر عمر حسود باشد؟ می‌تواند محب دنیا باشد؟ می‌تواند بخیل باشد؟ می‌تواند سخی زیادی باشد؟ چه کند؟ انسان باید روحش را تنظیم کند با خاندان عصمت و طهارت .

سوم) اعمال است. انسان باید اعمالش را با خاندان عصمت و طهارت تنظیم کند وقتی حضرت امام زمان صلوات‌الله علیه تشریف بیاورند شما را یک بررسی می‌کنند. شما را در ترازو می‌گذارند و با خودشان می‌کشند نه در عقیده، نه در اعمال و نه در صفات نباید با حضرت امام زمان فرقی داشته باشید.

سؤال صد و هشتاد و یکم:

سخاوت را تعریف کنید و مراتب آن را بفرمائید.

پاسخ ما:

یکی از صفات خاصّ انسان، صفت جود و سخاوت است. هر چه انسان در این صفت کمال بیشتری پیدا کند از نظر انسانیت مقامش بالاتر است. حیوانات سخاوت ندارند، هر صفتی که در انسان باشد و در حیوان نباشد این از صفات خاصّه انسان است. حیوانات سخاوت ندارند یعنی اگر حیوانی از گرسنگی بمیرد برای آنها مشکلی پیش نمی آید اما انسان اینطور نیست. برای سخاوت سه مرحله بیان کرده اند (۱) انفاق است، که انسان مازاد زندگیش را انفاق کند یعنی آنچه مورد نیازش است بردارد و چیزهای اضافه را انفاق کند. که حیوانات اینطور نیستند اگر یک خروس به زمین نوک می زند تا مرغ بیاید بخورد برای جنبه جنسی اش است. یا اگر حیوانی به بچه اش غذا می دهد روی غریزه است. سخاوت آن است که عقل را انسان بکار اندازد. در حیوانات شبیه سخاوت است ولی اصل سخاوت که با عقل و فهم به آن کار دست بزند نیست. (۲) مساوات است، یعنی هر چه داریم هم تو و هم من با هم استفاده کنیم خانه و زندگی من مال توست. ده اتاق هست نصف نصف استفاده کنیم، مساوات مرحله بالاتر از سخاوت و انفاق است. (۳) مواسات است، یعنی من نداشته باشم تو داشته باشی که اهل بیت اینطور بودند، ایثار می کردند زیاد



اتفاق می افتاد که هر چه داشتند به دیگران می دادند و برای خودشان چیزی نگه نمی داشتند «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^(۱).

در جریان ایثار حضرت علی و خاندان ایشان مهم این بود که این عزیزان به اسیر که کافر بوده نان می دهند. این سخاوت است که هر چه انسان پیش می رود کمال بیشتری پیدا کند، تا جایی که حضرت حتی توقع تشکر هم از آنها ندارد «لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»^(۲) اگر انسان، انسان باشد اینطور است.^(۳)

۱ - سورة مبارکه انسان آیه ۸.

۲ - سورة انسان آیه ۸.

۳ - در مورد سخاوت در کتاب اتحاد و دوستی ص ۲۳۱ و ۲۱۳ مطالب مفصلی از همین مؤلف آمده است. به جمله زیر که از کتاب فوق انتخاب شده است، توجه بفرمائید: «پیغمبر اسلام فرمود: «ان الله جواد یحب الجود» پروردگار جهان دارای صفت جود است و مرد سخی را دوست می دارد.»

سؤال صد و هشتاد و دوم:

غرور، عجب و تکبر چه فرقی با هم دارند؟

پاسخ ما:

غرور، وقتی دیگران از انسان تعریف می کنند به وجود می آید. عجب این است که انسان به خودش نگاه می کند و عجب او را می گیرد. تکبر این است که انسان خودش را بزرگ می داند.



سؤال صد و هشتاد و سوم:

فرق نفس و قلب و روح در قرآن چیست؟

پاسخ ما:

از این جهت به روح قلب می‌گویند که قبض و بسط دارد. مثلاً خدا در قرآن می‌فرماید: «قلوب به حناجر می‌رسد»^(۱) در این جا منظور نفس است. نفس هم یعنی خود انسان، روح انسان، این اسامی مختلف به خاطر صفات مختلف است که روح دارد.

۱ - وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ (سوره مبارکه احزاب آیه ۱۰).

سؤال صد و هشتاد و چهارم:

نقش اعتیاد در مسأله برگشتن امراض روحی به چه نحو است؟

پاسخ ما:

اعتیاد برخلاف فطرت است مثل عادت به سیگار. و دوباره برگشتن مرض روحی راحت تر است زیرا لذا یند آن مرض هنوز مانده است یعنی عادت هنوز مانده است.



سؤال صد و هشتاد و پنجم:

قساوت قلب چگونه به وجود می آید؟

پاسخ ما:

قساوت قلب ناشی از توجه و عدم توجه هست. اگر شما به یک چیز توجه نکردید در حالی که باید توجه می کردید، این قساوت به وجود می آورد.

سؤال صد و هشتاد و ششم:

حبط اعمال به چه معناست؟

پاسخ ما:

عمل، عمل را حبط نمی‌کند ولی اعتقاد بد عمل را حبط می‌کند.



سؤال صد و هشتاد و هفتم:

کنترل و تعدیل غرائز مثل خودخواهی و سودطلبی یعنی چه؟

پاسخ ما:

غرائز همه باید کنترل شوند و خداوند این غرائز را در وجود ما قرار داده است مثل غضب و شهوت و خودخواهی. خودخواهی را خداوند قرار داده تا خودمان را حفظ کنیم، اگر در وسط جاده باشیم و ماشینی به طرف ما بیاید این غریزه است که ما را به کناری پرت می‌کند، حیوانات هم اینطور هستند و این باید کنترل شود.

سؤال صد و هشتاد و هشتم:

آیا مراحل ایمان با تزکیه نفس یکی هستند؟

پاسخ ما:

خیر. ممکن است یک نفر ده درجه ایمان داشته باشد ولی رذیله هم داشته باشد و برعکس کسی تزکیه نفس کرده باشد ولی ایمانش ضعیف باشد یا نداشته باشد. مثلاً شما ایمان صد درصد دارید که الان روز است مثل سلمان که ایمان به خدا و رسول اکرم و قیامت داشت.



سؤال صد و هشتاد و نهم:

چگونه می توانیم ملکوت عالم و حقایق اشیاء را درک کنیم؟

پاسخ ما:

اکثر مردم آنهایی که تزکیه نفس نکرده اند مقهور حواس ظاهری خود هستند. بطور کلی دو حس و دو بُعد در ما هست، یکی همان بُعد ملکوتی است و یکی هم بُعد ظاهری، گاهی بُعد ملکوتی غلبه پیدا می کند بر بُعد ظاهری، گاهی بعد ظاهری غلبه پیدا می کند بر بُعد ملکوتی. و اگر ما بتوانیم بُعد ظاهریمان را تحت تأثیر بُعد ملکوتی مان قرار دهیم، که با تزکیه نفس اینکار عملی است و هستند عده ای که به این مقام رسیده اند، آنجا همین مسائلی که درباره ائمه اطهار داریم، خدای تعالی در قرآن می فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^(۱)، که درباره اولیاء خدا معتقدیم، در او پیدا می شود.

وقتی که اینطوری شد، حقایق اشیاء را درک می کند یعنی ملکوت اشیاء را درک می کند. به این معنا که فرض کنید که یک نفر فقط در و دیوار را می بیند و اگر تحت تأثیر بعد ملکوتی اش قرار بگیرد علاوه بر در و دیوار، خدای خالق در و دیوار را هم با او

۱ - سوره مبارکه نور آیه ۳۷.

می‌بیند، تسبیح اشیاء را می‌شنود البته با گوش ظاهری لازم نیست بشنود با گوش باطنی‌اش می‌شنود چون همه چیز مطابق خودش باید باشد. آنجاست که دیگر «لایشغله شأن عن شأن»^(۱) یعنی او را کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد. در عین حال که کارهای معمولی ظاهری می‌کند، بندگی و عبادت پروردگار را نیز انجام می‌دهد.

اکثراً تحت نفوذ عالم مُلک هستیم ولی اولیاء خدا تحت نفوذ عالم ملکوت هستند و ملکوت عالم هم در دست خداست «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»^(۲) یعنی در دست خدا ملکوت هر چیزی هست، و آن وقت خدا ملکوت هر چیزی را به ما نشان می‌دهد، یعنی شخص حقیقت هر چیزی را درک می‌کند، بدیها و خوبی‌های هر چیزی را می‌فهمد. اگر انسان خودش را در آن مقام قرار دهد که تحت تأثیر و نفوذ ملکوت وجودی خودش قرار گیرد و مُلکش تحت تأثیر باشد، این شخص از آینده اطلاع دارد، از گذشته اطلاع دارد، از حقایق اشیاء اطلاع دارد چون به اصطلاح چشم دیگری پیدا کرده، چشم خدایی دارد لذا در حدیث قدسی آمده: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»^(۳) «بنده من اطاعت مرا بکن تا من تو را مثل خودم قرار دهم» چشمت چشم من باشد، گوشت گوش من باشد، اراده‌ات اراده من باشد، من وقتی اراده می‌کنم می‌گویم چیزی باشد، هست. تو هم وقتی اراده می‌کنی چیزی باشد هست، شیطان دیگر دور و بر انسان اصلاً نمی‌آید، هوای نفس را هم خودش از بین برده، چون اگر هوای نفس را از بین نبرد به این مراحل نمی‌رسد و همان حالتی که ما از اولیاء خدا توقع داریم در

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۵۹۴ حدیث ۳۳.

۲ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۸۸.

۳ - منهاج البراعة جلد ۱۵ صفحه ۳۶۱.



وجود این انسان پیدا می شود یعنی «لایشغله شأن عن شأن» پیدا می شود. و انسان می تواند به جایی برسد که همه چیزهایی را که می خواهد بفهمد می فهمد و حقایق اشیاء را درک می کند و شناخت حقایق اشیاء به اتکاء وحی که از جانب خدا آمده همان حکمت است. یک چنین شخصی همه چیز را مربوط به خدا می داند اما مردمی که تزکیه نفس نکرده اند همه چیز را وابسته به اسبابی که خدا خلق کرده می دانند.^(۱)

۱ - در این خصوص توضیحاتی در کتاب در محضر استاد جلد ۲ مبحث ملکوت عالم بیان گردیده.

سؤال صد و نودم:

منظور از عالم مُلکی و علوم واقعی و ملکوتی چیست؟ ضمناً
بفرمائید چه تفاوتی بین دانشمندان و علمایی که تزکیه نفس کرده‌اند
با دانشمندانی که تزکیه نفس نکرده‌اند هست و آیا تزکیه نفس در
تحصیل علوم نیز مؤثر است؟

پاسخ ما:

قلب یا همان روح انسان دو بُعد دارد یکی بعد ملکی که در آن از علوم معمولی
استفاده می‌کند، از علوم رسمی. از کلاس اول دبستان گرفته تا آخرین کلاسهای
دانشگاه و تخصصها و همه، مربوط به عالم ملکِ قلب یا روح است. علوم ریاضی،
صنعت، اکتشافات، تمام آنچه که دانشمندان فلک‌شناس بلدند اینها همه چون علوم
ملکی است مربوط به عالم ملک است، یا مثلاً علم فیزیک، علم شیمی که همه مربوط به
همین عالم و همین دنیاست. یعنی همانطور که فرش هست، سقف هست، بلندگو
هست، هر چه که می‌بینیم هست این علوم هم که هست همه‌اش مربوط به ملک
است. حتی علوم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و فقه و اصول و درسهای
حوزوی تا می‌رسد به اجتهاد اینها همه‌اش مربوط به عالم ملک است چون درباره
احکام محسوسات بیان می‌شود و اینها تحصیلی است و حتی فاسق‌ترین افراد و یا کفار
می‌توانند این علوم را تحصیل کنند. حتی یک فاسق هم می‌تواند مجتهد شود، صرف و

نحو می خواند بعد هم علم اصول می خواند، بعد روایات را تحقیق می کند و فتوا می دهد. و کسی که تزکیه نفس نکرده هم می تواند مجتهد شود، یعنی همانطور که می تواند مهندس شود، می تواند طبیب شود، می تواند پزشک شود می تواند هم مجتهد شود و بطور کلی علمی که هست و تدریس می شود تمامش علوم دنیایی و رسمی و معمولی است و مربوط به عالم ملک است. اما یک علمی هست که مربوط به عالم ملکوت است که آن تحصیلی نیست و همان طور که اگر در یک بیابان یک قسمت زمین را بکنند آب خودش جاری می شود، برای بدست آوردن علوم مربوط به عالم ملکوت هم نمی توان آنرا در دانشگاه یا حوزه آموخت، باید تزکیه نفس کند تا بدست بیاید یعنی یک درس دیگری دارد، یک استاد دیگری دارد و برنامه دیگری دارد. و کاری که باید کرد تزکیه نفس است، تزکیه نفس بسیار اهمیت دارد وقتی انسان از جمیع رذایل پاک شد، و به مقام خلوص رسید این علوم را به او می دهند. متأسفانه کسانی که آن علوم را می خواهند تزکیه نفس را مقدمه اش قرار نداده اند تزکیه نفس بقدری اهمیت دارد که اسلام حتی قبل از یاد گرفتن کتاب آن را مطرح می نماید (با این که از واجب ترین چیزها یاد گرفتن حقایق و احکام قرآن است) و درباره اینکه آیا می توان احکام قرآن را قبل از تزکیه نفس یاد گرفت؟ قرآن می فرماید: «وَيُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»^(۱) اول پیامبر باید مردم را تزکیه نفس کند، بعد تعلیم کتاب دهد چون اگر انسان عالم شد ولی تزکیه نفس نکرد خطرناک می شود، دانشمندانی بوده اند که خیلی باسواد بوده اند اما تزکیه نفس نکرده اند. البته آن تزکیه نفسی که شرح آن در کتاب «سیرالی الله» و «در محضر استاد»، بیان شده و الاً ممکن است کسی همه مراحل

تزکیه نفس را حرکت کرده باشد، ولی صراط مستقیم را نرفته باشد، نتیجه آن می شود مثل شیخ عطار که آنقدر درک ندارد که می گوید ابوحنیفه اعلم از حضرت امام صادق است، یا می شود ملائی رومی. خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَزُئُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ»^(۱) یعنی اعمالتان، افکارتان، عقایدتان را با میزان مستقیم بکشید.

گاهی انسان عالم می شود تزکیه نفس هم می کند، اما یکی از مراحل تزکیه نفس را لنگ می زند این می شود مثل محی الدین عربی که می گوید من شیعه را به شکل خنزیر (خوک) دیدم، می شود مثل بعضی متصوفه اهل سنت، می شود فخر رازی، فخر رازی فقط عالم بوده و هیچ یک از مراحل تزکیه نفس را نپیموده، مرحله استقامت را نپیموده که وقتی پول می آورند و به او می دهند مدح خلفای جانی عباسی یا اموی را می کند و این اندازه نتوانسته خودش را کنترل کند، «صائناً لنفسه» نیست، اعتماد به خدا و اعتماد به نفس ندارد متکی به قدرت است. عالمی که مرحله استقامت را خوب نگذرانده وقتی از طرف دربار یک مقدار به او پول می دهند، فتوی را طبق نظر شاه می دهد. مثل شریح قاضی می شود که فتوی بر قتل سیدالشهداء بخاطر یزید و بخاطر پول یزید و بخاطر قدرت یزید می دهد.

اینها در صراط مستقیم نبودند، محی الدین عربی که حاضر نیست در تفسیر قرآن از اهل بیت عصمت و طهارت حرف بزند و از آنها چیزی یاد بگیرد یا ملائی رومی که حاضر نیست زیر بار خاندان عصمت و طهارت رود و می گوید:

هر که را خلقتش نکو، نیکش شمر
خواه از نسل علی خواه از عمر



اینگونه افراد یک مرحله را قطعاً نرفته‌اند و آن صراط مستقیم است، صراط مستقیم خدا، پیغمبر علی بن ابیطالب ، ائمه اطهار . و انسان اگر یک دوره برنامه تزکیه نفس و کمالات روحی را بپیماید خواهد فهمید که چه کسانی اشتباه کرده‌اند و کجا اشتباه کرده‌اند و چه مرحله‌ای را نگذرانده‌اند و قدم به مرحله بعدی گذاشته‌اند. بعضی‌ها مرحله استقامت را خوب نیموده‌اند و با بادی می‌لغزند، بعضی‌ها به سوی خدا نرفته‌اند، توبه نکرده‌اند، بعضی‌ها صراط مستقیم را نرفته‌اند، بعضی از اینها محبت دنیا را بیشتر و شدیدتر از محبت به خدا داشتند، بعضی از اینها جهاد با نفس نکرده‌اند، بعضی از اینها بنده خدا نبوده‌اند، اگر انسان مراحل تزکیه نفس را طی کرد، حالا هر که می‌خواهد باشد گاهی عوام بیسواد بوده‌اند که حتی الفبا را نمی‌توانستند بنویسند ولی مراحل تزکیه نفس را زیر نظر استادی طی کرده‌اند، آنها تمام مضامین روایات را که حتی مجتهدین (البته مجتهدینی که تزکیه نفس نکرده‌اند) نمی‌فهمند، اینها می‌فهمند. گاهی از او می‌پرسی که آیا تو روایت دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! اما آنچه که بیان می‌کند و یا در مکاشفه به او گفته‌اند مضمون روایات است متأسفانه گاهی شیطان می‌آید و نمی‌گذارد و می‌گوید مثلاً ۱۰ سال بخواهی زحمت بکشی؟ روزی دو نفر از اطباء تقاضای برنامه تزکیه نفس را می‌کردند. از آنها پرسیدم شما چند سال درس خوانده‌اید تا یک طبیب حاذق متخصص شده‌اید؟ گفتند: سی سال، گفتم: شما چند سال می‌خواهید از این مدرکتان استفاده کنید در دنیا؟ گفتند: چهل سال. گفتم شما حاضرید که ده سال زحمت بکشید برای بی‌نهایت زندگی راحت با مدرک، مدرک ولی خدا بودن؟ متأسفانه شیطان می‌آید و می‌گوید نه، ده سال؟ و اگر انسان مراحل را طی کرد می‌رسد به یک مرحله‌ای که مرحله خلوص است به مجردی که انسان پایش را در آن

مرحله گذاشت (و یک شبه هم نمی توان خالص شد به همان دلیل که یک شبه انسان نمی تواند پرفسور شود یا تیمسار یا دکتر شود به همان دلیل هم یک دفعه نمی توان خالص شد) وقتی حدود ۲۰ - ۱۰ مرحله را گذرانند به خلوص می رسد و در مرحله خلوص قلب انسان می شود مرکز الهامات پروردگار، مستقیم از جانب خدا به انسان مطالب گزارش می شود، در قلب انسان کتاب علوم همه چیز باز می شود علمی که ملائکه بلد نیستند نه تنها ملائکه معمولی بلکه حتی خود جبرئیل، خود میکائیل، وقتی خداوند حضرت آدم را خلق کرد و اسماء الهی را به او تعلیم داد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^(۱) هر چه خدای تعالی به حضرت آدم داده به همه فرزنداناش داده، خدا در قلب همه انسانها این علم را گذاشته منتهی خاکستر روی این آتش، روی این نور، روی این حقیقت را گرفته، با تزکیه نفس این خاکسترها رد می شود دل انسان تالو پیدا می کند. مجتهدی که تزکیه نفس نکرده فتوایش بسیار فرق می کند با آن مجتهدی که تزکیه نفس کرده، آن کسی که تزکیه نفس کرده علوم را از دید دیگری نگاه می کند، قلبش پر از علم است، مملو از علم است، آن هم نه علم رسمی که مثلاً یک طبیب یا مهندس خوبی شود، نه! او خدا را می بیند، خدا را مشاهده می کند، با خدا در ارتباط است، از علوم خدایی استفاده می کند و خدای تعالی الهامش را، وحی اش را و آنچه را که به دوستش می دهد «بَيْنَ الْمُحِیِّیْنَ سُرٌّ» آن علمی که مخصوص خداست به او عنایت می کند و این علم واقعی در هیچ کتابی پیدا نمی شود. «یا من دلّ علی ذاته بذاته»^(۲) خدا خودش، خودش را به چنین انسانی

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۳۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۸۴ صفحه ۳۳۹ حدیث ۱۹.



معرفی می‌کند، که آن معرفت را هیچ کس ندارد و از هیچ کتابی نمی‌توان بدست آورد «العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء»^(۱) علم واقعی نوری است که خدا در قلب هر که بخواهد می‌گذارد و به قول شیخ بهایی: «علم رسمی سر به سر قیل است و قال» ده تا عالم نشسته‌اند یکی می‌گوید اینطور است، دیگری می‌گوید اینطور نیست و ده صفحه کتاب پر می‌شود و در هر علمی باشد، اینها اصلاً اسمشان عالم نیست «و کثره الجاهلون» چون علم واقعی «نقطه» «العلم نقطة کثره الجاهلون»^(۲).

۱ - مصباح الشریعه صفحه ۱۶.

۲ - عوالی اللثالی جلد ۴ صفحه ۱۲۹ حدیث ۲۲۳.

سؤال صد و نود و یکم:

در مشکلات روحی و مادی چگونه و از چه کسی کمک بگیریم؟

پاسخ ما:

یک جمله‌ای در نماز می‌خوانیم و در سوره حمد آنرا تکرار می‌کنیم که «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خدایا ما از تو یاری می‌خواهیم، کمک ترا می‌خواهیم. لذا هر جا کار مشکل شد این جمله را تکرار کنید، بگوئید خدایا من از هیچ چیز کمک نمی‌خواهم مگر کمک‌هایی که خودت تعیین کرده باشی، مثل «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^(۱) بوسیله صبر از خدا کمک بخواهید، بوسیله نماز از خدا کمک بخواهید. روایات زیادی دارد و مسلم است که هر وقت مشکلی در زندگی شما پیدا شد جای خلوتی بروید و دو رکعت نماز بخوانید و از خدای تعالی رفع مشکلات را بخواهید. البته امتحان نکنید، این کار را با ایمان انجام دهید چون اگر امتحان کنید ممکن است دفعه اول و دوم و سوم، تا اعتقاد شما را خدا امتحان کند، مشکلاتی برایتان پیش بیاید. یک نفری می‌گفت من هر



وقت نماز می خوانم مصیبتی بر من وارد می شود لذا دیگر نماز نمی خوانم گفتم یک یا دو دفعه هر ضرری کردی به عهده من، بعد راه می افتی «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» چقدر خوب است انسان اعتقاد و ایمان زیاد داشته باشد، اگر مشکلی برایتان پیش آمد فوراً به مسجد رفته دو رکعت نماز بخوانید و بعد از آن دعا کنید خدایا این مشکل مرا حل کن. «عنوان بصری» هفتاد سال از عمرش گذشته بود شاگرد «مالک بن انس» بود در خانه حضرت امام صادق آمد از مالک استفاده ای نکرده بود چون همان حرفهایی که صوفی ها می زنند او هم می زد و در صراط مستقیم نبود، در خانه حضرت امام صادق آمد حضرت او را راه نداد اما او می دانست چکار کند به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و بعد دستهایش را در خانه خدا بلند کرد و گفت: «أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ»^(۱) خدایا دل حضرت امام صادق را به من مهربان کن. و با همان ایمان حرکت کرد و در خانه حضرت امام صادق آمد از در خانه ای که بیرونش کرده بودند ولی برگشت چون نماز خوانده بود و از خدا خواسته بود و این دفعه حضرت او را راه دادند و جوابش را دادند.

از اینجا استفاده می شود که هر جا کارتان مشکل شد دو رکعت نماز بخوانید از خدای تعالی بخواهید تا مشکلات رفع شود. خدا رحمت کند استادی داشتیم به نام مرحوم آقای خندق آبادی در قم زندگی می کرد من نزد ایشان مکاسب می خواندم روزی یک ساعت درس می گفت اما نیم ساعت آنرا از نظر اخلاقی برای ما صحبت می کرد. عصرهای جمعه در منزل او حدیث کساء خوانده می شد آن وقتها بحث بود که سند حدیث کساء چیست؟ عده ای از علماء در مجلس بودند ایشان فرمود تا شما سند حدیث کساء را پیدا کنید ما خوانده ایم و حوائجمان را گرفته ایم و رفته ایم.

برای بعضی چیزها معطل نشوید استفاده خود را بکنید، دو رکعت نماز بخوانید این کار را همه بزرگان کرده‌اند به علاوه قرآن می‌گوید «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ». بعضی از اذکار و اوراد و دستورات برای حوائج در قرآن هست مثلاً اگر غم و اندوهی داشتید بگوئید «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» خود قرآن می‌گوید: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»^(۱) یعنی همینطور که یونس را از غم نجات دادیم مؤمنین را هم نجات می‌دهیم.

سؤال صد و نود و دوم:

چرا در بعضی روایات، ائمه معصومین افرادی را به کناره گیری تشویق کرده اند در حالی که در آیات قرآن هست که انسان دیگران را هدایت کند؟

پاسخ ما:

بعضی روایات مربوط به افراد ضعیف اجتماع است مثلاً حضرت امام رضا به معروف کرخی می فرماید: «اقلل معارفک»^(۱) چون او را می شناسد می داند ممکن است یک عده را منحرف کند یا به سفیان سوری می گویند در حقیقت می خواهند اینها را از جامعه دور کنند اما «عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد»^(۲) عالمی که مردم از علمش نفع ببرند افضل از هفتاد هزار عابد است، یکی را کنار می گذارند برود عبادت کند تا ضرر نداشته باشد و یکی را می کشانند که تو با مردم باش و اگر نباشد معصیت کرده و اشتباه کرده و اگر آن افراد منع شده اند چون

۱- مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۳۸۷ حدیث ۱۳۳۳۳.

۲- کافی جلد ۱ صفحه ۳۳ حدیث ۸.

مضر هستند و گناه کرده‌اند. آدم ضعیف‌الاراده که شیطان به هر وسیله مهارش را بدست گرفته و سوارش شده نباید در بین مردم باشد اما آنکه هادی مردم است، راهنمای مردم است برای مردم مفید است باید در مردم باشد. «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة»^(۱) کوشش کنید از دسته دوم باشید و وجودتان مفید برای اقوام و خویشاوندانتان باشد که در این صورت وظیفه این است که هر چه می‌توانید بیشتر تبلیغ کنید، امر به معروف و نهی از منکر کنید و آنها که منکر نمی‌کنند را به کمالات دعوت کنید شما مسئول هستید. نگوئید من به کسی کار ندارم می‌خواهم راحت باشم. اول اقوام را هدایت کنید پیامبر با همه عظمتش وقتی مبعوث شد خدا اول فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۲) اقوام نزدیکت را بسوی خدا دعوت کن جمعی که با تو هستند را هدایت کن، اول کاری که شما اگر می‌خواهید به پیامبر اکرم اقتدا کنید که «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۳) باید خانه‌تان و اقوامتان را بسوی خدا حرکت دهید «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا»^(۴) هم خودتان و هم اهل‌تان را از آتش نجات دهید.

هر کس با انسان ارتباط داشته باشد چه نسبت سببی و نسبی اهل شما هستند، و افراد خانه و شهرتان را شامل می‌شود اگر دایره نفوذتان وسیع باشد، و الاً اقوام و خویشاوندان را دعوت کنید. حال اگر یکی اقوامش مرده‌اند، دستور است که با

۱ - عوالی اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۶۴ حدیث ۵۱.

۲ - سوره مبارکه شعراء آیه ۲۱۴.

۳ - سوره مبارکه احزاب آیه ۲۱.

۴ - سوره مبارکه تحریم آیه ۶.



مرده‌ها کار نداشته باشید «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»^(۱)، خود پیامبر اکرم با همه عظمتش عمومیش را که نزدیکترین افراد به او بود ولی مرده بود چکار باید با او بکند، اما شما زنده‌ها و خوابها را بیدار کنید بعد نوبت به دوستانتان و رفقایان و تمام مردم مسلمان می‌رسد هر چه انسان قوی‌تر باشد دایره تبلیغاتش وسیع‌تر می‌شود.^(۲)

۱ - سوره مبارکه نمل آیه ۸۰.

۲ - در ارتباط با مطلب فوق در کتاب «اتحاد و دوستی» ص ۲۷ از همین مؤلف بطور مفصل مطالبی بیان شده است که به جمله زیر اشاره می‌کنیم: «علماء بزرگ گفته‌اند که عزلت و رهبانیت در دین مکروه و بلکه حرام است».

سؤال صد و نود و سوم:

چگونه باید به عفو و رحمت خدای تعالی حسن ظن داشته باشیم ولی گناه نکنیم؟

پاسخ ما:

عدم سوء ظن به پروردگار مسأله مهمی است، میان افرادی که اهل تزکیه نفس هستند متأسفانه تنها چیزی که ممکن است شیطان خیلی از این رو آنها را اذیت کند، سوء ظن به خداست.

در آیه شریفه قرآن هست که «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»^(۱) یعنی شیطان می گوید: توبه تو قبول نمی شود، تو نمی توانی به کمال برسی، نمی توانی به مقامات عالیه برسی. خصوصاً اگر یک غفلت یا بی توجهی از طرف استاد یا مربی این افراد به آنها بشود، می گویند بله دلیلش هم این است که استاد به من توجه نکرده است! شیطان از این راه وسوسه می کند تا آنها را به زمین بزند. من کمتر کسی از میان افراد اهل تزکیه نفس دیده ام که از این راه به زمین نخورده باشد. «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً» خدا می گوید من می بخشم، شیطان می گوید نمی بخشد. خدا می گوید من تو را عفو می کنم. شیطان می گوید با این گناهایی که تو داری کجا عفو می کند.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۸.



حضرت صادق فرمودند که روزی پیغمبر اکرم روی منبر فرمود: خدا هرگز خیر دنیا و آخرت را به مؤمنی عطا نمی‌کند مگر به خاطر حسن ظن او به خدا. حال شما چقدر حسن ظن به خدا دارید؟ وقتی دعا می‌کنید و حاجت می‌خواهید و خدای تعالی فوراً به شما نمی‌دهد، نگوئید خدا به ما توجه نکرد، نگوئید که خدا اعتنا نکرد، بلکه بگوئید فعلاً صلاح نیست (که همینطور هم هست) اگر سوءظن به خدا داشته باشید خدا با همان سوءظنتان با شما حرف می‌زند. مسأله حسن ظن به پروردگار یکی از صفات بسیار حمیده و پراهمیتی است که باید هر سالک الی‌الله از روز اول قدم برداشتن به طرف خدا آنرا داشته باشد. این یک وسیله سریعی است که انسان را به خدا می‌رساند.

حسن ظن داشتن به پروردگار با گناه نکردن منافات ندارد. بعضی انسانهای نافهم می‌گویند کسی که حسن ظن به پروردگار دارد باید گناه کند. روز قیامت همه مردم جهنمی، به جهنم و بهشتی‌ها به بهشت می‌روند. بعضی کارهایی کرده‌اند که بلا تکلیف می‌مانند و بالاخره تکلیفشان معلوم می‌شود.

روایت دارد که یک نفر را ملائکه به طرف جهنم می‌کشاند عرض می‌کند پروردگارا من در دنیا که گناه می‌کردم به تو حسن ظن داشتم که مرا خواهی بخشید. خدای تعالی قسم می‌خورد که به عزّت و جلالم قسم که این شخص الان هم دروغ می‌گوید. ولی چون الان به حسن ظن من اقرار کرد او را به بهشت ببرید. (چقدر باید این خدای باگذشت و مهربان را دوست داشت؟) وقتی انسان این روایت را می‌خواند دلش نمی‌خواهد حتی مکروهی را انجام بدهد. خدائی که اینقدر مهربان است آیا می‌شود که شما او را با گناهانتان به غضب بیاورید؟ محال است. معصیتکاری که به عفو الهی حسن ظن دارد حیوانترین حیوانات است. کسی که

نمی‌داند خدائی هست یا نه، یا چیزی از خدا شنیده و گناه می‌کند بی‌معرفت است و جزء حیوانات معمولی است. اما این حیوان که شنیده خدا می‌بخشد و این روایت را شنیده ولی باز هم گناه می‌کند اصلاً انسان نباید به او نگاه کند. چون نگاه کردن به این حیوان تاریکی می‌آورد چه برسد به معاشرت با او. او پست‌ترین حیوانات است. از لحظه‌ای که انسان این روایت را می‌شنود و سوره الرحمن را می‌خواند که در اول آن خدای تعالی با «بسم الله الرحمن الرحيم» دو دفعه رحمانیت و مهربانیش را معرفی می‌کند و در اول سوره هم می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ» اگر یک گناه بکند از هر حیوانی پست‌تر است.

کسانی هستند که خیال می‌کنند خدای تعالی در مقابل هر گناهی عذابی دارد که البته دارد ولی «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» است یعنی بسیاری از گناهان را عفو می‌کند.



سؤال صد و نود و چهارم:

آیا ممکن است کسی با مراجعه به یک دعانویس سرنوشت یک انسان را تغییر دهد؟

پاسخ ما:

سحر و جادو و طلسم ممکن است وجود داشته باشد، اما در حقیقت شیطان ممکن است کاری کند که انسان معتقد به دعانویس شود. در حالی که خدای تعالی بسیار قوی تر از شیطان و قوی تر از آن رمال و کسی است که طلسم می کند و یا نفرین می کند، و اگر ما خود را به خدا بسپاریم از شیطان و دعانویس و رمال، کاری ساخته نیست.

یکی از علماء بزرگ تعریف می کرد که روزی در حرم علی بن موسی الرضا به مرتاضی که از لحاظ جنبه های روحی هم بسیار قوی بود برخورد کردم و در کنار او نشستم ظاهراً او سید بود و شال سبزی هم به گردن انداخته بود، بعد متوجه شدم که نمازش را با دست بسته می خواند، من به او گفتم تو که سیّدی چرا از اجدادت تبعیّت نمی کنی؟ گفت آیا دین من بر باطل است؟ گفتم از نظر من بله! گفت من بر باطلم، اما کاری می کنم که تو چنین و چنان شوی! و اگر تو برحقّی تو هم بر علیه من کاری بکن. من گفتم من کاری نمی کنم چون تو سیّدی، و اجداد ما هم سادات را نفرین نمی کردند، اما تو هر کاری می خواهی بکن، او شروع کرد با تمام نیرو (شخصی پهلوی من نشسته بود ترسید، من گفتم نترس او هیچ کاری نمی تواند بکند چون من در مقام مخاصمه و

برای خدا این حرف را زدم خدای تعالی اجازه نمی‌دهد که او کاری انجام دهد و همین‌طور هم شد) بعد از مدتی که تلاش کرد اما موفق نشد، بلند شد و رفت.

و اگر انسان خودش را به خدا بسپارد نه سحر، نه طلسم، نه جادو در او اثری ندارد حتی خدای تعالی ملائکه را می‌فرستد که بلاها را از او دفع نمایند.

در داستان هاروت و ماروت که در قرآن نقل شده، خدای تعالی دو ملک را برای رفع سحر و جادو فرستاد تا مردم را تعلیم دهند. البته از راه خودش. و کسی که اقلأً مرحله استقامت را در مراحل تزکیه نفس گذرانده باشد طبق صریح قرآن ملائکه بر او نازل می‌شوند. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^(۱) به طور قطع و یقین می‌توان گفت کسی که در راه تزکیه نفس قدم بر می‌دارد هیچ سحر و جادو و ناراحتی و حتی امراض مختلف بر او وارد نمی‌شود.

سؤال صد و نود و پنجم:

آیا برای اینکه ولیّ خدا بشویم و لیاقت دیدار امامان را پیدا کنیم و بطور خلاصه خوب و بهترین شویم باید عالم و روحانی باشیم و یا یک دانشجوی علوم دیگر مثل علوم ریاضی و فیزیک هم حتی بعد از اتمام درس و وارد شدن در بازار کار می‌تواند ولیّ خدا شود و یک انسان کامل گردد؟

پاسخ ما:

انسان اگر بخواهد ولیّ خدا بشود باید به وظائفش عمل کند و حتماً لازم نیست روضه‌خوان و روحانی شوند و لازم نیست حتی مجتهد شود، چون دو راه است برای اینکه انسان ولیّ خدا شود، یک راه این است که خودش تحصیلات علوم دینی را داشته باشد و مجتهد شود و احکام و دستورات اسلام را از لابلای آیات و روایات استنباط کند. یک راه هم راه تقلید است، یعنی شاگرد شود. در احکام مرجع تقلید داشته باشد و طبق دستور مرجع تقلیدش عمل کند، زحماتش را آن مرجع تقلید کشیده و برای او آماده استفاده می‌کند و در تزکیه نفس هم از راه خودش وارد می‌شود، چون هر کاری اگر کلاسیک نشد پیشرفتی ندارد. از راه خودش انسان باید شروع کند به تزکیه نفس (همین مراحل که در کتابهای سیرالی الله و در محضر استاد بیان گردیده، که بعضی فکر می‌کنند مطلب جدیدی است حال آن که همان مطالبی است که قدما و بزرگان فرموده‌اند و ما دوباره آنها را احیاء کرده‌ایم) و استاد حتماً

لازم است، البته منظور از استاد، درویش نیستند استادی که خودش این راه را رفته باشد و در روح خودش پیاده کرده باشد و بعد در اختیار دیگران بگذارد. و از این راه انسان به کمالات می‌رسد. و هفت مرحله تزکیه نفس را که طی کرد اسم دیگری جز ولی خدا نمی‌شود روی او گذاشت، یعنی تمام شرایط و خصوصیات یک ولی خدا را دارد. وقتی می‌گوئیم ولی خدا منظورمان حضرت امام زمان نیست او خالق اولیاءالله است، او خودش ولی می‌خواهد که در دعا عرض می‌کنیم «مولای انا مولاک»^(۱) من ولی تو هستم. انسان باید ولی حضرت امام زمان باشد. اولاً این مراحل تزکیه را باید قبل از درس خواندن بگذرانند، به جهت اینکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»^(۲) ترتیب قائل شده که اول تزکیه نفس بعد خواندن کتاب. کتاب هم فرقی نمی‌کند، بعضی‌ها می‌گویند منظور قرآن است. به نظر من هر خواندن و نوشتن و هر باسوادشدن و هر رشته‌ای را پیمودن اینطور است، اگر یک مهندس ولی خدا باشد، اگر یک طبیب ولی خدا باشد خیلی بهتر می‌تواند خدمت به جامعه بکند تا یک طبیب یا مهندس بی‌دین.

حدود چهل سال پیش شخصی در مشهد بود بنام اشرف الاطباء، طبیب بسیار خوبی بود و معروف بود که با یک نسخه مریضهایش خوب می‌شدند، از ایشان پرسیدم که علتش چیست و شما چکار می‌کنید؟ گفت من مثل دسته‌چک نسخه‌هایم را می‌نویسم و مثل اینکه نسخه‌هایش ته‌چک یا ته‌نسخه داشت. در این ته‌نسخه‌ها اسم طرف را می‌نویسم، مرض او را هم می‌نویسم و هر روز صبح، به حرم حضرت رضا می‌روم و می‌گویم این مریض را دارم که این مرضش است و این دارو را هم به او داده‌ام

۱ - بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۲۱۶، قسمتی از زیارت حضرت بقیه الله در روز جمعه.

۲ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۴.

باقی‌اش با شما. شاید روزی صد نفر به او مراجعه می‌کردند و شفای آنها را بین‌الطلوعین می‌گرفت و معتقد بود که حضرت رضا (ع) آنها را شفا می‌دهد، ولی خدا لازم نیست حتماً در لباس روحانیت باشد و لذا یک طبیب می‌تواند اینطور ولی خدا باشد، یک زمامدار می‌تواند ولی خدا باشد، یک رئیس‌جمهور می‌تواند ولی خدا باشد.

نباید فکر کنیم یک فردی که رئیس‌جمهور شده حتماً باید معصیتکار باشد. اسلام طوری برنامه را تنظیم کرده که در هر پست و مقامی هم که انسان باشد می‌تواند از اولیاء خدا باشد و پست و مقامش را هم حفظ کرده باشد.

سؤال صد و نود و ششم:

آیا اگر انسان عالم و دانشمند باشد اما تزکیه نفس نکرده باشد از نظر اسلام ارزشی دارد؟

پاسخ ما:

یک شخص اگر ثروتمند، عالم، مجتهد باشد اما تزکیه نفس نکرده باشد از نظر قرآن و اسلام یک پول ارزش ندارد. مجتهد اعلم، مهندس، طبیب هر کس در هر کاری یا رشته‌ای اگر تزکیه نفس نکرده باشد حیوانی است که کاری یاد گرفته است آنکه ارزش دارد روح و پاکی روح است و اگر کسی به آن مرحله از پاکی رسید آن وقت ارزش دارد و گرنه لباس که ارزشی ندارد. شما ببینید در کنار قبور ائمه بقیع که چهار امام چند روزی دفن بودند در آنجا، تا خود قبر مردم با کفش می‌روند چرا؟ چون بر سر قبرها سنگی و بارگاهی درست نشده و ماها هم عقلمان به اینهاست یعنی به ظاهر است. از نظر ماها لباس خوب احترام دارد، لباس مندرس احترام ندارد حال هر چه این شخص باسواد، عالم و دانشمند باشد. ارزش به هیکل است «الهیکل قسط من الثمن» ولی اسلام اینطور نیست. بلال حبشی با آن قیافه را حضرت پیامبر اکرم بر ابوسفیانهای خوش خط و خال ارزش می‌دهد. از این قالب ظاهر بیاید بیرون و یک مقدار به روح و باطن و حقیقت فکر کنید.



سؤال صد و نود و هفتم:

آیا تحصیل بدون تزکیه نفس مفید است یا خیر؟ توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

اگر می‌خواهید این تحصیلات را ادامه دهید اول باید تزکیه نفس کنید زیرا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱) اگر بگویید درسش را انسان بخواند بعد تزکیه نفس کند، آنطور که فکر می‌کنیم درست نمی‌شود. یعنی در جامعه به تجربه ثابت شده که یک دکتر، مهندس که تزکیه نفس نکرده باشد، متدین نباشد، یعنی از اول عادتش نداده باشند که نماز اول وقت بخواند، خداشناس باشد، به پدر و مادر احترام بگذارد نه تنها بعد از دکتر شدن این کارها را نمی‌کند بلکه برعکس هم می‌شود، ما دیده‌ام که افرادی فرزند را بزرگ کرده‌اند، مقدمات تحصیل او را در خارج فراهم کرده‌اند اما وقتی برگشتند نهایت احترام که به پدر و مادر می‌کنند این است که آنها را بعنوان خدمتگزار قبول می‌کنند. و از آن طرف طبیبی حاذق بود که شاگرد استاد ما بود این وقتی می‌رفت خانه، قبل از هر کاری می‌رفت دو زانو در جلوی پدرش می‌نشست، دستش را می‌بوسید می‌گفت پدرجان فرمایشی دارید؟ او می‌گفت نه، بعد تازه آن وقت می‌رفت لباسش را عوض می‌کرد.

۱ - سوره مبارکه شمس آیه ۹.

اینکه می‌گویند طینت انسان خوب باشد درست است اما محیط خیلی مؤثر است. پسر حضرت امام هادی یعنی جعفر، طینت خوب داشت اما محیط مؤثر بود. الان محیطی که آلوده نباشد نیست، یعنی هوای قبل از ظهور کلاً آلوده است که نمی‌گذارد انسان نفس بکشد، پس بر پدر و مادر است که اول مقدمات تزکیه نفس فرزند را فراهم کنند بعد به تحصیل او توجه کنند تا فرزند صالح داشته باشند.

سؤال صد و نود و هشتم:

بفرمائید برای پاک کردن نفس، چه اعمالی باید انجام دهیم؟

پاسخ ما:

انسان وقتی که متولد می شود، از اول تولد تا وقتی که مکلف می شود، خواهی نخواهی چون یله و رها گذاشته شده و طبعاً یک نیازمندیهای دارد، بچه است، شیرخوار است نیاز به شیر مادر دارد بعد نیاز به کمک و یاری دارد، بعد که بزرگتر می شود نیاز به استاد و معلم دارد، خلاصه نیازمندی هایی نسبت به افرادی که در اطرافش هستند دارد، کم کم همین ها وابستگی برایش به وجود می آورد یعنی محبت به وجود می آورد و محبتی که در او به وجود می آید محبت به دنیا است.

طبیعی است چون در آن سن خدا را نمی شناسد که بگوئیم اتکا به خدا داشته باشد و بگوید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» خدایا از تو یاری می خواهم، از تو کمک می خواهم.

او تا دیده، مادر را دیده، پدر را دیده، پول را دیده، چیزهای ظاهری را دیده، غذا شکمش را سیر کرده، نیازش را برطرف کرده، اعتقادش هم از آن طرف ضعیف بوده، طبعاً یک صفات رذیله ای در او به وجود آمده. اول محبت کسانی که نیازمندیهایش را برطرف کرده اند، دوم حس زیاده طلبی، که او را وادار به طمع و امثال اینها کرده.

سوم جاه طلبی، که او را وادار کرده به اینکه من تفوق داشته باشم تا چیزهای بیشتری

نصیبم شود.

و صفات رذیله دیگر که در همان دوران طفولیت در او به وجود آمده و همه اشخاص همینطورند غیر از انبیاء و اولیاء، همه افراد بشر از اول تولد تا اول تکلیف یک صفات رذیله‌ای را خواهی نخواهی کسب می‌کنند، مثل کسی که وارد یک جای کثیف و تاریک بشود و آنجا هم تنگ باشد و ناگزیر باشد که از آنجا عبور کند.

و اساساً تکلیف این نیست که خدا خواسته باشد که ما کارهایی را برای او بکنیم، نماز بخوانیم، روزه بگیریم، خیر! تکلیف در حقیقت برای پاک کردن نفس است از آلودگی‌های گذشته.

فرضاً انسان روزه می‌گیرد چون استقامتش تضعیف شده، وقتی بچه بود تا گرسنه می‌شد فوراً گریه می‌کرد، حالا مادر می‌گفت صبر کن پدرت رفته نان بخرد، می‌گوید نه، من همین الان نان می‌خواهم. این کم‌صبری و کم استقامتی صفت رذیله است در انسان، لذا می‌گویند روزه بگیر که این صفت که در او به وجود آمده از بین برود. البته از باب مثال این را گفتیم. تمام عبادات، تمامی بندگی‌ها و ترک محرمات و انجام واجبات همه‌اش برای این است که این صفات رذیله‌ای که در دوران کودکی در انسان به وجود آمده از بین برود و این بخاطر امتحان انسان نیز هست، یعنی آلوده می‌کنند انسان را مثل کسی که می‌خواهند ببینند خوب حمام می‌کند یا نه، کثیفش می‌کنند، خوب آلوده‌اش می‌کنند می‌گویند حالا برو حمام از حالا وظیفه‌ات این است که خودت را تمیز کنی.

او می‌رود صابون می‌زند، اصلاح می‌کند و... در مجموع باید خودش را تمیز کند اما یک عده هستند که نه اینها را تشدید هم می‌کنند یعنی تا حالا به پدر و مادر وابسته بودند، حالا به دولت وابسته است، به قدرت وابسته است، به چیزهای بزرگتری وابسته

است.

و بعضی‌ها که خیلی هم کم‌اند «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^(۱) یک عده افراد به فکر اینکه این آلودگی‌ها را رفع کنند از خود می‌افتند. برای رفع این آلودگی‌ها باید انسان سه تا کار را حتماً انجام دهد: اول باید تشخیص دهد که آلودگی‌هایش چه چیزهایی هست، چون آلودگی‌ها با هم تفاوت می‌کنند، کسی در یک خانواده‌ای بزرگ شده که آلودگی‌های خاصی دارد، مثلاً فرض کنید بچه‌ای در خانواده‌اشراف و اعیان بزرگ شده این طبع پستی و اینطور چیزها ممکن است نداشته باشد اما کبر و غرور دارد، البته این کلی نیست گاهی اینطور است.

یکی در یک خانواده فقیری رشد کرده، از نظر کبر و غرور آلودگی ندارد و خیلی خاکی و متواضع است اما از نظر طبع پست و محبت شدیدتر به دنیا چون نیازمندیش بیشتر بوده، باز از آن جهت آلودگی دارد.

خلاصه هر کسی آلودگی‌های خاصی پیدا کرده، روی این اصل هر فردی یک استاد لازم دارد، و استاد باید روی یک فرد کار بکند و او را ببیند چه آلودگی دارد آن آلودگی‌ها را از او پاک کند تا تزکیه نفس شود. علت اینکه نمی‌شود کلی برای عده‌ای و برای جمعی یک برنامه تزکیه نفس گذاشت این است که مثل این می‌ماند که برای یک جمع مریض، یک برنامه کلی داشته باشد که همه را معالجه بکند، مگر اینکه همه آنها یک نوع مرض گرفته باشند والا نمی‌شود.

سؤال صد و نهم:

معنویات چه تأثیری بر زندگی می تواند داشته باشد؟

پاسخ ما:

انسان اگر در بُعد ملکی قدم بر دارد بر فرض انسان بالاترین پستهای اداری را داشته باشد چه می شود؟ فقط زحمتش بیشتر است اگر کمی درک بیشتری داشته باشد می بیند جز ناراحتی چیزی نیست، ما بخاطر مادیت حاضر هستیم به هر بدبختی تن بدهیم، اگر مسائل معنوی و ارتباط با معنویات نباشد زندگی سراسر رنج و زحمت است، اگر ما به ابعاد معنوی اهمیت ندهیم جز زحمت چیز دیگری نیست و خدای تعالی اگر ما را حیوان خلق می کرد راحت تر بودیم. حیوانات خیلی راحت زندگی می کنند، اگر بعد معنوی در کنار ابعاد ملکی و ظاهری نباشد هیچ نیست.



سؤال دویستم:

مهم ترین صفت یک مربی چیست؟

پاسخ ما:

کسانی که نقش مربی دارند بر آنها لازم است عمل صحیح داشته باشند. حضرت امام صادق فرمود: «كونوا دعاة الناس بأعمالكم و لا تكونوا دعاة بالسنتكم»^(۱) مردم را اگر خواستید تربیت کنید با عملتان باشد تنها اکتفا به زبان نکنید، این خیلی مهم است. انسان رفتارش در بین مردم طوری باشد که الگو باشد، الگوهای جهان خانم‌هایی با عظمت مانند فاطمه زهرا و زینب کبری و ائمه معصومین بوده‌اند.

سؤال دویست و یکم:

شما فرموده‌اید مراحل تزکیه نفس را به کسی نگوئید، پس چرا در کتابتان نام مراحل را گفته‌اید؟

پاسخ ما:

ابتدائاً عرض می‌کنم علماء و دانشمندان گذشته و حال، مراحل تزکیه نفس را به صورت کلاسیک بیان نمی‌کردند و همین‌طور می‌گفتند و از طرف می‌خواستند که یک دفعه خوب بشود، مثل کسی که به او بگویند این یک تن بار نباید اینجا باشد و او هم نمی‌تواند یک جا بردارد پس برای همیشه یک تن بار روی زمین می‌ماند. ترتیبی که ما در کتاب داده‌ایم و کلاسیک کرده‌ایم و نمی‌گوئیم، برای این است که بعضی‌ها تا وسط راه بیشتر نمی‌کشند می‌خواهیم غصه نخورد، توبه کرده استقامت هم کسب کرده و کم‌کاری هم نکرده و علت این که در کتاب گفته‌ایم هم این بوده که یک عده‌ای این تزکیه نفس کلاسیک را یاد بگیرند و اینقدر به ما مراجعه نکنند و اگر به دیگران مراجعه کردند آنها بلد باشند و به دیگران یاد بدهند.



سؤال دویست و دوم:

با توجه به اینکه هدف و مسیر همه سالکین الی الله یکی است چرا اساتید تزکیه نفس تأکید می کنند که شاگردان از مراحل یکدیگر مطلع نشوند؟

پاسخ ما:

چون افراد با هم متفاوتند، بعضی ها بیشتر از اینکه توبه ای کنند ظرفیت مراحل دیگر را ندارند و بیشتر از این کشش ندارند. وقتی از مراحل شخص دیگری آگاه شوند می فهمند که مراحل دیگری هم هست که استاد به آنها نداده، لذا دلشکسته می شوند و یا طالب آن مراحل می شوند ولی شرایطش در آنها نیست، لذا برنامه ها بهم می ریزد.

سؤال دویست و سوم:

سر به چه معناست؟

پاسخ ما:

سرّ به معنای این است که به انسان بگویند: این مطلب را به کسی نگو، حالا می‌خواهد مطلب مهمّ یا غیر مهمّی باشد. مثلاً فردی را در منزل دیده‌اید که کار ناشایستی می‌کند به شما سفارش می‌کند که این مورد را به کسی نگو این سرّ می‌شود. اما اگر نگفتند مطلبی را به کسی نگو، خدا باشد، ائمه باشند، هر که می‌خواهد باشد، وقتی که سفارش نکنند این دیگر سرّ نیست. اگر به کسی سفارش کردند سرّی را نگو و او گفت خائن می‌شود.

از طرف دیگر وقتی شخصی درباره معنویات حرف می‌زند، افراد کور یا دارای حجاب، وقتی می‌بینند چیزی ندارند بگویند از آن طرف هم این شخص خودش را بالاتر از اینها نشان می‌دهد، لذا هم برای اینکه فکر نشود چیزی نمی‌دانند و هم بتوانند اعتراضی به آن طرف بکنند می‌گویند:

مهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار حق آموختند

یعنی اینکه من نمی‌گویم بخاطر این است که: دهن مرا مهر کرده‌اند در حالی که دروغ می‌گویند.



سؤال دویست و چهارم:

آیا امکان دارد که کسی با مختصر تلاشی دفعتاً خلیفه الله شود؟

پاسخ ما:

خیر این تصویری غلط است. مثلاً شما دوست دارید بچه هفت ساله تان پزشک شود. اول یک مقدار او را تشویق می کنید که اگر طبیب بشوی می توانی به مردم خدمت کنی، درآمد خوبی داشته باشی و بین مردم مقام داشته باشی. بعد او را به دبستان و راهنمایی و دبیرستان می فرستید. چون اگر اینها را نرود به هیچ وجه نمی تواند طبیب حاذقی بشود. اگر بپرسند چرا بچه را زحمت می دهی که با سواد شود؟ می گوئید: چون اگر با سواد نشود پزشک نمی شود.

سؤال دویست و پنجم:

بهترین تحصیلات برای یک سالک الی الله چیست؟

پاسخ ما:

این است که هر چه می تواند معلوماتش را در راستای دین و اخلاق و احکام زیاد کند. درس دین بالاترین درسهاست و فهمیدن حقایق دین بالاترین حقایق است.



سؤال دویست و ششم:

آیا کار نیکو و عمل صالح تنها در کمک کردن به دیگران است یا ابعاد دیگری هم دارد؟

پاسخ ما:

اگر انسان در عمل صالح خدا را در نظر بگیرد و کار نیکو بکند خیلی کارها در این دایره داخل می شود، خیلی ها هستند که احتیاج دارند شما چند کلمه با آنها حرف بزنید نصیحت کنید امر به معروف و نهی از منکر کنید این یک کار نیکویی است. گاه یک نصیحت و راهنمایی یک نفر را برای همیشه سعادت مند می کند، از تجربیاتان دیگران را بهره مند کنید. حضرت سجاد که مظهر صفات خداست در زمان خودشان سادات فقیری بودند، حضرت سهم امام را جمع می کرد و بین آنها تقسیم می نمود و به یک نفر می فرمود: ببر به آنها بده و نگو من می دهم. واسطه می رفت پیش این سیدها و اموال را می داد، آنها می گفتند خدا به تو خیر بدهد این پسر عمومی ما به فکر ما نیست. ببینید این یک نوع نیکوکاریست. خدای تعالی هم اینطور نیکوکاری می کند اموال و همه چیز مال خداست می دهد به ما، بعد می گوید شما بدهید به مستمندان و بزرگی و عنوانش برای شما باشد.

سؤال دویست و هفتم:

استشمام عطرهای معنوی آیا حقیقت دارد؟

پاسخ ما:

در قرآن در سوره یوسف خدای تعالی می فرماید: یعقوب گفت من بوی یوسفم را می شنوم پسرانش گفتند باز از این حرفها زدی، این قضیه در قرآن است، در حدیث کساء هم هست که وقتی حضرت امام حسن بر فاطمه زهرا وارد شد گفت من بوی جدم رسول خدا را می شنوم و این مطلب بقدری مسلم است که منکر آن منکر قرآن هست. و شما چون به آن نرسیدید نمی توانید منکر شوید. اینها حقایقی در عالم هست.

سؤال دویست و هشتم:

چگونه می‌توانیم مطمئن شویم که اگر کسی مطلبی به انسان گفت صحیح است؟

پاسخ ما:

اگر کسی مطلبی را عنوان کرد از او مدرک بخواهید البتّه نه اینکه بگویید کجای قرآن نوشته شده؟ کسی این را می‌گوید که از قرآن اطلاع کافی داشته باشد اگر مجتهد هستید خوب یک مسئله است اما اگر مجتهد نیستید در دستورات می‌توانید مسائل را با توضیح المسائل تطبیق دهید. در عقاید هم باید یک منبع موثق و فردی که مطمئن است و انحراف ندارد داشته باشید و با او تطبیق دهید، سؤال کنید عمل به احتیاط هم در رابطه با احکام، یعنی اگر مجتهد هستی روایات و آیات را بررسی کن احوط را انتخاب کن اگر مقلدی، رساله مراجع را جمع کن احوط و مشکل‌تر را انتخاب و عمل کن.

وگرنه همینطوری بخواهیم هر مطلبی را با قرآن تطبیق دهیم کار ما نیست و نمی‌شود، چون قرآن را نمی‌فهمیم «انما یعرف القرآن من خوطب به»^(۱) قرآن را حضرت پیامبر اکرم و ائمّه اطهار می‌فهمند ما هم تعبداً آنچه آنها گفتند باید بپذیریم و قبول کنیم.

۱ - بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۲۲۷ حدیث ۶.

سؤال دویست و نهم:

در جائی فرمودند که وقتی در مجالس دیگران هستید به تمام معنا تقوای خودتان را نشان بدهید. منظور چیست؟ لطفاً قدری توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

مثلاً اگر وارد خانه کسی شدید تقوای شما در این است که اگر طرف با شما صمیمیتی ندارد از خصوصیات زندگی او تجسس نکنید. در آیه شریفه قرآن آمده: «وَلَا تَجَسَّسُوا»^(۱) چون اکثر افراد پر حرفی شعارشان است. و چون حرف زیاد همه‌اش نمی‌تواند حرف خوبی باشد طبعاً شروع به خورده‌گیری از دیگران و غیبت می‌کنند. وقتی وارد محفلی می‌شوید تا می‌توانید سکوت کنید. وقتی هم می‌خواهید صحبت کنید سعی کنید سخنانتان حکمت‌آمیز باشد.

سؤال دویست و دهم:

چگونه می توان عقاید را محکم کرد؟

پاسخ ما:

عقاید را فقط باید از قرآن و روایات یاد بگیرید. قرآن و احادیث، صراط مستقیم هستند و باید از اینها استفاده کنید. زیرا خدای تعالی راه را برای شناختن خودش تعیین کرده، کسانی که می خواهند به خدا برسند و بطرف خدا حرکت کنند باید حتماً و حتماً از راه اثبات اعجاز قرآن بروند و بعد از این راه متوجه خدا و بعد متوجه پیامبر اکرم و متوجه شوند که قرآن هر چه دارد و می گوید حق است و روایات حق است و لذا ما باید از این راه عقایدمان را تکمیل کنیم نه از راههای دیگر و نه از راه فلسفه.

راهی را که قرآن تعیین کرده با راهی که بشر به اصطلاح برای خدا می خواهد تعیین کند فرق می کند، مثلاً کامپیوتری را در اختیار شما گذاشته اند و کلیدش را هم به دستتان می دهند می گویند با این کلید بازش کنید شما می گویند نه ما خودمان یک راهی برای آن پیدا می کنیم و بازش می کنیم، در این صورت یا راه دور می شود و فایده ای ندارد یا اینکه کامپیوتر را خراب می کنید و نمی توانید بازش کنید. خدای تعالی برای راهنمایی ما قرآن را فرستاده و کلید معرفت را بدست ما داده و فرموده: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^(۱) این کتاب که شکی در آن نیست هدایت است برای متقین.

سؤال دویست و یازدهم:

افرادی هستند که از خدا بی خبرند ولی از زندگی سرشار از خوشی برخوردارند علت آن را بفرمائید.

پاسخ ما:

از حضرت امام صادق روایت است: هر کسی چه کافر باشد چه مسلمان، در زندگی کارهای خوبی هم دارد. در خصوص افراد بد و کفار خدای تعالی می خواهد در این دنیا مزد آنها را بدهد و دیگر حسابی نداشته باشند و در خصوص افراد مسلمان هم یک معصیت هایی دارند و خدای تعالی می خواهد همین دنیا حسابشان را بدهد که در روز قیامت گرفتاری نداشته باشند.

سؤال دویست و دوازدهم:

تزکیه نفس چیست؟ چرا باید آن را انجام دهیم؟

پاسخ ما:

از روزی که ما از یک دریچه‌ای پا در این دنیا گذاشتیم روح ما همین روح بوده است ولی در قالب کوچکی و دارای وسایل ضعیفی که نمی‌توانسته است درست فکر کند و نمی‌توانسته است درست مسائل علمی و عقلی را حل و فصل کند. لذا وقتی انسان در دنیا قدم می‌گذارد چون نمی‌تواند با وسایل مغزی و بدنی، مسائل مهم را حل و فصل کند به مسائل جزئی و نیازمندی‌های مختصر و ضعیف می‌پردازد. مثلاً طفل وقتی متولد می‌شود چیزی را که می‌خواهد و احساس می‌کند گرسنگی است و گاهی هم دردهایی که در بدنش ایجاد می‌شود، که گرسنگی را با اظهار تمایل به پستان مادر اظهار می‌کند و درد را بوسیله گریه، سلاحش گریه است. اسلحه‌ای که دارد، وسیله‌ای که دارد فقط گریه کردن است. بوسیله گریه می‌رساند که من دردی دارم، به وسیله گریه می‌رساند که من گرسنه‌ام و به وسیله گریه یا آرام بودن از گریه، راحتی یا ناراحتی خودش را اظهار می‌کند. اسلحه دیگری، حربه و وسیله دیگری ندارد و تنها چیزی که می‌فهمد این است که بدنش دردی نداشته باشد و شکمش سیر باشد و سیر شدن شکم را از طریق شیر خوردن در دامن مادر احساس می‌کند لذا یک وابستگی ذاتی به مادر پیدا می‌کند که طبیعی است و هر چه هم بزرگتر می‌شود وابستگی‌اش بیشتر می‌شود

حتی غذا خور هم که می شود این وابستگی تشدید می شود و کم کم همین وابستگی به یک دایره وسیع تری منتقل می شود یعنی تا الان مادر را می شناخته است، کم کم پدر را هم برای رفع نیاز می شناسد کم کم دایره وسیع تری پیدا می کند یعنی به دوست و رفیق در مدرسه، و پول و مسایلی از این قبیل در محدوده ای وابسته می شود تا وقتی که این کودک بزرگ شود در سنین قبل از تکلیف کاملاً وابسته می شود، محبت پدر، مادر، دنیا، اسباب بازی، کم کم محبت و سایلی که سرگرم کننده است، کم کم طمع به وسایل بازی دوستش که از او بهتر است، کم کم حرص بر اینکه اسباب بازی اش بیشتر باشد، گاهی طمع به مال دیگری، چون نیازمند است و خود را به این وسایل نیازمند می داند بخل در او به وجود می آید و اکثر صفات رذیله ای که یک انسان ممکن است داشته باشد در همان دوران کودکی در یک کودک به طور طبیعی به وجود می آید. خدا را هم نمی شناسد که بگوییم تو هنوز در اول کار هستی و بهتر می توانی این مسایل را از خودت دور کنی، تو برای چیز دیگری، برای خلیفه الله شدن، برای بندگی خدا، برای ارتباط با خدا آفریده شده ای، بچه که نمی فهمد هیچ، پدرش هم این حرفها را درست نمی فهمد. بنابراین نمی شود با او این حرفها را مطرح کرد لذا صد درصد آلودگی پیدا می کند یعنی شما می بینید یک بچه، حرص و طمع و محبت به مال دنیا دارد، وقتش را به بطالت می گذارند، با اسباب بازی های بی ربط و بی ارزش ساعتها وقتش را صرف می کند و تمام آنچه که یک نفر باید از صفات رذیله داشته باشد این بچه کوچکش را دارد. بعضی از صفات را ممکن است نداشته باشد. علی بن ابیطالب فرمود: من از کودکان خوشم می آید بخاطر سه صفت خویشان: ۱) اگر با دوستشان دعوا کنند زود آشتی می کنند که در آدمهای بزرگ این صفت حمیده نیست و رذیله ای در مقابلش هست چون آدم بزرگ می گوید من غرورم را بشکنم و بروم با او آشتی کنم؟! این

غروردار شده است صفت رذیله‌ای در او پیدا شده است که در آن کودک نیست. آن کودک غروری ندارد از این طرف سر یک اسباب‌بازی دعوا کرده‌اند و با هم قهر کرده‌اند، یک مسأله جزئی پیش بیاید بلکه همینطور خود بخود هم آشتی می‌کنند.

(۲) دیگر لیوان من و تو، ظرف من و تو، فرش من و تو و اینکه مبادا من آلوده بشوم ندارد، روی زمین می‌نشیند از ظرف رفیقش می‌خورد با یک یگانگی، این حرفهای اطباء را هم نمی‌فهمد که ما هم ان شاء الله نمی‌فهمیم و از سُور یکدیگر استفاده می‌کنند و به اصطلاح ما خاکی‌اند. این تشریفات که باعث بغض و کینه یکدیگر می‌شود ندارد. می‌پرسد این لیوان را شما آب خورده‌اید؟ اگر بگویند بله لیوان را یا آن طرف می‌گذارد و یا می‌برد و می‌شوید، این کینه ایجاد می‌کند که عجب، تو در ظرف من آب نمی‌خوری، اما اگر نصفی از لیوان آب دوستان را (مخصوصاً این جمله را هم بگویند که چون در روایت است) من به قصد اینکه سُور مؤمن است می‌خورم که اگر مرضی هم در من است شفا پیدا کند، این محبت شما را در دل او ایجاد می‌کند، که خدای تعالی قدرتش مافوق قدرت میکروبهای عالم است. بر فرض هم که میکروبی از دهان او به ظرف شما منتقل بشود، خدا بخاطر اینکه، محبت و وحدت و صمیمیت ایجاد کردی آن مرض را رفع می‌کند این را من مکرر تجربه کرده‌ام، با یکی از اطباء صحبت می‌کردم که از نظر ظاهر پرمیکروبت‌ترین جا، ضریح حضرت رضا است. چون هر مریضی می‌آید و لب می‌زند و دهان می‌زند و آب دهان می‌مالد و بعضی می‌آیند همین ضریح را برای استفتاء می‌کنند و شفا پیدا می‌کنند. چرا؟ چون خدا در خاک قبر مطهر سیدالشهداء شفا قرار داده است. نه اینکه فکر کنید این خاک در حکم آسپرین و این خاصیت را ذاتاً دارد. خیر این را خدا قرار داده است. همان خدا به این محبت‌تان به حضرت علی بن موسی الرضا

شفا قرار داده است که همان میکروبی که موجب مرض است همان موجب شفای شما می شود. اینها را باید ایمان پیدا کنیم، بچه ها از این جهت با هم گرمند، روی زمین با هم می نشینند، اینکه من باید بالا بنشینم و تو پائین چون من ۴ انگشت از تو قدم بلندتر است یا ۴ جمله از تو بیشتر بldم، این حرفها مطرح نیست.

(۳) بچه ها به آن چیزی که فکر می کنند خدایشان است توکل دارند ولی آدمهای بزرگ ندارند، از صبح بیرون رفته است و بازی کرده است و همان لحظه ای که گرسنه اش است می آید و می گوید گرسنه ام است دیگر اینکه از یک ساعت قبل بیاید و بگوید غذای من را حاضر کنید که من یکساعت دیگر گرسنه ام می شود، نیست از جوانی تا پیری کار می کند. و به فکر بازنشستگی اش است می گوید این کاری که می گوئید خوب است بازنشستگی هم دارد؟ تو حالا کار بکن، و فکر روزی فردا را حتی نکن، کار بکن، فعالیت کن، آنچه وظیفه ات است انجام بده، بنده خدا باش، بهر حال بعضی از صفات خوب را بچه ها در بچگی دارند ولی آدمهای بزرگ همانها را از دست می دهند. تا سن تکلیف هر بچه ای در هر کجا که باشد آلودگی های روحی و امراض روحی پیدا می کند یعنی محبت به غیر خدا، طمع، حرص، بخل، کینه و امثال اینها پیدا می کند. لذا تمام مردم موظفند که خودشان را پاک کنند. عیناً مثل کسی که در میان یک کار پرکافتی مشغول برنامه ای است. این شخص وقتی که به آنجا می رود صورت و دستهایش سیاه شده و بدنش گردآلود شده است. چرک شده است، این اگر می خواهد خودش را تمیز کند باید یک حمام برود، البته با یک حمام معمولی گاهی مسأله حل نمی شود چون قدری گریس به سر و صورت و لای ناخنها رفته است باید این شخص به حمام برود و حتی با سر چوب این گریس ها را از لای ناخنهایش در بیاورد. صابون بزنند، کیسه بکشد، بعضی بدون کیسه کشیدن پاک و



تمیز نمی‌شوند همینطور همه افراد یعنی هر که این برنامه تزکیه نفس را انجام ندهد مثل آن آدم کثیفی است که هیچ جا، جایش نیست. از در مجلس که بخواهد وارد شود می‌گویند شما همان جا بنشین. چرا؟ چون مردم را کثیف می‌کنی و بوی تعفن لباس مردم را ناراحت می‌کند. همانجا بنشین. خیلی بخواهند باصطلاح قبولش کنند دم در روی کفشها جایش می‌دهند. این را شما بدانید کسانی که تزکیه نفس نکرده‌اند نه در محفل ائمه اطهار و نه در محفل ملکوتی، مجامع ملکوتی و نه روز قیامت به بهشت راهش نمی‌دهند. باید حتماً تزکیه نفس کند. لذا خدای تعالی می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱) خدای تعالی بعد از یازده قسم می‌فرماید: رستگار و خوشبخت کسی است که نفسش را تزکیه کند. در آیات مختلفی درباره تزکیه نفس صحبت شده است. اگر خودت می‌توانی، خودت بنشین و حساب کن چه صفات رذیله‌ای داری و از خودت دور کن. نگو ای بابا اینها که چیزی نیست. اگر سرطان داشته باشی می‌گویی ای بابا چیزی نیست؟ اگر یک سر درد دائمی یا کمر درد دائمی داشته باشی می‌گویی چیزی نیست؟

سؤال دویست و سیزدهم:

چگونه می‌توانیم در نزد اهل بیت آبرومند و عزیز شویم؟

پاسخ ما:

کسانی در نزد ائمه اطهار ارزشمند هستند که تزکیه‌شان بیشتر باشد، حالا آن شخص سیاه یا سفید باشد، فرزندشان باشد یا یک فرد عادی باشد فرقی نمی‌کند.



سؤال دویست و چهاردهم:

آیا با این همه مذمت دنیا و محبت آن، که در آیات و روایات هست، رکود اقتصادی در بین مسلمانها به وجود نمی آید؟

پاسخ ما:

حالت محبت دنیا در بین افراد از خردسالی به وجود می آید اگر هُلش دهند بطرف دنیا، خصوصاً که انسان درباره دنیا در سرازیری است، می رود و سقوط می کند باید یک مقدار ترمز کنند و مواظبت کنند، لذا انبیاء و اولیاء دائماً می گویند: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»^(۱) محبت دنیا بدترین کارهاست «حب الدنيا رأس كل خطيئة»^(۲) ترمز می کنند تا بطرف معنویات حرکت کنیم و بطرف حقایق حرکت کنیم، انبیاء نخواسته اند شما دنیا را ول کنید حتی گفته اند بگویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^(۳) هم در دنیا و هم در آخرت به ما نیکی عطا کن و از آتش جهنم حفظ کن. اما در عین حال نسبت به دنیا و محبت دنیا قرآن و روایات و اولیاء خدا جلوی انسان را گرفته اند چون هر چه ترمز کنی باز به طرف دنیا خودش را می کشاند اما نسبت به آخرت و معنویت علاقه ای انسان از خود نشان نمی دهد.

۱ - سوره مبارکه محمد آیه ۳۶.

۲ - مصباح الشریعه صفحه ۱۳۸.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۰۱.

سؤال دویست و پانزدهم:

لطفاً یک دستور ساده برای پاک کردن صفت رذیله و یک دستور هم برای کمالات روحی بفرمائید.

پاسخ ما:

بچه‌ای را آوردند مکتب‌خانه، پدرش گفت این را باسوادش کنید می‌خواهم ببرمش حالا ایشان هم همینطورند. اینجور دستوری را نه خدا گفته، نه پیغمبر خدا ، ما هم تابع اینها هستیم و چنین دستوری را ما نداریم. عیناً این سوالِ سؤال کننده عزیز، مثل این است که برود کنار دانشگاه بگوید که آقا یک دستور بدهید که من لیسانسه بشوم یک دستور بدهید من متخصص در یک رشته پزشکی بشوم می‌خواهم بروم مطب باز کنم، بله آنها هم بهش می‌خندند اما اینجا خنده ندارد چون اطلاع ندارد. این دو مرحله که ایشان فرمودند باید حتماً استاد داشته باشید حتماً سالها زحمت بکشید تا آدم شوید و تزکیه نفس کنید.



سؤال دویست و شانزدهم:

ریا چیست؟

پاسخ ما:

ریا به معنی ارائه و نشان دادن است، انسان گاهی بعضی از اعمالش را فقط برای اینکه مردم ببینند انجام می دهد مثلاً نماز را در وقتی که در بین مردم است می خواند و در تنهایی نمی خواند. گاهی ریا در کیفیت نماز است مثلاً در بین مردم نماز را با قرائت بهتری می خواند با اظهار توجه بهتر می خواند ولی در تنهایی سریع و بی مبالا و بی طمأنینه می خواند و گاهی در کمیت و شرایط نماز ریا می کند. مثلاً در بین مردم رکوع و سجودش را طول می دهد مستحباتش را زیاد می کند اما در خلوت این کارها را انجام نمی دهد، این کارها علاوه بر اینکه عمل انسان را باطل می کند معصیت هم کرده است.

بعضی از چیزها ریا نیست بلکه بیماری های روحی دیگری است، مثلاً شما دیشب نماز شب خوانده اید صبح آمده اید می گوید من دیشب نماز شب خوانده ام این ریا نیست، خودنمایی است، نماز شب شما باطل نشده است ولی از نظر اخلاقی یک آدم بدی هستید. اگر شما در خلوت و در جلوت نماز خواندنتان و یا وضو گرفتن تان و کارهای دینی تان مساوی بود در بین مردم دلهره نداشته باشید که نکند من این کارم ریا باشد. چون شیطان گاهی انسان را وسوسه می کند که در بین مردم طوری نماز بخوان که مردم فکر کنند شما نماز را خوب بلد نیستید. یا می گوید اگر محاسنی

داشته باشید و زیاد به مسجد بروید مردم می‌گویند این ریاکار است پس بیا ریش را بتراش و در مسجد هم کمتر بیا. صف اول نماز هم ننشین. و این وسوسه‌ها را می‌کند تا توفیقات شما را کم کند. و این زمینه‌ها را می‌سازد تا شما را از حقایق باز دارد. یا شما به حرم امام رضا رفته‌اید و با حال توجّه می‌خواهید زیارت کنید شیطان می‌آید می‌گوید با حال توجّه نباش ریا می‌شود، این کلمه ریا آن چنان در مغز انسان می‌آید که نمازش را اول وقت نمی‌خواند، با جماعت نمی‌خواند، به حرم نمی‌رود یا اگر برود حال توجّه در حرم ندارد. بعضی از کارها اصلاً باید ریا بشود یعنی به مردم نشان بدهد منتهی برای خدا.

مثلاً در قلبتان برای خدا کار کنید اما برای خدا به مردم نشان دهید، یکی از آن کارها انفاق است. یک وقت در یکی از دهات مشهد من را دعوت کرده بودند که سخنرانی کنم و یک عده از پولدارها را هم از اطراف ده دعوت کرده بودند تا بتوانند پول جمع کنند برای ساختن یک مدرسه علوم دینی، من که بالای منبر رفتم شخصی آمد در گوش من گفت که من می‌خواهم پنج هزار تومان بدهم، آن موقع ۵ هزار تومان پول زیادی بود با ۲۰ هزار تومان می‌شد یک خانه ۲۵۰ متری خرید، آن شخص گفت من این مقدار پول را می‌دهم ولی کسی نفهمد. گفتم: چرا؟ گفت برای اینکه ریا نشود. گفتم: ریا نیست، اگر ریا شد گناهش گردن من و ثوابش برای تو. با او مقداری صحبت کردم و گفتم حرفهای من که به اینجا رسید تو برای خدا بلند شو و بگو که آقا من پنج هزار تومان می‌دهم. این شخص هم همین کار را کرد و روی حساب چشم هم چشمی پول آن مدرسه تقریباً در همان مجلس تعهد شد و مدرسه ساخته شد و الان هم آن مدرسه هست. گاهی بعضی از کارها را انسان خودش تشخیص می‌دهد که باید علناً انجام بدهد تا مردم هم تشویق بشوند. و اکثر کارهای اجتماعی اینطوری است.

یا مثلاً به مجلس عزاداری می‌خواهید بروید و یک مسئله‌ای برای خودتان پیش آمد. مثلاً پول زیادی به شما رسیده و در دل خوشحال هستید، وقتی می‌خواهید به این مجلس بروید حالت حزن به خودتان بگیرید تا هم دردی با صاحب عزا کرده باشید به همین خاطر می‌گویند اگر می‌خواهید بر چیزی گریه کنید بر سیدالشهداء گریه کنید چون همه غصه فوت این شخص را ندارند ولی وقتی مصیبت سیدالشهداء خوانده شود همه یکنواخت می‌شوند همه متحد می‌شوند، چون همه بر حسین بن علی محزون هستند. ریای اینطور هم اشکال ندارد. گاهی یک نفر به عنوان متدین شناخته شده و باید کارش را نشان دهد و یا گاهی پدر برای اینکه ادب در مقابل بزرگتر یا نماز خواندن را به فرزندش یاد بدهد ریائاً این کارها را انجام می‌دهد برای تربیت فرزندش. اگر این ریا واجب نباشد مستحب است و اشکالی ندارد. فرض کنید در یک مجلس بعضی از مقدس‌نماها نشسته‌اند و می‌خواهند ریائاً غیبت نکنند می‌گویند حرف فلانی را زن به غیبت می‌افتم! معلوم است آن شخص خیلی آدم بدی است که حرفش را اگر بزنیم غیبت می‌شود، و بدترین غیبت این گونه غیبت است.

یا می‌گویند فلانی را می‌گوئی؟ چه عرض کنم خدا عاقبت همه را به خیر کند! و یا گاهی سرشان را تکان می‌دهند. همین سر تکان دادن ریایی است که می‌خواهد غیبت نکند. در روایت دارد که ریاگاهی مثل مورچه‌ای می‌ماند که در شب تاریک روی سنگ عبور کند آیا جای پایش معلوم می‌شود؟ خیر. گاهی ریا اینطور در انسان وجود دارد و خودش هم فکر می‌کند که نیست و افرادی که در اطرافش هستند فکر نمی‌کنند که ریاکار باشد.

سؤال دویست و هفدهم:

چه کسانی هدایت الهی را کسب می کنند؟

پاسخ ما:

افرادی که می خواهند از قرآن کسب هدایت کنند باید مقاوم باشند. هر که مقاوم تر بود، هر که باثبات تر و با استقامت تر بود هدایت قرآن برای او زیادتر است «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»^(۱) تمام کلمات زیر سایه قرآن است و قرآن هدایت برای کسی است که مقاوم تر باشد، پس همه باید در راه و روشی که انتخاب کرده اند تزلزل پیدا نکنند، و شیطان به انحاء مختلف به سراغ انسان می آید تا تزلزل در شما ایجاد کند.



سؤال دویست و هجدهم:

کسی که می‌خواهد قدم در راه تزکیه نفس بگذارد باید دارای چه شرایطی باشد؟

پاسخ ما:

اولین شرط این است که انسان تمام گناهان را ترک کند و واجباتش را بطور کامل بجا بیاورد و گناه هم تنها غیبت کردن و دروغ گفتن نیست بلکه حتی بی‌احترامی به پدر و مادر نوعی معصیت است چون خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ»^(۱) به پدر و مادر حتی اف نباید گفت، متأسفانه بسیاری از گناهان هست که چون بصورت عادت در آمده اصلاً آنها را گناه نمی‌دانیم.

سؤال دویست و نوزدهم:

معارف حقه را از چه راهی می توان تحصیل کرد؟

پاسخ ما:

کلیات رئوس اعتقادات را باید انسان از طریق عقل و فکر یاد بگیرد مثلاً اصل وجود خدا، معاد، لزوم پیامبر اینها را با دلایل عقلی ساده یاد می گیرید. برای کملین مسئله ساده است با یک مختصر فکر و یا بدون فکر (با فطرت) انسان اعتقاد بخدا دارد. آن قدر در عالم ارواح در این مسئله بحث و مشاهده شده است که کاملاً جا افتاده است «وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^(۱) حتی مادیین هم در مواقع حساس می گویند خدا. گاهی کشتی می شکند انسان به هیچ چیز امید ندارد می گوید خدا.

پس اصل وجود خدا از بدیهیات و واضحات است و لازم نیست عقل درباره آن فکر و بحث کند. ولی این که خدا چه خصوصیتی دارد، دارای بحث است لذا هر دسته ای به راهی رفته اند. همه گاوپرست ها، بُت پرست ها، خورشیدپرست ها و غیره، اصل وجود خدا را قبول دارند والا نمی پرستیدند، در صفات خدا بحث دارند.

سؤال دویست و بیستم:

اگر کسی از آمدن مهمان ناراحت شود مریض روحی است؟

پاسخ ما:

روزی شخصی بخدمت حضرت پیامبر اکرم آمد و گفت وقتی میهمان به طرف خانه من می آید مثل این است که آتش بطرف من می آید. حضرت فرمودند بلند شو و برو، از پیش من جدا شو برای اینکه می ترسم آتش بر تو نازل شود و مرا هم بگیرد. حاتم طائی با اینکه مسلمان نشد حضرت پیامبر اکرم فرمودند: او بخاطر سخاوتش روز قیامت عذاب نمی شود.

حتی دستور است که اگر وضع مالیتان خوب نیست میهمان دعوت کنید و وضعتان درست می شود. روایت است که شخصی خدمت حضرت آمد و عرض کرد من وضع مالی ام خوب نیست حضرت فرمودند چیزی نداری بفروشی تا مهمانی بدهی؟ عرض کرد تشکی دارم، حضرت فرمود همانرا بفروش و مهمان دعوت کن و وضع خوب می شود.

ما فکرمان این است که در این زمان با این وضع اقتصادی مهمان یعنی چه؟ شیعه علی بن ابیطالب با سنی تفاوتشان این است، همانطور که علی «و

يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^(۱) سه روز روزه گرفتند و در افطار غذای خودشان را به یتیم و اسیر و مسکین دادند و فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین تبعیت کردند و حتی فضّه که معصوم نبود هم از ایشان تبعیت کرد و غذای خود را داد. لذا ما هم باید به امامان اقتدا کنیم.



سؤال دویست و بیست و یکم:

آیا عبادات بی جا و بی حساب ثواب بیشتری دارد؟

پاسخ ما:

دعا و عبادات باید روی حساب باشد آنقدر که خدای تعالی افراد را مؤاخذه می کند برای عبادت های بی جا شاید در مقابلش گنه کاران را اینقدر عذاب نکند. روایت است «ان الله تبارک و تعالی یحب ان یوخذ برخصه کما یحب ان یوخذ بعزائمه»^(۱) خدای تعالی همانطور که جدی گرفته و فرموده واجب است و دوست دارد شما هم جدی بگیرید و واجب بدانید همان اندازه دوست دارد در آنچه که شما را مرخص و آزاد گذاشته آزاد باشید. به نظر من اگر می خواهید دست شیطان بطرف شما دراز نشود احتیاط در نجاست و پاکی و غذا و... را انجام ندهید.

سؤال دویست و بیست و دوم:

چند تذکر برای سالکین الی الله بفرمائید.

پاسخ ما:

۱- اگر فاسق یا گنهکاری خبری برای تان ما آورد به حرفش اعتنا نکنید، در اسلام شخص مؤمن و مطیع پروردگار اعتبار دارد که این مخصوص کسی است که اهل تقوی و تزکیه نفس باشد. شخص گنهکار یا فاسق به خودش ظلم نموده و رحم نمی کند پس چطور ممکن است به شما رحم نماید؟ شخصی که گناه می کند اگر با توجه به اینکه این کار گناه است آنرا انجام دهد خدا را به غضب در آورده و ممکن است خداوند او را مؤاخذه نماید. بنابراین چطور ممکن است به شما رحم نماید؟ هر کس معصیت بکند یا خیلی نفهم و یا خیلی خائن است و به خودش خیانت می کند.

پس به کسی که معصیت می کند مخصوصاً گناهان علنی که شما آنرا می بینید هیچ اعتنا نکنید. به چنین کسی در هنگام ازدواج دختر ندهید. پسران را همینطور، نگذارید با دختر معصیتکار ازدواج کند.

با شخص معصیتکار معامله نکنید و اگر معامله کردید مواظب باشید اذیتی به شما نرساند.

۲) خدای تعالی می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»^(۱) صدای بلند و از روی بی ادبی فریاد زدن از راه و روش افراد متدین و سالکین الی الله نیست. صمت داشته باشید و به اندازه و کم حرف بزنید. در مقابل بزرگان صدای خود را بلند نکنید. این آدابی است که قرآن دستور داده است. مثلاً

۱- سوره مبارکه حجرات آیه ۲.



پیغمبر اکرم نشسته و آهسته حرف می‌زنند و یا اصلاً حرف نمی‌زنند و شما بلندبلند صحبت می‌کنید؟! حضرت امام زمان تشریف دارند باید سکوت کنید همانطور که وقتی قرآن می‌خوانند و شما سکوت می‌کنید اینگونه باید ساکت باشید زیرا که شاید یک کلمه حرف از دو لب حضرت امام زمان بیرون آید و از دست شما برود و حواستان پرت حرف زدن باشد.

۳) خدای تعالی به پیامبر اکرم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^(۱) کسانی که می‌آیند و از پشت اتاق تو را صدا می‌کنند اکثر اینها شعور ندارند، باید صبر نمایند تا خود پیغمبر بیرون بیاید. معاشرت با اولیاء خدا آدابی دارد. زمانی که انسان سالک به مرحله عبودیت برسد بنده است و بنده خدا هیچ وقت کاری بر خلاف خواسته خدا نمی‌کند.

پیامبر اکرم را با خودتان قیاس نکنید، شما هر چه دلتان می‌خواهد انجام می‌دهید. پشت در آمده و پیغمبر اکرم را صدا می‌زنند و می‌گویند: یا رسول الله بیا بیرون، ما نمازمان دیر شده! مقدس‌تر از خود پیغمبر اکرم شده است. می‌گویند: بچه‌ها به خواب رفته‌اند و نماز مغرب و عشاء بوده و ما نمی‌توانیم اینقدر صبر نمائیم. و این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(۲). کسانی که خدا و پیغمبر را اذیت می‌کنند لعنت خدا بر آنها باد در دنیا و آخرت.

چرا ما نباید پیغمبر اکرم و حتی حضرت امام زمان را صدا بزنیم آقا زود بیا. از طرفی به ما دستور داده‌اند از خدا بخواهید تا در ظهور حضرت تعجیل نماید، یا اینکه در صلوات بگوئید: «عجل فرجه» از آن طرف روایتهای تندی دارد که:

۱ - سوره مبارکه حجرات آیه ۴.

۲ - سوره مبارکه احزاب آیه ۵۷.

«هَلَكٌ مُسْتَعْجِلُونَ»^(۱) آنها که در ظهور حضرت امام زمان عجله می کنند هلاک می شوند. عجله کاری است که انسان قبل از رسیدن وقت آن انجام می دهد. مثلاً هنوز چای داغ است بر می دارد و می خورد یا اینکه غذا هنوز نپخته است و می خورد یا اینکه میوه روی درخت کال است می کند و می خورد. این عجله است. «الانابة من الله و العجلة من الشيطان»^(۲) عجله از شیطان، و انجام کار حساب شده و به وقت خودش، از خداست.

پس چرا ما کار شیطانی از خدا می خواهیم؟ بخاطر چه عجله می کنیم. مثلاً ماه اول بهار است و هنوز زردآلوها نرسیده است می گوئیم: خدایا ما زردآلو می خواهیم، چون خدا قادر است فوراً زردآلوی کال را تبدیل به زردآلوی رسیده کند و به ما بدهد ولی ما خود قادر نیستیم. می گوئیم آقا حجة بن الحسن شما عجله نمائید. در واقع معنایش این است که نه اینکه مصلحت باشد که بیائید قبل از اینکه مردم آمادگی داشته باشند. بلکه منظور این است که شما اراده نما که مردم آماده شوند بعد شما تشریف بیاورید! افراد عجول اعمال بندگان خدا را با خودش قیاس می کنند. آن آقا، پیغمبر اکرم را با خودش قیاس می کرد. بعضی از روزها خودش حالش را نداشت و دیر برای نماز می آمد و تنبلی می کرد با زنش دعواش می شد با خودش فکر می کرد که حتماً پیغمبر هم همینطور است مشغول دعوا با همسر و یا تنبلی کردن است! یا بی دلیل در خانه مانده است! می آمد و از پشت حجره داد می زد. حال آنکه اگر او درک داشت کار نیکان را با خودش مقایسه نمی کرد و می فهمید وقتی خداوند درباره

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۶۸ حدیث ۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۳۴۰ حدیث ۱۲.



حضرت پیامبر اکرم می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۱) یعنی هیچ وقت سخنی از روی خواسته دل نمی گوید و هر چه می گوید وحی است. اگر او فکر می کرد و می فهمید که پیغمبر اکرم عبد خداست اشهد انّ محمداً عبده و رسوله، اول بنده خدا و بعد هم رسول خداست. آن هم عبد مطلق خدا که هیچ کاری بدون اذن پروردگار نمی کند. اصلاً امروز تا اول آفتاب، قرار نیست که بیرون بیاید و دارد بندگی خدا را می کند.

(بر شما که مریض هستید روزه گرفتن حرام است و بر شمایی که سالم هستی واجب است روزه بگیری، هر دو بندگی است) طبق فرمان الهی امیرالمؤمنین نشسته و سر پیغمبر اکرم روی دامنش است و نماز عصر را نخوانده است اگر ما بودیم می گفتیم هر طوری هست باید او را بیدار کرد. علی بنده خداست و می داند که خدا می تواند و پیغمبرش را اگر لازم بود بیدار نماید. بنده خدا اینطور است. بنده خدا کسی است که هر چه خدا می خواهد او هم همان را بخواهد.

«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^(۲)، اینها شعور ندارند و ترا نمی شناسند که بنده خدا هستی. این را تمرین کنید که در مقابل معصوم هر عملی دیدید بگوئید حتماً خدا خواسته است. و در مقابل بندگان خدای واقعی هر چه دیدید بگوئید لابد کاری که او انجام می دهد خدا خواسته است. همان طور که پدر علامه مجلسی خدمت آقا حضرت امام زمان ارواحنا فداه آداب معاشرت با حضرت را می دانست و رعایت می کرد.

۱ - سوره مبارکه نجم آیات ۳ و ۴.

۲ - سوره مبارکه حجرات آیه ۴.

در زیارت ائمه اطهار می خوانیم: «اشهد انکم الائمه الراشدون»^(۱) اول، شما امام هستید و رشد دارید و رشد می دهید و بعد هدایت شده اید و هدایت می کنید. آن چه خوبان همه دارند ای خاندان عصمت و طهارت شما تنها دارید و هر چه چهارده معصوم دارند حضرت امام زمان ما تنها دارد.

در نماز ما را مجبور کرده اند که سه طرف را نگاه نکن و فقط می توانی یک طرف را نگاه کنی با این حال باز حواسمان پرت است و به خدا توجه نداریم. امیرالمؤمنین فرموده اند: «ما رایت شیء الا و رأیت الله قبله و بعده»^(۲) هر چه را نگاه کردم خدا را با او جلوتر و بعد از او دیدم. حواسمان باید جمع باشد اگر یک سر سوزن به ائمه اطهار و حتی به اولیاء خدا توجه نداشته باشیم انحراف پیدا کرده و شعور و درک نداریم. وقتی حضرت موسی به خضر رسید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^(۳) حضرت خضر بنده خدا بود و اینها یعنی (حضرت موسی و یوشع) او را بنده ای از بندگان ما یافتند و فهمیده بودند که تحت فرمان الهی است. از این جهت لازم بود که حضرت موسی در برابر او هر چه می گوید صبر نماید و حرف نزنند. اما وقتی از کارهای حضرت خضر، حضرت موسی سؤال می کند ایشان می گوید: چرا ایراد گرفتی پس تو راهت از من جداست. «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»^(۴).

۱ - کامل الزیارات صفحه ۵۴.

۲ - مرآة العقول جلد ۱۰ صفحه ۳۹۱.

۳ - سوره مبارکه کهف آیه ۶۵.

۴ - سوره مبارکه کهف آیه ۷۸.

سؤال دویست و بیست و سوم:

شخصی هستم زودرنج و از این صفت خود بسیار رنج می‌کشم
مرا از این درد نجات دهید.

پاسخ ما:

زودرنجی به تربیت مربوط می‌شود. بچه را لوس بار می‌آورند. چنین بچه‌ای تا با مشکلات روبرو شده، مادر و پدر مشکلات را عقب زده‌اند حالا بچه بزرگ شده مشکلات هم به سراغش می‌آیند اما مادر و پدر نیستند که مشکلات را حل کنند. فرزندان دُرَدانه اینطورند. چون مادر، پدر مشکلات را دفع می‌کنند وقتی بزرگ می‌شود، مشکلات هست اما حامی ندارد. تا به حال هر چه بود، خودش رفع نمی‌کرد، مردم از همان مشکلات هیچ مسئله‌ای ندارند ولی این به هر جا می‌رسد رنجیده می‌شود. توی خانه نشسته، بازی کرده، خسته شده، مادر می‌آید می‌گوید چرا نمی‌خندی، چرا نشستی اما حالا دیگر مادر نیست. آنجا با خودش هم دعوا می‌کند و کم‌کم به یک حالت بسیار بدی می‌رسد (که بعضی امراض مثل سرطان می‌مانند برای روح). یک حالت افسردگی برای انسان پیش می‌آید که نشاط اصلاً ندارد، دل به هیچ چیز نمی‌بندد، که همه مربوط به دُرَدانه بودن است. مشکلات بچه‌ها را بگذارید خودشان حل کنند به هر نحوه‌ای که هست، شما در جاهایی که خدا اجازه داده کمک کنید. خدا الان اراده کند همه ما ثروتمند می‌شویم، ضمناً تن‌پرور و تنبل هم می‌شویم.

این که خدا ما را ول کرده و می‌گوید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^(۱) برای این است که روح‌مان را بسازد. چرا در قرآن آمده: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...»^(۲) اول باید انسان، استقامت کند بعد ملائکه به کمکش بیایند، فرزندانی که در خانواده‌های فقیر و پر مشکل بزرگ می‌شوند اکثراً شخصیت‌های دنیا شدند. مثل گیاهی که توی دره رشد می‌کند، هر سال در می‌آید گل و برگ هم می‌دهد. نه کسی آبش می‌دهد و نه هیچ مراقبتی می‌کند بعضی بوته‌ها قبل از همه گل‌ها، گل می‌دهد به موقع خودش هم خشک می‌شود هیچ کس هم توجهی بهش نمی‌کند بعضی‌ها را هم افراد وقتی از کنارش رد می‌شوند یک لگدی به ریشه‌اش می‌زنند که اگر به آن گل توی گلدان بزنند برای همیشه خشک می‌شود. گل گلخانه را می‌آورند بیرون، برگ‌هایش زرد می‌شود چون هوای توی گلخانه با هوای خانه فرق دارد. شما یک روز آبش ندهید می‌بینید پژمرده شد. اگر یک نوک پا بهش بزنند ریشه‌اش در می‌آید و خشک می‌شود. یکی دو روز تو آفتاب بگذارید خشک می‌شود. عین این جریان برای روحیات انسان است. بکشید فرزندان‌تان را برای مشکلات آماده کنید. همیشه پدر و مادر نیستند دربارهٔ ائمه هم همین معناست و بحث بسیار مفیدی است برای جامعه.

۱ - سوره مبارکه نجم آیه ۳۹.

۲ - سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.



سؤال دویست و بیست و چهارم:

در مورد کسی که انسان احساس می‌کند اگر به او اصرار کند، در راه تزکیه نفس قدم می‌گذارد یا کمتر به مجالس گناه می‌رود تکلیف چیست؟

پاسخ ما:

امر به معروف در واجبات است، مثلاً شخصی یک کار خوب و واجب را نمی‌کند شما امر می‌کنید انجام دهد این امر به معروف است. یک وقت کار حرام و بدی را انجام می‌دهد می‌گوئید نکن، این نهی از منکر است. به هر شخص برخورد کردید که مؤمن و مسلمان بود و امر واجبی را ترک کرده بود امر کنید آن را انجام دهد و اگر مشغول گناهی بود امر کنید آن را ترک کند. حتی زن نسبت به شوهر و شوهر نسبت به زن، بیشتر از این وظیفه ندارند. اما در مورد بچه بیشتر، چون مادر و پدر مربی هستند که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^(۱) از راه فشار یا محبت یا تعلیم و تربیت باشد. چون تربیت بالاتر از امر به معروف است، پدر و مادر نسبت به فرزندان باید جدی‌تر، قاطعانه‌تر و سخت‌تر برخورد کنند و بیشتر از این وظیفه ندارند و اگر باز هم فرزند گناه کرد کاری نداشته باشید. این اندازه که بگوئید گناه نکن، حتی زن و شوهر

۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۲۴.

نسبت به هم، آن هم اگر واجبش را ترک می‌کند یا حرام انجام می‌دهد لذا حق ندارید در خانه راهش ندهید. البتّه گاهی گناهان فاحشی است، اما مثلاً غیبت می‌کند تو امر به معروف کن، گوش نکرد وظیفه‌ای نداری، بیشتر از این اندازه در برابر معصیت‌کار یا تارک واجبات وظیفه نداریم، لذا اگر چوب برداشتی و با کتک گفتی خانم معصیتی نکن، این خودش معصیت است و بامعصیت نمی‌توان جلوی معصیت را گرفت.

سؤال دویست و بیست و پنجم:

بزرگترین ودیعه الهی که روز اول خدا به انسان داده چه بود؟

پاسخ ما:

بزرگترین ودیعه الهی در روز اول، اختیار بود. این مقام اختیار که انسان آزاد در انتخاب باشد مقام بزرگی است. شما یک دیوانه یا بچه را آزاد نمی گذارید می گوئید در بعضی کارها باید این شخصی که عقل کمتری دارد، با من مشورت کند. خدای با آن عظمت که صاحب و خالق ماست روح ما را طوری خلق کرد که صاحب امتیاز باشد و در مرحله دوم به ما ولایت داد. ولایت، محبت نیست ولایت یعنی تحت فرمان بودن در مقابل کسی که انسان او را دوست دارد، ولایت با اطاعت و محبت فرق می کند. اگر انسان کسی را دوست داشته باشد و اطاعت نکند محب می شود و کسی که اطاعت کند و محبت نداشته باشد مطیع است. اما کسی که اطاعت کند و محبت داشته باشد ولایت دارد. افرادی که ولایت دارند معرفت دارند که در اثر معرفت، محبت پیدا می کند. اگر ما را مجبور می کردند ولایت را قبول کنیم ارزشی نداشت، لذا به ما اول اختیار دادند بعد ولایت را عرضه کردند و ما قبول کردیم. (که در کتاب در محضر استاد توضیح داده شده است).

سؤال دویست و بیست و ششم:

چرا شما دوستان و اطرافیان تان را کمتر تشویق می کنید؟

پاسخ ما:

اگر من در کارهای دوستان به آنها بگویم مثلاً شما بسیار خوب بودید آنها را از حدّ خود ترقی نداده ام، گاه تشویق بی جا انسان را از رشد باز می دارد. اگر یک عده در مسابقه شرکت کردند و کسی می تواند تندتر حرکت کند اگر به او بگویی خوب می دوی، به مجرد اینکه تشویق کردی او بیشتر نمی رود، سست می شود و لذا من توقعم از دوستان خیلی بیشتر است، باید منظم تر باشند.

من گاه دوست دارم همانطور که استادم به من ایراد می گرفت با آنها برخورد کنم، باید لحظه به لحظه دقیقاً تمام کارهای آنها را ایراد بگیرم تا آنها رشد کنند.



سؤال دویست و بیست و هفتم:

افرادی که به مسائل دینی پایبند هستند ولی عذر می آورند که وقت ندارند تزکیه نفس کنند چه حکمی دارند؟

پاسخ ما:

آنچه ما می فهمیم این است که تزکیه نفس کمک به رفتاری دنیایی می کند و رفتاری ها را دفع می کند. هر عاقلی مطمئن باشد یک فرد امین گرفتاریش کمتر از فرد خائن است. پس تزکیه نفس کمک به رفع رفتاری می کند، کسی که می گوید وقت ندارم و نمی رسم، نادان است چون تزکیه نفس یعنی استقامت کند، کج روی نکند، دروغ نگوید، اگر انسان خود را بسازد و وارد اجتماع بشود که همه اجتماع به او تکیه بکنند و او را امین بدانند بهتر زندگی می کند تا با هر نوع صفات بد وارد اجتماع بشود.

سؤال دویست و بیست و هشتم:

شما فرموده‌اید اینکه شخصی می‌گوید اگر من دعا کنم خدا اجابت می‌کند، این بازی کردن با خداست، با توجه به این مطلب آیا کرامات اولیاء خدا غلط است؟

پاسخ ما:

من نگفتم کرامات اولیاء خدا غلط است، خدای تعالی بوسیله ائمه اطهار و اولیای خدا کرامت می‌کند، بدست اینها معجزات انجام می‌دهد تا مردم که به این مسائل جاذبه دارند جذب دین و معنویات شوند ولی اگر کسی گفت اختیار دست من است این بازی با خدا می‌کند والا روایت دارد که مثلاً «سُور مؤمن شفا است»^(۱) من گفتم اگر خدای تعالی به ما کمی رو نشان داد با او بازی نکنیم، و خدای تعالی از این جهت به ما اختیار نمی‌دهد. مثل اینکه پدر به خانه بیاید بچه‌های بی ادب او بی احترامی می‌کنند لذا پدر بجهت حفظ شخصیت و ابهت خود به آنها بی‌اعتنایی می‌کند، شخصیت ذات مقدس پروردگار اینطور نیست که تا بگوییم مرا خوب کن، بگوید چشم. غیب الغیوب بودن خدا ایجاب می‌کند به افراد کم ظرفیت محل ندهد والا در مرحله اول ائمه اطهار ظرفیت دارند و خیلی کم و نادر از اولیای خدا ظرفیت دارند ولی با خدا بازی نمی‌کنند خصوصاً اگر در جامعه باشند خیلی کم پیدا می‌شوند، نگویند من مستجاب الدعوه هستم. روی این اصل خدا خیلی قدرت خود را نشان نمی‌دهد و خود را ظاهر نمی‌کند.

۱ - عن ابی عبدالله فی سؤر المومن شفاء من سبعین داء. (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه ۱۵۱).



سؤال دویست و بیست و نهم:

چکار کنیم تا خدای تعالی را بتوانیم احساس کنیم، ببینیم؟

پاسخ ما:

شخصی خدمت حضرت امام صادق عرض می‌کند خدا را به من معرفی کنید. حضرت می‌فرماید: آیا تا به حال سوار کشتی شده‌ای که در دریا بشکند؟ آنجا چه حالی پیدا می‌کنی؟ و به یاد چه کسی می‌افتی؟ این راه فطرت است که اشتباهاً به عقل معنی کرده‌اند.^(۱)

انسان وقتی کنار گل و سبزه می‌نشیند و نظم طبیعت را می‌بیند آیا فطرتش به او می‌گوید خدا اینها را آفریده است؟ خیر، این فکر است. فطرت زمانی ظاهر می‌شود که انقطاع حاصل شود، اینکه می‌گویند فطرت انسان می‌گوید خدا هست یعنی شما باید همه رذایل اخلاقی را از خود دور کنی، خود را پاک کنی، تا اگر در اطراف آدم هم هست با دیدن آنها به یاد خدا باشی. اگر در اثر تزکیه نفس انقطاع پیدا شود انسان وصل به خدا است اما اگر اینطور نباشد هر گاه انقطاع به وجود آید خدا را می‌بینید.

۱ - بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۴۱ حدیث ۱۶.

سؤال دویست و سی ام:

گاه شما صحبتهایی می‌کنید که انسان فکر می‌کند تمام مشکلات ما را می‌دانستید و برای ما حرف زده‌اید علت چیست؟

پاسخ ما:

وقتی انسان نزد طبیب می‌رود او یک بررسی‌هایی از مریض می‌کند و طبق آن بررسی نسخه می‌دهد البته ممکن است بگوئیم بالاخره با تعدادی از افراد حرفها تطبیق می‌کند. لذا در نقل قضایا و نوشتن و بیان کردن برای دیگران، آنطور که باید و شاید مطلب نقل نمی‌شود. در جلسهٔ مردانه‌ای بود من مطالبی گفتم، یک آقای شب با خانم دعوا کرده بود که تو مطالب خانه را به فلانی گفته‌ای؟ اینها مسئلهٔ خاصی نیست، من بطور کلی این اندازه می‌توانم ادعا کنم که اول صحبت‌م خصوصاً در منابر، چند مسئله را در نظر می‌گیرم و خلاصه خود را مثل بلندگو قرار می‌دهم که هر چه آن جمع برایشان لازم است خدای تعالی بر زبانم جاری کند مسئله خیلی مهم نیست. با اراده هم نیست که فکر کنید این کلمه در شما تأثیر کرد، ولی عنان زبانم را به خدای بزرگ می‌سپارم و به شما هم می‌گویم اگر خواستید کسی را راهنمایی کنید اول فکرتان را به خدا بسپارید و «ایاک نستعین» بگوئید تا انحرافی پیدا نشود. گاه انسان می‌خواهد عده‌ای را هدایت کند اما حرفهایی می‌زند که آنها گمراه می‌شوند، وقت خود را صرف کرده، خسته شده یک عده را هم معطل کرده‌اند. وقت دیگران را گرفتن مسئولیت دارد، اگر خودشان به هر کار لغو و بیهوده‌ای بگذارند خود مسئول هستند اما شما نباید وقت آنها را بگیرید.



سؤال دویست و سی و یکم:

سفارشی برای جوانهایی که می‌خواهند در دروس حوزه مشغول شوند بفرمائید.

پاسخ ما:

در هر کاری پذیرش اولیه مهم است، اگر شما به یک دانشگاه رفتید و مهندس شدید همین یک کار را پذیرفته‌اید و محدود به آن شده‌اید. روحانیون خصوصاً روحانیون زمان شاه چون با یک مجاهده‌ای روحانی شده‌اند همه چیز را می‌پذیرفتند، من یادم هست در دهی رفته بودم تازه برق آمده بود آنجا یک موتور برق خریدم گذاشتم و سیم‌کشی چند خانه را انجام دادم، به چند جوان هم یاد دادم تا بقیه را انجام دهند چون روحانی آنجا بودم می‌خواستم منبر بروم خانه‌هایی را سیم‌کشی کردم، مهم کلید بستن و کشیدن سیم بود. شما یک دانشجو را با یک طلبه مقایسه کنید دانشجو دست به کمر می‌زند که من لیسانسه هستم، فوق دیپلم گرفته‌ام دیگر برف انداختن و خانه جارو کردن شأن من نیست حال اینکه انسان باید همه کاره باشد و هر کاری پیش آمد بکند.

سؤال دویست و سی و دوم:

منظور از آدم شدن چیست؟

پاسخ ما:

یعنی انسان درست و حسابی شدن، انسانی که صفات نیک و خوب را داشته باشد، شیطان الگو دارد که مجمع خباثت و بدی است و انسان الگو دارد که حضرت امام زمان ارواحنا فداه است که مجمع همه خوبی‌هاست. این وسط اگر کسی معطل شود و بماند در هر طرف که بیشتر صفاتش به آن تمایل داشته باشد می‌رود. بعضی خیلی صفات حیوانی دارند و صفات حیوانی آنها خوب کار می‌کند، مثلاً شهوت پرست است که البته اگر برای خدا باشد رحمانی می‌شود اما اگر برای این باشد که مثلاً کار کنم پول در آورم، و فعالیت‌های مادی برای دنیا کنم، حیوانی است. راه انسان شدن تزکیه نفس از صفات رذیله حیوانی و شیطانی و انسانی است. در اظهارات صفات شیطانی، انسان مثل «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»^(۱) مخنسه می‌شود، خناس می‌شود و اگر اظهارات در صفات حیوانی است که حیوان می‌شود و اگر اظهارات در جهت رحمانی است که رحمانی می‌شود.

در تزکیه نفس اول مقصد تعیین می‌شود و وسیله رسیدن به آن قرآن و اهل بیت است.

سؤال دویست و سی و سوم:

قدم اول ساخته شدن چیست؟ آیا اول معرفت باید باشد بعد تزکیه نفس؟

پاسخ ما:

بطور کلی بعضی فکر می کنند ما مراحل را نمی گوئیم چون سراسر است. شخص وقتی بالا می رود طبعاً مراحل برای او روشن می شود. اینکه نمی گوییم برای این است که افراد فرق می کنند. گاه بعضی هستند ذاتاً یک مرحله را گذرانده اند، به مرحله بعدی راهنمایی می کنیم یا یکی در وسط دو تا مرحله قرار گرفته، مرحله ای اضافه می کنیم چون خسته شده و مرحله اش تکمیل نشده است. کارهای استاد و طبیب نسبت به افراد مختلف است و الاً می خواهید همه مراحل را برایتان می گوییم.

قدم اول بیدار شدن است که یک معرفتی بخدا پیدا می کند به اندازه ای که به وجود خدا یقین کند بعد مراحل را که گذرانده به یک معرفت فوق العاده ای که از ناحیه خدای تعالی است دست می یابد.

سؤال دویست و سی و چهارم:

آیا صفات حمیده مستقر است؟

پاسخ ما:

صفات حمیده مستقر و مستودع است، اگر انسان یک مدتی خوش اخلاق باشد و یک مواقعی بد اخلاق می شود و بقول معروف به سیم آخر می زند، مثلاً فعلاً حسادت ندارد، استقامتش خوب است اما گاه از دستش در می رود. در ماه رمضان استقامت می کند سیگار نمی کشد اما بعد از آن دو مرتبه شروع می کنند، اینها صفات حمیده شان تحمیلی بوده یا بقولی مستودع است، صفت حمیده خوب است که مستقر باشد. لذا سعی کنید هر چه از صفات حمیده کسب می کنید آن را مستقر و محکم کنید، باید چنان محکم باشد که طوفان هم آنها را تکان ندهد، ساختمانها را جوری می سازند که حتی زلزله خراب نکند، زلزله هایی در دنیا هست که تمام صفات انسان را تکان می دهد منتهی باید طوری صفات ساخته شده باشند که تکان نخورند.

اخلاقی که فلان شخص آن را خراب کند اخلاق نیست. صفات حمیده مستقر آنهایی است که چه به فکر آن باشید یا نه، تکان نخورد، کبوتر اگر در جایی لانه کند و بیچه بگذارد حتی اگر بیرونش کنید بر می گردد. اما یک کبوتر که مستودع است تا رهاش کنی می رود فرار می کند. لذا روی صفات حمیده کار کنید تا مستقر شوند.

می گویند یکی از علماء، معروف به حلم بود بعضی قرار گذاشتند او را امتحان کنند



(مشابه این قضیه راجع به ذوالکفل هست) جوانی نصف شب درب خانه را محکم کوید آقا بلند شد دم در آمد. جوان گفت آقا من مسئله ام یادم رفت. گفت برو هر وقت یادت آمد بیا، فردا شب باز در زد و آقا آمد و گفت دو مرتبه هم یادم رفت. بالاخره شب سوم آمد گفت آقا نجاست انسان چه مزه ای دارد؟ ایشان فرمود اولش شیرین است بعد ترش و بعد تلخ می شود. گفت شما خوردید؟ گفت: نه من نخوردم از آثار و علائمش فهمیدم اول مگس بعد پشه و بعد کرم می زند. جوان روی دست و پای او افتاد و عذرخواهی کرد گفت من برای امتحان حلم شما آمدم.

از مرحوم خویی نقل کرده اند که یکی از جوانان اروپا دیده در نجف خدمت ایشان رسید و گفت آب قلیل کثیف شده و کرم زده به نظر شما روی دست نجس بریزیم پاک می شود؟ گفت بله. گفت دستم را در سطل آب بکنم چطور؟ گفتند سطل و دست نجس می شود. آن جوان گفت دینی که اینجور است من قبول ندارم. ایشان می گویند مراقب قبول نداشته باش این فهم و درک من از دین است، تو دین را قبول داشته باش. گاه واقعاً انسان حالت حلم صد در صدی برایش ایجاد می شود. می بیند این شخص لب گودی آتش است، به قول معروف پایش روی پوست خربزه است اینجا باید حلم کند، یا یک نفر می خواهد مردم آزاری کند اینجا حلم خود را نشان می دهد که یا حضرت پیامبر اکرم فرمود: «و ما اوذی نبی مثل ما اوذیت»^(۱) با آن همه اذیتها یک بار نفرین نکرد، انبیای دیگر کمتر اذیت شدند اما شاید چند دفعه نفرین کردند. «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۲) یعنی ما باید دقیقاً همان استقامت پیامبر را داشته باشیم، تکان نخوریم. در مجلسی با مرحوم حاج ملا آقا جان بودیم یکی از

۱ - بحار الانوار جلد ۳۹ صفحه ۵۶.

۲ - سوره مبارکه احزاب آیه ۲۱.

علماء هم آنجا بود دیگران هم می آمدند، او نتوانست خود را کنترل کند، کم کم بلند شد و هر چه از دهانش در آمد گفت که اینها لایق نیستند با ما باشند و رفت. آن عالم استقامت مستقری نداشت. اما ائمه اطهار اینطور نبودند ابی بصیر می گوید من دیدم همه خدمت حضرت امام صادق می روند من جنب بودم رفتم نزدیک حضرت که رسیدم ایشان کنار گوش من فرمودند: به خانه پیامبر اکرم و اولاد پیامبر اکرم این جور وارد نمی شوند. جوری حضرت می گویند که هیچ کس نفهمید و برای او هم ناراحت کننده نبود، تمام ائمه اطهار اینطور بودند. با اشخاص معصیت کار عمدی یا سهوی، با حلم برخورد می کردند. علم و استقامت آنها مستقر بود و ما هم باید از آنها درس بگیریم. یک روز بخیل و یک روز سخی نباشیم. مهم استقرار صفات حمیده است.

سؤال دویست و سی و پنجم:

چرا شما اینقدر به انسان امید برای رحمت الهی می‌دهید ولی دیگران اینطور نیستند؟

پاسخ ما:

یکی از علماء به من لقب رجائی داده بود. پرسیدم یعنی چه؟ گفت شما خیلی امیدوار به خدا هستید، رجاء از این باب که خیلی از خدا نمی‌ترسید و دلتان امیدوار به خدا است. حال واقعاً ما آن طور امیدواریم که در روایات فرموده‌اند. آن لحظه‌ای که بنا شود ما از خط ائمه اطهار انحراف پیدا کنیم ان شاء الله قبل از آن خدا جان ما را بگیرد تا انحراف پیدا نکنیم. خدای تعالی در همه جا فرموده «رحمان» «رحیم» «سبقت رحمته غضبه» که البته «اشد المعاقیین فی موضع النکال و النقمه»^(۱) هم است، شما اگر یک محترمی کنار تان نشسته باشد مواظب هستید کاری نکنید بی‌احترامی شود، خدای تعالی از رگ گردن به ما نزدیکتر است کاری نکنیم بی‌احترامی شود.

سؤال دویست و سی و ششم:

بودن ریشه‌هایی از صفات رذیله در وجود انسان چه خطراتی
برای انسان دارد؟

پاسخ ما:

عیوب جزئی ممکن است یک روز کلی شود و پدر انسان را در آورد. همان صفات
رذیله که خیلی ظریف وارد می‌شود، مثلاً می‌گوید من بدم می‌آید، حاضر نیستم با
فلانی ارتباط برقرار کنم. اینها را از بین ببرید. حاصل مطلب اینکه یک چیزهایی هست،
اگر ما آنها را تقویت کردیم و نگه داشتیم یا اهمیت ندادیم مضمون این آیه می‌شود که
خدای تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاِ»^(۱) اینها ریشه می‌کند،
رشد می‌کند، روزی که انسان می‌خواهد از دنیا برود روی دنده لجبازی می‌افتد و خدای
تعالی هم «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^(۲) دلش را مهر می‌کند و هر چه انسان می‌گوید تغییر
نمی‌کند، در رفقای اهل تزکیه نفس گاه دیده شده که تذکراتی به آنها داده‌ایم ولی دیر
تصمیم می‌گیرند، عوض نمی‌شوند، این هم یک مرحله از آن است. جوری باشید
که در مقابل حق نرم باشید. حتی روایت است اگر دو نفر با هم قهر کردند طبعاً یکی

۱ - سوره مبارکه روم آیه ۱۰.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۷.



ظالم و یکی مظلوم است، اگر قهر آنها ۳ روز بیشتر طول بکشد اعمالشان قبول نیست.^(۱) راوی می‌گوید چکار کنیم؟ حضرت می‌فرماید برو عذرخواهی کن و با هم رفیق شوید. در میان دوستان و رفقا ظالم‌پروری نیست برای اینکه ریشه یک‌دندگی و لجبازی و خودخواهی و غرور را بکنید این کار را بکنید تا به مرحله «أَسَاؤُا السُّوَاۤی» نرسید.

سؤال دویست و سی و هفتم:

چگونه می شود انسان در این دنیا تمام حجابها از جلوی چشمش کنار رود؟

پاسخ ما:

اگر شما در خانه نشسته باشید و به شما یک صادق و راستگو بگوید مغازه‌ات در فلان محل که چند خیابان با شما فاصله دارد آتش گرفته است و شما یقین کنید خبر صحیح است بین شما و مغازه صدها حجاب دیوار و ساختمان است اما برایتان فرقی نمی‌کند یقین دارید که آتش مغازه را می‌سوزاند و مثل این است که می‌بینید آتش تمام مغازه را گرفته است. مثل همان فرمایش حضرت علی که فرمود: «لو كشف الغطاء و ما ازددت یقیناً» یعنی اگر تمام دیوارها را برای شما بردارند یقین شما به سوختن مغازه زیادتر نمی‌شود. انسان باید به خدا و غیب این جور یقین داشته باشد. که خدا را در همه جا ببینید هر جای بدن را نگاه کنید خدا را ببینید، در عالم خلقت نگاه کنید خدا را ببینید. شأن خدای تعالی اجل است از اینکه مجسم شود و در عالم ملک بیاید، ما باید ایمان به غیب پیدا کنیم و او را ببینیم والا از الاغی که در آخور بسته شده بدتر هستیم.



سؤال دویست و سی و هشتم:

انسانی که خوب و بد برایش فرق نمی‌کند چگونه انسانی

است؟

پاسخ ما:

بدترین صفت انسان این است که بین خوب و بد فرق نگذارد. این را تعلیم بگیریم که خوبها را دوست داشته باشیم و بدها را دوست نداشته باشیم. اینکه می‌گویند عیسی به دین خود، موسی به دین خود، حرفهای ابلهانه است، می‌گویند به کار دیگری چکار داری هر کس به کار خود. پس امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری چه می‌شود؟ اگر قرار شود بین حضرت علی و معاویه فرق نگذارد این انسان از هر حیوانی پست‌تر است، حیوانات این اندازه فرق می‌گذارند. گاه انسان بین سلمان و ابوذر فرق نمی‌گذارد خوب هر دو خوب هستند اما بین حضرت علی و معاویه فرق نگذارد؟ که حضرت می‌فرماید: «انزلنی الدهر حتی قیل علی و معاویه»^(۱) مردم بی‌شعور و نافهم آنقدر مرا پایین آوردند که گفتند علی و معاویه. علی که قرآن ناطق است، آئینه تمام‌نمای خدای تعالی است، آن همه کرامات و معجزات و فداکاری در راه اسلام دارد این همه خوبی از او دیده‌اند با معاویه که یکپارچه دروغ، خیانت و شیطنت و خباثت است فرقی نگذارند. اینجور نباشیم هر کس در هر وضعی هست او را همانگونه قبول داشته باشیم، از قدرت نترسیم و به خاطر آن احترام نکنیم.

سؤال دویست و سی و نهم:

چرا هر چه انسان تلاش می‌کند و حجابها را برطرف می‌کند
روشنایی نمی‌بیند؟

پاسخ ما:

اگر کسی را در یک سلول بی پنجره گذاشته باشند که پشت آن صدتا دیوار باشد، تا آن دیوار آخر خراب نشود شخص نمی‌فهمد چقدر دیوار خراب شده است. در ماه رمضان و ایام‌های مهم دیوارها را دانه دانه خراب می‌کنند. حجابها را بر می‌دارند. اگر انسان دوباره دیوار درست کند، حجاب اضافه می‌شود. اگر انسان بتواند در شب قدر آخرین دیوار را بردارد بیرون روشن می‌شود. در دوره سال انسان دور خود مثل کرم ابریشم پیله بسته، وضع خود را تاریک کرده است در شبانه روز هر لحظه غفلت حجاب است. به امور مادی توجه کردی حجاب است. در هر شب از ماه رمضان ۲ یا ۳ تا دیوار خراب می‌کنند وقتی به آن آخرین دیوار رسیدید ماه رمضان تمام شد. دو مرتبه دیوارها گذاشته می‌شود. لذا می‌گویند بدترین آدمها کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و از این حجابها بیرون نیاید. باید کاری کنیم که آخرین دیوار را خراب کنیم، در دعای شعبانیه می‌خوانیم «حتی تخرق حجب النور» گاه هم آن قدر نور است که آن طرف دیده نمی‌شود، شما به خورشید نمی‌توانید نگاه کنید. باید همه این حجابها



از بین برود تا انسان درک کند، اگر بتوانیم از ظلمت بیرون بیائیم و به نور برسیم «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^(۱) خدای تعالی اینها را از ظلمات به نور خارج می‌کند، اما گاه انسان از نور به طرف ظلمات می‌رود، اگر کسی بتواند تاریکی را بشکافد و حجب نور را هم بشکافد موفق می‌شود.

سؤال دویست و چهلیم:

در خصوص اهمیت رازداری و اینکه چرا بعضی از مردم به این مسئله عمل نمی‌کنند توضیحاتی بفرمائید. اساس و عمده سر نگهداری چیست؟ (۱)

پاسخ ما:

بعضی‌ها خیلی ضعیف‌اند، شرح صدر ندارند، مثلاً چیزی را از ناحیهٔ خاندان عصمت و طهارت فهمیده‌اند، این را به هر صورتی هست می‌خواهند بیایند و اظهارش کنند. در صورتی که اگر کاری است که باید مخفی باشد یا سری است، نباید با گوشه و کنایه به دیگری بفهمانند که من فهمیده‌ام و اینقدر نباید انسان کم ظرفیت باشد. این موضوع به خصوص در مورد کسانی که می‌خواهند قدم در راه خدای تعالی و کمالات روحی بردارند بسیار حساس است که نباید به هیچ صورتی مقام و شخصیت و ارتقاء شأنشان، مکاشفات و مشاهداتشان را به هم بکشند. اینها همه مربوط به شرح صدر انسان است.

افرادی هستند که وقتی در جمعی نشسته‌اند تمام حالات آن جمع را یک یک می‌دانند. البته علی بن ابیطالب از خرابه‌های طاق کسری عبور می‌کرد دOLF بن مجیر هم همراهشان بود، رسیدند به یک وادی نمل، وادی نمل یعنی بیابان مورچه، در مناطق گرمسیر گاهی مورچه‌ها آنقدر زیاد می‌شوند مثل اینکه یک قالی پر از مورچه

۱ - کتاب اتحاد و دوستی ص ۲۸۳ دربارهٔ رازداری توضیح کامل داده شده است.



انداخته باشند دولف بن مجیر می گوید من از امیرالمؤمنین پرسیدم آیا کسی هست که تعداد این مورچه ها را بداند؟ حضرت فرمودند: کسی هست که عدد این مورچه ها را که می داند هیچ، می داند چند تای آنها نرند و چند تا ماده و در قلب اینها چه خطور می کند و بعد هم حضرت ادعایشان را به او نشان دادند. اولیاء خدا هم بعضی از آنها همه چیز را می دانند.

خدا رحمت کند مرحوم استادمان وقتی خدمتش می رفتیم و صحبت می کردیم می گفت ها! چی می گویی؟ می گفتیم حاج آقا گوشتان مثل اینکه سنگین شده! می گفت: صبح ماست خوردم گوشه ایم سنگین شده، حال آنکه حالات ما را می دانست، اینقدر شرح صدر داشت.

باید انسان شرح صدر داشته باشد، اگر از اسرار دوستش، آشنایش چیزی مطلع شد و او نمی خواهد که بگوید یا تأیید کند، نباید به او بگوید که من از دل تو خبر دارم، من از باطن تو خبر دارم.

خیلی ها هستند که از دل و باطن افراد خبر دارند اما گاهی کاری می کنند که انسان فکر می کند از هیچ چیز خبر ندارند و حتی پشت پایشان را هم نمی بینند.

اساس و عمده سر نگهداری کم حرف زدن است. تمرین کنید اول فکر کنید بعد حرف بزنید. بعضی افراد را دیده ام وقتی در مجلس حرف نمی زنند ناراحت هستند. مجلسی که پُر حرفی باشد در آن خوش هستند در حالی که این مجلس مُرده است چون اینها غافلند، حتی اگر حرفهایی که زده می شود هیچ دردسری نداشته باشد اقلش پر حرفی است. آنچه گفتنش لازم است و مفید است زیاد نیست. شما به مجرد اینکه دیدید کسی حرفی زد که اگر نمی گفت فرقی نمی کرد و روی مصالح خاصی هم نبود و طبق عادت حرف زده بدانید او سر نگهدار نیست.

سؤال دویست و چهل و یکم:

درد برای انسان چه فایده‌ای دارد که بسیار به آن مبتلا می‌شود؟

پاسخ ما:

انسانی که تصادف می‌کند یا زیر آوار می‌رود لحظه‌ای که درد را احساس می‌کند بیهوش می‌شود وقتی به دنیای پر درد و رنج بر می‌گردد بالاخره پاره شدن بدن یا شکستن استخوان درد دارد، بعضی از دانشمندان می‌گویند درد مقدّس است چون اگر نداشتیم دنبال معالجه نمی‌رفتیم، شما اگر شکمتان درد نگیرد در روده‌هایتان غده هم در بیاید دنبال معالجه نمی‌روید، پس درد در این دنیا ضرورت دارد اگر انسان درد نداشته باشد به فکر علاج نمی‌افتد. پس اگر قرار باشد انسان در دنیا باشد روح داخل بدن می‌آید، بعضی افراد بین مرگ و زندگی در نوسان هستند، وضعی دارند که با یک اشاره ممکن است بمیرند و با یک اشاره زنده بمانند. این افراد گاه چند روز بیهوش هستند تا درد احساس نکنند، اما آنها که قرار است بمیرند «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^(۱) خداوند جانشان را می‌گیرد.



سؤال دویست و چهل و دوم:

آیا صفات رذیله بدتر است یا گناهان کبیره؟

پاسخ ما:

بدتر از مشروب خوردن و زنا کردن، تکبر کردن و صفات رذیله‌ای است که انسان دارد. اگر امتحانی پیش بیاید، به او توهینی شود، دلش می‌گیرد، از او تعریف کنند خوشحال می‌شود غفلتاً کسی بی‌احترامی کند به شدت رنجیده می‌شود خدای تعالی می‌فرماید: «لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»^(۱) اگر چیزی از دست داده‌اید، یا آبرویتان رفته، مهم نیست. اگر برای خداست که جبران می‌کند اگر خودت مقصر هستی پس گله‌ای نیست. این کارها با کمالات روحی فرق دارد، منافات دارد. «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» به آنچه بدست شما می‌رسد خوشحال نباشید، مثلاً شما نشسته‌اید از شما تعریف می‌کنند ولو دروغ است اما خوشحال می‌شوید. به بنا می‌گویند مهندس، به یک منبری می‌گویند واعظ عالیقدر، خوشش می‌آید. از همه بالاتر، کره زمین را بفروشد و پولش را به شما بدهند، یا یک سلطان در زمین هست و آن تو هستی، احساس خوشبختی بکنی؟ تا آن تزکیه نفس که خدای تعالی فرموده خیلی راه است. ائمه اطهار آن قدر افراد را هشدار برای قیامت داده‌اند که حساب ندارد. آیا توانسته‌ایم بالاخره از خواب غفلت صد درصد بیدار شویم، از

آتشی که خودمان مهیا کرده‌ایم، آتش صفات رذیله، خود را نجات داده‌ایم؟ خود را بجایی برسانید که از هیچ چیز ناراحت نشوید و هیچ کس را هم ناراحت نکنید کاری نکنید کسی ناراحت شود. عمده صفات رذیله را از خود دور کنید، کاری کنید که وقتی وارد مهمانی خدا می‌شوید این میزبان عزیزی که مهربانی کرده و کمک می‌کند او را ناراحت نکنید و آمادگی استفاده از سفره نعم الهی را داشته باشید.



سؤال دویست و چهل و سوم:

چگونه نور فطرت انسان خاموش می شود؟^(۱)

پاسخ ما:

کم اتفاق می افتد فطرت انسان از بین برود، ممکن است عادت جای فطرت را بگیرد مثلاً انسان از بوی بد خوشش نمی آید و اگر بوی سیگار را در بوها بگذارند جزو بوهای خوب نیست اما گاه افرادی که به بوی آن عادت کرده اند وقتی بوی سیگار استشمام می کنند چنان از حال می روند که حساب ندارد. فطرت وقتی عوض شود و عادت جایش را بگیرد، اینطور می شود که ملای رومی در مثنوی می گوید: شخصی در بازار عطرفروشها آمد بوی عطر به دماغش خورد غش کرد یکی شانه هایش را مالید ولی حال نیامد اما یک مقدار نجاست آوردند سرحال آمد، گفتند موضوع چیست؟ گفت شغل طرف کُناسی است و به بوی اینطوری عادت نکرده. گاه عادت جای فطرت را می گیرد اما کم اتفاق می افتد عادت صد درصد جای فطرت را بگیرد، عادت مثل خاکستر روی آتش است و لذا در اثر عادت گاهی انسانی فطرت را از دست می دهد.

۱- از همین مؤلف در کتاب جواب مسائل دینی در صفحات ۶۲ و ۶۱ درباره فطرت توضیحاتی داده شده.
توجه: ص ۶۱ فطرت آن غرائزی است که در روح انسان وجود دارد. مثلاً می فهمد ظلم بد است یا خدایی هست.
توجه: ص ۶۲ فطرت انسان به علم و دانش علاقه و محبت دارد.

یک انسان دائم به فکر خداست اما ممکن است در اثر محبت به دنیا، زیاد متوجه دنیا شود و خدا را فراموش کند. فطرت اولیه متوجه به خداست اما وقتی عادت جای فطرت را بگیرد خدا را فراموش می‌کند، اما در مواقع خوف، خاکسترها را آتش کنار می‌زند و فطرت بالا می‌زند. لذا چیزی که جای فطرت را بگیرد و آن را خاموش کند عادت است و توجه به غیر فطرت، در نتیجه فطرت اولیه انسان فراموش می‌شود.

سؤال دویست و چهل و چهارم:

آیا می‌شود معرفه النفس شامل حال کسی بشود و حال اینکه معرفت به عالم مثال پیدا نکرده است؟

پاسخ ما:

بعضی افراد مرتاض که به عالم ملکوت یا مثال علم ندارند و از دین چیزی نمی‌دانند ریاضتهای نفسانی کشیده‌اند و نفس خود را شناخته‌اند. چون این مسئله جدا از حقایق نفسانی است که هر کاری را انسان دوست دارد، انجام ندهد و با نفس خود مبارزه کند. یک جهت دیگرش این است که هر چه خدا می‌خواهد، انجام دهد که مرتاضها این کار را نمی‌کنند. بعضی کارها هست که نه خدا می‌خواهد، نه دل انسان، و لذا بعضی کارهایی انجام می‌دهند که نه خدا راضی است نه دلشان، مثلاً انسان را وادار می‌کنند یک چیز حرام بدمزه‌ای را بخورد این را خدا نمی‌خواهد، نفس هم نمی‌خواهد. شهود هم به وجود می‌آید. یعنی چیزهایی هم می‌بیند، این در اسلام از راه صحیح وجود دارد اما در غیر اسلام از راه ناصحیح آن است. مرتاضی خدمت حضرت امام صادق رسید، حضرت دستشان را بسته بودند و چیزی داخل مشتشان بود. به مرتاض گفتند داخل دست من چیست؟ گفت تخم یک پرنده از فلان منطقه هندوستان. حضرت گفتند درست گفتی، از کجا فهمیدی؟ گفت هر چه در عالم بود کنترل کردم همه سر جایش بود به جز تخم این پرنده. انسان از راه باطل هم می‌تواند به این مرحله برسد.

سؤال دویست و چهل و پنجم:

چه کسانی عملاً مکذب هستند؟

پاسخ ما:

انسانی که این همه آثار خدا را می بیند و متوجه خدا نیست، از مرحله حیوانیت خود را به انسانیت وارد نمی کند. پدر من نقل می کرد یک وقتی شنیدیم در مشهد ماشین آمده و در فلان محل آورده اند. ما برای تماشا روزها می رفتیم جمع می شدیم و هر کس یک چیزی می پرسید، تا اینکه گفتند ماشین می خواهد راه برود مردم جمع شدند، ماشین حرکت کرد دیدیم ۲ و ۳ نفر در آن نشستند و به آن اسبی نشستند مردم دست می زدند، خصوصاً سر پیچ ها یا از روی پُلها که ردّ می شد همه تعجب می کردند. ببینید مردمی که این طبیعت را می بینند، آسمان و زمین و نظم عالم را می بینند و خدا را نمی بینند مثل اینهایی هستند که دفعه اول ماشین را دیدند، راه رفتن ماشین را می دیدند اما کنترل و رانندگی راننده را نمی بینند. چون شناخت و آگاهی ندارند، ماکه شناخت و آگاهی نداریم عملاً مکذب هستیم، در کارهایمان چقدر روی جریانات طبیعی فکر می کنیم و چقدر به خدا فکر می کنیم. اگر در خیابان ماشینی درست یا غلط رفت مربوط به خود ماشین است یا راننده آن؟ ما حقیقت را درک نمی کنیم. اگر خدا را ببینیم هر چه در عالم اتفاق می افتد مربوط به خدا می دانیم و تکذیب نمی کنیم. نمی گوئیم الحمدلله ما فعالیت زیادی داشتیم. از حضرت پیامبر اکرم باید مردم دنیا سرمشق و الگو



بگیرند که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱)، پیامبر اکرم با اصحابشان رفته اند جنگ کرده اند آن هم در فتح مکه، حضرت می فرماید: «و هزم الاحزاب وحده»، یعنی خداوند به تنهایی دشمن را شکست داد، نمی گوید من و خدا، خیلی عجیب است «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده، فله الملك و له الحمد»^(۲) اصلاً خود را مطرح نمی کند این ماشین عالم، ثروت، زندگی، سلامتی، همه مربوط به خداست «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^(۳) روشنی موتور، حرکت ماشین همه از راننده است. مثال خیلی نازل است. اگر یک نفر گفت خود ماشین تصادفاً گرم می شود، تصادفاً گاز می خورد به او می خندیم، البته ما این کلام را نمی گوئیم اما عملمان طبق این است.

۱ - سوره مبارکه احزاب آیه ۲۱.

۲ - اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۴۳۰.

۳ - سوره مبارکه نساء آیه ۷۸.

سؤال دویست و چهل و ششم:

چکار کنیم تا جزء مکذبین نباشیم؟

پاسخ ما:

مقداری در روایات و آیات تفکر کنیم. روایت است که «تفکر ساعة خیر من عبادۃ سنة»^(۱) یک لحظه تفکر کردن بهتر از یک سال عبادت است، روایت هفتاد سال را من ندیدم اما همین یک سال هم زیاد است. ساعت در روایات منظور ۶۰ دقیقه نیست در لسان روایات ساعت یک لحظه است. چرا اینطور است؟ چون این یک لحظه فکر ترا به حقیقت می‌رساند، آیا خدای تعالی از عبادات ما چیزی می‌خواهد جز تفکر؟ اصلاً عبادت برای تفکر است، می‌گویند هزار مرتبه فلان ذکر را بگوئید این به منزله میخی است که در دیوار سیمانی بخواهید بکوبید، آنقدر چکش می‌زنید تا فرو برود. اما اگر قلب نرم باشد یک چکش بزنی چکش هم داخل می‌رود. دل انسان باید نرم باشد. از استاد بزرگم حاج ملاآقا جان پرسیدم اسم اعظم چیست؟ می‌خواست مرا تربیت کند، شاید جوابی که خواستم نداد اما به من فرمود: تو معرفت پیدا کن خدا را بشناس، یک یا

۱ - بحارالانوار جلد ۶۸ صفحه ۳۳۷ حدیث ۲۲، در خصوص یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است عوالی اللثالی العزیزیه ذیل روایت عبادۃ سنة پاورقی زده که طبرسی در مجمع البیان و طریحی در مجمع البحرین و فخر رازی عبادۃ سبعین سنة و ستین سنة دارند، و در کتاب شرح اصول کافی از مجذوب تبریزی سبعین سنة نقل شده است.



اللّٰه همان کار اسم اعظم را می‌کند اما بدون شناخت ابداً. شما اگر رفتی کنار ماشین و از ماشین چیزی خواستی به تو اعتنا نمی‌کند اما اگر رفتی و از راننده خواستی، چشم می‌گشاید. خدا را بشناسید. در تمام ذرات عالم وجود (دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی) خداست، مثل راننده که همه جای ماشین را تحت کنترل دارد. در هواپیما نشسته بودیم کنار ما دود بلند می‌شد، خدمه را صدا زدیم رفت و کنترل کرد آمد گفت چیزی نیست. او رفت تمام آمپرهای را دید، درست است. علائم جلوی او هست اشکالی ندید. اینجور به هواپیما احاطه دارد خلبان در هواپیما یک تسلطی به هواپیما دارد، میلیارد‌ها میلیارد برابر او، خدا در تمام ذرات، نه از روی آمپر اینها بلکه احاطه علمی بر همه چیز دارد حتی بر اراده قلب شما. در قرآن می‌فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»^(۱) کتاب مبین، انسان کامل است وجود مقدّس حضرت بقیه اللّٰه است. که در یک جا اسمش امام مبین، در جای دیگر لوح محفوظ و قلم است. اینها همه اسماء وجود مقدّس ائمه معصومین است.

سؤال دویست و چهل و هفتم:

اینکه همیشه باید به یاد خدا بود یعنی چه؟ آیا باید ذکر خدا گفته شود؟ و منظور از ذکر جلی چیست؟

پاسخ ما:

انسان یک قلبی دارد و یک اعضاء و جوارحی. قلب همان روح است. گاهی روح انسان متوجه خداست. شما الان نه لبهایتان تکان می خورد نه حرف می زنید اما متوجه عرایض من هستید. حتی اگر خواب باشید یا حواستان پرت باشد، گاهی انسان ساکت نشسته ولی تمام وجودش متوجه خداست. گاهی می شود انسان با زبانش ذکر خدا را می گوید ولی قلبش متوجه نیست، قلبش یک کار می کند زبانش کار دیگر. گاهی زبان و قلب هماهنگ است که این بهترینش است. گاهی قلب هست، زبان نیست این ذکر خفی است. گاهی زبان هست، قلب نیست که این به حساب نمی آید. نه به خدا توجه داری نه معنای آن را توجه داری. گاهی هم هر دو با هم هست. هم بر زبانت جاری شده هم قلبت متوجه است این را ذکر جلی می گویند، روی همین اصل ذکر جلی بهتر از ذکر خفی است. اما گاهی ذکر خفی مهم تر است. استاد ما می گفت صلوات بهترین ذکر است. اما اگر در جمعی نشسته ای نمی خواهی کسی متوجه شود «لا اله الا الله» بگو، چون لبها در گفتن این ذکر تکان نمی خورد. در آن زمان خود من یک اختراعی کرده بودم که وقتی صلوات می فرستم لبهایم تکان نخورد می گفتم یا الله صل علی رسولک



و آله که وقتی به استادم گفتم گفت چون اختراع در دعاء نبوده و بدعت نیست اشکال ندارد اما نگویی بهتر است. انسان باید متعبد باشد، هر عبارتی در روایات گفته‌اند بگویند. البتّه استاد می‌تواند بگوید این دعایی که گفتند این قدر بخوانید بیشتر بخوان، بنابراین ذکر خفی به خاطر اینکه از ریا و مسائل مانند آن دور است خوب است، اما در ذکر جلی چون هم اعضاء و جوارح ذاکر است و عمل می‌کند هم روح ذاکر است از این نظر بهتر است.

سؤال دویست و چهل و هشتم:

بنده سالها در آرزوی رسیدن به معنویت زحمت کشیده‌ام و توفیقی نیافته‌ام اکنون فهمیده‌ام مبتلا به مرض بی محبتی و سستی‌ام، لطفاً مرا در جهت رفع این امراض راهنمایی فرمائید.

پاسخ ما:

بعضی افراد خیلی هنرمند هستند هر کاری را می‌توانند انجام بدهند اما پیشرفتی ندارند، برخی یک کار بلدند پشت همان را گرفته‌اند و به جایی رسیده‌اند. برخی دانشمندان می‌گویند اگر انسان چند کار بلد باشد ضرر دارد، گاهی می‌گوید این را بکنم یا آن را بکنم. اما کسی که یک کار بلد باشد همان را ادامه می‌دهد و متخصص می‌شود در یک رشته تقویت می‌شود. پزشکهای عمومی در هر رشته یک چیزی بلدند ولی آنهایی ارزش دارند که متخصص باشند. یک روز مرغابی می‌گفت من هم به هوا می‌پریم هم روی زمین راه می‌روم و هم در آب شنا می‌کنم. یکی گفت روی زمین که کج‌کج راه می‌روی، روی هوا هم که بلند می‌شوی می‌پری یک متر جلوتر زمین می‌آیی، در آب هم نمی‌توانی مثل ماهی شنا کنی. در هر کار انسان تبیل باشد موفق نمی‌شود.



سؤال دویست و چهل و نهم:

فرق تقیه در عمل و تقیه در اعتقادات چیست؟

پاسخ ما:

آنچه در عمل وارد شده اگر عرف نپذیرد ما مجبوریم تقیه کرده و مطابق عرف عمل کنیم. اما در عقاید نمی شود و عذری نداریم حتماً باید آنچه از مسائل انحرافی در عقاید هست با صراط مستقیم بسنجیم، لذا صراط مستقیم بیشتر در عقاید است و در اعمال گاهی ممکن است تقیه کند انسان مثل جاده ای که مستقیم می رود اما قسمتی از آن را خراب کرده اند باید از کنار برود اما در عقاید اینطور نیست.

عقاید امری قلبی است. دل شما به این حقیقت پیونددی خورده و در دل و روحتان ایجاد شده است ممکن است انسان کلی عقاید خوب داشته باشد اما اظهار نکند و دلیلی ندارد اظهار کند. بنابراین جاده عقیده هیچ خرابی ندارد همانطور در صراط مستقیم حرکت می کند. بر خلاف اعمالی که بر اساس اعمال مردم و برخلاف حقیقت، انسان گاه عمل می کند، بنابراین به عقیده بیشتر از هر چیزی اهمیت داده شده است. اگر عقیده خراب باشد نمی توانید صحیح در راه دین و صراط حرکت کنید چون عقیده زیر بناست، اگر عقیده درست باشد تزکیه، ایمان، عمل صالح هست و اگر نباشد هیچ چیز ندارد.

سؤال دویست و پنجاهم:

آیا می‌شود در کنار تزکیه نفس پیشرفتهای علمی و صنعتی داشته باشیم؟

پاسخ ما:

ما جایمان را با مسیحی‌ها عوض کرده‌ایم، زهد و رهبانیت را از مسیحیت گرفته و آنها فعالیت و پیشرفت مادی را از ما گرفته‌اند. آن چیزی که ما از خدای تعالی می‌خواهیم این است که «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^(۱) خدای تعالی به ما یاد داده است که از او در دنیا و آخرت حسنه بخواهیم. اما مسیحیت از دین خود فاصله گرفته و از اسلام بهره برده‌اند. ما هم از دین خود فاصله گرفته و از رهبانیت آنها استفاده می‌کنیم ما در همه زمینه‌ها باید پیشرفت داشته باشیم بطوری که اسلام به ما می‌گوید اگر در یک شهر، دکتر، مهندس، نانوا نبود بر همه واجب کفائی است که نیاز جامعه را برطرف کنند.



سؤال دویست و پنجاه و یکم:

آیا محدوده گوش و چشم ظاهری وسعت دارد؟ چه زمانی انسان ملکوت را می بیند؟

پاسخ ما:

چشم و گوش ظاهری محدوده خیلی کمی را می تواند درک کند. مثلاً فاصله از اینجا تا آنجا را چشم می تواند ببیند ولی از اینجا تا آنجا در بعد ملکوت خیلی چیزهاست. اگر انسان بخواهد از ملک عبور کند باید از یک منفذی عبور کند که راهش مرگ است. یا مرگ طبیعی که همه دارند، یا مرگ اختیاری که تزکیه روح است که فرموده اند: «موتوا قبل ان تموتوا»^(۱)

سؤال دویست و پنجاه و دوم:

چرا ما مسائل تزکیه نفس را جدی نمی‌گیریم؟

پاسخ ما:

چون اهمیت مسئله را نفهمیده‌ایم و یقظه ما کامل نیست. نمی‌دانیم چرا هستیم. خدای تعالی به ما اختیار داده است البته بعضی می‌گویند اگر خدا به ما اختیار نمی‌داد بهتر بندگی می‌کردیم. اما اگر به ما اختیار نمی‌داد، ما را برای خودش خلق نمی‌کرد. ارزش ما به اختیارمان است والا خدا می‌تواند با یک درخت انس بگیرد و مجبورش کند بفهمد و حتی بالاتر، مظهر کلام خدا بشود، در مورد حضرت موسی این مسئله وجود داشت. خدای تعالی چه نیازی به انس دارد؟ این بشر هست که ارزشی دارد مانوس با خدا شود و با اجبار فایده ندارد اگر کسی معرفت پیدا کرد و خدا را بر هر چیزی ترجیح داد و با عشق و محبت آمد می‌تواند انس بگیرد.



سؤال دویست و پنجاه و سوم:

اگر انسان غضب کند گناه محسوب می شود؟

پاسخ ما:

غضب از صفاتی است که باید آنرا کنترل کرد مثل گاز، از وقتی کنترل غضب شروع می شود که انسان توبه را شروع کرده باشد. هیچگونه از صفات رذیله نباید بعد از توبه در اعمال انسان ظاهر شود. ولی در باطن، انسان حسود هست، غضب دارد، شهوت دارد اما اینها را اظهار نکند تا همه این صفات رذیله در این مسیر که حرکت کرده ریشه کن یا کنترل شود. مثل اینکه یک چاه فاضلاب بدبوئی هست ولی برای اینکه انسان بخواهد در کنار آن زندگی کند باید درب آن را ببندد تا بعداً در مسیری آنرا هدایت کند تا تخلیه شود. اگر کسی غضب بیجا کند گناه کرده چون کسی که مورد غضب قرار گرفته مظلوم واقع شده، انسان باید غضب را کنترل کند، غضب مثل گاز است که اگر کنترل نشود و کبریت بزنید آتش بگیرد، انسان در آن آتش می سوزد «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۱) (من نمی خواهم تفسیر به رأی بکنم ولی منظور از اصحاب نار یعنی مصاحب و همراه بودن با آتش، لازم نیست آتش جهنم باشد بلکه ممکن است همین سوختن در صفات رذیله باشد) انسان باید شهوت را هم کنترل کند بعضی صفات هستند که اگر از درون به اعمال سرایت کنند، توبه و استقامت و صراط مستقیم انسان درست نمی شود باید از اول توبه کند اگر بخواهد خوب کار کند.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۷.

سؤال دویست و پنجاه و چهارم:

ما که می‌خواهیم بسوی خدا حرکت کنیم در حقیقت مقصد کجاست و به کجا می‌خواهیم برسیم؟

پاسخ ما:

اگر انسان بنا بود از عالم ملک بیرون نرود و وارد ملکوت نشود چرا مثل سایر حیوانات نباشد. حیوانات هیچ وقت به فکر رفتن به عالم دیگر نیستند. پس عقل و فکر ما زیادی است چون اینها واقعاً جز مایه غصه و ناراحتی چیز دیگری نیستند. اگر ما مثل اسب و الاغ بودیم غصه زن و بچه و خانه و... را نداشتیم، نهایت این اسب وقتی گرسنه می‌شود غذا پیدا می‌کند می‌خورد و دست و پایی برای این مسائل جزئی می‌زند. خدای تعالی که به ما عقل داده است ما را گرفتار کرده چون سردی، گرمی، را حس می‌کنیم اگر ده تا مهمان برای الاغ بیاید و امصیتا بلند نمی‌کند، گرفتاری‌های ما بخاطر داشتن عقل است. زنبور عسلها هیچ وقت برای هم توپ و تانک نمی‌کشند، همدیگر را نمی‌کشند، اینکه ما با همدیگر دعوا می‌کنیم بخاطر عقل است اگر بنا باشد همین دنیای ملک ما باشد پس عقل فقط زحمت است چون گرگها هم راحت زندگی می‌کنند، دادگستری و زندان هم ندارند این وسط فقط بشر است که سر هر چیزی دعوا می‌کند. خدای تعالی اشرف مخلوقات را که بدترین مخلوق قرار نداده است و نخواست ما را پست کند بلکه خدای تعالی



خواسته بشر از این نیرو استفاده کند به آن جایی که حیوانات نمی خواهند بروند، برو.

مثل اینکه به ما ماشین برای مسافرت بدهند اما ماشین را پارک کرده و مسافرت نرویم. این نیروی عقل برای حرکت و رفتن و رسیدن به جایی است. آن جا عالم ملک نباید باشد چون در دنیا جز زحمت چیز دیگری نیست حتی ائمه اطهار اگر قرار بود از ملک بیرون نروند جز ناراحتی چیز دیگری برایشان نبود انسان هر چه دیوانه تر باشد در دنیا راحت تر زندگی می کند. پس این مطلب انسان را از غفلت بیرون می آورد که برای این محدوده ملک خلق نشده است اگر همه کره زمین مال شما باشد از ملک خارج نشده اید حتی کرات بالا را هم بدهند باز از عالم ملک خارج نشده اید، روح انسان می خواهد همیشه باشد و اینها برای انسان خسته کننده است چون محدود است، تکراری است باید به جای دیگری برویم، اگر تمام کره زمین را به انسان بدهند مثل سلولی است که در آن زندانی است. و هر لحظه باید بفکر بیرون رفتن باشد مردن مطرح نیست، باید از این جا پرواز کنیم. رئیس جمهور شدن و کارهای دیگر نمودن در ضمن رسیدن به آن هدف است چون اگر منحصر به اینها باشد ما ضرر کرده ایم. اما ما باید به سوی خدا و دیدن او حرکت کنیم. این انسان که چشمش کم نورتر از هر حیوانی است، باید به جایی برسد که چشم او خدا را ببیند. حضرت علی می فرماید: «لَمْ اَعْبُدْ رَبًّا لَمْ اَرَهُ»^(۱) لذا انسان باید به عالم غیب و غیب الغیوب برود و به آنجا باید برسد.

سؤال دویست و پنجاه و پنجم:

انسانی که می‌گوید همین که خدا ما را به بهشت ببرد برای ما کافی است، چگونه انسانی است؟

پاسخ ما:

این گفتار مربوط به کم ظرفیتی و بیچارگی انسان است چون شما بی‌نهایت می‌خواهید در آن دنیا زندگی کنید پس هر چه باشد کم می‌آورید. سعی کنید ظرف وجودتان را بزرگ کنید، اگر کریمی در یک مجلسی به انسان لطفی بخواهد بکند شما ظرف کوچک می‌آورید؟ لذا ظرف هر چه بزرگتر باشد، بیشتر جا بگیرد بهتر است «هذه القلوب اوعیة فخيرها اوعاها»^(۱) بهترین ظرفها آن است که بزرگتر باشد. چون ظرف شما کریم است. کرم او چقدر است؟ بی‌نهایت، یعنی اگر شما ظرف بی‌نهایت بیاوری کرم او بیشتر است، اگر ظرف شما به اندازه آسمان و زمین باشد در مقابل عظمت خدا صفر است. شما هر چه عبادت کنید، دعا بخوانید، زیارت حضرت علی بن موسی الرضا که معادل هزار حج و هزار عمره مقبوله است بروید، قرآن بخوانید، نمی‌توانید بهشت خود را تأمین کنید. نهایت صد سال اینجا عبادت کردید صد سال در بهشت تأمین باشید پس الی‌الابد چه می‌شود؟ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ



هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۱) پس هر چه عبادت کنید نمی توانید بگوئید کافی است. یعنی هر کاری بکنیم نمی توانیم آنجا را تأمین کنیم جز اینکه به نامحدود وصل شویم که وصل شدن، به عمل و عبادت نیست باید انسان کاری کند که خدا او را بپذیرد. بگوید هر چه من دارم مال تو و هر چه تو داری مال من. «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی...»^(۲) کاری کنیم به اصطلاح خدا با ما روی هم بریزد و با هم خرج کنیم. البته خدای تعالی پیشنهاد داده است «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ»^(۳) یعنی ما جان و مالمان را به خدا بفروشیم اینها محدود است در مقابل بهشت آن هم الی الابد و نامحدود که خدای تعالی می دهد.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۸۲.

۲ - منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۱.

۳ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱.

سؤال دویست و پنجاه و ششم:

حقیقت عبادت چیست؟

پاسخ ما:

حقیقت عبادت رضای پروردگار است. اگر فایده خارجی داشته باشد که شما را بنده خدا معرفی می کند و خدا تفضلاتی می کند که خلیفه الله می شوید. یعنی نتیجه بندگی خلیفه اللهی است. ولو خود اطاعت از خدا، بی نتیجه ارزشی ندارد خدا ما را برای اطاعت بی فایده خلق نکرده اطاعت باید برای مَطاع فایده داشته باشد. برای ما در اطاعت خدا فایده ای که دارد این است که به حقایق و کمالات می رسیم. باید نتیجه بدهد والا خودش چیزی نیست.

سؤال دویست و پنجاه و هفتم:

بهترین راه برای از بین بردن افکار اضافه و نفی خطورات

چیست؟

پاسخ ما:

اگر انسان بتواند اختیار تمرکز فکرش را در دست بگیرد طبیعی است افکار متشتت را کنار می‌گذارد گاهی فکر انسان در اختیار خودش نیست. اینکه فکر انسان در اختیار خود باشد تسلط روحی می‌خواهد که برخی دانشمندان با ریاضتهای مختلف بدست می‌آورند. انسان باید تمرکز فکر را به دست آورد مثلاً در نماز ظهرش متوجه نمازش باشد. یکی دو تا کار طبیعی هم هست که طبیعتاً تمرکز فکر پیدا کند، یکی محبت زیاد انسان به چیزی است و دیگر تزکیه نفس است. محبت که برایمان واضح است انسان وقتی به کاری علاقه داشته باشد دیگر متوجه چیزی نیست.

سؤال دویست و پنجاه و هشتم:

آیا می‌شود انسان مشغول کارهای دیگر باشد و به یاد خدا هم باشد؟ تمرکز در چه مواقعی باید باشد؟

پاسخ ما:

این طبیعی انسان است، ذکر و یادی از خدا باید همیشه داشته باشد. اگر آن یاد باشد غفلت هیچ وقت نیست، مثل ملکه‌ای که در فکر انسان از مسائل و علائم راهنمایی و رانندگی وجود دارد. در عین اینکه با رفیق خود حرف می‌زند همه علائم را عمل می‌کند و یادش هست. اگر به شما گفتند همیشه به یاد خدا باشید باید باشد. هر چه معرفت انسان به خدا و احاطه الهی بیشتر در نظر آید شخص بیشتر به فکر و یاد خداست.

در موقع رانندگی وقتی راننده با خطر مواجه می‌شود نزدیک پرتگاه می‌شود اینجا تمرکز می‌کند اگر با همان بی‌توجهی برود سقوط می‌کند. پس تمرکز در مواقع خطر و حساس است. وقتی انسان نماز می‌خواند معنا ندارد به چیز دیگری توجه کند اینجا موقع خطر است باید دقیق رعایت شود خدا با تو حرف می‌زند، صحبت می‌کند می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحيم» تو با خدا حرف می‌زنی اگر توجه تو جای دیگر باشد خطر است. شیطان بر روی دوش تو پریده است پس خطرات جاهای حساس چه در جنبه مثبت یا منفی است. اگر تمرکز داشته باشید به نفع شماست و اگر تمرکز



نداشته باشید طبعاً یا نتیجه نمی‌دهد یا نتیجه معکوس می‌دهد و به خطر می‌افتید. انسان نباید هیچ‌گاه حضرت امام زمان را مستقل منظور کند. در اثر تزکیه نفس و رسیدن به خدا، یک حالتی در انسان به وجود می‌آید که در زیارت جامعه کبیره می‌فرماید: «من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم، و من قصده توجّه بکم»^(۱) شما می‌خواهید مکه بروید به کاروان مراجعه می‌کنید این یک مسئله سطحی اولیه است، انسان باید به این مسئله عقیده داشته باشد ولی وقتی خواست به آن معنا برسد می‌گوید «این وجه الله الذی الیه يتوجه الاولیاء»^(۲) حالتی به انسان دست می‌دهد که «و من وحده قبل عنکم» معنایش همین کاروان است که به خدا متوجه می‌شود کاروان چه وسیله‌ای است؟ شما خدمت امام می‌روید، می‌گوئید می‌خواهیم به خدا برسیم می‌گوئید برو اینجور مسائل را درست کن.

«یا من دل علی ذاته بذاته»^(۳) ای کسی که دلالت می‌کند ذاتش به ذات خودش. اگر خود خدا ما را راهنمایی نمی‌کرد ائمه اطهار هم نمی‌توانستند جلو بروند، ادب هم این مسئله را اقتضاء می‌کند شما نزد بزرگی می‌روید راه و رسم و دری که او باز کرده از آنجا وارد می‌شویم می‌گوئید ما بوسیله تو، تو را شناختیم.

«بک عرفتک و انت دللتنی علیک»^(۴) خدا به پیامبر و ائمه اطهار مطلب را می‌گوید و ما به وسیله خود خدا باید راهنمایی شویم هر کس راهی برای رسیدن به خدا تعیین کرد غلط است.

۱ - من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۶۱.

۲ - اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۲۹۷.

۳ - زاد المعاد صفحه ۳۸۶ قسمتی از دعای صباح.

۴ - مصباح کفعمی صفحه ۵۸۸ قسمتی از دعای ابوحمزه ثمالی.

سؤال دویست و پنجاه و نهم:

چگونه از وقت خود استفاده کنیم و آیا از نحوه گذراندن وقت هم سؤال می شود؟

پاسخ ما:

کسی که بفکر کار باشد حساب دارد. برای وقت ارزش قائل است و قبلاً آمادگی هایش را فراهم می کند. مثلاً در صف اتوبوس کتابی می برد و مطالعه می کند، اگر کسی اینکارها را بداند. بالاخره از وقت کمال استفاده را می کند این مسئله خیلی مهم است اگر همه ما از الان تصمیم بگیریم می توانیم، اما چون عادت نداریم حوصله مان سر می رود، لااقل کارهایی که به شما محول شده قالب بندی کنید اگر ظرف زمان بیشتر باشد بهتر است تا کمتر باشد. چون اگر وقت کم باشد اسباب دردسر می شود، شما کاری بر داشتید می گوئید من ده روزه تمام می کنم بگو ۱۱ روز، و اگر ۱۰ روز تمام شد بهتر است. خادم حضرت رضا یک کارگری آورده بود و با او مبلغ را قبلاً مصالحه نکرده بود لذا دعوایشان شد، حضرت به خادم فرمودند هر چه بدهی او فکر می کند حق خودش هست. اگر انسان طی کند مثلاً مزد تو چقدر است ۵ تومان بیشتر بدهد خوشحال می شود و منت بر او دارد اما اگر طی نکرد ۱۰ تومان هم بدهد فکر می کند حق خودش را گرفته است. انسان طمع ذاتی دارد خصوصاً اگر تزکیه نکرده باشد. وقتی مبلغ مشخص نیست هر چه بدهید او به شما منت دارد اما وقتی مشخص شد شب هزار



تومان هم بیشتر دادید به او منت گذاشتید. حضرت دستور دادند در تمام کارها حساب داشته باشید و مشخص باشد. برکت به زندگی می‌آید. من با این همه مطالعه و کتاب نوشتن و رفت و آمدها باز هم وقت خالی دارم. شاید زمانی که در کنار دوستی می‌ایستم آن لحظات وقت مطالعه باشد و من مسئول باشم. روز قیامت که امام می‌فرماید یوم الحساب است یک خالق کریم که ما را شکم‌دار خلق کرده و باید بخوریم، یک نفر که مهمانی کرده هر چقدر مهمان بد باشد آدم کریم نمی‌گوید چند لقمه غذا خوردی حساب کند. خدای تعالی رستوران باز نکرده است، حضرت می‌فرماید از چیزهای دیگر سؤال می‌شود «عن عمره فیما افناه»^(۱) عمر و وقت را چطور گذراندی؟ صبح که نماز خواندی بعد چکار کردی؟ خورد و خوراک لازمه بدن انسان است اما وقت سرمایه انسان است پس حق دارد از سرمایه حساب کند. اگر یک مولایی مقدار پولی به نوکر بدهد بگوید برو تجارت کن و بیا. این برود و برگردد و چیزی به اندازه پول نخریده باشد. کم آورده است مثلاً صد هزار تومان پول برده ۵۰ هزار تومان آورده است. اینجا مولا حق دارد سؤال کند اما یک کریم از غذایی که در هتل خورده‌ای سؤال نمی‌کند.

امام می‌فرماید: از بعضی مسائل مختلف مثل خوش‌گذرانی، بد‌گذرانی، چه خورده‌ای، سؤال نمی‌شود خدای تعالی می‌خواهد همیشه ما خوش بگذرانیم از اینکه عمر خود را در چه وضعیت گذرانیدیم و چکار کردیم سؤال می‌شود.

سؤال دویست و شصتم:

چرا راه تزکیه نفس که اینقدر مستقیم و آسان است انسان خیلی دیر موفق می شود؟

پاسخ ما:

ظرف مدت کوتاه حتی با چهل روز می شود تمام مراحل تزکیه نفس را تمام کرد، اما چرا نمی شود، چرا باید هر فرد در هر مرحله این قدر کار کند؟ برای اینکه هر چه شنیده و مربوط به مرحله هست از دل او پاک شود از نظر شنیدنی ها، مثلاً در مرحله صراط مستقیم من گاه استدلال می کنم که یک عده از مردم به این دلیل کارشان در صراط مستقیم نیست اما طرف نمی پذیرد، لذا جلو نمی رود، پس چطور می شود پیشرفت کند؟ یا مثلاً گفته می شود محبت یعنی چه، نمی فهمد. علت اینها فقط شنیدنی ها است، شیطان از طریق روایات نادرست و گفته های افراد مختلف و از طرق دشمنان، مطالبی در ذهن ما ثبت کرده است پس باید در هر مرحله آنچه مربوط به آن مرحله از مطالب بیهوده است بیرون ریخت. مثلاً تنها توبه از مشروب خوری و قماربازی نیست وقتی انسان مسلمان می شود از این گناهان توبه می کند. توبه از همه چیز است یعنی پشت پا زدن به تمام انحرافات و کج روی ها و غفلتها و حتی پشت پا زدن به تمام کارهایی که خدا راضی نیست تا توبه قبول شود والا اگر فکر کنید توبه یک لحظه است که انسان تصمیم می گیرد گناه نکند، حضرت امام سجاد می فرماید: «ان کان الندم علی



الذنب توبه فانی و عزتک من النادمین»^(۱) چرا می‌گوئیم ۴۰ روز، برای این که عادت به توبه کنید این جور نباشد به این طرف و آن طرف بروید، قرآن می‌فرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»^(۲) آنکه مورد رضایت خداست توبه نصوح است، روایت در معنای توبه نصوح می‌فرماید «ان لا تعود اليه ابدًا»^(۳) دیگر به طرف گناه بر نگردی، به طرف کج‌روی‌ها نروی، پس بنابراین ما در هر مرحله نمی‌توانیم آنچه باید و لازم است انجام دهیم مگر اینکه واقعاً تصمیم جدی داشته باشیم تمام چیزهای نادرست در مغز را خالی کنیم.

۱ - مفاتیح الجنان قسمتی از مناجات تائبین.

۲ - سوره مبارکه تحریم آیه ۸.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۱۲۶.

سؤال دویست و شصت و یکم:

چرا معصیت کاران را از عذاب الهی می ترسانیم؟

پاسخ ما:

اگر به شخصی گفتیم فلان جنایت را نکن، رئیس دادگاه به تو ضرر می زند، پادشاه عادل به تو ضرر می زند بد نیست، چون در مقابل کارهای بد انسان است. مثلاً می گویند فلان کار را نکن عمرت کوتاه می شود، چه کسی کوتاه می کند؟ خدا، این ضرر به تو وارد شده چرا؟ برای اینکه فلان معصیت را کردی.



سؤال دویست و شصت و دوم:

کسی که مریض می شود و مدتی مریضی می کشد و با همان
مرض از دنیا می رود آیا گناهانش بخشیده می شود؟

پاسخ ما:

روایاتی دارد که مریض اگر مرضش طول بکشد و تصمیم بر ترک گناه هم داشته
باشد و بخواهد بعد از مرضش گناهانش را ترک کند و دیگر گناه نکند، بخشیده
می شود.

سؤال دویست و شصت و سوم:

افرادی معتقدند که از وقتی در راه خدا قرار گرفته‌اند جز بدبختی چیزی ندیده‌اند، نظر شما چیست؟

پاسخ ما:

یقیناً اینها وساوس و القاءات شیطان است، از روزی که نماز خوانده‌اید روزی ده مرتبه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^(۱) گفتید و عکس آن عمل کردید. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^(۲) «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^(۳) «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^(۴) خدای تعالی از بیشتر لغزشهای ما می‌گذرد «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^(۵) اگر خدا نخواهد ما را تربیت کند طور دیگری با ما رفتار می‌کند. شما اگر فرزندی داشته باشید و بخواهید تربیت شود به او فشار می‌آورید تا اشتباهاتش را درست کند وگرنه او را به حال خود وا می‌گذارید. کاری کنید که خدا شما را به حال خود وانگذارد. حضرت یوسف یک کلمه گفت شاید ما آن را کلام خوبی بدانیم که

۱ - سوره مبارکه حمد آیه ۵.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۲.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۴۰.

۴ - سوره مبارکه الرحمن آیه ۶۰.

۵ - سوره مبارکه مائده آیه ۱۵.



«ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^(۱) خدای تعالی هفت سال بر زندانی او افزود تا تربیت شود. لذا در دعا عرص می‌کنیم «و لا تكلنی الی نفسی طرفة عین»^(۲) خدایا مرا لحظه‌ای به خودم وانگذار. یک لحظه دستم را رها نکن، در این شلوغی دنیا یک چشم بهم زدن اگر رها شویم این جمعیت، ما را این طرف و آن طرف می‌برند. اگر یک لحظه انسان دستش رها شود دیگر نمی‌تواند هدایت شود.

خدمت یکی از بزرگان رفتم دعا و ذکر و دستوری خواستم فکر می‌کردم با یک دعا انسان به کمال می‌رسد فرمود این ذکر را زیاد بگو «و لا تكلنی الی نفسی طرفة عین» من از این ذکر بسیار استفاده کردم، گاه احساس می‌کردم خدا می‌گوید بسیار خوب، واقعاً اینطور می‌شود.

۱ - سوره مبارکه یوسف آیه ۴۲.

۲ - کافی جلد ۲ صفحه ۵۲۴.

سؤال دویست و شصت و چهارم:

چگونه می شود انسان از گناه لذت نبرد؟

پاسخ ما:

اگر انسان به خدا توجّه داشته باشد از هیچ گناهی لذت نمی برد، هر چه هم گناه، لذت بخش باشد، بچه شکلات خیلی دوست دارد، خوشمزه هم هست اما اگر بداند این شکلات را بخورد صد تا چوب هم بعدش می خورد یا از شکلاتهای بعدی محروم می شود، یا نمی خورد یا اگر نخورد به او مزه نمی دهد چون با ترس و دلهره می خورد. اگر کسی متوجه خود گناه و مؤاخذه خدا باشد، گناه برایش لذت ندارد، کسی که از گناه لذت می برد روحش سالم نیست. کمالی ندارد، معنای توبه این است که انسان حرکت کند به طرف خدا، و تا وقتی که عظمت الهی را در ذهنش نیاورد از گناه لذت می برد. ممکن است جلوی خود را بگیرد اما روح مریض است، افکار شیطانی را شیطان القا می کند اما چون تو خوشت می آید روح مریض است. اما گاهی خوشت نمی آید، یعنی روح سالم است. مثل این است که به عزیزتان فحش بدهند اینطور با افکار شیطانی برخورد می کنید اما اگر از کسی بدتان بیاید هر چه هم فحش بدهند ناراحت نمی شوی. مریض روحی حرکتش قبول است اما وقتی به توبه واقعی و معرفت کامل می رسد که از گناه بدش می آید، یا وقتی شیطان افکار شیطانی را القاء می کند بدش می آید و ناراحت می شود که چرا این فکرها در ذهنم می آید و باید خود را معالجه و تزکیه کند تا جایی که از گناه بدش بیاید مثل کاسه زهر که اگر آن را جلوی هر کس بگذارند در فکرش هم نمی آید که قدری از آن زهر بخورد.



سؤال دویست و شصت و پنجم:

چگونه محبت دنیا آتش است؟

پاسخ ما:

هر چه انسان در دنیا داشته باشد ناراحت است که چرا بیشتر ندارد. این آتش است. بهتر این است که انسان این آتش محبت دنیا را از خود دور کند تا خدای تعالی به حدّ ضرورت به او عنایت بفرماید. محبت دنیا آتشی است که اگر داشته باشیم می‌سوزیم و اگر هم نداشته باشیم می‌سوزیم. مانند زمانی که ذوالقرنین وارد ظلمات شد از قسمتی می‌گذشتند سنگهایی زیر پای اینها بود پرسیدند چیست؟ ذوالقرنین گفت چیزی است که اگر بردارید پشیمان می‌شوید و اگر بر ندارید هم پشیمان می‌شوید، عده‌ای برداشتند و عده‌ای هم برنداشتند. وقتی به روشنایی رسیدند دیدند جواهر است آنها که برداشته بودند پشیمان شدند که چرا بیشتر بر نداشتند و آنها که بر نداشته بودند پشیمان بودند که چرا بر نداشتند، دنیا چنین ظلماتی است؛ منتهی خدا به ما چراغی داده که می‌توانیم ببینیم و آن چراغ عقل است.

سؤال دویست و شصت و ششم:

وقتی هدایت و ضلالت از جانب خدای تعالی باشد اختیار چه معنایی دارد؟^(۱)

پاسخ ما:

یک شهردار وارد اداره می شود مجوز ساختمان یک نفر را امضاء می کند یکی را امضاء نمی کند شما هم می دانید که او آدم عادل است. و می پرسید چرا مال این شخص را امضاء کرد مال آن شخص را امضاء نکرد. او نمی تواند علت کارهایش را یکی یکی برای شما توضیح دهد و شما هم اصلاً لایق نیستید که او علت کارهایش را برایتان شرح دهد. لذا به شما می گوید کار هر که را بخواهم راه می اندازم و هر که را نخواهم کارش را راه نمی اندازم. یعنی مشکلی از این جهت ندارم. اختیارم دست کسی نیست، کسی نمی تواند مرا مجبور به کاری کند. ولی ما از خارج می دانیم او بی جهت کاری نمی کند، هوای نفس هم ندارد، آدم تزکیه نفس شده ای هم هست. با کسی هم قوم و خویش نیست که بگوئید علتی داشته. ما خدای تعالی را حکیم و عادل می دانیم. با کسی هم که قوم و خویش نیست. قوم و خویش هم بود ملاحظه

۱ - از همین مؤلف در مورد سؤال فوق در کتاب پاسخ به مشکلات جوانان ص ۵۰ توضیح کامل داده شده است. توجه: بدون شک خدای تعالی همه افراد بشر را بوسیله انبیاء و اولیاء مساوی هدایت کرده و کتاب آسمانی برای همه نازل فرموده است.



قوم و خویش بودن را نمی‌کرد، رشوه هم نگرفته، پس آن شخص چه اشکالی داشت که امضا نکرد. پرونده را بیرون می‌کشیم؛ خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱) کسی که در راه ما قدمهای اولیه را بردارد، هدایتش می‌کنیم، کسی هم که با ما دشمنی کند، انبیائی را که فرستادیم اذیت کند، هدایتش نمی‌کنیم، این را که هدایت کرده علّت داشته. هدایت هم دو نوع است: هدایت عامّه و خاصّه، یک هدایت ارائه طریق است یعنی همه را هدایت طریق کرده، قرآن را از دست غیرشیعه نگرفته. یک هدایت ایصال الی المطلوب است یعنی دستش را هم می‌گیرد که در راه گم نشود. مثلاً دو نفر در راه به شما بر می‌خورند آدرس حرم را می‌خواهند، یکی تشکر می‌کند و به طرف حرم می‌رود، ولی آنکه آدرس را اشتباه رفته خودتان می‌روید دنبالش یا کسی را دنبالش می‌فرستید که راه را اشتباه نرود، اگر او فرستاده شما را بزند یا بکشد، یک بار، دو بار، سه بار بعد دیگر ولش می‌کنید اما آنکه گوش به حرف شما داده، می‌روی خودت را به او می‌رسانی.

سؤال دویست و شصت و هفتم:

اولیاء خدا در مقابل امراض و دردهای جسمی چه عکس‌العملی دارند؟

پاسخ ما:

آنقدر اولیاء خدا مقامشان بالاست که وقتی سر درد می‌گیرند می‌گویند خدایا من خوشم. مرحوم حاج ملاآقا جان کسالتی داشت. خیلی هم درد می‌کشید، دیدم مثل اینکه خوشش می‌آید از این درد کشیدن، می‌گفت آدم وقتی یک محبوب دارد خیلی هم دوستش دارد، تا به حال به یادش نبوده و حالا او را در بغل گرفته و مقداری هم فشار می‌دهد از این درد خوشش می‌آید یا نه؟ این «رضاً برضائک» است. در روز عاشورا حضرت حسین بن علی واقعاً خوشحال بود که نقل نموده‌اند «کلما اشتد الامر»^(۱) هر چه بلا بیشتر می‌شد حضرت ابی‌عبدالله را خوشحال‌تر می‌دیدیم که کار را صحیح به پایان می‌رساند و ما تا قیامت تا داخل بهشت به خاطر همین دو جمله که حضرت حضرت امام حسین را کشتند و آب هم ندادند، باید گریه کنیم.



سؤال دویست و شصت و هشتم:

کسانی که زودتر به مقصد می‌رسند چه مسئله‌ای دارند؟ اگر مربوط به استعدادها است آیا تغییرپذیر است یا خیر؟

پاسخ ما:

بیشتر مربوط به بیدار بودن از خواب غفلت است. بعضی خیلی بیدارند در یک جای پرخطری که هستند فرار می‌کنند. انسان چرتی، بی‌حال است. ضعف دارد، عمده در پیشرفتهای روحی بیدار بودن است. دلواپس بودن است، دلواپس باشد که هنوز این صفت رذیله را دارم. دلواپس‌های شدید، که مربوط به رسیدن انسان به کمالات می‌شود. و مربوط به استعداد نیست. این قدر آسان است که هر انسان بی‌استعدادی می‌تواند به کمالات برسد.

سؤال دویست و شصت و نهم:

آیا کسی که سید نیست و تزکیه نفس کرده مقامش بالاتر است یا کسی که سید است و تزکیه نفس نکرده؟

پاسخ ما:

معمولاً سادات به خاطر انتساب بدنی به پیامبر اکرم ارزش دارند، اگر این انتساب نباشد با بقیه مردم برابر هستند. اما همه ارزش برای روح انسان است. اگر یک سید یا غیر سیدی عقایدش خوب، اعمالش خوب و تزکیه نفس کرده باشد ارزش او طرف مقایسه با سید معصیت کار و تزکیه نکرده نیست، و علتش این است که این فضیلت جسمانی دارد و او فضیلت روحانی. او روحش فرزند پیامبر اکرم است، این جسمش فرزند پیامبر اکرم است. به نسبت ارزش روح بر بدن طبعاً ارزش غیر سید تزکیه کرده به سید تزکیه نکرده بیشتر است. حضرت امام صادق می فرماید: «ولایتی بعلی بن ابیطالب أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ»^(۱) اینکه من فرزند علی هستم خیلی پرارزش است ولی ولایت من به حضرت علی و تحت فرمان بودن من از ایشان اهمیتش بیشتر است. بر فرض اگر سید معصیت کار را هم ببخشند، یک معصیت کار بخشیده شده ای را به بهشت برده اند ولی اگر تزکیه نفس کرده باشد به خاطر شخصیت و تقوای خودش به بهشت برده شده.



سؤال دویست و هفتادم:

چرا انسانها خوشی در دنیا را اینقدر اهمیت می دهند؟

پاسخ ما:

چون ما خوشی را ندیده ایم، من یک تصویری از خوشی برای شما می کنم:

اگر شما در جایی قرار بگیرید که همه ائمه اطهار آنجا خانه داشته باشند، تمام خوبان و راستگویان و درستکاران آنجا زندگی بکنند، نه دعا باشد نه اوقات تلخی باشد، نه جنگ اعصاب و سر و صداها و گوناگون که فضا را آلوده می کند باشد. در آنجا گفتنِ خوب، شنیدنِ خوب، برخوردهای خوب باشد «مُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ»^(۱) یک قدری که از گردش در باغها و بوستان خسته شدی بیا بنشین با نزدیکان و تکیه بده و روبروی هم بنشینید، توبه او نگاه کن و لذت ببر و او بتو نگاه کند لذت ببرد «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»^(۲) خدمتگزاران از ملائکه که نگاه به آنها لذت عجیبی دارد اینها دور شما می چرخند تا اوامرتان را انجام دهند. در دستهایشان جامهایی از آبهای مختلف و آشامیدنی های مختلف است و مشغول خدمتگزاری هستند، چقدر فرق دارد با خانه تو که ده دفعه همسرت را صدا می زنی که آب بده، می گوید برو بردار بخور! اگر انسان بفهمد کجا می رود. من خیلی اصرار دارم دوستانم بفهمند کجا می خواهند بروند.

۱ - سوره مبارکه واقعه آیه ۱۶.

۲ - سوره مبارکه واقعه آیه ۱۷.

اگر متقین که حضرت علی در باره آنها می فرماید «و لولا الاجال التي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم طرفة عين شوقاً الى ثواب الله»^(۱) شوقاً الى الثواب می میرند شما شوقاً الى لقاء الله، الى لقاء فاطمة الزهرا بمیرید. آنجا دیگر محرم و نامحرمی نیست بلکه اینها مال دنیای فاسد و مفسد و پر از ظلم و جور است. آنجا فاطمه زهرا را می بینید.

جان فدای کلام دلجویت

ای که گفتی فمّن یمت یرنی

مردمی تا بینمی رویت

کاش روزی هزار مرتبه من

یقین دارم همه شما حاضرید روزی هزار مرتبه بمیرید برای اینکه امام زمانتان را ببینید، چون دنیا یک روز است تمام می شود اما آن ملاقات ارزش دارد، و لذت آن لقاء همیشه می ماند.



سؤال دویست و هفتاد و یکم:

چگونه امراض روحی سبب کافر شدن انسان می شود؟

پاسخ ما:

در قرآن جمله عجیبی است که می فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^(۱) بعضی دلها مریض است شما نگوئید ما نماز می خوانیم، روزه می گیریم، تزکیه نفس هم خودبخود انجام می شود. کسانی که در دلهایشان مرض است اگر بی توجهی کنند طبعاً بخاطر بی توجهی شان به خدای تعالی «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ»^(۲) نجاست روی نجاست زیاد می کنند. یک بچه یک ساله نجاست می کند و به سر و صورت می کشد مادر مهربان و مربی می آید او را تمیز می کند اما اگر بچه بیشتر خود را کثیف کند نجاست روی نجاست است. آدم اگر حسود شد نجاست در روحش هست، حسادت را اعمال کرد نجاست روی نجاست می شود. بخیل، متکبر، خودخواه بود اگر اعمال کرد نجاست روی نجاست می شود، آن وقت نتیجه اش چیست؟ «وَمَا تَوْأَلَاهُمْ كَأَفْرُونَ» می میرند در حالی که اینها کافرنند. این قطعی است، اگر شما روحتان را علاج نکردید، تزکیه نفس نکردید روحتان نجس می شود و نجاست بیشتر می شود

۱ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۵.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۵.

تا اینکه وقتی انسان می‌خواهد بمیرد. گاه ممکن است راه برود اما مرده است، فرق مرده با خواب این است که خواب بیدار می‌شود اما مرده بیدار نمی‌شود. کسی که هیچ تحرّک و حرکتی ندارد بسوی خدا حرکت نمی‌کند و با مرض ساخته، برای همین هر روز مرضش زیادتر می‌شود. «وَمَا تُؤَا وَهُمْ كَافِرُونَ»



سؤال دویست و هفتاد و دوم:

معنای این جمله که استاد همه ما ائمه اطهار هستند یعنی چه؟ لطفاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

این کلام را من هم می‌گویم، حاج ملا آقا جان هم می‌گفت، اما معنایش چیست؟ یعنی کلمات خاندان عصمت و طهارت راهنمای شما باشد. اگر به شما گفتند نماز صبح دو رکعت است از قول ائمه اطهار باشد. کتابی در حالات یکی از علما که از دنیا رفته نوشته بودند مطالعه کردم (ان شاء الله نویسنده اشتباه کرده است) یک بدعت‌هایی، حرف‌هایی که اصلاً در روایات نداریم. مثلاً ۱۷ هزار مرتبه بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^(۱)، ۲۰ هزار مرتبه فلان ذکر را بگوئید. منظور از استاد بودن ائمه اطهار این است که دنبال این حرف‌ها نروید، کسانی که مجتهد نیستند نمی‌توانند از سخنان حضرات معصومین استنباط کنند، من شاید تمام کتابهای سیر و سلوک شیعه را دیده‌ام با علما برخورد کرده‌ام، هیچ کدام از اینها راه صحیح را نشان نداده‌اند. اما در روایات تمام این مطالب که گفته شده هست، مراحل هست و می‌بینید الحمد لله آنها که شروع کرده‌اند موفق هم هستند.

اتفاقاً آنها که راه را نشان نداده‌اند طبق روایات عمل نکرده‌اند، خواجه عبدالله انصاری، کتابی بنام «منازل السائرین» دارد که همه مسائل را در هم ریخته، اگر چه او سنی و صوفی است و حرفی در صوفی بودنش نیست اما دیگران هم نوشتند مثلاً کتاب «معراج السعادة»، اول مطلب آن این است که می‌خواهد روح را مجرد مطلق ثابت کند که اگر روح مجرد شود یعنی از مجردات باشد چون تنها خدا مجرد است پس خدا می‌شود و خدا هم که تزکیه نفس نمی‌خواهد و پاک است. این کتاب را مرحوم نراقی نوشته حال چطور شده آیا این مطالب بعدها اضافه شده، نمی‌دانم. البته علمای بزرگتر هم بودند که چنین اشتباهی کرده‌اند، به هر حال وقتی می‌گویند استاد ما حضرت امام زمان است نه اینکه هر روز صبح حضرت تشریف بیاورند به شما درس بدهند. اگر مقصود افرادی که این کلام را می‌گویند غیر این باشد می‌خواهند مردم را فریب دهند. چون اینها خودشان نمی‌توانند مردم را بسازند لذا حسادت ایجاد می‌کند که نگذارند به دنبال دیگران بروند. همانطور که حضرت بقیة الله ارواحانفاده در فقه، نایب می‌خواهد در امور تزکیه نفس هم نایب می‌خواهد. آن هم کسی که فقط و فقط از زبان ائمه اطهار بگوید. هر وقت خواستید بفهمید مطلبی که می‌گویند در روایات هست یا نه، سؤال کنید مدرک آنرا بخواهید، این عمل بی‌ادبی نیست، اصحاب ائمه اطهار می‌پرسیدند، گاه از حضرت امام صادق درخواست می‌کردند که آیا فرمایش شما از حضرت رسول اکرم است حضرت با اینکه برایشان زحمت داشت، تشریف می‌بردند کتاب علی را می‌آوردند که به خط حضرت علی و گفتار پیامبر نوشته شده بود و مطلب را در آن نشان می‌دادند، اینها مسئله‌ای نیست. انسان بگوید آقای فلان شما که می‌گوئید ۱۷ هزار مرتبه این ذکر را بگوئید از کدام روایت است؟ چون هم طولانی بودن ذکر، پدر انسان را در می‌آورد و هم اگر افراد این ذکر را بگویند و



حاجت نگیرند از خدا و دین و همه چیز بدشان می آید. شخصی به من گفت من چهل شب چهارشنبه قصد کردم به جمکران بروم، به نظر شما حضرت را می بینم؟ من روحیه ای در او دیدم خصوصاً شبهای آخر بود گفتم اصلاً نمی بینی! خیلی ناراحت شد. چون رفتن به مسجد سهله و جمکران در شب چهارشنبه بدعت نیست اما اینکه آیا حتماً خدمت حضرت می رسند، کسی نمی تواند امام را مجبور کند. و همین طور هم شد و او به خدمت حضرت نرسید و دست از همه چیز کشید چون بالاتر از این ریاضت نیست. این اعمال سخت را عوام مردم انجام بدهند و حاجت نگیرند از دین بر می گردند. با دین مردم که نمی شود بازی کرد. اول باید طرف را سنجید بعد دارویی داد که او بتواند بخورد. شما بگوئید سنگ ده تنی را خرد کن هر جور شده بخور! آن کسی که این حرفها را می زند ارتباطی با خاندان عصمت ندارد. حتی همین اذکاری که در مفاتیح الجنان هست را نمی شود بدون قصد رجاء خواند. از مرحوم آیه الله بروجردی سؤال کردند می شود دعای مفاتیح را به قصد استحباب بخوانند؟ فرمودند: به قصد رجاء می شود خواند. من هم به شما می گویم به قصد استحباب نخوانید چون شما که مجتهد نیستید. اگر مرحوم شیخ عباس قمی هم مجتهد بوده و نوشته مستحب است، از میّت نمی شود تقلید کرد لذا اگر مرجع تقلید شما در رساله نوشته مستحب است می توانید بخوانید. مستحب یعنی این عمل مورد رضایت و محبت خدا باشد، دعای کمیل و دعای ندبه را که می گوئیم بخوانید چون روایاتش را بررسی کرده ایم صحیح است. اینکه همه مفاتیح را می خوانند باید قصد رجاء کنند. جوانی هست که مدتی با من در تماس است این دعاها را خوانده و بی دین شده و بین خود و وجدانش دست و پا می زند. و این مسایل و مذاقهای تصوف او را بی دین کرده است.

امیدواریم خدا به ما کمک کند مردم را از دین بیرون نکنیم. استادی غیر از خاندان عصمت و طهارت و سخنان آنان لازم نیست. اما باید از مطالب آنها استنباط کنیم بسنجیم و ببینیم چقدر ظرفیت دارید تا آن را از خاندان عصمت و طهارت به شما بدهیم. استاد اینها را استنباط می کند درست می کند مثل حلوا می دهد شما بخورید.

سؤال دویست و هفتاد و سوم:

در دنیا انسان بیشتر به چه چیز احتیاج دارد؟

پاسخ ما:

انسان در دنیا بیشتر از هر چیز به هدایت و راهنمایی و رسیدن به حقایق احتیاج دارد. اگر حقیقت را پیدا نکند به هیچ جا و مقامی نمی‌رسد. اگر انسان به مسائل مذهبی و معارف حقه توجه نکند به هیچ وجه به مقام انسانیت نمی‌رسد و از همان دایره حیوانیت و بلکه شیطنت خارج نمی‌شود. آنچه که از احادیث و روایات استفاده می‌شود این است که همه حقایق و همه حقیقت در فاطمه زهرا خلاصه می‌گردد.

با یک مقدماتی ممکن است انسان به این منبع حکمت و حقایق برسد بلکه خدای تعالی از همه افراد بشر خواسته که خودشان را به هر وسیله که هست به این سرچشمه حقایق برسانند. مقدماتی که برای رسیدن به این سرچشمه و حوض کوثر و حکمت الهی لازم است چند چیز است و اهمیت زیادی در قرآن به آنها داده شده است. اول کاری که انسان اگر بخواهد به حقیقت و حکمت برسد یعنی به آن چیزی که کمیل بن زیاد وقتی با حضرت علی بن ابی طالب بر یک اسب سوار بودند از حضرت می‌خواهد و حضرت می‌فرماید ترا چه به آن! و آن حقیقت همه اشیاء است، یک جمله و یک کار است که مقدماتش زیاد است. آن یک کار، خالص شدن همه صفات انسانی. یعنی محبت انسان، فکر انسان، علم انسان، عقل انسان و تمام روایات انسان بطوری

خالص باشد که هیچ آمیختگی به چیزی از قبیل: شرک، ریا، سمعه، تکبر نداشته باشد و بالأخره از تمام صفات رذیله جدا باشد.

این کار بسیار مشکل است و مشکل به نظر می‌رسد که انسان به آن مقام خلوص و پاکی برسد که هیچ چیز جز خدا نخواهد، جز علوم پروردگار و علم الهی هیچ علمی را علم نداند و محبتش تنها به خدای تعالی باشد و معرفت پروردگار در دلش ظهور کند و همه چیز را جز خدا کنار بگذارد.

اگر انسان برای رسیدن به این مقصد، از راه خودش (که عمده نکته این است) که صراط مستقیم است وارد نشود همین عمل بسیار مشکل است که شاید بعضی از دانشمندان معتقدند که محال است (چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند) انسان به مقام مخلصین، پاکان برسد، آنهایی که به مجرد اینکه مُردند خدا برایشان بدنی خلق می‌کند و با شهداء و انبیاء زندگی می‌کنند. که امام فرمود: «یاکلون و یشربون»^(۱) می‌خورند و می‌آشامند. در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^(۲) در کنار ربّشان، مربی‌شان، نه آن ربی که غذا نمی‌خورد «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ»^(۳) خواب نمی‌کند، نه بلکه آن ربی که غذا می‌خورد و با انسان هم‌آهنگ است یعنی آن کسی که دارای حکمت است، آن کسی که صاحب حوض کوثر است، فاطمه زهرایی که خودش حوض کوثر است و علی بن ابی طالبی که صاحب حوض کوثر است در نزد او و کنار او روزی می‌خورد.

۱- الارشاد جلد ۲ صفحه ۱۶۴.

۲- سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹.

۳- سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۵.



شما شهید را مرده تصور نکنید «أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^(۱) این گروهی که تزکیه نفس کرده و خود را تحت تربیت مربی خود علی بن ابی طالب قرار دادند «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^(۲) آن ربی که شراب طهور، آشامیدنی پاک و پاکیزه، علم و دانش حقیقی به آنها می‌آشامد. این رب، این مربی آنها را تربیت کرده و اینها با کسانی هستند مثل «مِنَ النَّبِيِّينَ» پیامبران، که ما هر چه زحمت بکشیم و کار کنیم به عنوان پیامبر طبعاً نخواهیم بود. چون حضرت پیامبر اکرم خاتم النبیین معرفی شده است. «وَالصَّادِقِينَ» شما می‌توانید جزء صدیقین باشید جزء درستکارها و درستگویان باشید، «وَالشُّهَدَاءِ» شهادت هم یک جریانی دارد که گاه برای افراد پیش می‌آید و ممکن است پیش نیاید لذا زیاد در اختیار انسان نیست و «وَالصَّالِحِينَ» جزو صالحین می‌توانید باشید.

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

۲ - سوره مبارکه انسان آیه ۲۱.

سؤال دویست و هفتاد و چهارم:

گاه انسان اضطراب پیدا می‌کند که عمر تمام شد و خود را نتوانست به هدف برساند چکار باید بکند؟

پاسخ ما:

اگر انسان خود را از رذائل اخلاقی پاک کند بعد نوبت به کمالات می‌رسد ولی باید پاک شود. یک مثال از آن حقایقی که بعد از تزکیه نفس هست به آدم نمی‌دهند تا صد درصد تزکیه نفس کند باید همین جا معطل شود دیر هم نمی‌شود. آخر ما اینقدر عمر نمی‌کنیم، تا آخر عمر هم این کار را بکنید آن لحظه‌ای که می‌میرید اینها را به شما می‌دهند. خدا حسابش مثل بعضی نیست که بگوید فلانی دارد می‌میرد الحمدلله، ما بدهی‌هایمان را به او نمی‌پردازیم، نه، او اتفاقاً می‌پردازد بلکه چندین برابر می‌پردازد. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱) رستگار کسی است که تزکیه نفس کند، وقتی تزکیه نفس کردید خود بخود حالت اُنسی با پروردگار پیدا می‌کنید. خدا می‌داند حالت بعضی از اولیاء خدا را، که نیمه شب از خواب می‌پرند و در لحظه اول می‌گویند خدا جان، حتی اگر چیزی دور آنها باشد که سبب بیدار شدن آنها شده باشد به آن توجه نمی‌کنند، از آرام بودن شب، از اینکه همه خوابیده‌اند و سکوتی هست و مزاحمتی نیست استفاده می‌کنند والا اولیاء خدا شب و روزشان فرقی نمی‌کند، در آنجا بلند می‌شوند دعا



می خوانند، با خدا مناجات می کنند، انس با خدا پیدا می کنند. ما الان انس با خدا نداریم اگر راست می گوئید ده دقیقه با زبان خود با خدا حرف بزنید و حواستان پرت نشود اگر توانستید، با خدا مانوس هستید.

همانطور که حضرت امام حسین دعای عرفه را خواند که نیم ساعت طول می کشد، ولی با حال حضرت امام حسین شاید یک ساعت هم طول بکشد، یک لحظه توجهی به غیر خدا نکرد، شما خودت را ده دقیقه آزمایش بکن. (یکی از دوستان خیلی خوشم می آید وقتی پیش من می آید می نویسد در فلان وقت این مقدار مثلاً ۲۰ درصد پیشرفت کرده ام) شما هم اینطور به خود نمره بدهید، این یک راه امتحان است اگر توانستید ۱۰ دقیقه بدون اینکه توجه تان به جایی برود، اگر می خواهید وقت را خلوت انتخاب کنید نصف شب که بچه ها رفت و آمد نکنند زمان خوبی است ولی نمی توانید تا کاملاً تزکیه نفس نکنید، تا خوب خوب پاک نکنید نمی توانید. چه برسد به اینکه شبانه روز باشد. خوشا آنان که دائم در نمازند.

من این جمله را در روایت دیده ام که حضرت امام زمان فرموده اند: «و فی ابنة رسول الله لی اسوه»^(۱) حضرت زهرا برای من الگوست. چه چیز فاطمه زهرا برای حضرت امام زمان الگوست؟ من فکر می کنم مهم ترینش انس با خداست. فاطمه زهرا شبها با خدا مانوس بود.

سؤال دویست و هفتاد و پنجم:

می‌گویند تزکیه نفس مربوط به اهل تصوف است آیا این کلام درست است؟

پاسخ ما:

یکی از دوستان می‌گفت خدمت یکی از ائمه جماعت رفتم (من چنین فردی را عالم نمی‌دانم) از او پرسیدم تزکیه نفس چگونه انجام می‌شود؟ گفت تزکیه نفس مال صوفی‌ها و متصوفه است.

حال اینکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^(۱)، از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که فقط و فقط کسی رستگار است که تزکیه نفس کند. چرا به تزکیه نفس اینقدر اهمیت می‌دهند؟ چون سرچشمه همه خوبی‌هاست. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»^(۲).

اگر کسی تزکیه نفس نکرد، قلبش پاک نبود، دلش به تمام صفات رذیله مبتلا بود، یا حتی اگر به یک صفت رذیله مبتلا بود محال است خدای با این عظمت، خدای حکیم، انوار حکمت را به قلب او وارد کند.

۱ - سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۲ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.



سؤال دویست و هفتاد و ششم:

چراگاه افراد در مراحل بالا آرامش ندارند؟

پاسخ ما:

اگر افراد، صلوات پیامبر اکرم برای آنها باشد^(۱) و از آن طرف آنها پیشرفت کنند و به مقام کمال برسند شیطان دیگر در آنها تصرف ندارد چون خدای تعالی در قرآن می فرماید که شیطان «يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ»^(۲) اگر در راه راست حرکت می کنید و مراحلتان را خوب گذرانید و تردیدی برایتان پیدا شد که درست می روم یا نه؟ راه راست، توبه، استقامت همه اینها در قرآن آمده تو هم مرتب و طبق برنامه می روی این شک و تردید مال چیست؟ مال شیطان است، فقر به معنای فقر پولی نیست. این که انسان ناچیز باشد، قدرت نداشته باشد، همّت نداشته باشد، بگوید من کجا و مقام سلمان و شهدای کربلا کجا؟ دعاهایی که می کنم بی فایده است همه این ها فقر است.

این را بدانید غیر از مقام چهارده معصوم که واسطه خدا و خلقند، هر مقامی که هر بشری به آن رسیده همه شما، فرد فردتان لایقید که برسید. اگر کار یا همسر یا فرزند یا دوستان مانع هستند این موانع را رفع کنید بالأخره کارشدنی است.

فاسق ترین افراد از فرعون گرفته تا بقیه هم می توانند، چون با توبه همه کارها انجام

۱ - اشاره به آیه ۱۰۳ سوره مبارکه توبه دارد که خدای تعالی به پیامبر اکرم می فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ».

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۸.

می شود البتّه توبه هر کس وضع خاصی دارد، گاه ممکن است توبه یک نفر سالها طول بکشد یا مثل بهلول نباش چهل روز طول بکشد آن هم با آن کیفیت.

شیطان به شما وعده فقر می دهد، تو مگر می توانی به کمال برسی؟ فقط «نمی توانم» در کارتان نباشد، تا گفتید «نمی توانم» در مقابل شیطان ایمان آورده اید و تعظیم کرده اید. ایمان به شیطان «نمی توانم» است، این است که من خودم را ناتوان در مقابل موفقیت ها و پیشرفت ها بدانم، باید بتوانید. تزکیه نفس یعنی تخته سیاه دلتان را پاک کنید که این را هر بی سواد می تواند پاک کند، اما روی آن بنویسید. در دلتان همه حقایق و حکمت الهی را بنویسید، آن کسی بهتر است که این حکمتها را بتواند برای دیگران بیان کند و مردم را به راه خدا دعوت کند.

شما کوشش کنید آن چنان ترقی کنید که با هر کس می نشینید او را هدایت کنید، ما داریم حتی خانمی بوده که در یک فامیل چنان تأثیر گذاشته مثل چراغی در اتاق تاریک که یک دفعه روشن شود و همه جلوی پا را ببینند. فقر را هیچوقت به خود تحمیل نکنید (فقر همه جانبه) فقر در استعداد، حتی بعضی افراد هستند ظاهراً کم استعداد هستند نگویند ما کم استعدادیم. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^(۱) به اندازه وسعتان، همه مردم حتی همان کم استعدادترین مردم می تواند سلمان زمان خودش باشد. اراده کن، حرکت کن، خدای تعالی به پیامبر اکرم می فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»^(۲) یعنی بر آنها صلوات بفرست که صلوات تو مایه آرامش آنها می شود.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۸۶.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۳.



سؤال دویست و هفتاد و هفتم:

دعوت برای تزکیه نفس واجب است؟

پاسخ ما:

بله، از باب امر به معروف بر همه واجب است که دیگران را وادار به تزکیه نفس کنند.

سؤال دویست و هفتاد و هشتم:

چه کنیم تا عقل مان کاملتر گردد؟ و چرا حضرت امام صادق فرمودند معاویه عقل ندارد؟^(۱)

پاسخ ما:

در روایات، عقل در مقابل جهل واقع شده و هر چه انسان علم و معرفتش و ایمانش زیادتر شود عقلش بیشتر است. لذا اگر انسان معارف و حقایق و چیزهایی که انسان را به بهشت نزدیکتر می کند را تحصیل کند و در تزکیه نفس کوشش کند عقلش زیادتر می شود.

حضرت صادق فرمودند: معاویه عقل ندارد. سؤال شد پس آنچه در اوست چیست؟ فرمودند: آن «نکراء» و «شیطنت» است.^(۲) اگر به حقیقت فکر کنیم واقعاً معاویه بی عقل بوده است. آخر کسی که آخرت بی نهایت را در مقابل دنیای محدود رها کند آیا عقل دارد؟ مثل اینکه در دست یک بچه یک چک ۱ میلیونی باشد و آنرا گرفته یک ریال به او بدهیم و او عوض بکند! به او چه می گوئیم؟ می گوئیم عقل ندارد، عقلش

۱ - از همین مؤلف در کتاب جواب مسائل دینی عقل ص ۶۵ و ۶۱ توضیحاتی فرموده اند.

توجه: ص ۶۱ عقل قوه تشخیص حق از باطل و بدی ها از خوبی هاست.

توجه: ص ۶۵ عوامل و علل مؤثر از دیاد نور عقل همان کسب معارف است.

۲ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۱۶.



نمی‌رسد، معاویه هم عقلش نمی‌رسد، ما هم عقل مان نمی‌رسد. می‌گویند یک روز بهلول به هارون گفت: تو مرد با گذشتی هستی! گفت: چطور؟ گفت: آخر تو آخرت دائمی و آن همه نعمت‌ها را ترک کردی و این چند روز دنیا را گرفتی!

در حقیقت این احمق‌ترین افراد است. جریانی است که نقل کرده‌اند نمی‌دانم واقعی است یا افسانه، بهر حال نتیجه‌اش مهم است. می‌گویند حاکمی بود بنام یوزاسف که یک وزیر حکیم و عادل داشت بنام بلوهر. یوزاسف خیلی بی‌بند و بار بود. یک شب بلوهر به او گفت بیا برویم در شهر بگردیم، ببینیم بر مردم چه می‌گذرد! حرکت کردند و رفتند تا رسیدند به یک جایی که زمین کنده شده بود و پیرمردی کثیف و بدمنظر و یک پیرزن در آنجا بودند که به سرگین حیوانات تکیه زده بودند و جمجمهٔ انسانی در آنجا بود که ظرف شراب آنها بود و داشتند لذت می‌بردند! منظرهٔ بدی بود، یوزاسف گفت اینها دیگر که هستند! به چه دلخوشند! بلوهر گفت: یک عده هم در دنیا هستند که زندگی من و تو را اینجور می‌بینند. پرسید آنها چه کسانی هستند؟ گفت: آنها اولیاء خدا هستند.^(۱) بنابراین آنچه از ما باقی می‌ماند فناشدنی است و آنچه برای خدا و خالص بوده باقی می‌ماند. پس تصمیم بگیریم یک مقدار در راه خدا قرار بگیریم.

مرحوم شوشتی می‌گفت: مردم! ۱۲۴ هزار پیامبر آمدند بگویند که موحد باشید. من می‌گویم شما مشرک باشید. آخر گاهی هم در کارهایتان خدا را شریک قرار دهید!

سؤال دویست و هفتاد و نهم:

آیا می‌شود اسم اعظم خدا را دانست؟

پاسخ ما:

اسم اعظم که در کتابها زیاد اشاره به آن شده به این معنا نیست که خدا دارای اسمی بزرگتر است به معنای ظاهری، بعضی روایات اگر نگاه کنیم می‌گویند اسمی که از نظر حروف خیلی بزرگ است، مثلاً اسم اعظم ۷۲ حرف دارد این عملی نیست چون حروف فارسی که بیشتر از حروف عربی است ۳۲ حرف بیشتر نیست، اسمها از سه یا چهار حرف بیشتر تشکیل نمی‌شود اسم مرکب مثل عبدالله اینها ۶ - ۷ حرف دارند والا اسمی که ۷۲ حرف باشد متصور نیست، بعضی گفته‌اند اسمی که خدا را بهتر معرفی کند. من شخصاً فکر می‌کنم اسم اعظم الهی اسمی است که علاوه بر آنکه خدا را بهتر معرفی می‌کند یک بخش هم مربوط به روایات فرد است. انسان یک وقت «یا الله» که جامع جمیع صفات الهی است را می‌گوید و هیچ توجه ندارد، این نه اسم اعظم بلکه اسم خدا هم نیست، مثل اینکه برای ختم مجالس «یا الله» می‌کنند. اما اگر اینها با معرفت و توجه انجام شود انسان خدا را حاضر و ناظر بداند و «یا الله» بگوید «اذا دعی به اجاب» جواب می‌گیرد. پس از یک جهت اسمی است که جامع باشد و گوینده‌اش خدا را خوب بشناسد. دوم که مربوط به روایات است این است که اسم اعظم مربوط به موجودات خارجی است،



زیرا اسم یعنی نشانه، اسم روی شما یعنی نشانه شما، که شما با دیگری اشتباه نشوید. اسماء خدا نشانه‌های خداست «و فی کل شیء له آیه»^(۱) در هر چیزی برای خدا نشانه است بعضی چیزها خیلی نشانه هستند، یک وقت کف دست یا یک دست نشانه می‌شود، یک وقت یک آینه تمام‌نما هست، یعنی هنری هست که تمام هنر هنرمند در آن جمع است، نشانه بزرگ خدا است که هر چه ممکن بوده از قدرت‌نمایی و خلقت و هنر، خدا روی ممکن، محدود و موجود پیاده کند این را در پیامبر و ۱۴ معصوم پیاده کرده است. لذا اسم اعظم خدا پیامبر اکرم است. ائمه اطهار هستند. لذا بعضی از بزرگان اهل معنا وقتی می‌خواهند خدا را صدا کنند می‌گویند «باسمک الاعظم الاعظم الحجة ابن الحسن» یعنی قسم به اسم اعظمت که حجة ابن الحسن ارواح‌ناده است، و کسی که با این توجّه و معرفت این اسم را بخواند حتماً حاجتش را می‌گیرد.

سؤال دویست و هشتم:

چگونه می‌شود کلیه اعمال، صادقانه برای رضای خدا باشد؟

پاسخ ما:

باید خود را به مقام خلوص یا لااقل مقام اخلاص برساند تا تمام کارهایش بدون فکری، مخصوص خدا باشد. البته ریا غیر خلوص است. مثلاً کسی نماز را می‌خواند برای اینکه مردم ببینند. به بنگاهی می‌گفتیم: چرا در مغازه نماز می‌خوانی بیا در مسجد نمازت را بخوان، می‌گفت در مغازه می‌خوانم مشتری که می‌آید ببیند اهل نمازم بیشتر اعتماد کند. گاهی هم توی مسجد می‌آید، همین قصد که مردم ببینند اهل مسجد است. گاهی هم برای خداست، چه ببینند، چه نبینند. شیطان هم توی قلبتان نیاید، آمده‌اید مسجد با آداب بیشتری نماز می‌خوانید چون در مسجد آدابی دارد، فکر کنید ریا است. اگر در خانه با بلوز شلوار نماز می‌خوانید در مسجد عبا انداختید ریا نیست چون باید بین مردم ادب را رعایت کند. زود می‌شود مسئله ریا را حل کرد ولی اخلاص و خلوص را اقلأ باید مراحل تزکیه نفس را طی کرد تا به خلوص و اخلاص برسد.

سؤال دویست و هشتاد و یکم:

اولین قدم برای ارتباط با عالم غیب الغیوب و خدای تعالی

چیست؟

پاسخ ما:

اولین قدم این است که انسان بداند با چه کسی طرف است و بداند باید همه وسایل که در فکر می‌آید، همه خداهائی که در ذهن دارد آنها را از بین ببرد. ما باید خدایی را بپرستیم و عبادت کنیم که به وسایل مختلف اعم از فردی مثل حضرت عیسی یا دُم گاو بنی اسرائیل یا خاک تربت حضرت امام حسین کارهای مهمی انجام می‌دهد. باید چنین خدایی را شناخت و محبت‌های اطراف را جمع کرد و به او متمرکز کرد. یکی از مشکلات ما این است که به همه چیز متکی هستیم. آنکه اداره‌ای است اگر او را اخراج کنند تکیه‌گاه خود را از دست می‌دهد و همینطور ما به هر چیز کوچک و بی‌اهمیتی تکیه داده‌ایم و آنقدر تکیه‌گاه درست کرده‌ایم که خدای تعالی هیچ اثری در زندگی ما ندارد، فقط می‌گوئیم خدا هست. حضرت علی اکبر به حضرت امام حسین عرض می‌کند «السنّا علی الحق، اذا ما نبالی من الموت»^(۱) ما باید اینطور اعتقاد پیدا کنیم که منشاء تمام خوبی‌ها خداست و هیچ مؤثری در عالم جز او نیست. تمام جریانات مثل معجزه حضرت عیسی و گاو

بنی اسرائیل، همه برای این است که ما بفهمیم هیچ مؤثری در وجود نیست جز خدای تعالی. در انتهای قضیه گاو بنی اسرائیل خدای تعالی می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى» این چنین خدا مرده را زنده می‌کند «وَأُورِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^(۱) برای اینکه خدا نشانه خود را نشان دهد.



سؤال دویست و هشتاد و دوم:

آیا خدای تعالی بدون حساب، کرامت در مورد افراد انجام می‌دهد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی بی جهت کاری را انجام نمی‌دهد. خدای تعالی بخاطر وصی حضرت پیامبر اکرم یعنی حضرت امام حسین و عظمت روحی ایشان، در تربت او شفا قرار داده است. و بخاطر اینکه مؤمن، مؤمن است، و ارتباط با خدا دارد و از دهان او ذکر خدا بیرون آمده و ولی خداست، بازمانده دهان او شفاست، «فی سُور مؤمن شفا من سبعین داء»^(۱) با این مسائل مسامحه نکنید چون جلوی پیشرفت انسان را می‌گیرد.

سؤال دویست و هشتاد و سوم:

آیا می شود گفت شخص و سواسی به هدایت شدن نزدیک تر از فرد مشرک است؟^(۱)

پاسخ ما:

ما وقتی یک فرد و سواسی را می بینیم فکر می کنیم او در اعلی علیین است، چقدر آدم خوبی است. حال اینکه من معتقدم آدمهای کافر و مشرک قابل هدایتند اما و سواسی تا و سواس دارد قابل هدایت نیست. شیطان بر او سوار شده و به این راحتی ها هم پائین نمی آید. و سواس یعنی تحت القای شیطان، و تا شیطان پیاده نشود چنین شخصی نمی تواند با خدا ارتباط برقرار کند.

۱- از همین مؤلف درباره و سواس در کتاب سؤال شما پاسخ ما ص ۷۵ توضیحات مفصّلی ذکر شده.

توجه: علاج و داروی و سواس یک چیز است و آن اینکه انسان با یک اراده قوی و آهنین تصمیم بگیرد کارهایی را که خلاف و سواس است انجام دهد.



سؤال دویست و هشتاد و چهارم:

حکم نجوا را بیان بفرمائید.

پاسخ ما:

نجوا از شیطان است و جایز نیست. خصوصاً در مجالسی که اگر دو نفر نجوا کنند ممکن است کسی فکر کند که درباره او حرف می زنند و حرام است.

سؤال دویست و هشتاد و پنجم:

کسی که معاصی را انجام داده اما بعد تزکیه نفس کرده زودتر به بهشت می‌رود یا کسی که اصلاً گناه نکرده و تزکیه نفس هم نکرده است؟

پاسخ ما:

کسی که معصیتکار بوده و تزکیه نفس کرده است زودتر موفق به رفتن بهشت می‌شود تا کسی که معصیت نکرده و تزکیه نفس هم نکرده است، چون شخص تزکیه نفس کرده وز رو بال ندارد عفو الهی به او می‌رسد. مثل دزدی که روحیه دزدی در او از بین رفته فقط منتظر بخشش است اما اگر به عکس بود هیچ وقت دزدی نکرده ولی روحیه دزدی دارد این را نمی‌گویند در جایی که امنیت هست برود. کسی که معصیت کرده باید تزکیه شود و به بهشت برود اما اگر به عکس شود معصیت نکرده ولی آدم بداخلاق، متکبر است چنین آدمی به بهشت برود فساد به وجود می‌آورد پس این را به بهشت نمی‌برند، لذا کسانی که به دستورات اسلام عمل نکردند به اندازه لازم عذاب می‌شوند. و نمی‌شود انسان تزکیه بکند و معصیت هم انجام بدهد اینها لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند. پس کسی مشکل دارد که تزکیه نفس نکرده است و خیلی هم مشکل دارد. چون بدترین آدمها صد سال عمر می‌کند و اگر خیلی سخت هم تزکیه نفس کند باز خیلی زمانی نیست اما در آخرتی که طولانی است ۵۰ هزار سال است خیلی مشکل می‌شود تزکیه نفس کرد.



سؤال دویست و هشتاد و ششم:

عنایاتی که به افراد از طرف خدای تعالی می شود بر چه مبنایی است؟ خدا این عنایات را می کند یا از طریق بندگان خاصش است؟

پاسخ ما:

خدا طبق آیات و روایات به همه عنایاتی دارد. اگر نمی داشت آنها را خلق نمی کرد. امام می فرماید: معنای رحمان همین است. رحمان یعنی عنایاتش به مردم علی السویه است محسوس است. به همه سلامتی، امنیت و روزی داده ضمناً عنایات خاصی هست که برای مؤمن است و بیشترش هم جنبه معنوی دارد. از قبیل کمک و عنایات معنوی، که کلمه رحیم شاملش می شود به خصوص در عالم بعد از این عالم. در دعای ماه رجب می خوانیم: «یا من یعطی من لم یسئله و...»^(۱) به کسی که از تو سؤال نکرده و تو را نمی شناسد می دهی به هر جهت، اگر ما سؤال کنیم فکر نکنید خدا نیاز دارد به سؤال ما و حتماً باید گدایی کنیم و بخواهیم. «حسبی من سوالی علمه بحالی»^(۲) الا اینکه این دعا سبب توجّه ما به پروردگار و قرب ماست. دوستی اگر داشته باشید که از شما هیچ چیز نخواهد زیاد با شما حرف نزند از شما دور می شود. اما اگر بیاید بگوید فلان چیز را می خواهم ارتباط برقرار کند نزدیک می شود. سبب می شود او انس بگیرد و نزدیک شود. دعا به خاطر انس با خداست.

۱ - مفاتیح الجنان از دعاهاى مشترك ماه مبارك رجب.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۵۵.

سؤال دویست و هشتاد و هفتم:

به عده‌ای که می‌گویند صفات رذیله را کنترل می‌کنیم که ظاهر نشوند تا نیازی به تزکیه نفس نباشد، چه جوابی می‌توان داد؟

پاسخ ما:

به بعضی می‌گویی حسادت دارد تو را می‌کشد، می‌گوید، ای بابا من نمی‌گذارم حسادتم ظاهر شود، خوب، این وظیفه‌ات است که نگذاری حسادتت ظاهر شود، ولی باطنت را چه کار می‌کنی که اینطور مثل خوره تو را می‌خورد، این طمع‌ی که در تو هست که شب و روز به این فکر می‌کنی که چگونه مال دیگران را بدست بیاورم و به مالم اضافه کنم این را چه کار می‌کنی؟ اینکه تو دائماً محبت به دنیا داری که حتی در نماز اگر بیع و تجارتی به طرف تو بیاید ممکن است فوراً نمازت را بشکنی و آن تجارت و بیع را بکنی، تا نفعی ببری آن را چه می‌کنی؟ در زمان پیغمبر اکرم روز جمعه معمولاً «جمعه بازار» داشتند، از طرف ممالک دیگر و شهرهای دیگر می‌آمدند و با طبل و دهل مردم را آگاه می‌کردند که ما فلان جنس را داریم و آن را ممکن بود شخص دیگری زودتر بخرد و نخاله‌هایش برای اینها بماند «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا»^(۱) وقتی که صدای تجارت یا صدای آهنگی را می‌شنیدند همه به طرف او می‌دویدند و «تَرَكُوكَ قَائِماً» تو را تنها ایستاده در مسجد می‌گذاشتند، پیغمبر اکرم

۱ - سوره مبارکه جمعه آیه ۱۱.



بر می‌گشت و می‌دید هیچکس نمانده است. «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ» ای پیغمبر بگو آنچه در نزد خداست «خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ» بهتر از این تجارتی است که می‌کنید اگر آن ثواب و محبت الهی را درک نکنید. این امراض را چکار می‌خواهید بکنید اینها چیزی نیست؟ این مرضها، صدها و هزارها برابر از امراض جسمی و بدنی اذیتش بیشتر است. شما خدای نکرده بدترین مرضهای بدنی را داشته باشید. آخرش چه می‌شود؟ آخرش این است که ۶ - ۷ ماه درد طاقت‌فرسایی را باید تحمل کنید بعد هم از دنیا بروید. از این سخت‌تر و بالاتر که نمی‌شود بالأخره تمام می‌شود. ۶ - ۷ ماه که انسان مریضی کشید بعد که مُرد دیگر تمام می‌شود اما اگر شما مبتلای به حسد بودید دائماً خود را می‌خورید. من انسانهای حسود را دیده‌ام آن چنان در فشارند که به خدا قسم از یک سرطانی که مثل مارگزیده به خودش می‌پیچد بدتر به خودشان می‌پیچند که چرا فلانی باید دارای فلان امتیاز باشد، او لیاقتش را ندارد. او ارزشش را ندارد خودش را می‌خورد و شب تا صبح نمی‌خوابد. شما فکر می‌کنید که تنها درد است که انسان را ناراحت می‌کند، یک حسادت که اصلاً در برنامه‌های تزکیه نفس مطرح نمی‌شود یعنی اینهایی که وارد برنامه‌های تزکیه نفس می‌شوند تا آخر هم که بروند اصلاً حسادت مطرح نمی‌شود جزء شاخ و برگهای درخت صفات رذیله است که وقتی ریشه را زدی خود این شاخ و برگها هم خشک می‌شود. طمع که از صفات بسیار بد است اینها خود به خود از بین می‌رود، محبت دنیا که «رأس کل خطیئه» است که از صفات بسیار تند رذیله انسان‌گش است، این اصلاً در مراحل کمالاتی که هست، که به صورت کلاسیک در آمده است اصلاً محبت دنیا مطرح نمی‌شود، آن وقت در عین این که این همه ضرر دارد، انسان برای چیزهای مهم و پرارزش، ارزشی قائل نیست و همیشه جلوی پایش و الانش را می‌بیند و همیشه به فکر دنیا و مادیات است لذا با همه این امراض می‌سازد تا زمان مرگ، در موقع مرگ تمام مرضهای بدنی انسان

خوب می‌شود اما مرضهای روحی‌اش به حال خودش باقی است چون شما هر مرضی در بدنتان داشته باشید وقتی انسان مرد دیگر خوب است. کسی خیلی مریض بود همان لحظه‌ای که از دار دنیا رفته بود کسی او را دیده بود گفته بود همه مرضها و دردهایم خوب شد. بلکه چون بدن وسیله این درد و مرضی است که به روح انسان فشارش منتقل می‌شود، اما محبت دنیا حتی دانشمندان غیر مسلمان که در این کتاب «عالم پس از مرگ» «لئون دنی»، نوشته بود به تجربه ثابت شده است (تجربه نه آیات قرآن و روایات که برای ما روایات و آیات قرآن از تجربه همه دانشمندان دنیا ارزشش بیشتر است اما او چون مسلمان نیست می‌گوید به تجربه ثابت شده است). اینهایی که حرص و طمع و امراض روحی را دارند موقع مرگ این امراض با آنها هست و تا مدتی بدترین عذابی است که به اینها فشار می‌آورد. کسی که اینقدر محبت به دنیا دارد که حاضر نبوده است اگر ده دست کت و شلوار دارد یک وقت به همسایه یا رفیقش که لباس نو ندارد و می‌خواهد داماد بشود بدهد، حالا تمام ده دست را از او می‌گیرند. لباسهایش که سهل است زن و بچه و بدنش را هم از او می‌گیرند هر چه دارد از او می‌گیرند هیچ کار هم نمی‌تواند بکند چقدر سخت می‌گذرد. الان می‌توانید تجربه کنید اگر خدای نکرده محبت زیادی به دنیا داشته باشید شما به یک دزد سرگردنه برخورد بکنید و بگویند باید لخت شوی، هر چه در جیبهای داری و لباسهای همه را بدهی. کسی می‌گفت: من یک دندان طلا داشتم دزد این دندان را هم از دهان من کشید، تا این حد. چقدر به انسان سخت می‌گذرد و لذا این امراض روحی بعد از مرگ فشارش بیشتر است.



سؤال دویست و هشتاد و هشتم:

عمل و بینش افراد نسبت به این دارالغرور یعنی دنیا، چند دسته و چگونه است؟

پاسخ ما:

در چنین جایی افراد به دو قسم تقسیم می شوند. (۱) افرادی هستند که آنقدر عقلشان نمی رسد که اگر امتحانشان خوب یا بد شد فرق کند، نمی دانند بعد از امتحان چه برای آنها پیش می آید و مثلاً فرض کنید آنچه که نتیجه امتحانات و نتیجه مدرک هست اینها نمی دانند.

(۲) این عده می دانند که نتیجه امتحانات خیلی اهمیت دارد و اگر اینجا امتحانشان خوب شد برای همیشه راحتند و بلکه می توانند دهها قصر بهتر از آنچه که در آن نشسته اند خودشان با پول خودشان تهیه کنند. منتهی این گذرگاه و لحظه ای که باید در این جلسه بگذرانند اهمیت سرنوشت سازی دارد، اینها وارد این تالار که می شوند آن دسته چشمشان را به سقف و در و دیوار و فرش و مبل و صندلی می اندازند و اول فکرشان این است که جای بهتری در این تالار بنشینند و دوم این که صندلی خوبی انتخاب کنند و سوم اینکه جایی باشند که تمام این مناظر را بتوانند مشاهده کنند و امثال اینها. اینها وارد این تالار می شوند، یک بخش از این تالار را که مشاهده می کنند مدت امتحانشان تمام می شود و هیچ چیز هم ننوشته اند. اما آن عده از لحظه ای که وارد

می شوند مسأله اینکه کجا بنشینند اصلاً برایشان مطرح نیست، کوشش می کنند جایی بنشینند که حواسشان کمتر پرت بشود از اجتماع دورتر باشند، جایی خلوت را انتخاب می کنند، پهلوی رفقاییشان ننشینند که مبادا آنها حواس اینها را پرت کنند دقیقاً از لحظه ای که در جلسه امتحان می نشینند تا آن وقتی که بلند می شوند تمامش مشغول کارند امتحانشان را نوشته اند ولی باز هم بررسی می کنند تا ببینند خوب نوشته اند یا نه، و بررسی های بعدی تا زمانی که فرصت دارند. حتی یک نگاه به سقف، یک نگاه به در و دیوار و زمین یا جایی که اینها را مشغول کند نمی کنند اینها کسانی هستند که «تجافی عن دار الغرور»^(۱) اینجا دارغرور است، خانه گول خوردن است. مواظب باش گول نخوری و در و دیوار تو را نفریبید و مشغول نگاه کردن به در و دیوار نباشی بلکه تمام فکرت باید این باشد که از این امتحان که بیرون آمدی نمره ات ۲۰ باشد.



سؤال دویست و هشتاد و نهم:

شما در جلسه‌ای فرمودید که انسان موجودی است قوی، در حالی که قرآن انسان را ضعیف خوانده است؟

پاسخ ما:

انسان از نظر بدنی ضعیف‌ترین حیوانات است. خدای تعالی هم در قرآن از نظر بدنی ضعیفش می‌داند چون جداً اگر بنشینیم حسابش بکنیم همین طور است، از وقتی که متولد می‌شود نوزاد است. نوزاد انسان از همه حیوانات ضعیف‌تر است یعنی وقتی که متولد شد تا یک مدتی اگر تنهاش بگذارند می‌میرد. اصلاً انسان از ضعف خلق شده است. بعد هم در دوران عمرش آنقدر دچار امراض و به هر حال فشارهای مختلف واقع می‌شود که حیوانات نمی‌شوند. موقع مرگش هم که شاید جسد انسان از نظر تنفر افراد یا ضعف، از هر حیوانی منفورتر و ضعیف‌تر و زودتر متعفن شود بنابراین از نظر بدنی خدای تعالی انسان را ضعیف معرفی کرده است ولی آن مطلبی که من گفتم از نظر روحی بود که انسان از نظر روحی قوی‌ترین موجوداتی است که خدا خلق کرده است برای اینکه می‌بینیم از نظر فکری، از نظر ارادی گفته‌اند «و هم الرجال تقلع الجبال»^(۱) گاهی هست یک انسان کوهها را از جا می‌کند.

در یک مجله‌ای خواندم که در نیویورک یک باغ وحشی هست و در آنجا بعد از

اینکه انسان تمام حیوانات خطرناک و درنده را ببیند بعد تابلو زده‌اند خطرناک‌ترین حیوانات، و با فلش معرفی می‌کنند خطر خطر، خیلی انسان تحریک می‌شود برود ببیند این حیوان خطرناکی که از شیر و ببر و از همه حیوانات خطرناک‌تر است چیست؟ آنجا آن آخر باغ وحش، یک آئینه قدنمایی گذاشته‌اند و در زیرش نوشته‌اند در مقابل خودتان خطرناک‌ترین حیوانات را می‌بینید که امروز قادر است حیات را از روی کره زمین برچیند، یعنی با زدن یک دکمه بمب‌های اتمی، ممکن است حیات را از روی کره زمین برچیند و هیچ حیوانی همچنین قدرتی ندارد. اینی که من گفتم، از نظر قدرت روحی گفتم و آنی که در قرآن هست از نظر قدرت بدنی است.



سؤال دوست و نودم:

آیا در زمان ائمه اطهار هم برنامه تزکیه نفس اینطوری بود؟

پاسخ ما:

زمان ائمه اطهار طوری نبود که برای عموم، برنامه تزکیه نفس تعلیم دهند و جنبه کلاسیک پیدا کند، از روایات و آیات استفاده می شود برای خواص اینطور بود، و برنامه های تزکیه را نمی شود در اختیار مردم گذاشت برخلاف دو بخش عقاید و احکام. بشر اینطوری است که اگر بگویند از توبه شروع کنید تا فناء فی الله قبل از توبه می خواهند به فناء برسند. لذا سرنگون می شوند بنابراین باید قدم به قدم بروند و به تک تک افراد گفته می شد که قدم دومش هم اینطور است، در عین حال اشاراتی در روایات و آیات هست در رابطه با توبه و استقامت آنجا که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^(۱) یعنی توبه حرکت به سوی خداست بعد استقامت، یا درباره مراجع تقلید می گویند «صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هوا، مطیعاً لامر مولاه...»^(۲) تقریباً از آیات و روایات استفاده می شود ترتیب همین بود، نهایتاً به عنوان کلاسیک برای عام نبود اما نسبت به خواص ردیف تنظیم شده است.

۱ - سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

سؤال دویست و نود و یکم:

اگر انسان در اثر تزکیه نفس به مقام کمالات برسد بهتر است یا در آن واحد برسد؟

پاسخ ما:

اگر انسان با زحمات خودش به کمال برسد ارزشش بیشتر است، و باید انسان با زحمات و دسترنج خود به کمال برسد حتی حضرت پیامبر اکرم دربارۀ شیعیانی که در زمان غیبت می آیند و ایمانشان کامل است می فرماید اینها برادران من هستند که در ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^(۱) این روایت آمده است.



سؤال دویست و نود و دوم:

آیا کسی که به مراحل بالای تزکیه نفس می‌رسد دیگر لازم نیست مراحل قبل را داشته باشد؟

پاسخ ما:

مثل این است که شما بگوئید: این دیواری را که ما داریم می‌سازیم وقتی به بالا رسیدیم زیرش را خالی می‌کنیم، چون این آجرها بدردمان می‌خورد. شما وقتی بنده خدا هستید که یا گناه نکرده باشید و یا اگر کرده‌اید پاک شده باشید. وقتی بنده خدا هستید که توبه‌تان را نشکنید و استقامت داشته باشید. وقتی بنده خدا هستید که در راهی که خدا گفته قرار گرفته باشید. وقتی بنده خدا هستید که بنده نفس یا شیطان نباشید. همه اینها زنجیروار به هم وصل است.

سؤال دویست و نود و سوم:

لطفاً توضیح دهید اعمال انسان به جبر است یا اختیار و اصولاً جبر و اختیار در زندگی انسان چه نقشی دارد؟

پاسخ ما:

اگر انسان نداند اعمال او به جبر است یا اختیار خیلی نادان است. ملائی رومی می‌گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

الان مجبور نبودید که اینجا بیایید، وجدان انسان می‌گوید افعال عباد روی اختیار است. قرآن هم همین را می‌گوید. اگر اختیار نبود این همه بهشت و جهنم و سر و صدا نبود مثل حیوانات. اصلاً خدا با حیوانات دعوا ندارد که اینجور بکنید اینجور نکنید. همان کارهایی که مجبورند می‌کنند با اینکه آنها هم نیمه اختیاری دارند ولی برای آن نیمه، خدا با آنها دعوایی ندارد. صد درصد اختیار با ماست و این وجدانی است. همین وجدان می‌گوید ما مختاریم. شما امروز ظهر فلان جا دعوت هستید بگوئید به این دلایل بروم و به این دلایل نروم. یک کسی که قائل به جبر بود را یک کتک حسابی زدند گفت چرا می‌زنید؟ گفتند خدا می‌زند ما نمی‌زنیم. یکی از علمای زمان حضرت امام صادق درس می‌گفت که همه کارها را خدا می‌کند و جبر است البته سه مطلب گفته بود یکی اینکه همه کارها را خدا می‌کند، دوم هم جنس، جنس خودش را اذیت نمی‌کند و شیطان هم چون از آتش است در آتش جهنم مسئله‌ای ندارد. سوم

اینکه نمی شود چیزی باشد و آدم آن را نبیند پس خدا را می توان روز قیامت دید. هشام بن حکم یک کلوخی بر سر او زد. شکایت به هارون الرشید بردند. در جواب گفت من به این وسیله جواب سه تا مسئله او را دادم، خدای تعالی ما را از خاک خلق کرده من هم از خاک کلوخی بر او زدم پس نباید اذیت شود، دیگر اینکه می گوید نمی شود چیزی باشد و دیده نشود حال که می گوید سرم درد گرفت این درد را به من نشان بدهد ببینم. سوم اینکه می گوید تمام کارها جبر است پس این کلوخ را من نزدم، خدا زده. می خواهم بگویم که وجدان انسان می گوید همین که هست شما چه احساسی از افعالتان دارید اگر بگویند ظهر آنچه تقدیر شده می خورید، به این کلام می خندید. بگویند از صد متری خودت را پرت کن اگر اجلت رسیده باشد می میری. به او می خندی. نه شما این کار را می کنی نه او، خیلی واضح است این مطلب. وقتی می خواستند با سیاستهایی سر مردم را گرم کنند یک مسائل پیچیده ای درست می کردند که سر اینها گرم باشد و آنها کار خودشان را بکنند و این حرفها را القا می کردند. یک عمر خیامی پیدا کرده اند که می گفت:

می خوردن من حقّ ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل شود

حالا بنشین و این مطلب را درست کن. شاعری مثل عمر خیام که یک عده مردم آن را می پرستند بیخود حرف نمی زند. علما و یک عده نشستند صحبت کردند، حرف زدند و آقاهم کار خود را کرد. این حرفها به درد امروز و زمامدارها نمی خورد مردم هم سرگرم آن نمی شوند ما هم خوب است معطل آن نشویم والا کلام عاقل است که بگوید من در تمام کارها صد درصد مجبورم یا صد درصد مختار؟ اگر مختار بودی خودت را همیشه جوان نگه می داشتی. تو اختیار نداری که این شکلی باشی یا شکل دیگر. در تکوینات اختیار نداری در افعال اختیار داری. همین

خواسته و گفته خدا و پیامبر و ائمه است و خیلی هم ساده و احتیاجی به صحبت در این باب نیست، در آن زمان هم علما به این القائات استعمار پاسخ می‌گفتند و ناچار آنها هم مدتی معطل می‌شدند. یک چیزهایی با شرایط خاصی هست مثلاً خدا روزی هر کسی را تقدیر کرده و تو بی‌روزی نمی‌مانی. توکل به خدا کن. خدا به زمین گفته «یا ارض لاترزقی عبادى الا بکد الیمین»^(۱) «البته الا» «لطالب العلم» که روزی‌شان را می‌رساند. اختیار در زندگی انسان نقش دارد اگر انسان بفهمد اختیار دارد فعال می‌شود، کاری می‌شود، همه جا اظهار نظر می‌کند، سیاستها را تحت کنترل قرار می‌دهد. اگر جبر باشد این که تو رعیت شدی او پادشاه، خدا کرده حق تظاهرات و حق رأی هم نداشته باش چون خدا خواسته و تو حق نداری. اینها ضررهایی در جامعه دارد و همه را تنبل می‌کند. اینها را استعمار مطرح کرده و من در کتاب «عوامل پیشرفت» هم نوشته‌ام که چه هدفی از طرح اینها داشته، مدتها مردم مسلمان بحث می‌کردند که آیا قرآن مخلوق است یا قدیم، مدتها معطل این مسئله شده و کتابها نوشته‌اند و حال اینکه این مسئله‌ای نیست. این حروفی که در قرآن چاپ شده معلوم است که فلان چاپخانه آمده آن را چاپ کرده و حقیقت علم خدا ازلی است. علم خدا هم عین ذات خداست. بعضی حرفها دو دوتا چهارتا است. می‌گویند ماست سفید است یا سیاه؟ می‌گویی سفید است ولی این آقا با علم و دانش می‌گوید سیاه است پس باید روی آن مطالعه کرد و تو را سرگرم کرد. مثل سرگرم کردن بچه‌های مزاحم در خانه، که آنها را دنبال نخودسیاه می‌فرستند مردم مسلمان را هم گاهی استعمارگرها دنبال نخودسیاه فرستادند تا به منافع خود برسند.

۱ - عن اباجعفر قال قال رسول الله ان الله حين اھبط آدم الى الارض امره ان یحرث بیده لیاکل من کدّه بعد الجنة (وسائل الشیعه جلد ۱۹ صفحه ۳۶ حدیث ۲).



سؤال دویست و نود و چهارم:

کسی که عذر برای کوتاهی‌های خود می‌آورد چگونه انسانی

است؟

پاسخ ما:

بطور کلی هر کس برای کوتاهی‌های خود عذری بیاورد معلوم است که نمی‌خواهد
خود را اصلاح کند و درست شود.

سؤال دویست و نود و پنجم:

چه فرقی بین عهد و بیعت و تقلید است؟

پاسخ ما:

بیعت یعنی فروختن خود با تمام اختیارات به طرف مقابل. اگر شما با من بیعت کردید یعنی تمام امتیازات خود را به من فروختید و این کار صد درصد اختیاری است و لذا انسان حق ندارد خود را به فردی بفروشد جز خدا، چون آن کس که مالک اوست آن کس که او را می‌خرد فقط خداست. او مالک و خالق انسان است مثل مالکیت ما نیست که بخواهیم نخواهیم از ما می‌گیرند انسان تا هست مالک است وقتی مُرد مالک نیست. اما خدا مالک مطلق است که هیچ کس حق گرفتن هیچ چیز به عنوان ملکیت ندارد در عین حال خدای تعالی به بندگان اجازه داده در عین اینکه خودش مالک هر چیز است اما در اختیار انسان قرار می‌دهد و بعد از او می‌خرد، شما به فرزندت سرمایه می‌دهید و او را وادار به خرید و فروش می‌کنید از او می‌خرید تا کار یاد بگیرد و عادت کند. خدای تعالی در دنیا به ما جان و همه چیز داده است بعد می‌فرماید بیا جان و مال را در راه من بده «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ»^(۱) پول هم می‌دهد. به انسان بهشت می‌دهد وقتی ما با خدا بیعت می‌کنیم یعنی همه چیزمان را در راه خدا می‌دهیم، به او می‌فروشیم و در مقابلش بهایی

۱ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱.



دریافت می‌کنیم. خدای تعالی فرموده با من بیعت کنید. با پیامبر اکرم بیعت کنید و به مجردی که گفته با پیامبر اکرم بیعت کنید فرموده بیعت شما با پیامبر اکرم همان بیعت با خداست چون دست پیامبر اکرم دست خداست «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»^(۱) «إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^(۲) آنها که بیعت می‌کنند زیر درخت. این جریان سال قبل فتح مکه است که زیر درخت زیتون مسلمانان دوباره با حضرت پیامبر بیعت کردند در حقیقت بیعت اینها بیعت با خداست وقتی دست در دست تو می‌گذارند «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^(۳) دست خدا دست اینها را بدست گرفته لذا فقط و فقط با خدا باید بیعت کرد و با حضرت پیامبر اکرم و ائمه اطهار . اگر یک قطب صوفی گفت بیعت کنید بعضی با مسامحه می‌گویند اشکال دارد چون فکر می‌کنند بیعت تعهد است. اما بیعت یعنی تمام اختیارات جان و مال را دادن، حتی حق ندارد چشم بهم بزند مگر به اذن خدا، در ملک دیگری نباید تصرف کند شما که فروختید به او دادید. وقتی خود را به خدا فروختیم کوچکترین حرکتی بدون اذن خدا نباید انجام شود. «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» لذا این معنای بیعت است.

«أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» اگر شما عهد کردید یا قسم خوردید یا نذر کردید بر شما واجب می‌شود که آن کار را انجام دهید مثلاً عهد می‌کنید نماز شب شما ترک نشود یا نذر و قسم می‌خورید باید آن کار را انجام دهید. «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^(۴) شرط عهد این است که کار باید راجع عقلی، دینی و خدایی داشته باشد و بهتر از انجام نشدن آن باشد

۱ - سوره مبارکه فتح آیه ۱۰.

۲ - سوره مبارکه فتح آیه ۱۸.

۳ - سوره مبارکه فتح آیه ۱۰.

۴ - سوره اسراء آیه ۳۴.

مثلاً شما نمی‌توانید قسم بخورید که سیلی به صورت کسی بزنید چون حرام یا مکروه است یا نذر کنید کاری که نمی‌توانید انجام دهید مثلاً روز عاشورا روزه بگیرید چون مکروه است یا روز عید فطر روزه بگیرید. چون حرام است. کارهای مستحب را انسان می‌تواند به خود واجب کند اگر انسان متعهد باشد حتماً انجام باید بدهد.

تقلید هم بر دو قسم است یک تقلید کورکورانه است مثل اینکه اروپائی‌ها اینطور حرکت می‌کنند ما هم انجام دهیم. مثلاً در قبل از انقلاب جوانی نبود که کروات نگذارد و نمی‌داند هم برای چیست به اینها تقلید کورکوانه می‌گویند که «خلق را تقلیدشان بر باد داد». با یکی از روشنفکرها که عده‌ای بودند به این اسم، به مسافرت رفته بودیم مسئله نماز را برایشان گفتم یکی گفت آقا الان زمانی است که موشک به فضا می‌فرستند گفتم به تو چه ربطی دارد تو که موشک نفرستادی، گاه آنها از نظر علم و اکتشافات و صنایع پیشرفت می‌کنند و ما از آنها تقلید می‌کنیم تقلید کورکوانه این است که انسان نداند برای چه اینکار را می‌کند، اصلیت نداشته باشد. لذا بکوشید مستقل باشید یکی از برنامه‌های سیر و سلوک استقامت است. در استقامت انسان می‌کوشد شخصیت مستقل داشته باشد. اعتمادی به هیچ چیز حتی غربی‌ها نکنند، مستقل فکر کند، مستقل عمل کند، مستقل زندگی کند. برای خود شخصیت قائل شود اینکار حتماً باید انجام شود و اینکه دیگران بد می‌گویند و نترسید «و لا یخافن الاّ ذنبه»^(۱) از گناه فقط بترسید. با نون تأکید ثقیله آمد یعنی هرگز، هرگز، به هیچ وجه از هیچ چیز نترسید والاّ موفق نمی‌شوید اگر خوفی در شما باشد مستقل نمی‌شوید. فقط در مقابل خدا متأثر شوید مثل پشه‌های در فضا و کف روی آب نباشید. فقط



به طرف خدا بروید. یک نوع تقلید هم هست که کورکوانه نیست. شما از مرجع تقلید، تقلید می‌کنید. حالا اگر کسی بگوید کورکورانہ است می‌گوئیم این کوری را خودت خواسته‌ای در عین حال کورکورانہ نیست چون تو می‌دانی خدا هست، اسلام حق است. خدا به وسیله حضرت پیامبر اکرم احکامی برایت فرستاده و باید این احکام را یاد بگیری پس برو مجتهد بشو که مجتهد شدن بر همه واجب است تا احکام الهی را که مهم‌ترین چیزها هست یاد بگیرند. فقط خدای تعالی یک تخفیفی قائل شده آن هم فقط در احکام، در اعتقادات تقلید جائز نیست که «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...»^(۱) از میان هر جمیعیّت چند نفر پیدا شوند بار دیگران را به دوش بکشند درس بخوانند مجتهد شوند، فقیه در دین شوند لذا کورکورانہ تقلید نمی‌کنید.

سؤال دویست و نود و ششم:

شک در اثر چه چیز به وجود می آید؟

پاسخ ما:

تا وقتی از چیزی در شک باشید در پیروی از شیطان هستید، پیروی از جهل واقعی که همان شیطان است. روایتی در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر نقل شده که به هشام بن حکم می فرماید: اول خدا عقل را خلق کرد و برای او هفتاد سرباز قرار داد بعد جهل را خلق کرد و برای او نیز هفتاد سرباز قرار داد یکی از سربازهای عقل، یقین و یکی از سربازهای جهل هم شک بود تا وقتی در چیزی در شک باشید در سربازهای شیطان هستید. هر کاری می کنید اول خوب بسنجید اول به مرحله یقین برسید مطمئن شوید این کار درست است بعد انجام دهید.

سؤال دویست و نود و هفتم:

منظور از اسراف در وقت چیست؟ چه کنیم در وقتمان اسراف نشود؟

پاسخ ما:

انسان در شبانه روز دائم مواظب این جهت باشد که کار بی فایده نکند در مرحله اول کارهای عمده و مهم یا لاقل کاری که یا برای دنیا یا برای آخرتش فایده ندارد انجام ندهد. وقت انسان خیلی گران قیمت است کسی که در وقتش اسراف می کند جزو مبذرین است و از اخوان شیاطین هست. هر چه را اسراف کنید به پایه اسراف در وقت نمی رسد هر چه را از بین ببرید باز به دست می آید اما وقت را نمی توانید تأمین کنید چون گذشته است. اسراف در وقت ولو اینکه یک لحظه باشد بسیار بد است و از گناهان بسیار زشتی است که انسان را از رسیدن به کمالات عقب می اندازد. از کسانی که می خواهند به طرف خدا حرکت کنند خلاف توقع است که یک روز بیکار جایی بنشینند. مراقبت داشته باشید کارهایی که انجام می دهید با فایده باشد. یا فایده اخروی داشته باشد یا فایده دنیوی، البته فایده دنیوی حلال، اگر ده دقیقه در جایی بیکار نشستید فرسخها از رسیدن به کمالات عقب افتاده اید. کسانی که سنشان کمتر است خیلی مواظب باشند که ضررشان در آینده کمتر باشد.

سؤال دویست و نود و هشتم:

کسی که می‌خواهد در راه تزکیه نفس موفق‌تر و بهتر حرکت کند
شما چه توصیه‌ای به او می‌فرمائید؟

پاسخ ما:

کسی که می‌خواهد به کمالات روحی برسد لازم است به این چند نکته خوب توجه کند. اول اینکه طالب حق و حقیقت باشید. دنبال حق و حقیقت بروید بگردید با زحمت پیدا کنید «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» دوم اینکه تزکیه نفس کنید تا در قلب شما حکمت الهی وارد شود. سوم: از بنده خدا پیروی کنید از کسی که دقیقاً بلندگویی از جانب خاندان عصمت و طهارت باشد. غیر از کلمات خاندان عصمت و طهارت هر کلامی از هر شخصی باشد برای شما نباید یک پول ارزش داشته باشد. چهارم: آن علمی که از جانب خدا می‌آید آن علم، علم است. هر علمی در دنیا هست قراردادهایی است که البته بعضی از اینها را لازم است انسان بداند، من نمی‌گویم علوم مادی بدرد نمی‌خورد همه اینها لازم است، اما این فکر که اگر من تمام اصطلاحات فقهی، اصولی، طب و غیره را بلد باشم عالم بزرگی هستم این فکر غلط است اینها هیچ چیز نیست مرحوم شیخ بهائی می‌گوید:

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

نه اینکه شیخ بهایی می‌خواسته به علم و دانشمندان حمله کند واقع مطلب این است.



سؤال دویست و نود نهم:

فرق مشکک و راهنما در چیست و به کدامیک برای رسیدن به حقیقت باید اعتماد کرد؟

پاسخ ما:

مشکک کسی است که شما را به راهی می‌خواهد ببرد می‌گوید شاید این راه غلط باشد و شاید، شاید، می‌کند و شما را معطل می‌کند اما راهنما کسی است که دست شما را بگیرد و به راه درست و مستقیم شما را ببرد چنین شخصی راهنما و هادی است. یکی از دانشمندان اهل سنت کتاب «تفسیر کبیر» را نوشته است اما در عین حال چون آن نور الهی را نداشته دائم تشکیک وارد می‌کند که شاید این آیه قرآن این جور یا آن جور باشد، اسم او را امام المشککین گذاشتند. اما حضرت عسکری تفسیری نوشته و در اختیار ما گذاشته یا بقیه ائمه اطهار درباره تفسیر قرآن مطالبی فرمودند اما هیچ وقت آنها مشکک نبودند بلکه راهنما و هادی بودند. «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^(۱) آن علمی که انسان باید یاد بگیرد «العلم نور یقذفه الله فی

قلب من یشاء»^(۱) در این علم هیچ تشکیکی وجود ندارد. در اولین سوره قرآن خدا می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»^(۲) هیچ شکی در این قرآن نیست. قرآن مشکک نیست بلکه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هدایت برای متقین است. کسی که به آن حکمت و علم برسد همه چیز برای او روشن است.

۱ - مصباح الشریعه صفحه ۱۶.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲.



سؤال سیصدم:

چرا مردم فکر می‌کنند روحانیون انسانهای فقیری هستند؟

پاسخ ما:

در زمان شاه ملعون روی این مسئله صد درصد تبلیغ کردند و از آنجا این در ذهن مردم وارد شد که روحانیون یعنی انسان‌های گدا و ما هنوز بر اساس این فکر نمی‌توانیم بپذیریم که یک روحانی ثروتمند یا سیاستمدار باشد، یک روحانی به یک مملکت رویه حکومت یاد بدهد. در دوران انقلاب روحانیت با بهترین وجه در زندانها و تبعیدها خود را نگهداشتند و الان هم بیست سال است این انقلاب را به بهترین وجه در دنیا مطرح کرده‌اند. اگر به کسی بگویند پسر تو را بفرست طلبه بشود همان ذهنیت برایش پیش می‌آید که فرزندم چگونه امرار معاش کند، از همان راهی که خرج تحصیلات دانشگاه را می‌دهد، بعد هم خدا هست به قدری این ذهنیت زیاد شده است که قابل پاک کردن نیست. یک جوانی بسیار با استعداد بود خیلی از او خوشم آمد (الان رئیس دادگستری شده) پیش پدرش رفتم که این خیلی با استعداد است اجازه بدهید درس روحانیت بخواند دیدم گریه کرد گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت این همه زحمت کشیدم بچه‌ام درس خوانده که دانشگاه برود حالا بیاید لباس گداها را بپوشد. من هم گریه کردم گفت شما چرا گریه می‌کنید؟ گفتم: به غربت امام زمانم گریه می‌کنم، به غربت دین گریه می‌کنم که چرا تو تاجر محترم اینطور فکر می‌کنی. چرا تمام انبیاء ثروتمند بودند؟ برای اینکه در تبلیغ موفق باشند و تأثیر بگذارد.

سؤال سیصد و یکم:

چه عاملی سبب شده در اذهان مردم شیعه این مسئله بیاید که هر کس فقیرتر است مؤمن تر است؟

پاسخ ما:

استعمارهای سیاسی و دینی این فکر را در مغز مردم القاء کرده‌اند تا مردم دست از دنیا بکشند و دنیا را برای آنها بدون دغدغه و مزاحمت بگذارند. و مردمی که دوست دارند به خدا برسند و پیوندی با ذات مقدس پروردگار داشته باشند مزاحمتی برای ثروتمندان نداشته باشند. اباذر که آن همه جنگ و دعوا با ثروتمندان می‌کرد نمی‌خواست به مردم بگوید نباید ثروت داشته باشید می‌خواست بگوید اگر دارید از راه صحیح داشته باشید، دزدی نکنید، از بیت‌المال سوءاستفاده نکنید. از مال مردم کاخ نسازید نه اینکه از راه حلال هم اگر چیزی به دست آوردی صحیح نیست. از حضرت آدم تا حضرت پیامبر اکرم و از حضرت علی تا حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه همه ثروتمند بودند. فاطمه زهرا بجز فدک هفت پارچه آبادی دیگری داشتند که متصدی امورشان حضرت مجتبی بودند. الان زمان ما زمان امکانات و تمکن است در عین حال در مغز ما این افکار را کوبیده‌اند و یکی از کارهای پر زحمت ما این است که تخته سیاه دل دوستان ما با این جور افکار پر شده است باید کلی زحمت بکشیم و اینها را پاک کنیم. تازه بعد از آن بتوانیم روی آن



تخته چیزی بنویسیم. شاید حدود پنجاه صفت است که هر یک از آنها انسان را از صراط مستقیم خارج می‌کند که یکی از آنها این است که فقر و نداری و گوشه منزل نشستن و بیچارگی را کمال می‌دانیم اما همیشه نداشتن کمال نیست. حضرت رسول اکرم بر اساس مصالحی قبل از تولد، پدر و بعد از تولد، مادر را از دست دادند و یتیم بزرگ شدند نه اینکه چون یتیم بودند فقیر هم بودند. حضرت قبل از ازدواج با حضرت خدیجه مرد ثروتمندی بود از جریان رفتن به منزل ابوطالب و تکفل فرزندان او معلوم می‌شود حضرت رسول و عمویشان عباس ثروتمند بودند.

سؤال سیصد و دوم:

چگونه می‌توانیم با اختیار خود سرنوشت‌مان را تغییر دهیم؟

پاسخ ما:

علم خدا قابل تغییر نیست. تردیدی نیست که خدا به همه چیز علم دارد. گاهی می‌توانیم اینطور بگوئیم چون عملی انجام می‌دهیم خدا هم به آن علم دارد اینکه شیخ عطار می‌گوید (گر می‌خورم علم خدا جهل شود) من جواب دادم اگر می‌می‌خوردی علم خدا این بود و اگر نمی‌خوردی علم خدا همان بود لذا هیچ کدام جهل نمی‌شود. خدای تعالی به ما اختیار داده می‌داند ما طبق اختیار خود فلان کار را می‌کنیم. پس علم خدا جلوی اختیار ما را نمی‌گیرد. ما علم داریم خورشید فردا صبح در می‌آید. علم ما در درآمدن خورشید تأثیر ندارد، چون در می‌آید علم داریم نه اینکه چون علم داریم خورشید در می‌آید. چون این گناه را می‌کنیم خدا علم دارد نه، چون خدا علم دارد گناه کنیم و مجبور به گناه باشیم در هر صورت خدا علم دارد به تمام آنچه انجام می‌شود اما گاه اختیار آن کار دست دیگری است. اگر این کار را بکند خدا آن را می‌داند.

سؤال سیصد و سوم:

چرا برای تبلیغ دین خدا، شخص باید تزکیه نفس کرده باشد؟

پاسخ ما:

چون اگر تزکیه نفس نکرد هر چه دلش بخواهد می گوید حتی ممکن است چیزی از خود بگوید مثلاً می داند برای این اشخاص این دستور را اگر بگوید شاید مضر باشد، بگوید. رسالتی که بنده خدا باید انجام دهد ممکن است اگر تزکیه نکرده باشد روی هوای نفس خودش انجام بدهد. اما وقتی شیطان و نفسانیت نبود و محبت به خدا و صراط مستقیم بود یک مبلغ همان کاری را می کند که حضرت پیامبر اکرم انجام داد. به نفع و ضرر خودش نگاه نمی کند. حال پیامبر اکرم دایره تبلیغ وسیعی داشت اما این بنده خدا همسر و فرزندان خود را تبلیغ می کند. پیامبران هم متفاوت بودند گاه بعضی اولوالعزم بودند یعنی خیلی موفق بودند اما یک عده انبیاء محدود به قریه ای بودند. مثلاً حضرت لوط و حضرت ابراهیم در یک زمان بودند. حضرت ابراهیم تبلیغاتش گسترده بود و حضرت لوط محدود بود. یک رهبر نفوذ کلمه اش بر تمام ممالک مسلمان است یک نفر هم عده ای را تبلیغ می کند. همان عصمت و فعالیت و شرایط یک نبی را باید یک شخصی که به عبودیت می رسد

داشته باشد که در رأس همه اینها اخلاق خوب است، مناسبت‌ها فرق می‌کند اما باید جذاب باشد، اخلاق تند نداشته باشد. «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^(۱).
این تذکرات را به یاد داشته باشید عمل کنید افراد باید گذشت داشته باشند و دائم به یاد معنویت باشند.



سؤال سیصد و چهارم:

پیامبر گونه بودن یعنی چه؟

پاسخ ما:

این کلمه برای بعضی سخت است، گونه به معنای مثل است. در فارسی یعنی «مانند». یعنی حالتی مثل حالت پیامبران داشته باشید. پیامبران معصوم بودند کوچکترین گناه و اشتباهی و کاری که خلاف انتظار مردم باشد نمی کردند شما هم باید اینطور باشید پیامبرها همیشه کوشش می کردند کاری که مورد تنفر مردم باشد نکنند. گاه انسان کاری می کند که برای دیگران عذر به وجود می آورد. پیامبران کوشش می کردند کاری که سبب تنفر مردم باشد در وجودشان نباشد. لباس تمیز می پوشیدند. حضرت پیامبر اکرم هیچ وقت سیر و پیاز نخوردند همیشه از عطر استفاده می کردند می فرمودند: من از دنیای شما سه چیز انتخاب کردم عطر و زن و نماز. لباس انسان باید مرتب باشد. اخلاق انسان باید دیگران را جذب کند و آداب معاشرت بلد باشد. کتاب اتحاد و دوستی برای این جهت است برای جذب دوستان و جلب محبت دیگران اینها را عمل کنید. این دستورات خیلی مهم است. «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ»^(۱) خدا می فرماید: ای پیامبر چون تو مورد رحمت خدا واقع شدی نرم و ملایم برای دیگران بودی. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۳.

حَوْلِكَ»^(۱) اگر هیچ ترحمی نداشتی همه پراکنده می شدند یکی از رموز موفقیت پیامبر اکرم این بوده که ملایم و نرم بود و شرح صدر داشت. من برای شرح صدر پیامبر اکرم این اندازه اهمیّت قائلم که عمر را می بیند، و یقیناً به صریح آیات و روایات است که «واودعته علم ما کان و مایکون»^(۲) می دانسته او چکار می کند، شما طاقت ندارید یک لحظه جلوی عمر بنشینید اما شرح صدر حضرت پیامبر به قدری بود که او توانست آن قدر خود را به پیامبر اکرم نزدیک کند که ادعای خلافت کند یا ابابکر و عثمان هم اینطور بودند.

تنها علامت شرح صدر پیامبر اکرم و نرم بودن آن حضرت اگر این بود برای ما کافی بود. اگر ما در امورمان موفق نمی شویم چون شرح صدر نداریم. پیامبرگونه باشید بداخلاقی نکنید.

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۵۹.

۲ - مفاتیح الجنان قسمتی از دعای شریف ندبه.



سؤال سیصد و پنجم:

اساس تزکیه نفس بوسیله عقل ثابت می شود یا نقل (که آیات و روایات است)؟

پاسخ ما:

اینکه انسان نفسش را باید تهذیب کند همه قائلند و عقل هم می گوید، یعنی اساس تزکیه نفس را عقل قبول دارد. هیچ عاقلی در دنیا نیست که بگوید انسان باید بخیل باشد، هیچ کس نمی گوید انسان باید خائن باشد گاه خود افراد بخیل و خائن هم به این اصل معترف هستند. پاک شدن از صفات رذیله، تهذیب نفس است پس اساس تزکیه نفس عقل است. عقل می گوید انسان باید پاک باشد. اما راه تزکیه نفس به وسیله نقل مشخص می شود. یعنی در روایات و آیات بیان شده که از آنها باید استفاده کرد.

سؤال سیصد و ششم:

در معاشرت با افراد معصیتکار وظیفه انسان چیست؟

پاسخ ما:

یک وقتی ما مسافرت می رفتیم شخصی همراهمان بود که اهل گناه بود شروع کردیم به نصیحت او بعد متوجه شدم اهل قمار و بی نماز است شب و روز با او بودیم اما نماز نمی خواند. هر چه به او گفتیم فایده نداشت. جداً تصمیم گرفتم او را ترک کنم چون با آدم معصیتکار اگر انسان بتواند بر روی او اثر بگذارد واجب است معاشرت کند والا اگر اثر نکند واجب است او را ترک کند. من احتمال نمی دادم در او اثر کند در قم رفتیم منزل یکی از دوستان، من چون از نماز نخواندن او ناراحت بودم اتاقم را جدا کردم اما باز خودم را موظف می دانستم او را برای نماز صبح بیدار کنم چه بخواند یا نه. صبح یکی از روزها وارد اتاقش شدم دیدم به شدت گریه می کند. گفتم چه شده؟ گفت از اذان صبح بیدار بودم، نماز صبح را خواندم و از آن وقت تا حال دارم گریه می کنم. گفتم چه شده؟ این همه به تو گفتیم اثر نکرد گفت دیشب خواب دیدم در عالم رؤیا یک دسته اصحاب حضرت امام حسین و یک دسته اصحاب عمر سعد هستند من وسط آنها ایستادم شما می خواهید مرا به طرف اصحاب حضرت سیدالشهداء ببرید و من به طرف اصحاب عمر سعد می روم بالاخره آنقدر مرا هل دادید تا به دامن سیدالشهداء افتادم. از این جریان بیست سال

می‌گذرد من هنوز او را می‌شناسم یک مرد متدین با دینی است. حال منتظر نباشید که خواب ببینید. یک دوستی داشتم گناهی می‌کرد دائم به او می‌گفتم نکن ولی انجام می‌داد یک بار دیدم نمی‌کند گفتم چه شد؟ گفت: یک شب خواب شما را دیدم در خواب به من گفتید نکن و دیگر تکرار نکردم. گفتم بی‌انصاف من در بیداری به تو گفتم نکن تو انجام ندادی. حالا آنقدر سُست نباشید که در خواب به شما بگویند. در قرآن کریم خدای تعالی مکرر به ما فرموده، حضرت پیامبر اکرم و ائمه اطهار به ما فرموده‌اند کار بد نکنید.

سؤال سیصد و هفتم:

چرا خدای تعالی می‌فرماید هر کس به غیر من امید داشته باشد
امیدش را قطع می‌کنم؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید «و عزتی و جلالی و سجدی و ارتفاعی
علی عرشی لا قطعن امل کل مؤمل غیری بالیأس»^(۱) من امید هر امیدواری را که به غیر
من امید داشته باشد قطع می‌کنم و لباس مذلت را به او می‌پوشانم چرا؟ چون انسان با
این عظمت روحی نباید به غیر خدا متکی باشد، هر چه غیر او بود کوچک و اتکا به او
غلط است. اگر اتکا به پول، مدرک،... کردی خودت را کوچک کرده‌ای یعنی من آنقدر
کوچکم که به این و آن تکیه کرده‌ام.

عنکبوت یک تار خانه‌اش را به این طرف دیوار و تار دیگر را به آن طرف دیوار
می‌زند او متکی به دیوار، خانه می‌سازد خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ
الْعَنْكَبُوتِ»^(۲) سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اما چون متکی به خداست خدا
روزی او را می‌دهد. اما افرادی هستند که کاخهای محکم می‌سازند اما خداوند به آنها
روزی نمی‌دهد روزی مادی مطرح نیست. ما هم روزی داریم اما مهم روزی معنوی و
روحی است. روح است که بر بدن اهمیت دارد و ما به غذای روح اهمیت نمی‌دهیم.

۱ - الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه صفحه ۶۴۴.

۲ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۴۱.



سؤال سیصد و هشتم:

کسی که می‌گوید خدا مهربان است و گناه می‌کند با او چه رفتاری داشته باشیم؟

پاسخ ما:

اگر کسی این معرفت را داشته باشد که خدا مهربان است و گناه می‌کند من به شما می‌گویم با این حیوان زندگی نکنید، حرف هم نزنید. یکی نمی‌داند خدا هست یا نیست او بی‌معرفت است. چنین شخصی در حیوانات معمولی قرار می‌گیرد اما این حیوانی که شنیده مثلاً خدا می‌آمرزد روایت در این باره شنیده خوب خدای به این خوبی چرا ما گناه نکنیم؟ اصلاً به چنین شخصی نباید نگاه کرد، نگاه کردن به او تاریکی می‌آورد تا چه برسد به این که معاشرت با این حیوان داشته باشید.

واقعاً جمله‌ای بهتر از این نمی‌شود به این آدم گفت، به این انسانی که خدا را شناخته مهربانی و عطوفت و گذشت و نعمت‌هایی که داده همه را شناخته اما در عین حال گناه می‌کند به این شخص پست‌ترین حیوانات نمی‌شود گفت اگر انسان با این شناخت یک گناه بکند هر چه به او بگوئید پایین تر است.

خدائی که این قدر مهربان است شما او را با گناهانتان به غضب بیاورید؟! محال است. حیوانترین حیوانات آن است که وقتی این عفو و لطف و مهربانی را از خدا می‌بیند گناه می‌کند لذا از راه محبت به خدا به طرف خدا بیاید، محبت پیدا کنید و معرفت پیدا کنید.

سؤال سیصد و نهم:

چرا یک عده هر روز یک راهی را انتخاب می‌کنند، نمی‌توانند

ثبات داشته باشند؟

پاسخ ما:

علّت عمده اینکه افراد یک روز مسلمان هستند یک روز مسلمان نیستند یک روز متدینند، یک روز بی‌دین، این است که با گفته رجال و شخصیت‌ها هر کس به اندازه فکر و مغزش جلو می‌رود. یکی شخصیت مهم برایش پدر و مادر و عالم محلّه است. یکی رجال بزرگش سقراط و افلاطون است و دیگری محی‌الدین عربی و ملاصدرا است. اما یکی می‌گوید قرآن و روایات یعنی تنها قرآن و روایات صحیحیه می‌تواند انسان را به خدا نزدیک کند. در کتاب غیبت شیخ طوسی روایت شده است که حضرت امام صادق فرمودند: «من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجہ منه الرجال کما ادخلوه فیه».^(۱)

اگر در دین با سخن مردان و شخصیت‌های علمی زمان وارد شدید یعنی همین دین اسلام را با سخن بهترین دانشمندان دنیا انتخاب کردید و به خاطر گفتار آنها و راهنمایی آنها وارد دین شدید این کار خوبی است از هر که پرسید می‌گوید کار خوبی است. انسان سخنان دانشمندان مسلمان و بزرگان فلاسفه و عرفا را انتخاب

کند اما حضرت امام صادق می‌فرماید «اخرجہ منہ الرجال» همان علماء و دانشمندانی که با سخنان آنها وارد دین شدید همانطور که واردتان کردند شما را خارج می‌کند. خیلی برایتان قابل تعجب است. شاید سؤال کنیم چکار کنیم چون همه استاد می‌خواهید. همه می‌گوئید ما باید از علماء استفاده کنیم البتّه از جملات بعد روایت استفاده می‌شود که منظور علمایی است که از خودشان حرف می‌زنند. می‌نشینند فکر می‌کنند و قرآن را طبق رأی خود تفسیر می‌کنند. امام بعد می‌فرماید «و من دخل فیہ بالکتاب و السنّة» اگر کسی داخل دین شد به وسیله قرآن (یعنی استاد و عالم و مجتهد باید از قرآن حرف بزنند و برای شما از فلاسفه غرب صحبت نکند و شما خوشحال نشوید که مثلاً از انیشتن صحبت می‌کنند) ببینید باید زیر بنا محکم باشد قرآن و روایات. کسی که داخل دین شود به وسیله کتاب و سنت، کتاب و روایات و قرآن و عترت وارد دین شود کوهها ممکن است با یک زلزله از هم بپاشد قبل از اینکه این شخصی که با کتاب و سنت داخل در دین شده تکان بخورد او هرگز تکان نمی‌خورد.

لذا پای هر سخنی نشینید اگر گوینده از قرآن و روایات برای شما حرف زد مفید است روایات هم هر چه هست زیر سایه قرآن است، شرح قرآن است، بیان قرآن است هر چه می‌توانید خودتان تلاش کنید قرآن بخوانید و از کتب دانشمندان و علمایی که از قرآن و روایات الهام گرفته‌اند استفاده کنید. تا متزلزل و سست در دین خود نباشید.

سؤال سیصد و دهم:

چگونه انسان رفتار کند تا سبب بی دین شدن دیگران نشود؟

پاسخ ما:

کسانی که اهل تزکیه نفس هستند خیلی باید دقت کنند تا کاری نکنند دیگران از دین و تزکیه نفس منزجر شوند. مکرر شنیده می شود که می گویند شما اهل تزکیه نفس هستید و این کار ناصحیح را انجام می دهید؟ گاه اعمال اینها ضررهای بدی به دین افراد می زند. خیلی باید دقت شود، رعایت شود، عمل شما باید امر به معروف باشد. یکی از علمای تهران که منبر می رفت و از این راه ارتزاق می کرد ولی عالم بزرگ و اهل تزکیه نفسی بود و شبها تا دیر وقت برای منبر می رفت. می گفت شبی به خانه آمدم دیدم چراغها خاموش است. گفتم صبر می کنم تا نماز صبح بالآخره اینها بیدار می شوند بعد داخل خانه می روم. چند لحظه ای ایستاده بودم که دیدم همسرم درب خانه را باز کرد و گفت در خواب دیده حضرت اباعبدالله به او می گوید این نوکر ما پشت در خانه است در را برایش باز کن. حال گاه افراد متوقع هم هستند که چرا خانم بیدار نمانده، چرا غذایش را خورده، چرا؟ چراهایی که همه از خودخواهی انسان سرچشمه می گیرد. شما اگر همسر و فرزندان نخواستہ اند برای نماز صبح آنها را بیدار کنید حق ندارید بیدارشان کنید زمینه ای فراهم کنید تا آنها صبح خوابشان نبرد، عشق به خدا را در دل آنها ایجاد کنید طوری که صبح خودشان از خواب بپرند. وقتی تا دو بعد از نصف



شب پای تلویزیون و فوتبال می‌نشینید قطعاً نماز صبح نمی‌توانید بیدار شوید. با عمل و مهربانی‌تان، با صمیمیت نسبت به دوستان خود عمل کنید یکی از محترمین می‌گفت من هر شب نماز شب می‌خواندم در جایی مهمان بودم به روش غلطی که اکثریت می‌دانند که مردها در یک اتاق و خانمها در اتاق دیگر می‌خوابند، یک اطاق ما خوابیده بودیم دیدم اگر بلند شوم بالأخره اینها بیدار می‌شوند لذا همین طور که در جای خودم بودم تیمم کرده و نماز خواندم و هیچ کس متوجه نشد. گاه بعضی افراد بلند می‌شوند ای کاش به سر و صداهای معمولی اکتفا کنند با صدای بلند باعث ناراحتی و بیداری دیگران می‌شوند لذا سعی کنید این جهات را رعایت کنید. سعی کنید دوستان و اطرافیان خود را طوری تربیت کنید که قبل از نماز صبح بیدار شوند. نه اینکه با فریاد و اذیت و آزار باشد. گاه سکوت انسان امر به معروف و نهی از منکر است. یک کسی که عصبانی شده تند حرف می‌زند اگر شما یک کلمه حرف بزنی او در حال غضب است و برآشفته می‌شود. انسانی که غضبناک است شیطان بر او سوار است. راه و روش برخورد با چنین آدمی این است که سکوت کنید. شیطان سوء ظن و بدبینی به او القاء می‌کند چون سوء ظن از شیطان است، شما هر چه بگوئید او فکر می‌کند مسخره‌اش می‌کنید لذا تا او این سوار خود که شیطان است را پیاده نکرده و سر و صدا راه انداخته است شما سکوت کنید بگذارید خوب حرفهایش را بزند تا دلش آرام شود. خدای تعالی می‌فرماید: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^(۱) «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^(۲) یعنی بر آدمی که در حال غضب است با کرامت نفس بگذرید نه فحش او را به حساب بیاورید نه سیلی او را حساب

۱ - سوره مبارکه فرقان آیه ۷۲.

۲ - سوره مبارکه فرقان آیه ۶۳.

کنید و حتی در ذهنتان نماند با کرامت با او رفتار کنید. بگوئید سلام. اگر به او صدمه وارد کنید «قَالُوا سَلَامًا» نیست «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» ببینید عمل عباد الرحمن این است. عملشان نهی از منکر است روی زمین راه می‌روند «هَوْنًا» تفسیر فارسی ندارد منظور به قدری آسان راه می‌روند که هر کسی هر حاجتی داشت راحت به اینها می‌گوید حتی بخواهند به اینها فحش دهند راحت فحش می‌دهند. خدای تعالی اعمال اینها را توصیف می‌کند. «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا»^(۱) شب تا صبح مقابل خدا در حال سجده و قیام هستند و با خدا حرف می‌زنند، وجودشان امر به معروف است لذا جواری لباس و قیافه و وضع ما باشد که مردم را به طرف خدا بکشاند.

حواریین از حضرت عیسی سؤال کردند که «مَنْ نَجَالِسُ» یعنی با چه کسی مجالست کنیم؟ فرمود: «مَنْ يَذْكُرُكَمُ اللَّهُ رُؤْيَةً»^(۲) با کسی که نگاه به او شما را به یاد خدا می‌اندازد. بعضی افراد قیافه‌ای برای خود درست می‌کنند که وقتی انسان آنها را می‌بیند بدنش می‌لرزد و اگر به شما بگویند عکس شیطان را بکش اینجوری می‌کشید. طوری باشید که وقتی به شما نگاه کردند به یاد خدا بیافتند اگر سؤال کنند شما که جوان هستی چرا در شب دامادیت محاسن داری؟ بگویی چون خدا گفته، چرا اینقدر مهربانی؟ خدا گفته. در مقابل غضب چرا سکوت داری؟ چون خدا «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» و دائماً به یاد خدا باشید. اما به بعضی می‌گویند چرا اینجور عصبانی شدی؟ می‌گوید ای آقا تو برای انسان اخلاق خوشی نمی‌گذاری. شیطان حالت مهربانی را می‌گیرد. غضب مال شیطان است، رحمت مال خداست. انسان رحیم مظهر خداست

۱ - سوره مبارکه فرقان آیه ۶۴.

۲ - مصباح الشریعه صفحه ۲۱.



غضبناک مظهر شیطان است فرقی نمی‌کند انسان در خانه یا بیرون باید اینطور باشد، یعنی هفتاد صفت مال شیطان و هفتاد صفت مال خدا هستند. خدا یعنی عقل چون آنچه عقل می‌خواهد جز خواسته خدا نیست. در کتاب «جنود عقل و جهل» نگاه کنید عقل جنودی و جهل جنودی دارند. کفر و ایمان و تأنی و عجله، آدم عجول نباید امید داشته باشد از یاوران حضرت ولی عصر ارواحنا فداه باشد. بالأخره این صفت امر به معروف و نهی از منکر را در خود ایجاد کنید.

سؤال سیصد و یازدهم:

چرا عابد در مقابل عالم اینقدر کم ارزش حساب می شود؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن کریم مکرر از عباد کم فایده و بی فایده مذمت کرده است زیرا شخصی که فایده اش برای مردم نباشد ارزشی ندارد. چراغی را فرض کنید که در خانه باشد و فقط شیشه دور خود را روشن می کند و اگر شیشه آن سیاه باشد اصلاً جایی را روشن نکرده است. چراغی که فقط داخل خودش را روشن کند چه ارزشی دارد؟ شخصی بگوید من قلبم روشن است حقایق را می بیند اما آنقدر بی عرضه و بی ارزش است که حتی یک وجب اطراف خود را که زن و بچه اش باشند اینها را نمی تواند روشن کند، نمی تواند حقایق را بگوید نسبت به اینها رب نیست، مربی نیست، نگوئید چرا حضرت رسول اکرم عایشه و ابولهب را تربیت نکرد؟ گاه افراد زمینه ندارند اما شخص مربی است وقتی درباره حضرت پیامبر اکرم می گویند «طیبٌ دوار بطبه»^(۱) طیبی است که علم و طب خود را برداشته دور می زند دنبال مردم می گردد تا آنها را تربیت کند این یقیناً بیشتر از دیگران رب است چون خدای تعالی به حضرت رسول می فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۲) پیامبر اکرم یک

۱ - بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۲۴۰.

۲ - سوره مبارکه شعراء آیه ۲۱۴.

دفعه برای اقوام نزدیک مبعوث شد «وَأُمِّرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»^(۱) حتماً اهل، شامل ابولهب و عایشه می شود. در آیه دیگر خدا می فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً»^(۲) این آیات بر حضرت پیامبر اکرم وارد شده است اما ابوجهل قبول نمی کرد. پسر نوح قبول نکرد این بحث دیگری است اما باید در مرحله اول چراغ روشن شود اطراف خود را روشن کند بعد دایره های دیگر را تحت الشعاع قرار دهد. اگر اطراف خود را روشن نکند دایره بعدی نخواهد داشت. چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. گاه انسان برعکس عمل می کند یعنی طوری رفتار می کند که زن و بچه از دین بر می گردند. مثلاً آقائی که می گوید تزکیه نفس کنید خودش زودتر از همه عصبانی می شود بیشتر حرفهایش را به دیگری تحمیل می کند پس معلوم است حرف او درست نیست لذا مسئولیت انسان نسبت به دیگران بیشتر است.

۱ - سوره مبارکه طه آیه ۱۳۲.

۲ - سوره مبارکه تحریم آیه ۶.

سؤال سیصد و دوازدهم:

گاه در انسان ترس و دلهره‌ای پس از شروع راه تزکیه نفس پیش می‌آید که شاید تا آخر نرود باید چه کند؟

پاسخ ما:

چنین فردی راه را شروع نکند کسی او را مجبور نکرده است. حتی مسلمان بودنمان مجبوری نیست. چنین شخصی آدم تشنه‌ای نیست، کسی که تشنه حقیقت است و یقظه‌اش کامل باشد جان و مالش را در راه می‌دهد، از اساتید دانشگاه و حوزه گرفته تا افراد پائین‌تر، هر کس به اندازه ظرف و فهمش به او معنویت می‌دهند اگر کسی ظرف ندارد به او آتش نمی‌دهند، ما که دعوت نکردیم. هر چه ظرف داری ظرفت را پر می‌کنند. اینکه حضرت موسی با آن عظمت از خدا می‌خواهد یک استادی برایم برسان. خدای تعالی خصوصیتی داد اما آدرس نداد، مبهم آدرس داد تا او خودش با علائمی پیدا کند و حالا که به محضر حضرت خضر رسید با کمال بی‌اعتنایی او را رد کرد تا ارزش برای کار قائل شود، اهمیت قائل شود اگر برای کسی ارزش داشت جان و مالش را هدیه می‌دهد چطور برای دانشگاه پشت در اینقدر گریه می‌کند، آنجا ترس و لرزی ندارد، اما اینجا که خدا پشتیبان است و اهمیت کار معلوم است می‌ترسد؟

یک بار حاج ملا آقا جان به من مطلبی فرمودند، گفتند: برو بهایی بشو، مردم احترامت می‌کنند. یعنی اگر ترس و دلهره‌ای داری برو گمشو. در آن زمان که راهها

خاکی بود از مشهد به زنجان می‌رفتم. هفته‌ای یکبار قطار از زنجان به تهران می‌آمد من یک پنج‌شنبه جمعه تعطیل بودم به زنجان می‌رفتم، با این مسائل به من می‌فرمود همین که هست، چون باید به آن اهمیت بدهیم خدای تعالی به پیامبر می‌فرماید: «طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^(۱) و بعد می‌فرماید به مرده‌ها توجه نکن که نمی‌فهمند ولی خدا شدن و تزکیه نفس کردن چه ارزشی دارد؟ چه لزومی دارد با اینها صحبت می‌کنی؟ «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^(۲).

۱ - سوره مبارکه طه آیه ۲.

۲ - سوره مبارکه نمل آیه ۸۰.

سؤال سیصد و سیزدهم:

یک شب که دعای کمیل خوانده بودم و حال خوشی داشتم ناگهان چشمم به صورت خانمی افتاد که سریع سرم را پائین انداختم اما آن حال خوش از دستم رفت چه کنم که دوباره آن حال را داشته باشم؟

پاسخ ما:

حال خوش که با یک دیدن و بعد هم سر پائین انداختن نیست اگر انسان در مغز خودش تمرکز به جای دیگری پیدا کند تمرکز قبل از بین می‌رود. حال خوش را از دعای کمیل خواندن تنها به دست نیاورید مثل اینکه آدم تمام بدنش درد می‌کند آرام‌بخش می‌خورد وقتی اثرش تمام شده دوباره درد می‌کند باید برود درمان کند. برود پیش طبیب بگوید بدنم درد می‌کند نه اینکه با مسکن خود را آرام کند دعاها مثل دوا می‌ماند به مجرد اینکه کاری انجام داد که اثر دعا از بین رفت همان آدم قبلی می‌شوی. یک آینه شفاف و خوب اگر رویش یک دستمال بکشید پاک می‌شود اما آینه زنگار بسته را هر چه با زحمت هم پاک کنید باز کثیف است همان زحمت را دارد، انسان اگر تزکیه نفس کند واقعاً از گناه بدش می‌آید.



سؤال سیصد و چهاردهم:

چطور می توان در راه تزکیه نفس چشم برزخی پیدا کرد و روح را تقویت کرد؟

پاسخ ما:

راه رسیدن به خدا و بندگی خدا، تزکیه نفس و بندگی و انس با پروردگار است و یک برنامه عملی است و با عمل باید آن را گذراند و استاد لازم دارد. هدف چشم برزخی داشتن نیست. ضمناً چشم برزخی را ممکن است پیدا کند یا کرامتی نصیب انسان شود اما هدف نباید اینها باشد.

سؤال سیم و پانزدهم:

به نیت برآورده شدن حاجتی سه شب نماز شب خواندم و میل به ادامه، یافتم هر چند که حاجتم همچنان داده نشده است. آیا اگر بخوام کسی از این عمل من که تازه آغاز کرده‌ام باخبر نشود می‌توانم دروغ بگویم یا در لفافه شوخی بیان کنم تا مبتلا به ریا نشوم؟

پاسخ ما:

اولاً خوب است که انسان نماز شب را برای خدا بخواند. نماز شب را انسان برای اینکه حوائجش برآورده شود و قضاء حاجت نخواند. شعری هست که می‌گوید: تو بندگی چو گدایان به شرط مزد نکن که خواجه خود روش بنده‌پروری داند. انسان اعمال عبادی‌اش را باید برای خدا انجام بدهد. می‌پرسید چطور برای خدا انجام بدهد؟ مثل کارگرانی نباشد که از ممالک دیگر آمده‌اند و اصلاً انسان را نمی‌شناسند، فقط آمده‌اند که پول جمع کنند و به مملکتشان بروند که در هر مملکتی هم هستند مثلاً از ایران به کویت رفته‌اند و از افغانستان به ایران آمده‌اند و از آن طرف به این طرف. آمده‌اند تا پولی سر هم کنند و ببرند. اگر انسان روی این اساس کار کرد که صاحبکار را هیچ نشناخت و فقط چون پول می‌دهد کار می‌کند مثل آنهایی است که نماز می‌خوانند یا عبادت می‌کنند برای اینکه حاجتشان برآورده شود یا روزیشان زیاد شود و این صحیح نیست، انسان باید عبادتش را بکند و نماز بخواند، نماز شب بخواند برای اینکه با خدای تعالی صحبت کند و خدای تعالی هم خودش حوائج او را برآورده می‌کند و هیچ وقت او را به حال خودش وا نمی‌گذارد و اما اینکه به کسی

نگوید که ریا نشود. چرا؟ کار خوب را بگوئید. چه کسی گفته است که شما اگر نماز شب خواندید به کسی نگوئید؟ بگوئید تا رایج شود. وقتی که انسان گناهی می‌کند می‌رود و به همه می‌گوید با اینکه تشییع فاحشه خیلی بد است آنقدر باید توقوی باشی که وقتی می‌گویی من دیشب نماز شب خواندم خوشحال نشوی که الحمدلله که این هم فهمید، نباید اینقدر ضعیف باشی بعد هم وقتی که انسان نماز شب خواند و حالت روحی خوبی پیدا کرد اقلّ کاری که باید بکند این است که به زن و بچه‌اش بگوید که من نماز شب خواندم و این نتایج را گرفتم تا آنها هم به کارهای خوب تشویق شوند و از همه مهم‌تر این است که در اعمال عبادی، بعد از عمل، دیگر ریا نیست ممکن است غرور یا اظهار وجودی باشد ولی ریا نیست. ریا یعنی نشان دادن و در حین عمل انسان ریا می‌کند، یا از رؤیت می‌آید. یعنی شما کاری را به کسی می‌خواهید نشان بدهید این معنای ریا است.^(۱) بعضی‌ها این قدر مقدّس هستند که به اصطلاح از قدس و تقوی آن طرف افتاده‌اند. مثلاً فرض کنید که کار عبادی کرده‌اند می‌آیند و دروغ می‌گویند که مبدا ریا بشود، دروغ حرام است. بنابراین اگر شما نماز شبی خواندید و عبادت خوبی کردید و بعد از شما سؤال کردند بگوئید بله انجام داده‌ام، اگر سؤال نکردند دلیلی ندارد خودتان بگوئید و یقیناً دروغ گفتن در مقابل عبادت که بگوئید من نکردم، اینها حرام است و جایز نیست و نباید انسان دروغ بگوید.^(۲)

۱ - در مورد «ریا» بحث مفصلی در کتاب «در محضر استاد» ج ۱ صفحه ۶۲ از همین مؤلف آمده است.

۲ - در مورد «دروغ» در کتاب «در محضر استاد» ج ۱ ص ۲۵۱ از همین مؤلف مطالب مفصلی آمده است که از آن بحث به جمله زیر اشاره می‌شود: «شخص دروغگو چون در این صفت [راستگویی] از خدای تعالی فاصله دارد، پس از خدا دور است و خدای تعالی به او کمک نمی‌کند ولو هر مقدار هم زرنگ باشد.»

سؤال سیصد و شانزدهم:

آیا در هر مکاشفه و الهامی به انسان شد قابل قبول است؟ در این رابطه راهنمایی بفرماید.

پاسخ ما:

بعضی‌ها هستند که چیزهایی در ذهنشان آمده و هنوز هم تأیید نشده می‌روند به همه می‌گویند که مکاشفه کردیم اینطور می‌شود یا حضرت امام زمان فلان روز می‌آید. یک چنین حرفهایی اگر از کسی شنیدید، بدانید این بنده خدا نیست، چون تا بعد از ظهور بندگان رسمی خدا به کسی نمی‌گویند به جهت اینکه شیاطین می‌شنوند و می‌روند فعالیت می‌کنند و بلکه گفتنش مایه عقب افتادن است. من زیاد دیده‌ام خوابهای خیلی خوب، دلائل بسیار عالی آورده‌اند که فلان وقت حضرت امام زمان ظهور می‌کند حتی جوری بوده که بعضی‌ها را دیدم بسیار عالی می‌گویند. همین اوائل انقلاب یک دلائل جالبی جمع شده بود که حتماً حضرت ظهور بفرمایند ولی چون به دیگران گفته شده بود شیطان فهمید و رفت فعالیت کرد، شیطان خیلی فعال است ما او را دست کم نگیریم همانطوری که خدا را قبول داریم باید شیطان را هم قبول داشته باشیم. شیطان فعالیت می‌کند، تا نگذارد ظهور انجام شود. لذا هر کسی ظهور را تعیین کند به نظر من سبب تأخیر ظهور می‌شود و هر کس را دیدید که می‌گوید حضرت امام زمان فلان وقت تشریف می‌آورند او دروغگو است. «وَقَاتُونَ» یعنی کسانی که تعیین وقت می‌کنند و اینها سبب فعالیت شیطان و انجام بداء می‌شوند که حاصل آن عقب افتادن ظهور است. لذا دلتان را درست در اختیار خدا قرار داده و در دلتان را به روی غیر خدا ببندید.



سؤال سیصد و هفدهم:

در مورد غیبت گفته شده آنچه را که برادرت بشنود و بدش بیاید غیبت است، یک فرد غیر مذهبی که تمام دسیسه‌ها و انتقادات کاذب را برای منکوب کردن مؤمنی به کار گرفته آیا این مطلب در مورد غیبت او هم صدق می‌کند؟ چرا غیبت این همه مورد شماتت است؟^(۱)

پاسخ ما:

گفته‌اند غیبت برادر مؤمنش را نکند. اینطور که این شخص را ایشان معرفی می‌کنند این نه برادر است نه مؤمن. شرط اولش در او نیست. حتی اگر کسی متجاهر به فسق شود بعضی از علما گفته‌اند می‌شود درباره تمام گناهانش حرف زد. مثلاً فاسقی فسق علنی دارد بعضی از علماء که احتیاط می‌کنند می‌گویند درباره همان گناه که خودش علنی انجام داده می‌شود غیبتش را کرد. بعضی‌ها می‌گویند مطلق می‌شود، چون خودش برای خودش آبرویی نگه نداشته. ما چرا آبرویش را حفظ کنیم؟ اسلام می‌خواهد آبروی مسلمانها محفوظ باشد. می‌گوید غیبت نکنید. اما اگر شخص خودش آبروی خودش را برد و معصیتش را علنی کرد این دیگر در همان گناهی که

۱- از همین مؤلف در کتاب پاسخ به ۷۷ مشکل دینی ص ۹۰ درباره غیبت توضیح مفصّلی داده شده.

توجه: انسان نباید حرف بدی پشت سر کسی یا پیش روی او بگوید مگر اینکه به او ظلم شده باشد.

کرده غیبتش حرام نیست. مثل زمان سابق که بعضی مشروب می خوردند می آمدند در کوچه و بازار و بدمستی می کردند. اگر ما می گفتیم فلانی مشروب خور است غیبت حرام نیست. غیبت هست اما حرام نیست. اگر انسان برادر مؤمنی داشته باشد وظیفه اش حفظ آبروی اوست آن وقت نباید آبروی او را ببرد و اگر گفت، ترک واجب کرده علاوه بر اینکه غیبت هم هست. اگر آن شخص آشکار عملی را انجام داده باشد، آشکار شده را هم نگوئید البتّه در جایی که دیگران نمی دانند می شود بیان کرد به خاطر اینکه این شخص خودش آبروی خودش را برده، خودش کشف سِر کرده. سِرّی که کشف شد سِرّ نیست. بنابراین در جایی که افرادی هستند و نمی دانند می شود گفت. یعنی انسان در این جمع آزاد است.

خدای تعالی غفّار است یعنی بسیار پرده پوش. غیبت را منع کرده اند چون خلاف غفّاریّت خداست. اگر گفتید: فلانی را دیدم که گناه کرد غضب پروردگار را به وجود آورده اید.

غیبت از زنای با محارم در مسجدالحرام بدتر است. غفار به معنای ستّار است شما هم باید ستّار باشید عیوب و معاصی مخفی مردم را نگوئید.

غیبت انواع مختلف دارد: گاه با اشاره غیبت می کند، گاه شخص تعریف می کند اما طوری صحبت می کند که شماتت باشد. خدای تعالی دوست ندارد بندگان مفتضح شوند او بندگان را دوست دارد.



سؤال سیصد و هجدهم:

آیا حرص از امراضی است که باید ریشه کن شود یا کنترل شود؟

پاسخ ما:

حرص از امراض کنترل کردنی است. اگر در کارهای خوب باشد خوب است و اگر در کارهای بد باشد، بد است. چنانکه در قرآن خدای تعالی نسبت به پیامبر می فرماید: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^(۱) حرص شعبه ای از شهوت (خواستن) است.

سؤال سیصد و نوزدهم:

کسانی که در راه تزکیه نفس اشتباه و گناه کنند چه باید بکنند؟

پاسخ ما:

کسی که در راه تزکیه نفس قدم بر می دارد، قدم اول توبه است که قطع کننده تمام گناهان است. اگر کسی گناه کرد یعنی خوب در راه نیامده و خوب توبه نکرده و برنگشته. شخص معصیت کار را اهل تزکیه نفس ندانید. اما گاه ناخواسته پیش آمده کرد، مراحل را با کوشش طی کرده، یک وقت اتفاقی افتاد، فرض محال گناه کرد، مثل اینکه خانه را تمیز کرد، از جایی آشغال آمد باید آنرا بردارد تا اسباب دردسر نشود، اگر گناه تکرار شد و نتوانست خود را کنترل کند ولو به کمال رسیده باید برگردد و دو مرتبه شروع کند. لذا افراد تزکیه کرده گناه نمی کنند. نباید بکنند و گناه نکردن مربوط به امام معصوم نیست، گناه خلاف طبیعت است و شخص گناه کار انجام دادن گناه را بر خود تحمیل می کند. یک راننده که خیابان یک طرفه را برعکس می رود این بر خلاف طبیعت است. اگر انسان، انسان باشد نمی تواند گناه کند. گناه برخلاف امر الهی و خواسته خداست. محال است انجام دهد.



سؤال سیصد و بیستم:

چه عللی سبب غفلت انسان از آخرت می شود؟

پاسخ ما:

ما غالباً از آخرت غافل هستیم یک مقداری از این غفلت از جانب خدای تعالی است چون اگر این مقدار غفلت نباشد نمی توانیم زندگی کنیم و بیشتر این غفلت از جانب شیطان است و اینکه ما نه دنیا را شناختیم و نه از آخرت اطلاعی داریم و مهم تر اینکه خدای تعالی را هم نشناختیم اگر یک انسان دنیا را زندان بداند و خود را مانند زندانی با اعمال شاقه بداند و مرگ را نجات از این زندان بداند این مقدار وابستگی به دنیا و مادیات پیدا نمی کند. دومین مسئله این است که ما خدای تعالی را ظالم ستمگری که هیچ چیز سرش نمی شود تصور می کنیم و فکر می کنیم اگر انسان از اول عمر تا آخر عبادت کند ممکن است باز هم آخر عمر او را با سر در جهنم ببرند در حالی که خدای تعالی آنقدر مهربان است که اول همه سوره ها «بسم الله الرحمن الرحيم» فرموده و اگر یک دفعه انسان بگوید خدا جان، خدای تعالی صدها بار می گوید جانم! در قرآن اعلامیه داده «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»^(۱) به حضرت پیامبر اکرم می فرماید بگو ای بندگان من ای کسانی که زیاد گناه کردید از رحمت خدا مأیوس نشوید خدا

همه گناهانتان را می‌بخشد. این خدای به این مهربانی را شناختیم و به مشکلات و مسائل دنیا و گرفتاری‌های دنیا عادت کردیم و آخرت را شناختیم فکر می‌کنیم تا مُردیم همان لحظه اول دو ملک با چشمان آتشین می‌آیند! اینها تهمت است، نکیر و منکر مال کفار و معاندین است، بشیر و مبشر مال مسلمانها است در همان لحظه اول، یک ملک می‌آید و می‌گوید: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»^(۱) از مرگ نباید ترسید بلکه باید به طرفش رفت علی می‌فرماید متقین کسانی هستند که اگر اجلهای مقدر شده‌شان نبود بخاطر محبت به ثواب‌های خدای تعالی می‌مُردند. انسان مؤمن وقتی می‌میرد بدنش را به خاک می‌سپارند ولی روحش بالا می‌رود و ملائکه به استقبالش می‌آیند.



سؤال سبصد و بیست و یکم:

در مورد صائناً لنفسه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه، آیا شاخصی وجود دارد که مثلاً یک استاد کامل معرفی شود برای اشخاصی که دنبال استاد می‌گردند؟

پاسخ ما:

عالمی که اولاً دارای استقامت کاملی باشد البته استقامتها نسبی است. استقامت زینب کبری را از هیچ زنی و استقامت حضرت امام سجاد را هیچ کس از هیچ مردی توقع ندارد. یک نفر به استادش گفت شما که حضرت خضر نیستی که این قدر مطیع فرامینت باشم، گفت تو هم حضرت موسی نیستی، لذا به هم می‌خوریم. دارای استقامتی باشد که اگر پول به او می‌دهند نگوید بله حق با شماست. فتوا را عوض نکند، انحراف و تزلزل فکری نداشته باشد، این معنای «صائناً لنفسه» است. «حافظاً لدینه» یعنی تسلیم انحرافات که به نفعش هم هستند تسلیم نشود، «مخالفاً لهواه» است من یک زمانی می‌گفتم اولیاء خدا خیلی خیار یا چای نمی‌خورند. یک نفر پرسید چرا؟ گفتم چون خاصیتش خیلی مشخص نیست. با کسی که خیلی نفعی برایش ندارد معاشرت نمی‌کند. گاهی انسان احساس می‌کند فلان کس برایش نفعی ندارد. از معاشرت با خود فرد هم می‌توانید بفهمید. اگر دوتا عادل هم بگویند

می شود. ما در قم بودیم تا آخری که آیت الله گلپایگانی بودند با همه مراجع که تا آن زمان بودند معاشر بودم و از علمشان و بیشتر از تزکیه نفسشان خبر داشتم. تزکیه نفس خیلی واضح است او خود را از علم بیشتر نشان می دهد چون در حالات روزانه مشخص می شود اگر کسی «اعلم من فی الارض» باشد از کجا می فهمی؟ اما تزکیه نفس را زود می توان متوجه شد.



سؤال سیصد و بیست و دوم:

چرا خریدن نفس انسان توسط خدای تعالی اهمیت دارد؟

پاسخ ما:

هر چیزی که خریدارش افراد بزرگ و با شخصیت و غنی‌ای باشند معلوم است آن چیز خیلی پرارزش است. بعضی چیزها خیلی ارزش ندارند در اختیار مردم هست و مردم آنها را ارزان می‌خرند و هر کس هم می‌خرد اما بعضی چیزهاست که خریداران خاصی دارد و همه نمی‌توانند بخرند. حضرت یوسف را به بازار آوردند و به مزایده گذاشتند فقط عزیز مصر توانست بخرد البته عده‌ای بودند حتی پیره‌زنی کلاف نخ‌ی برای خرید آورده بود.

ببینید چقدر خدا عظمت و بزرگی دارد، آنقدر ذات اقدس الهی عظمت دارد که باید دائماً «سبحان الله و الله اکبر» بگوئیم. هر چه درباره عظمت الهی حرف بزنیم کم گفته‌ایم و شاید نتوانیم عظمت او را بیان کنیم. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»^(۱) خدا منزّه است از آنچه مردم می‌خواهند وصف کنند. خدای با آن عظمت خریدار انسان است. اگر خریدار خیلی پر عظمت و بزرگ شد معلوم است آن متاع خیلی قیمت دارد. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ»^(۲) خدای تعالی از مؤمنین خود آنها را می‌خرد.

۱ - سوره مبارکه صافات آیه ۱۵۹.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱.

مشتري اول خداست، به مزايده و مناقصه هم نمي شود گذاشت چون هر چه پول بخواهيد مي دهد، هر چه عظمت و بزرگي است مال خداست و خدا پا در مي ان گذاشته و از مؤمنين جان شان را مي خرد لذا اگر ايمان داشته باشيم خيلي قيمت داريم. قيمت چند ميليارد است؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْخَسُوا فِي الْبَيْعِ» بهشت نقد، نقد، نقد.



سؤال سیصد و بیست و سوم:

از آنجایی که همه روحانیون ما خدای واحدی را می‌پرستند و پیرو ائمه اطهار هستند چرا در مسائل رأی مختلف دارند؟ لطفاً بفرمائید ما که در اول راه هستیم چگونه می‌توانیم بین این همه سلیقه‌ها اصل، را بیابیم؟

پاسخ ما:

روحانیون یک عده‌ای هستند که درس خوانده‌اند و تحصیلاتی دارند و در بعضی از رشته‌های دینی تخصص دارند ولی ما دین‌مان را از زبان روحانیون نباید به دست آوریم باید خودمان عقل داشته باشیم فکر کنیم و تحقیقاتی داشته باشیم و دین‌مان را از این راه به دست آوریم در آیه قرآن یک مطلبی هست که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) شما اطاعت کنید خدا را و هم پیغمبر خدا را و اولی الامر را. اولی الامر یعنی ائمه اطهار بعد می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^(۲) اگر یک وقتی نزاعی در چیزی داشتید برگردید به خدا و رسول خدا حالا چرا اولی الامر را نگفت به جهت این که ائمه اطهار در زندگی یک محذوراتی داشتند یا مثلاً در تقیه بودند و به اصطلاح برای حفظ جان خودشان

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۵۹.

۲ - سوره مبارکه نساء آیه ۵۹.

یا جان دوستانشان یک مطلبی را برخلاف آنچه که واقعیت داشت می‌گفتند و مطابق آنچه که دشمن می‌خواست انجام می‌دادند.

یک روزی حضرت موسی بن جعفر امام هفتم ما، در زمان هارون الرشید که او آن روز را روز عید فطر یعنی اول شوال می‌دانست در حالی که ماه ثابت نشده بود و ماه رمضان بود حضرت آمدند نشستند مثل روز عید، و مردم به دیدنشان می‌آمدند یک فردی از حضرت سؤال کرد که آیا واقعاً امروز اول ماه شوال است؟ حضرت فرمود نه ولی چون هارون الرشید گفته هست، منم مجبورم برای حفظ جان شیعیان و عدم اختلاف بین مسلمانها و دعواها و نزاعها تقیّه کنم.

در امامها ممکن است یک امام در تقیّه بوده و یکی نبوده و این اختلافها هست ولی در بین علمای اسلام ممکن است یکی چون فهمش بیشتر از این نبوده مطلب را اینطوری گفته و یک کسی حدیث صحیح بدستش نرسیده و باید خودتان تحقیق کنید و این را هم عرض کنم که در بین تمام حرفه‌ها و علوم کمترین اختلاف را مراجع دارند شاید توی ده صفحه، سه یا چهار مسئله با هم فرق داشته باشند ولی در اصول و ارکان دین هیچ اختلافی ندارند.



سؤال سیصد و بیست و چهارم:

چرا انسان در راه تزکیه نفس باید حرف استاد را گوش کند؟ و آیا به استاد می‌توان پدر گفت؟

پاسخ ما:

اینکه گفته می‌شود به حرف استاد گوش کنید به علت این است که آنها هم حرف ائمه اطهار را می‌زنند، اگر حرف خودشان را بزنند استاد که سهل است حتی پیامبر اکرم را هم خدا گفته اگر حرف از قول خودت بزنی ما قطع و طینات می‌کنیم رگ گردنت را می‌زنیم.^(۱) به هیچ کس اجازه داده نشده که حرف از خود بزند این را در مغزتان وارد کنید.

حضرت پیامبر اکرم فرمود: «الاباء ثلاثه، ابُّ علمک، ابُّ ولدک، ابُّ زوجک»^(۲) پدری که به تو تعلیم داد، پدری که تو از او متولد شدی و پدری که به تو همسر داد.

و از این روایت استفاده می‌شود که به استاد هم می‌توان پدر گفت.^(۳)

۱ - سوره مبارکه الحاقه آیه ۴۶.

۲ - الغدير جلد ۱ صفحه ۳۶۹.

۳ - در همین زمینه در کتاب «سیر الی الله» از همین مؤلف ص ۹۵ - ۶۵ مطالب مفصلی آمده است در آنجا مؤلف محترم می‌فرماید: «... همچنین در تزکیه نفس و در معارف حقّه الهی که مشکل‌تر از مسائل و احکام فقهی است، باید استاد داشته باشد.»

سؤال سیصد و بیست و پنجم:

فرق خشیت و خوف را بفرمائید.

پاسخ ما:

انسان ممکن است از ظالم و خطر و چیزهای وهمی بترسد. این خوف است. انسان گاه عظمت مقام شخص را می داند و در برابر اطاعت او امر او آن چنان کوشا است تا مبدا یک لحظه او را مکدر کند این خشیت است. شما گاهی فردی را نمی شناسید و حرفش را گوش می کنید این را می گویند اطاعت، اگر شناختید فرد را که قدرتمند است و شما را تحت تعقیب قرار می دهد و اطاعت کردید این خوف است و اگر اطاعت نکنید که عدم اطاعت است و اگر متوجه شدید که یک کمکی به شما می کند و اطاعتش کردید اطاعت روی طمع است. لذا خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۱) علماء در اینجا منظور علمای فقه و اصول و دانشگاه نیست آن کسی است که به خدای تعالی داناست و او را می شناسد. انسان بخاطر محبت و عشق و علاقه ای که به فردی دارد در مقابلش کرنش و تعظیم می کند و حرف او را گوش می کند.^(۲)

۱ - سوره فاطر آیه ۲۸.

۲ - در مورد «خوف از خدا» در کتاب «در محضر استاد» ج ۱ ص ۲۹۶ از همین مؤلف مطالب مفصلی آمده است. در آن کتاب مؤلف محترم می فرمایند: «هر عاشقی وقتی به معشوقش می رسد و ارزش او را می یابد اول ناراحتی و ترسی که در دلش پیدا می شود این است که مبدا او را از دست بدهد.»



سؤال سیصد و بیست و ششم:

آیا شهوت مربوط به بدن است یا روح؟

پاسخ ما:

شهوات مربوط به روح است متتهی به وسیله بعضی اعمال شهوانی بدن است. بدن وسیله‌ای است برای روح و چون وسیله است گاهی روح از بدن خارج می‌شود مثل کبوتری است که پریده ولی پایش بسته شده ارتباط هست این سبب می‌شود روح کار شهوانی کند و گاه انسان در خواب محتمل شود.

سؤال سیصد و بیست و هفتم:

آیا این مطلب درست است که مهم قلب پاک است گناه کردن خیلی مهم نیست؟

پاسخ ما:

از کوزه همان تراود که در اوست. از قلب ناپاک گناه سر می زند اعمال زشت و نامرتب دارد ممکن است بعضی قلب ناپاک داشته باشند اما تظاهر به خوبی کنند اما آنکه کار بد می کند حتماً قلب او ناپاک است آنقدر ناپاک است که ارزشی برای خدای تعالی و اوامر و نواهی خدا قائل نیست. آنقدر فاسق بدبخت و بیمار است که خدای تعالی با آن عظمت را لحاظ نکرده و او را ابداً منظور نکرده خصوصاً اگر گناه علنی باشد که چنین شخصی علناً احترام خدای محبوب را نگه نداشته لذا بعضی جملات در قرآن مجید هست که انسان می ترسد شامل افرادی مثل ما بشود.



سؤال سیصد و بیست و هشتم:

کسانی که می‌گویند آخرت خود را خراب کردیم دیگر چرا
دنیای خود را خراب کنیم در جواب اینها چه باید گفت؟

پاسخ ما:

جوابشان ظاهراً سکوت است چون جواب ابله خاموشی است، اولاً از کجا می‌داند
آخرت خودش را خراب کرده چرا خراب کرده؟ همین الان تصمیم بگیرد توبه بکند و
معصیت نکند آخرتش باز هم آباد است و دنیایش هم آباد است، یعنی اگر کسی
بخواهد دنیایش آباد بشود باید آخرتش آباد بشود. آبادی دنیا به آبادی آخرت است و
اگر بنا شود دنیا آباد بشود با دزدی و کلک و حقه‌بازی و پشت‌هم‌اندازی این در واقع
دنیای خوبی نیست که او دارد و از همین الان تصمیم بگیرد که کارهای خوب بکند
آخرتش آباد است و دنیای انسان هم بستگی به آخرت انسان دارد، اگر آخرت انسان
خراب بود دنیایش هم خراب است.

سؤال سیصد و بیست و نهم:

آیا قضای الهی که شامل حال اولیاء خدا می شود به خاطر اعمال خودشان است یا ما؟

پاسخ ما:

یک قاعده کلی نیست که قضای الهی درباره اولیاء خدا یا قطعاً مربوط به خودشان باشد یا نه قطعاً مربوط به اعمال ما باشد. مثلاً حضرت بقیة اللہ که الان قضای الهی به این تعلق گرفته که در غیبت باشند به خاطر این است که مردم آمادگی ندارند و حضرت مجبور است بخاطر عدم آمادگی مردم صبر کند.

حضرت نوح مجبور بود صبر کند، برای یک فردی که مظهر رحمت خداست خیلی سخت است ببیند مردم دارند در میان آب دست و پا می زنند و غرق می شوند. ۹۵۰ سال زحمت کشید اما آنها لیاقت نداشتند بگویند خدا هست و تو پیامبر هستی حتی پسرش می گوید من می روم روی کوه تا از آب در امان باشم «سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^(۱) اینها ناراحتی دارد سخت است اما قضای الهی است و ولی خدا صبر می کند. حضرت مریم واقعاً فاجعه عجیبی در موردش اتفاق افتاد و خیلی سخت بود که می فرماید: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا»^(۲) اما خدای تعالی قضاوت کرده

۱ - سوره مبارکه هود آیه ۴۳.

۲ - سوره مریم آیه ۲۳.

که برای آگاهی مردم آنقدر ناراحتی را او تحمل کند. تک تک این مسائل مربوط به قضای الهی است و اکثر آنها مربوط به مردم زمان آنهاست. همیشه اولیای خدا برای نادانی‌های اجتماع کره زمین در فشار و ناراحتی بودند ائمه معصومین تمام فشارها و سختی‌ها و شهادت‌هایشان برای ظلم مردم بوده است. وگرنه خدای تعالی نمی‌خواهد یکی از اولیائش کوچکترین ناراحتی داشته باشند. این ما هستیم که ظلم به حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه کردیم که به یادش نیستیم فقط در قسم‌هایمان اسمش را می‌بریم تا جایی به آن وجود مقدس بی‌اعتنایی می‌کنیم که می‌فرماید اگر مردم به اندازه‌ای که مرغ خانه‌شان گم می‌شود بدنبالش می‌گردند دنبال من بگردند مرا پیدا می‌کنند.

سؤال سیصد و سی ام:

اهمیت اتحاد در بین مردم مسلمان چه اندازه می باشد؟

پاسخ ما:

از مسلمیات دین مقدس اسلام است که باید مردم وحدت داشته باشند یعنی یکی از واجبات در دین مقدس اسلام این است که باید مردم مسلمان وحدت و اتحادشان و وحدت کلمه شان را حفظ کنند. وحدت کلمه و اتحاد، محال است که حفظ شود مگر با داشتن فرمانده واحد، و قانون واحد و امام واحد و رهبر واحد. اگر بنا شد که مردم هر دسته ای امامی داشته باشند و هر جمعی رهبری و هر عده ای یک راهنمایی، اختلاف ایجاد می شود و به هیچ وجه این مردم روی سعادت را نخواهند دید و به جنگها و دعوها و نزاعها منتهی خواهد شد، در دین مقدس اسلام حرام ترین حرامها و گناهترین گناهان ایجاد اختلاف است شما اگر می بینید در اسلام دستور داده شده است که غیبت نکنید و نسبت به یکدیگر اظهار تنفر نکنید باصطلاح «هُمَزَةٌ لُّمَزَةٌ»^(۱) یعنی نهی شده با اشاره به یکدیگر بگوئید، حتی اگر دستور داده شده است که در مجلس نجوا نکنید «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ»^(۲) همه و همه بخاطر حفظ وحدت و عدم اختلاف است

۱ - سوره مبارکه همزه آیه ۱.

۲ - سوره مبارکه مجادله آیه ۱۰.



اگر در قرآن مجید آمده است که «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»^(۱) همه‌تان خودتان را از اختلاف و انحراف به وسیله شناخت پروردگار و به وسیله شناخت امامتان حفظ کنید به خاطر این است که اختلاف بین مردم مسلمان ایجاد نشود.^(۲)

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳.

۲ - در مورد «اتحاد» در کتاب «عوامل پیشرفت» ص ۲۸ از همین مؤلف مطالب مفصلی آمده است. بطور مثال به این جمله اشاره می‌شود.

«... اینها کار استعمار بین‌المللی است که در تمام زمانها با شعار «تفرقه بینداز و حکومت کن» برنامه خود را بین مسلمانها پیاده کرده‌اند.»

سؤال سیصد و سی و یکم:

سؤال من در مورد تصرّف و تأثیر نفس است که بعضی بزرگان در افراد تصرّف می‌کنند و تأثیر نفس دارند، طریقه این چطور است؟ توضیحاتی بفرمائید. مثلاً در زندگینامه مرحوم ملاحسینقلی همدانی دیده‌ام که افراد را می‌دید و در جلسه آنها شرکت می‌کرد حتی افراد بی‌بند و بار را با نگاه کردن و توجه به آنها، عوض می‌کرد.

پاسخ ما:

تصرّف در دیگران، اگر منظورتان این است که کسی در خواب غفلت است و او طوری حرف می‌زند که آن طرف را از خواب بیدار می‌کند این زیاد است و هست. فرقی نمی‌کند یا با زبان و یا با اعمالش که در روایت آمده است: «کونوا دعاة الناس بغير الستکم»^(۱) گاهی انسان با اعمالش، با محبتش، چشم محبت آمیزی دارد و با عطوفت با طرف برخورد می‌کند. این ممکن است و فرقی نمی‌کند یا با زبان یا با نگاه و یا با اعمال، کسی را انسان از خواب غفلت بیدار می‌کند. اگر منظورتان این است که تا نگاه کرد این که یک پارچه فسق و فجور و کافر بوده است یک مرتبه مسلمان شده است ما چنین چیزی نداریم. حتی خود پیغمبر اکرم هم چنین حالتی و چنین تأثیر نفسی نداشت. گاهی هست که انسان با کلماتی (ما با کلمات می‌گوئیم تا بقیه را هم خودتان



قیاس کنید) با برخوردی با اعمالی طرف را از خواب غفلت بیدار می‌کند، این هست، و در صورتی است که طرف خواب باشد نه اینکه مرده باشد چون بعضی از این مردم مرده هستند. که خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^(۱) این را خداوند در قرآن به پیامبر می‌فرماید که تو به مرده‌ها نمی‌توانی چیزی بشنوانی. ابوسفیان هر روز خدمت پیغمبر می‌رسید و بعضی از شخصیت‌های اصحاب پیغمبر خدمت پیغمبر می‌رسیدند و هیچ تکانی نمی‌خوردند. این هست و ۵۰ درصدش مربوط به آنها است که خواب باشند یا غافل باشند و ۵۰ درصد هم مربوط به طرز گفتن است. طرز نگاه کردن است. یکی از دوستان ما روزی پیش ما آمد و گفت حاج آقا دستم به دامن. یک پسر داشتیم و از دستان رفته است. گفتم چه شده است؟ گفت: این بچه ما خیلی بی‌بند و بار بود و من می‌خواستم که هدایت بشود. رفتم به یک نفر از افراد محترمی که اهل معنویت بود گفتم این فرزند ما را نصیحت کن. گفت: باشد او را بیاور تا نصیحتش کنم. من به پسرم گفتم: هر چه که من تا بحال به تو خدمت کرده‌ام با اینکه چند دقیقه پیش این آقا بشینی مصالحه می‌کنم. آمد و دو زانو نشست. این آقا هم با یک اخمی دست انداخت و موهای جلوی سر این را گرفت و گفت اگر به گناهانت ادامه بدهی خدا با همین موها در آتش جهنم آویزانت می‌کند. این هم سرش را از دست او کند و رفت و بدتر از قبل شده است. این هم یک طرز برخورد و حرف زدن است.

وقتی که انسان به جوانی می‌رسد حال اگر یک پارچه هم معصیت باشد قدری تعریف او را می‌کند، تو استعدادات خوب است، تو درکت خوب است و این هدایت می‌شود.

آن تأثیر نفسی که منظور شماست که:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

به آن صورت بنا نیست که در هدایت مردم عمل شود و پیغمبر اکرم هم این کار را نمی کرد. در مرضهای روحی و یا جسمی ممکن است معجزاتی انجام شود ولی در هدایت اینطور نیست. هدایت باید با همّت و اقدام خود انسان و با بیدار شدن خود انسان باشد.



سؤال سیصد و سی و دوم:

چکار کنیم تا آئینه قلبمان کامل در مقابل عقل کل، یعنی حضرت رسول اکرم قرار بگیرد؟^(۱)

پاسخ ما:

عقل، همان تصویر خوب و واقعی از سیمای حضرت پیامبر اکرم است و هر که کم داشته باشد آن تصویر در او ناقص است و صد درصد طبیعی و بدون افراط و تفریط نیست و قبول نیست. اگر اهمیت دنیائیان بیشتر از آخرت شد عقل نیست شیطان است.

مثلاً در مکه یک چاه آب بیشتر نبود سگ و کافر و بچه نابالغ هم بود آب را هم با سطل می کشیدند در عین حال پیامبر اکرم شکایت از نجاست و طهارت نداشت. کسی که با شیر آب نمی تواند خودش را درست آب بکشد و می گوید پاک نمی شود تصویر دیگری در او منعکس است، چه به نجاست کمتر از حضرت پیامبر اکرم اهمیت دهید یا بیشتر، هر دو خلاف است.

اگر شرح صدر شما مثل پیامبر نباشد این تصویر پیامبر اکرم نیست. اگر مثل

۱- از همین مؤلف در کتاب جواب مسائل دینی ص ۶۵ در مورد عقل کل توضیحاتی مفصل داده شده.

توجه: هر چه شما اقتدایان به پیغمبر اکرم و خاندان عصمت بیشتر شود و نزدیکتر شوید به عقل کل نزدیکتر می شوید.

حضرت پیامبر اکرم شرح صدر داشتنی عاقلی و عقل داری.

آینه را در مقابل زیبا صورت بگیرد همان در آینه منعکس می شود و بر عکس، قلب یا روح انسان که درک فوق العاده ای دارد به آئینه تشبیه کرده اند و بلکه شاید بتوان گفت مانند فیلم است چون در آن می ماند و صورت معقولات هم در روح حفظ می شود، اگر آینه قلب را در مقابل حضرت پیامبر اکرم گرفتید، تمام خصوصیات حضرت در شما منعکس می شود و شما نمونه پیامبر اکرم می شوید درباره حضرت علی اکبر می فرمایند: «اشبه الناس خلقاً و خلقاً برسول الله»^(۱) از نظر صورت شبیه پیامبر بود و از نظر صفات باطنی مانند پیامبر اکرم بود، پیامبر اکرم عالم بر ما سوی الله بود او هم عالم بود، رحمة للعالمین بود او هم بود. تمام صفات پیامبر اکرم را در او می دیدند، ما هم اگر آینه قلبمان را صد درصد در مقابل پیامبر اکرم قرار دهیم سیمای پیامبر اکرم در آن می افتد. اگر کامل در مقابل شیطان بگیریم شیطان سیرت می شویم گاه هم نیمه می گیریم به طوری که نصف سیمای پیامبر اکرم و نصف سیمای شیطان در آن می افتد که البته پیامبر اکرم جایش نیست و جایش را به شیطان می دهد.



سؤال سیصد و سی و سوم:

آیا آزادی صد درصد وجود دارد؟^(۱)

پاسخ ما:

انسان تا عاقل است نمی تواند به هیچ وجه استقلال و آزادی داشته باشد. شما یا باید تابع خدا یا عقل، یا شیطان یا نفس اماره بسوء خود یا مردم و یا رسم و رسومات آنها باشید از این دایره اگر بگذرید انسان دیوانه ای هستید یعنی آن آزادی کلی. والا انسان راحت تر است که لباسش را هم بگند و هر جوری که می خواهد در کوچه و بازار راه برود این لباس پوشیدن به خاطر رسومات و دین است. شما حساب کنید یک آدم آزاد صد درصد که هر چه می خواهد بگوید هر کاری می خواهد بکند، اگر می خواهید چنین شخصی را ببینید یک وقت به بیمارستان روانی بروید آنجا ببینید اینها آزاد، آزاد هستند. انسان نمی تواند آزاد باشد چون عقل دارد. دین آمده که شما را تابع خدا قرار دهد. خود شما بنشینید حساب کنید کدام بهتر است؟ تابع خدا باشید یا تابع عقل یا تابع هوای نفس و شیطان و رسومات کدامیک بهتر است؟ کدامیک برای انسان مفید است؟ شما که مسلمان هستید و به خدا معتقد هستید. اگر به خدا و حضرت امام حسین و بقیه

۱ - از همین مؤلف در کتاب پاسخ به مشکلات جوانان درباره آزادی مفصلاً توضیح داده شده ص ۲۱۵ -

ائمه اطهار معتقد نباشید باید پیرو شیطان و نفس اماره باشید. می‌گوئید نفس اماره کجاست؟ نفس اماره همین است که به تو می‌گوید: این کار بد را بکن، مظلوم را کتک بزن، اذیت کن، این مال مردم را بخور البته نفس اماره انسان را وادار به غضب نمی‌کند اگر به همسر و فرزندان غضب کردی بدان شیطان سوار شده است و تابع شیطان شده‌ای، آیا بهتر است تابع شیطان و نفس اماره‌ات باشی یا خدا؟

می‌گوئید اگر اینطور نباشم فلانی ناراحت می‌شود. مردم چه می‌گویند. این را بدانید هر کاری شما انجام دهید مردم یک چیزی می‌گویند. (جریان الاغ و آن پدر و پسر است) شما متدین باشید مردم حرف می‌زنند، فاسق و فاجر باشید حرف می‌زنند پس کاری کنید خدا پشت سر شما حرف نزند و نگوید: «الْيَوْمَ نُنْصَاكُم»^(۱)

خدای تعالی عملاً انسان را در روز قیامت فراموش می‌کند، ما روز قیامت جزو آنهایی که خدا فراموششان می‌کند نباشیم.

سؤال سیصد و سی و چهارم:

آیا چون تزکیه نفس واجب است کسی که تزکیه نکند مرتکب عمل حرامی شده؟

پاسخ ما:

طبیعی است اگر انسان کار واجبی را ترک کرد، لازمه ترک کردن واجب معصیت است. شما نمازتان را ترک کردید، گناه کرده‌اید یا نه؟ می‌گوئید گناه کرده‌ام. ترک واجب، ترک امر الهی و معصیت است. بعضی می‌گویند غفلت باعث می‌شود که انسان مورد مؤاخذه واقع نشود. مؤاخذه در واقع حالی است که برایش واقع می‌شود. مثلاً شخصی که تزکیه نفس نکرده در همین دنیا در عذاب است. در عالم برزخ و روز قیامت در عذاب است و در قیامت هم تا تزکیه نفس نکند از عذاب خلاص نمی‌شود. قبل از ترک تزکیه نفس، از همان وقت عذاب با خودش هست تا آخر. انسان بخیل از همان روز اول عذاب می‌کشد و آدمی که متکی به این و آن است دائم دلهره دارد و همین الان عذاب می‌کشد، آدم ترسو از همین الان عذاب می‌کشد.

سؤال سیصد و سی و پنجم:

چطور می‌توانیم از مجالس بهتر استفاده کنیم و به چه صورت باشد بهتر است؟ و پر استفاده‌ترین مجلس کدام است و چرا شما این مجالس بحث و گفتگو را بر پا کرده‌اید؟

پاسخ ما:

مجالس باید خصوصی باشد تا روی هر فردی بشود کار کرد. مشکلات و مسائل عرفانی را بتوان در آن، راحت مطرح کرد، اگر کسی بخواهد مسئله تزکیه نفس در او خوب پیاده شود باید بینیم خوب عمل می‌کند یا نه. متأسفانه وقتی با محبت و تواضع بعضی مطالب را به دوستان می‌گوئیم می‌بینیم که عمل نمی‌شود. ولی خوب بعضی هستند عمل می‌کنند مثلاً چند روز قبل مطلبی به یکی از دوستان گفتم دیدم عمل کرد و از او ممنون هستم.

باید به آداب اسلامی مؤدب باشیم و بعد به مسائل اخلاقی.

انسان باید در مسائل اخلاقی و صراط مستقیم حتماً یک الگو داشته باشد اینکه بعضی می‌گویند ائمه اطهار باید الگو باشند یک حرف است. چون ائمه اطهار ما در حضور آنها نیستیم تا در هر مسئله‌ای الگو داشته باشیم.

پس باید از کسی که می‌تواند کلام امام را استنباط کند، استفاده کنیم این شخص باید مجتهد باشد نه در فقه و اصول بلکه وقتی کلام ائمه به دستش می‌رسد بتواند

خوب بفهمد که آیا این کلام امام هست یا نه؟ بعضی هستند که می‌توانند اینطور تشخیص دهند. وقتی من به حاج ملاآقا جان گفتم شما معصوم نیستید که من از شما الگو بگیرم گفتند من از ده مورد یک مورد اشتباه می‌کنم ولی تو از ده مورد نه مورد اشتباه می‌کنی لذا تو از من باید تبعیت کنی.

در مورد قسمت دوم سؤال: به نظر من بهترین و پر استفاده‌ترین مجالس دینی آن مجلسی است که بحثهای علمی در آن می‌شود.

ما در حدود ۳۳ سال قبل که بعد از تحصیلات در قم با مرحوم شهید هاشمی نژاد به مشهد رفتیم به این نکته برخورد کردیم که اکثر و بیشتر مجالس دینی ما کم‌فایده است اگر نگوئیم بی‌فایده. علتش این بود که ما بررسی کردیم که نه مستمع می‌دانست چه استفاده‌ای می‌خواهد بکند نه گوینده می‌دانست چه باید بگوید.

من در زمان طاغوت در تهران مجالس پُر عظمتی داشتم ولی وقتی منبر می‌رفتم تا وقتی خطبه می‌خواندم نمی‌دانستم چه می‌خواهم بگویم بعد کم‌کم مطالبی را می‌گفتم. طرفین طالب مجهول بودند مثل عده‌ای مریض و طیب که برای خودش چیزی فکر کند و بیشتر بهداشت عمومی بود. به این جهت بود فکر کردیم اختیار مطالب را در دست شنوندگان بگذاریم که بهره‌برداری از اینگونه مجالس بیشتر است.

فهرست

صفحه

سؤال

- سؤال اول:** اینکه انسان باید از این خانه غرور و فریب پهلو خالی کند که می فرمایند: «اللهم الرزقنى التجافى عن دار الغرور» آیا منظور این است که باید از اجتماع و تمام زینت ها و لذت های دنیا کناره گیری کند؟ معنای افراط و تفریط آن چیست؟ پاسخ ما: ... ۷
- سؤال دوم:** برای رفع غم، چند بار ذکر یونسیه گفتن مؤثر است؟ ۹
- سؤال سوم:** فرق دعای ندبه با دیگر دعاها مثل دعای کمیل چیست؟ ۱۰
- سؤال چهارم:** چرا یأس بد است و مذمت شده است؟ چرا افراد در پیمودن راه کمالات مأیوس می شوند؟ ۱۲
- سؤال پنجم:** در زیارت آل یاسین این جمله که می فرماید: «و صدری نور الایمان» به چه معناست؟ ۱۴
- سؤال ششم:** خواهشمند است در رابطه با طرز برخورد با مجانی که با اعمال خود سبب آزار و اذیت روحی و جسمی اطرافیان می شوند توضیح دهید. ۱۵
- سؤال هفتم:** دیدن شخص بخیل آیا تأثیری بر انسان می گذارد؟ ۱۶
- سؤال هشتم:** چرا خانم ها زودتر از مردها تحت تأثیر قرار می گیرند؟ آیا این ضعف است؟ ۱۷
- سؤال نهم:** آیا داشتن خوابهای خوب و مکاشفات و مشاهدات، نشان دهنده کمالات



روحی است؟ ۱۹

سؤال دهم: در حدیثی از حضرت پیامبر اکرم آمده است که عالم‌ترین شما کسی است که علم سایر انسان‌ها را بر علم خودش بیفزاید، آیا این حدیث و احادیثی به این مضمون مخالفت با این مسئله که باید از کسانی علم بیاموزید که شیعه بوده و مورد اعتماد باشند، ندارد؟ ۲۲

سؤال یازدهم: اذیت و آزار مؤمن که در روایات بسیار مذمت شده تا چه حدی و دارای چه شرایطی می‌باشد؟ مثلاً اگر با انجام مستحبی، مؤمنی اذیت شود، به عنوان مثال مؤمنی به بوی عطر حساسیت دارد، آیا باید آن عمل مستحب را در مقابل او ترک کرد و یا احتمالاً عمل مکروه را در مقابل او انجام داد؟ ۲۴

سؤال دوازدهم: چه ضرورتی داشت که خدای تعالی در کنار اراده و اختیار، به انسان شعور عنایت بفرماید؟ ۲۶

سؤال سیزدهم: کسی که چند مرحله از مراحل سیر و سلوک را بییماید و بعد متوقف شود چه وضعیتی دارد؟ ۲۸

سؤال چهاردهم: چرا گاهی انسان در مسائل روحی و تزکیه نفس عقب می‌افتد و پیشرفت نمی‌کند؟ ۲۹

سؤال پانزدهم: انجام عبادات از روی کسالت آیا پذیرفته می‌گردد؟ ۳۰

سؤال شانزدهم: آیا به یک مسلمان فاسق و معصیت‌کار بهتر می‌توانیم اعتماد کنیم یا به یک مسیحی یا یهودی یا زرتشتی که در دینش متعهد است؟ ۳۱

سؤال هفدهم: چگونه می‌توان مشمول رحمت خاصه الهی شد؟ ۳۳

سؤال هجدهم: با چه زبانی و با چه کلماتی با خدای تعالی صحبت کنیم بهتر است؟ ... ۳۵

سؤال نوزدهم: چرا گفته‌اند در برخورد با افراد به کسی اهانت نکنید؟ ۳۸

سؤال بیستم: آیا در طی مراحل تزکیه نفس اعتقادات انسان تصحیح می‌شود یا مستقلاً باید

اعتقادات را درست کرد؟ ۴۱

سؤال بیست و یکم: یک جمله حکیمانه که از عالمی شنیده و تا اکنون برایتان مورد استفاده

بوده چیست؟ ۴۳

سؤال بیست و دوم: قدرت معنوی انسان تا چه اندازه می باشد؟ ۴۶

سؤال بیست و سوم: منظور از حال پیدا کردن در دعا و مناجات چیست؟ ۴۹

سؤال بیست و چهارم: لطفاً حقیقت و واقعیت هیبت را بیان فرمائید. ۵۱

سؤال بیست و پنجم: فرق بین حرص با غبطه و حسادت با مسابقه در چیست؟ آیا حرص در

معنویت صحیح است؟ ۵۳

سؤال بیست و ششم: جوانی که معتقد به همه احکام اسلام است و فقط از روی تنبلی نماز

نمی خواند چگونه باید هدایتش کنیم؟ ۵۶

سؤال بیست و هفتم: کسانی پیدا می شوند که بخاطر فشار زندگی و مرض های جسمی و

روحی از دنیا خسته می شوند و اظهار شکایت زیادی در دنیا می کنند و در همان حال از

خداوند متعال شکایت می کنند که چرا به دنیا آمده اند، آیا خودشان تقاضا کرده اند و در

دنیا آمده اند یا بالاجبار آمده اند؟ ۵۷

سؤال بیست و هشتم: اگر تعریفی از شخصی بشود و آن شخص لذت ببرد، به تعبیری آن را

پذیرفته و شاید نوعی ریا باشد و ریا هم طبق فرمایش امام معصوم شرک است در

حالی که این یک حالت طبیعی است که اگر از انسان تعریف بشود لذت می برد حال

بفرمائید چگونه می شود با این مرض مبارزه کرد تا موجب بطلان عمل هم نشود و شرک

هم واقع نگردد، اگر دستوری هم برای از بین بردن این صفت رذیله هست

بفرمائید..... ۵۹

سؤال بیست و نهم: آیا رفت و آمد و میهمانی با کسی که از لحاظ اسم مسلمان است ولی

نماز نمی خواند و زنش نیز حجاب را در مقابل نامحرم رعایت نمی کند و بی حجاب است



حرام است؟ آیا چنین کسی حکم کافر را هم دارد و نجس است؟ ۶۳

سؤال سی‌ام: از چه نکاتی می‌توان عبرت گرفت که بفهمیم هر چه ارزش هست مربوط به

روح است نه این بدن؟ ۶۴

سؤال سی و یکم: در احادیث، ثواب بعضی از اعمال کوچک، از عبادت‌های طولانی زیاده‌تر

است آیا این منافات با عدالت خدا ندارد؟ ۷۳

سؤال سی و دوم: حسنه یعنی چه؟ می‌گویند فلان عمل ده حسنه دارد، آن را به چه چیز

می‌سنجند؟ ۷۴

سؤال سی و سوم: آیا به صرف ادّعا یا احساس که بعضی می‌گویند ما مثلاً کبر نداریم،

حقیقت دارد یا نه؟ چگونه مشخص خواهد شد؟ ۷۵

سؤال سی و چهارم: رضایت مردم چقدر باید در راه و روش زندگی انسان تأثیر داشته

باشد؟ ۷۷

سؤال سی و پنجم: یک کارمند یا یک معلّم وقتی کوتاهی در وظیفهٔ اداری خود می‌کند مثلاً

اگر به زیارت حضرت رضا برود یا قرآن و دعا بخواند آیا فقط به ارباب رجوع خود یا

دانش‌آموزان ظلم می‌کند؟ ۸۰

سؤال سی و ششم: در خصوص تعاون و همیاری در بین مسلمانان مؤمن، توضیحاتی

بفرمائید. ۸۳

سؤال سی و هفتم: طرز رفتار فردی که در راه سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس است با کسی که

غافل و اهل معصیت است چگونه باید باشد؟ ۸۵

سؤال سی و هشتم: اگر تعدادی از مسلمین به عمل بد کسی شهادت بدهند و خودش قبول

نکند وظیفه ما چیست؟ ۸۷

سؤال سی و نهم: با توجه به اینکه در گذشته روش تبلیغ اکثر مبلغین ما بر مبنای ترساندن

مردم از عذاب خدا بوده است، نظر حضرت‌تعالی در این مورد چه می‌باشد و بهترین روش

تبلیغ مناسب با این زمان چیست؟ ۸۹

سؤال چهارم: آیا راه تزکیه نفس فقط مخصوص قشر علماء و دانشمندان است، یا هر فردی

حتی پُرمشغله ترین افراد می تواند در مسیر کمالات روحی حرکت و پیشرفت کند؟ ۹۲

سؤال چهل و یکم: آیا شقاوت و سعادت فقط از نظر روحی است یا از جهات مکانی هم

ممکن است باشد؟ ۹۳

سؤال چهل و دوم: یقین به آخرت چه تأثیری در زندگی انسان می تواند بگذارد؟ ۹۵

سؤال چهل و سوم: چه اشخاصی دارای پیشرفت روحی هستند؟ ۹۶

سؤال چهل و چهارم: در حاشیه کتابهایی مثل مفاتیح الجنان و غیره نوشته است که خواندن

یک مرتبه سوره یاسین و غیره چقدر فضیلت و خواص دارد، آیا این خواص و فضایل

برای کسی است که تزکیه نفس کرده است یا برای هر کسی این مسئله

صدق می کند؟ ۹۷

سؤال چهل و پنجم: در مقابل نعمت های الهی، خدای تعالی از ما چه توقّعی

دارد؟ ۹۸

سؤال چهل و ششم: اگر انسان دلش برای افرادی که مشکل دارند ناراحت شود اشکال

دارد؟ توضیح دهید. ۹۹

سؤال چهل و هفتم: آیا همانطوری که در این دنیا خدا وعده کرده که روزی ما را می رساند

در آن دنیا هم روزی ما را می رساند؟ ۱۰۱

سؤال چهل و هشتم: اینکه بعضی سؤال می کنند که چرا حرفهایی را در کتاب «پرواز روح»

نوشته اید که قابل هضم نیست، جواب تان چیست؟ و چه دلایلی از قرآن و روایات بر

تأیید نقل این گونه کرامات از اولیاء خدا موجود است؟ ۱۰۲

سؤال چهل و نهم: چند نمونه از دستورات اخلاقی و ادبی اسلام را ذکر بفرمائید و همچنین

درباره رعایت آداب و مجالس اسلامی مطالبی بفرمائید. ۱۱۴



سؤال پنجاهم: برای ارتباط پیدا کردن با خدای تعالی و گرفتن حاجت چرا باید تمرکز فکر داشت؟ ۱۱۷

سؤال پنجاه و یکم: صدقه یعنی چه؟ چرا باید صدقه داد و فواید دادن صدقه را بفهمائید..... ۱۱۸

سؤال پنجاه و دوم: چرا دستور است که بیشتر از گیاه برای خوردن استفاده کنیم تا گوشت؟ ۱۲۲

سؤال پنجاه و سوم: لطفاً در مورد ادب و حدود رعایت آن توضیح بفمائید. ۱۲۳

سؤال پنجاه و چهارم: از زمانی که کتب شما را خوانده‌ام بهره‌های فراوانی برده‌ام و حتی خواب ائمه اطهار: را نیز می‌بینم ولی آنها را فراموش کرده و کمی از آنها را بخاطر می‌آورم آیا گناه زیاد باعث شده من خوابهایم را فراموش کنم؟ ۱۲۷

سؤال پنجاه و ششم: به انسان دائماً از طرف پروردگار القاء می‌شود و یا الهام، پس وجود عقل برای چیست؟ ۱۲۸

سؤال پنجاه و هفتم: حضرت امام صادق (ع) مردم را به سه بخش تقسیم کرده‌اند آن سه بخش کدام است؟ توضیح دهید. ۱۳۱

سؤال پنجاه و هشتم: آیا انسان باید تابع اکثریت باشد؟ ۱۳۵

سؤال پنجاه و نهم: چرا باید همه شیعیان زبان عربی را بلد باشند؟ ۱۳۶

سؤال شصتم: بین الطلو عین گاه انسان بشدت احساس می‌کند نیاز به خواب دارد آیا این از ناحیه شیطان است یا طبیعی است؟ ۱۳۸

سؤال شصت و یکم: منظور از حجاب ظلمانی و نورانی چیست؟ ۱۴۰

سؤال شصت و دوم: در میان نوع بشر آیا زن‌ها زودتر ترقی می‌کنند؟ ۱۴۲

سؤال شصت و سوم: لطفاً روایتی در مورد برآورده شدن حاجت بفمائید. ۱۴۴

سؤال شصت و چهارم: متأسفانه اکثر مردم فکر می‌کنند که متدین بودن یعنی محزون بودن و منزوی بودن، نظر حضرت‌تعالی در این خصوص چیست؟ و بطور کلی یک فرد متدین در فرهنگ اسلامی باید دارای چه روحیه‌ای و چگونه عملکردی باشد؟ ۱۴۵

سؤال شصت و پنجم: آیا سنگینی و وقار نشانهٔ تکبر است؟ ۱۴۸

سؤال شصت و ششم: آیا مکانها در روحيات انسان تأثیر دارد؟ ۱۴۹

سؤال شصت و هفتم: لطف بفرمایید و دربارهٔ کلام خوب و کلام بد و اینکه چگونه باید سخن بگوییم تا بهترین قول و سخن را ادا نموده باشیم، توضیحاتی بفرمایید..... ۱۵۰

سؤال شصت و هشتم: رحمت یعنی چه و آیا مخصوص مردگان است؟ ۱۵۸

سؤال شصت و نهم: لطفاً دربارهٔ اطعام و وظایف میزبان و میهمان توضیح بفرمائید. ۱۵۹

سؤال هفتادم: چکار کنیم تا از حالت افسردگی روحی بیرون بیایم و نشاط داشته باشیم؟..... ۱۶۳

سؤال هفتاد و یکم: در شب اول محرم که شب اول سال قمری است چگونه بگوئیم «حَوْلَ حالنا الی احسن الحال» در حالی که ماه عزاست؟ ۱۶۴

سؤال هفتاد و دوّم: چکار کنیم تا کمتر بخوابیم و سرحال و شاداب باشیم؟ ۱۶۵

سؤال هفتاد و سوّم: گاه در بعضی مسایل مانند افراد شکاک عمل می‌کنیم، آیا به ایمان انسان ضرر می‌زند؟ ۱۶۶

سؤال هفتاد و چهارم: آیا حکمت بعد از تزکیه نفس به انسان داده می‌شود؟ ۱۶۷

سؤال هفتاد و پنجم: چگونه تشخیص بدھیم فردی متکبر است یا خیر؟ ۱۶۸

سؤال هفتاد و ششم: احترام چند قسم دارد؟ ۱۶۹

سؤال هفتاد و هفتم: آیا اینکه می‌گویند خدا توفیق نداد فلان عمل نیک انجام دهیم درست



- است؟ ۱۷۰
- سؤال هفتاد و هشتم: چرا گاهی اشارات الهی را متوجه می‌شویم؟ ۱۷۱
- سؤال هفتاد و نهم: واژه رفع و دفع امراض روحی به چه معناست؟ و چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ ۱۷۳
- سؤال هشتادم: آیا در امراض بدنی تنها واسطه قرار دادن ائمه اطهار: کافی است یا باید دکتر هم برویم؟ ۱۷۵
- سؤال هشتاد و یکم: چرا امراض روحی بدتر از امراض بدنی است در صورتی که بروز امراض بدنی شدت بیشتری دارد؟ ۱۷۷
- سؤال هشتاد و دوم: چرا می‌گویید بشر اشرف مخلوقات است؟ ۱۷۹
- سؤال هشتاد و سوم: آیا بدن اصالتاً ارزشی دارد؟ چرا؟ ۱۸۲
- سؤال هشتاد و چهارم: آیا قهرمان شدن در رشته‌های مختلف ورزشی برای انسان ارزش و کمالی محسوب می‌شود؟ ۱۸۳
- سؤال هشتاد و پنجم: آیا کرامت دلیل بر ولی خدا بودن است؟ ۱۸۵
- سؤال هشتاد و ششم: چرا بعضی افراد که استعداد و درک انجام کارهای بزرگ را ندارند ثروتمندتر از افراد زرنگ هستند؟ ۱۸۶
- سؤال هشتاد و هفتم: اصول تزکیه نفس و مبدأ و مقصد آن چیست؟ ۱۸۸
- سؤال هشتاد و هشتم: علت گرفتاری‌هایی که برای انسان پیش می‌آید چیست؟ ۱۹۰
- سؤال هشتاد و نهم: آیا کسی که اهل کمالات و معنویات است می‌تواند حالات روحی خود را به دیگران بگوید؟ و اگر بگوید چه مفاسدی را در بر خواهد داشت؟ ۱۹۴
- سؤال نودم: یک سالک الی الله چگونه می‌تواند به کمال برسد؟ ۱۹۶
- سؤال نود و یکم: مرحوم ملا حسین قلی همدانی آیا در راه تزکیه نفس بوده و رسیده بود؟

- ۱۹۷ راه متصوفه چطور است؟
- ۱۹۹ سؤال نود و دوم: سفارش و وصیت به حق چیست؟
- ۲۰۳ سؤال نود و سوم: لطفاً معنای لعن کردن و زشتی فحش دادن را بفرمائید.
- سؤال نود و چهارم: سرنوشت انسان از چه زمانی از سیرطبیعی که خدا برایش قرار داده منحرف می شود؟
- ۲۰۵ سؤال نود و پنجم: لطفاً دربارهٔ روایت «المؤمن مألوف» توضیح بفرمائید.
- ۲۰۷ سؤال نود و ششم: با این مطلب که خدای تعالی قادر است همه مریض ها را شفا بدهد چرا هر کس دعا می کند شفا نمی یابد؟
- ۲۰۹ سؤال نود و هفتم: در کتاب سیرالی الله در مورد هیپتونیزم نقل کرده اید که هر کس انگور بخورد تمام ناراحتی های او برطرف می شود توضیح دهید؟
- ۲۱۰ سؤال نود و هشتم: آیا کسی که رشوه می گیرد فقط مقصّر است؟
- ۲۱۱ سؤال نود و نهم: صادقین چه کسانی هستند؟ آیا تنها منظور حضرت امام صادق است؟
- ۲۱۲ سؤال صدم: چرا به خانم ها ضعیفه می گویند در حالی که خانم های قدرتمند، زیاد هستند؟
- ۲۱۳ سؤال صد و یکم: آیا وقتی قلب انسان امتحان شد اعضا و جوارح هم امتحان می شوند یا قبل از قلب امتحان می شوند؟
- ۲۱۵ سؤال صد و دوم: می گویند بچه زنازاده تا آخر عمرش شرّ است و کارهای خلاف انجام می دهد درست است یا نه؟ و اگر چنین است شمر هم که می گویند زنازاده است اگر به صورت جبری این طور بوده پس نباید در جهنم وارد شود.
- ۲۱۷ سؤال صد و سوم: آیا راه رسیدن به کمالات برای ولدالزنا بسته است؟
- ۲۱۹



سؤال صد و چهارم: چه علمی دارای فضیلت است و آن قدر سفارش به آن شده

است؟ ۲۲۰

سؤال صد و پنجم: چگونه بفهمیم قصد یا انجام لذت حلال، خالص برای خداست؟ .. ۲۲۲

سؤال صد و ششم: آیا طلب علمی که اهل بیت عصمت و طهارت : و قرآن به آن امر

فرموده‌اند واجب عینی است یا واجب کفائی؟ و این چه علمی است؟ و روایت خاصی

اگر مدنظر دارید نکات آن را کاملاً توضیح دهید. ۲۲۳

سؤال صد و هفتم: برای اینکه خواب ما خواب غافلین نباشد و خواب ذاکرین باشد چکار

کنیم؟ ۲۳۸

سؤال صد و هشتم: لطفاً درباره لقمه حرام توضیح بفرمائید و کسی که با مردم رفت و آمد

دارد در مجالس تعزیه و ختم قرآن و مراد به دوستان که مجبور است از غذای آنها

استفاده کند در حالی که می‌داند آنها حساب سال ندارند و یا شک دارد و احتمال

می‌دهد در اثر بی‌باکی مخلوط به حرام باشد آیا باید قطع مراد به کند؟ ۲۳۹

سؤال صد و نهم: در مورد منکراتی که در جامعه انجام می‌شود چه برخوردی باید داشته

باشیم؟ ۲۴۱

سؤال صد و دهم: چرا می‌گوئید افرادی که به شما ظلم کرده‌اند را نفرین

نکنید؟ ۲۴۳

سؤال صد و یازدهم: آیا به نظر شما فشار و ریاضت جسم، روح و روان را اندیشمند می‌کند

و جسم چه ارتباطی با روح دارد؟ ۲۴۴

سؤال صد و دوازدهم: چه کسانی در سالن امتحان دنیا موفق‌تر هستند؟ ۲۴۵

سؤال صد و سیزدهم: چرا خدای تعالی افراد را امتحان می‌کند؟ ۲۴۸

سؤال صد و چهاردهم: از کجا بفهمیم که قلب انسان به ایمان امتحان شده است یا

نه؟ ۲۴۹

سؤال صد و پانزدهم: به نظر حضرت تعالی چه تفاوتی بین اصرار در دعا و اینکه بعضی ها وقتی حاجتشان را اهل بیت: نمی دهند قهر می کنند و می گویند دیگر به حرم شما نمی آئیم، وجود دارد؟ ۲۵۰

سؤال صد و شانزدهم: چه کار کنیم تا طبق دستورات الهی عمل کنیم؟ ۲۵۵

سؤال صد و هفدهم: آیا انسان موجودی فردی است یا اجتماعی؟ ۲۵۷

سؤال صد و هجدهم: آیا این مطلب که روح و حقیقت عبادات در فطرت انسان وجود دارد صحیح است، لطفاً توضیح بفرمائید. ۲۵۹

سؤال صد و نوزدهم: اگر دنیا را خدا برای ما خلق کرده چرا این همه ناراحتی و سختی را باید تحمل کنیم؟ ۲۶۰

سؤال صد و بیستم: اگر بخواهیم به خدا و کمالات روحی برسیم چه باید بکنیم؟ ۲۶۱

سؤال صد و بیست و یکم: چرا اولیای خدا کرامات و معجزاتی از خود نشان نمی دهند؟ ۲۶۳

سؤال صد و بیست و دوم: انسان اگر به انسان دیگر ظلم کند، ظالم می باشد و در پیشگاه خداوند باید پاسخگو شود ولی در حیوانات که به قول معروف قانون جنگل حکم فرما است شیر یک آهو را شکار می کند و آن را می درد، مگر آهو شکنجه جسمی و روحی نمی شود و آیا در جهان آفرینش این مسئله با عدالت خداوند سازگاری دارد؟ ۲۶۴

سؤال صد و بیست و سوم: با اینکه ما انسانها و دیگر جانوران در داشتن حیات یکسان هستیم، آیا این برخلاف مهربانی نیست که جایز است ما دیگر جانداران را گاهی فدای منافع خود بکنیم؟ ۲۶۶

سؤال صد و بیست و چهارم: صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را کند



- این پنج تمام آیا این بیت شعر درست است؟ ۲۶۸
- سؤال صد و بیست و پنجم: صمت یعنی چه؟ ۲۶۹
- سؤال صد و بیست و ششم: آیا می توان تنها با ریاضت به مقامات عالیه لا اقل در دنیا رسید؟ منظور مرتاضهای هندی است که با ریاضت کشیدن به مقامات روحی می رسند که قدرت مافوق الطبیعه بدستشان می آید و دین هم ندارند. ۲۷۱
- سؤال صد و بیست و هفتم: از لحاظ دینی چطور انسان مراحل را طی می کند؟ آیا فقط از طریق ریاضت می توانیم مراحل را طی کنیم؟ و مرتاضان هندی آیا از لحاظ مسائل اخروی و حسابرسی اعمال مثل بقیه افراد محاسبه می شوند؟ ۲۷۳
- سؤال صد و بیست و هشتم: وقتی عقل تابع شرع نیست وظیفه فرد چیست؟ ۲۷۴
- سؤال صد و بیست و نهم: از چه افرادی خدای تعالی توقع بیشتری دارد که صالح باشند و چرا؟ ۲۷۵
- سؤال صد و سی ام: امراض روحی چطور در عالم ذر به وجود آمد؟ ۲۷۶
- سؤال صد و سی و یکم: آیا کسی که می گوید تزکیه نفس راه و روش نمی خواهد تکذیب به دین کرده است؟ ۲۷۷
- سؤال صد و سی و دوم: بعضی علماء می گویند تزکیه نفس جزء مسائل اخلاقی است نظر شما چیست؟ ۲۷۹
- سؤال صد و سی و سوم: چکار کنیم که از طرف خدای تعالی مورد هدایت قرار بگیریم؟ ۲۸۱
- سؤال صد و سی و چهارم: هدایت چند قسمت دارد؟ ۲۸۳
- سؤال صد و سی و پنجم: اینکه در قرآن خدای تعالی می فرماید ما هر کس را بخواهیم هدایت می کنیم و هر که را که بخواهیم هدایت نمی کنیم، منظور چیست؟ آیا انسان در یک جبر هدایتی قرار گرفته است؟ ۲۸۵

سؤال صد و سی و ششم: مختصری در مورد تزکیه نفس و اهمّیت آن در زندگی مادّی انسان توضیح بفرمائید. ۲۸۷

سؤال صد و سی و هفتم: انسانی که تزکیه نفس کرده است با کسی که تزکیه نکرده چه تفاوتی دارد؟ ۲۸۹

سؤال صد و سی و هشتم: آیا به لزوم تزکیه نفس از راه عقل می توان پی برد؟ ۲۹۱

سؤال صد و سی و نهم: نتیجه تزکیه نفس چیست؟ ۲۹۲

سؤال صد و چهلم: آیا خدای تعالی انسان را برای جهنّم خلق کرده یا برای بهشت؟ ۲۹۵

سؤال صد و چهل و یکم: چرا بعضی از منبری ها مردم را از خدای تعالی می ترسانند؟ ... ۲۹۶

سؤال صد و چهل و دوم: آیا تقسیم امراض به مرض جسمی و روحی صحیح است؟ و اهمّیت درمان امراض روحی به چه خاطر است؟ ۲۹۷

سؤال صد و چهل و سوم: فرق زاهد و عابد با عارف و سالک الی الله چیست؟ ۳۰۰

سؤال صد و چهل و چهارم: مادر حضرت موسی چگونه زنی بوده که خدای تعالی به او وحی می کند؟ ۳۰۱

سؤال صد و چهل و پنجم: توفیقات تا چه حدی صحت دارد و از کجا معلوم می شود در انجام کاری یک شخص توفیق دارد یا نه؟ توضیح بفرمائید. ۳۰۳

سؤال صد و چهل و ششم: چرا شما به این حکم مسیحیت ایراد می گیرید که اگر شخص شرووری به یک طرف صورت شما سیلی زد طرف دیگر را بگیرید که سیلی بزند، حال اینکه معنای این حکم یعنی گذشت داشته باشید. لطفاً توضیح دهید. ۳۰۵

سؤال صد و چهل و هفتم: آیا مظلوم در ظلم ظالم شریک است؟ ۳۰۷

سؤال صد و چهل و هشتم: وظیفه ما در مقابل یتیمان چه می باشد؟ ۳۰۸



- سؤال صد و چهل و نهم: از چند راه انسان می تواند به حقایق و معارف حقّه دست پیدا کند؟ ۳۱۰
- سؤال صد و پنجاهم: عبادت یعنی چه؟ و چگونه انسان خوب عبادت می کند؟ ۳۱۱
- سؤال صد و پنجاه و یکم: آیا محکم کاری کردن در امور زندگی حرص است؟ ۳۱۲
- سؤال صد و پنجاه و دوم: آیا با قبرستان رفتن حرص و طول امل انسان کم می شود؟ ۳۱۳
- سؤال صد و پنجاه و سوم: از نظر اسلام عمل صالح چه عملی و فرد صالح به چه کسی می گویند؟ ۳۱۵
- سؤال صد و پنجاه و چهارم: اگر کینه بد هست چرا ما نسبت به دشمنان کینه داریم؟ ۳۲۰
- سؤال صد و پنجاه و پنجم: چرا می گویند گاهی غفلت نعمت است؟ ۳۲۱
- سؤال صد و پنجاه و ششم: آیا واقعاً هر کس از اولیاء گردد باید بیشتر با رنج و بلا زندگی کند مانند این حدیث که حضرت امام صادق فرمودند: مؤمن مانند دو کفه ترازو است هر چه ایمانش زیاد می گردد بلایش اضافه می گردد، و یا هر که مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند؟ ۳۲۲
- سؤال صد و پنجاه و هفتم: تحولی که برای اشخاص شقی واقع می شود و سعید می شوند و افراد سعید شقی می شوند آیا جبر است؟ ۳۲۵
- سؤال صد و پنجاه و هشتم: گناه ظلم به افراد، یکسان است یا بستگی به مظلوم و شخصیت او دارد؟ ۳۲۷
- سؤال صد و پنجاه و نهم: حدّ کمال چیست؟ ۳۲۹
- سؤال صد و شصتم: چرا ریاست طلبی مذموم است؟ لازمه ریاست چیست؟ ۳۳۰
- سؤال صد و شصت و یکم: با توجه به اینکه ما مسلمان و شیعه هستیم چرا در هر نماز باز هم باید بگوئیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و بطور کلی چه نوع هدایتی مورد نظر است؟ ... ۳۳۴

سؤال صد و شصت و دوم: لطفاً بفرمائید منظور از ظهور شخصی چیست؟ ۳۳۷

سؤال صد و شصت و سوم: آیا انجام اعمال شایسته، فقط به نیت درک ثواب و فضیلت، در شأن یک مؤمن هست؟ و اگر نه، چگونه می توان عمل را فقط برای رضای خالق مهربان انجام داد؟ ۳۳۹

سؤال صد و شصت و چهارم: بفرمائید یک ولی خدا چگونه از لغویات پرهیز می کند و بطور کلی در امور معمولی زندگی چگونه عملکردی دارد؟ ۳۴۱

سؤال صد و شصت و پنجم: چه عاملی باعث می شود که یک شیعه در اعتقاداتش سست می شود؟ ۳۴۲

سؤال صد و شصت و ششم: آیا درست است که افراد متدین در کارهایشان پیشرفت بیشتری دارند؟ ۳۴۴

سؤال صد و شصت و هفتم: منظور از چشم باطن یا چشم دل چیست؟ ۳۴۵

سؤال صد و شصت و هشتم: چرا اکثر مردم یا اصلاً موفق به تزکیه نفس نمی شوند یا دیر به هدف می رسند؟ ۳۴۷

سؤال صد و شصت و نهم: در کتاب پرواز روح چهار عامل حجاب های روحی را جهل، گناه، عادت و طبیعت می دانید توضیح دهید. ۳۴۹

سؤال صد و هفتادم: چگونه در جامعه اسلامی می توانیم لااقل جلوی گناهان علنی را بگیریم؟ ۳۵۱

سؤال صد و هفتاد و یکم: در عصر فعلی چگونه می توان مردم را از گناه کردن باز داشت؟ ۳۵۲

سؤال صد و هفتاد و دوم: در روایات آمده که یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است آیا انسان می تواند با فکر کردن امراض روحی را از خود دفع کند و انسان خوبی شود؟ ۳۵۶



- سؤال صد و هفتاد و سوم: همانطور که می‌دانید بعضی گناهان نابخشودنی است اما در روایت آمده برای شهید هفت خصلت است، اولین خصلتی که شامل او می‌شود این است که وقتی اولین قطره خون وی به زمین می‌رسد تمام گناهان او بخشیده می‌شود، با توجه به مطلب فوق چگونگی این تضاد را توضیح دهید. ۳۵۸
- سؤال صد و هفتاد و چهارم: تقاضا می‌کنم درباره چگونگی طی الارض و اینکه آیا همه انسانها به اندازه توانایی خود دارای طی الارض هستند مطالبی بیان بفرمائید. ۳۶۱
- سؤال صد و هفتاد و پنجم: انسانیت انسان به چه چیزی بستگی دارد؟ ۳۶۳
- سؤال صد و هفتاد و ششم: بهترین اثری که از انسان باقی می‌ماند چیست؟ ۳۶۵
- سؤال صد و هفتاد و هفتم: راه بهتر رسیدن انسان به خداوند چیست و چگونه انسان بهتر می‌تواند مورد لطف خدای تعالی قرار گیرد؟ ۳۶۷
- سؤال صد و هفتاد و هشتم: مرگ روحی چیست؟ ۳۷۰
- سؤال صد و هفتاد و نهم: در صورتی که همه مسئولین و رؤسای ادارات و همه مردم تزکیه نفس کنند چه پیش می‌آید؟ ۳۷۲
- سؤال صد و هشتادم: انسان خوب چگونه انسانی است؟ ۳۷۵
- سؤال صد و هشتاد و یکم: سخاوت را تعریف کنید و مراتب آن را بفرمائید. ۳۷۸
- سؤال صد و هشتاد و دوم: غرور، عجب و تکبر چه فرقی با هم دارند؟ ۳۸۰
- سؤال صد و هشتاد و سوم: فرق نفس و قلب و روح در قرآن چیست؟ ۳۸۱
- سؤال صد و هشتاد و چهارم: نقش اعتیاد در مسأله برگشتن امراض روحی به چه نحو است؟ ۳۸۲
- سؤال صد و هشتاد و پنجم: قساوت قلب چگونه به وجود می‌آید؟ ۳۸۳
- سؤال صد و هشتاد و ششم: حبط اعمال به چه معناست؟ ۳۸۴

- سؤال صد و هشتاد و هفتم: کنترل و تعدیل غرائزی مثل خودخواهی و سودطلبی یعنی چه؟ ۳۸۵
- سؤال صد و هشتاد و هشتم: آیا مراحل ایمان با تزکیه نفس یکی هستند؟ ۳۸۶
- سؤال صد و هشتاد و نهم: چگونه می توانیم ملکوت عالم و حقایق اشیاء را درک کنیم؟ ۳۸۷
- سؤال صد و نودم: منظور از عالم مُلکی و علوم واقعی و ملکوتی چیست؟ ضمناً بفرومائید چه تفاوتی بین دانشمندان و علمایی که تزکیه نفس کرده اند با دانشمندانی که تزکیه نفس نکرده اند هست و آیا تزکیه نفس در تحصیل علوم نیز مؤثر است؟ ۳۹۰
- سؤال صد و نود و یکم: در مشکلات روحی و مادی چگونه و از چه کسی کمک بگیریم؟ ۳۹۶
- سؤال صد و نود و دوم: چرا در بعضی روایات، ائمه معصومین: افرادی را به کناره گیری تشویق کرده اند در حالی که در آیات قرآن هست که انسان دیگران را هدایت کند؟ ... ۳۹۹
- سؤال صد و نود و سوم: چگونه باید به عفو و رحمت خدای تعالی حسن ظن داشته باشیم ولی گناه نکنیم؟ ۴۰۲
- سؤال صد و نود و چهارم: آیا ممکن است کسی با مراجعه به یک دعانویس سرنوشت یک انسان را تغییر دهد؟ ۴۰۵
- سؤال صد و نود و پنجم: آیا برای اینکه ولیّ خدا بشویم و لیاقت دیدار امامان: را پیدا کنیم و بطور خلاصه خوب و بهترین شویم باید عالم و روحانی باشیم و یا یک دانشجوی علوم دیگر مثل علوم ریاضی و فیزیک هم حتی بعد از اتمام درس و وارد شدن در بازار کار می تواند ولیّ خدا شود و یک انسان کامل گردد؟ ۴۰۷
- سؤال صد و نود و ششم: آیا اگر انسان عالم و دانشمند باشد اما تزکیه نفس نکرده باشد از نظر اسلام ارزشی دارد؟ ۴۱۰



- سؤال صد و نود و هفتم: آیا تحصیل بدون تزکیه نفس مفید است یا خیر؟ توضیح
بفرمائید..... ۴۱۱
- سؤال صد و نود و هشتم: بفرمائید برای پاک کردن نفس، چه اعمالی باید انجام دهیم؟ .. ۴۱۳
- سؤال صد و نود و نهم: معنویات چه تأثیری بر زندگی می تواند داشته باشد؟ ۴۱۶
- سؤال دویستم: مهم ترین صفت یک مربی چیست؟ ۴۱۷
- سؤال دویست و یکم: شما فرموده اید مراحل تزکیه نفس را به کسی نگوئید، پس چرا در
کتابتان نام مراحل را گفته اید؟ ۴۱۸
- سؤال دویست و دوم: با توجه به اینکه هدف و مسیر همه سالکین الی الله یکی است چرا
اساتید تزکیه نفس تأکید می کنند که شاگردان از مراحل یکدیگر مطلع
نشوند؟ ۴۱۹
- سؤال دویست و سوم: سر به چه معناست؟ ۴۲۰
- سؤال دویست و چهارم: آیا امکان دارد که کسی با مختصر تلاشی دفعاً خلیفه الله
شود؟..... ۴۲۱
- سؤال دویست و پنجم: بهترین تحصیلات برای یک سالک الی الله چیست؟ ۴۲۲
- سؤال دویست و ششم: آیا کار نیکو و عمل صالح تنها در کمک کردن به دیگران است یا ابعاد
دیگری هم دارد؟ ۴۲۳
- سؤال دویست و هفتم: استشمام عطرهای معنوی آیا حقیقت دارد؟ ۴۲۴
- سؤال دویست و هشتم: چگونه می توانیم مطمئن شویم که اگر کسی مطلبی به انسان گفت
صحیح است؟ ۴۲۵
- سؤال دویست و نهم: در جایی فرمودند که وقتی در مجالس دیگران هستید به تمام معنا
تقوای خودتان را نشان بدهید. منظور چیست؟ لطفاً قدری توضیح بفرمائید. ۴۲۶

سؤال دویست و دهم: چگونه می توان عقاید را محکم کرد؟ ۴۲۷

سؤال دویست و یازدهم: افرادی هستند که از خدا بی خبرند ولی از زندگی سرشار از خوشی برخوردارند علت آن را بفرمائید. ۴۲۸

سؤال دویست و دوازدهم: تزکیه نفس چیست؟ چرا باید آن را انجام دهیم؟ ۴۲۹

سؤال دویست و سیزدهم: چگونه می توانیم در نزد اهل بیت: آبرومند و عزیز شویم؟ ... ۴۳۴

سؤال دویست و چهاردهم: آیا با این همه مذمت دنیا و محبت آن، که در آیات و روایات هست، رکود اقتصادی در بین مسلمانها به وجود نمی آید؟ ۴۳۵

سؤال دویست و پانزدهم: لطفاً یک دستور ساده برای پاک کردن صفت رذیله و یک دستور هم برای کمالات روحی بفرمائید. ۴۳۶

سؤال دویست و شانزدهم: ریا چیست؟ ۴۳۷

سؤال دویست و هفدهم: چه کسانی هدایت الهی را کسب می کنند؟ ۴۴۰

سؤال دویست و هجدهم: کسی که می خواهد قدم در راه تزکیه نفس بگذارد باید دارای چه شرایطی باشد؟ ۴۴۱

سؤال دویست و نوزدهم: معارف حقه را از چه راهی می توان تحصیل کرد؟ ۴۴۲

سؤال دویست و بیستم: اگر کسی از آمدن مهمان ناراحت شود مریض روحی است؟ ۴۴۳

سؤال دویست و یکم: آیا عبادات بی جا و بی حساب ثواب بیشتری دارد؟ ۴۴۵

سؤال دویست و بیست و دوم: چند تذکر برای سالکین الی الله بفرمائید. ۴۴۶

سؤال دویست و بیست و سوم: شخصی هستم زودرنج و از این صفت خود بسیار رنج می کشم مرا از این درد نجات دهید. ۴۵۱



- سؤال دویست و بیست و چهارم:** در مورد کسی که انسان احساس می‌کند اگر به او اصرار کند، در راه تزکیه نفس قدم می‌گذارد یا کمتر به مجالس گناه می‌رود تکلیف چیست؟ ۴۵۳
- سؤال دویست و بیست و پنجم:** بزرگترین ودیعه الهی که روز اول خدا به انسان داده چه بود؟ ۴۵۵
- سؤال دویست و بیست و ششم:** چرا شما دوستان و اطرافیان تان را کمتر تشویق می‌کنید؟ ۴۵۶
- سؤال دویست و بیست و هفتم:** افرادی که به مسائل دینی پایبند هستند ولی عذر می‌آورند که وقت ندارند تزکیه نفس کنند چه حکمی دارند؟ ۴۵۷
- سؤال دویست و بیست و هشتم:** شما فرموده‌اید اینکه شخصی می‌گوید اگر من دعا کنم خدا اجابت می‌کند، این بازی کردن با خداست، با توجه به این مطلب آیا کرامات اولیاء خدا غلط است؟ ۴۵۸
- سؤال دویست و بیست و نهم:** چکار کنیم تا خدای تعالی را بتوانیم احساس کنیم، ببینیم؟ ۴۵۹
- سؤال دویست و سی‌ام:** گاه شما صحبت‌هایی می‌کنید که انسان فکر می‌کند تمام مشکلات ما را می‌دانستید و برای ما حرف زده‌اید علت چیست؟ ۴۶۰
- سؤال دویست و سی و یکم:** سفارشی برای جوانهایی که می‌خواهند در دروس حوزه مشغول شوند بفرمائید. ۴۶۱
- سؤال دویست و سی و دوم:** منظور از آدم شدن چیست؟ ۴۶۲
- سؤال دویست و سی و سوم:** قدم اول ساخته شدن چیست؟ آیا اول معرفت باید باشد بعد تزکیه نفس؟ ۴۶۳
- سؤال دویست و سی و چهارم:** آیا صفات حمیده مستقر است؟ ۴۶۴
- سؤال دویست و سی و پنجم:** چرا شما اینقدر به انسان امید برای رحمت الهی می‌دهید ولی

- دیگران اینطور نیستند؟ ۴۶۷
- سؤال دویست و سی و ششم:** بودن ریشه‌هایی از صفات رذیله در وجود انسان چه خطراتی برای انسان دارد؟ ۴۶۸
- سؤال دویست و سی و هفتم:** چگونه می‌شود انسان در این دنیا تمام حجابها از جلوی چشمش کنار رود؟ ۴۷۰
- سؤال دویست و سی و هشتم:** انسانی که خوب و بد برایش فرق نمی‌کند چگونه انسانی است؟ ۴۷۱
- سؤال دویست و سی و نهم:** چرا هر چه انسان تلاش می‌کند و حجابها را برطرف می‌کند روشنایی نمی‌بیند؟ ۴۷۲
- سؤال دویست و چهارم:** در خصوص اهمیت رازداری و اینکه چرا بعضی از مردم به این مسئله عمل نمی‌کنند توضیحاتی بفرمائید. اساس و عمده سرنگهداری چیست؟ ۴۷۴
- سؤال دویست و چهل و یکم:** درد برای انسان چه فایده‌ای دارد که بسیار به آن مبتلا می‌شود؟ ۴۷۶
- سؤال دویست و چهل و دوم:** آیا صفات رذیله بدتر است یا گناهان کبیره؟ ۴۷۷
- سؤال دویست و چهل و سوم:** چگونه نور فطرت انسان خاموش می‌شود؟ ۴۷۹
- سؤال دویست و چهل و چهارم:** آیا می‌شود معرفة النفس شامل حال کسی بشود و حال اینکه معرفت به عالم مثال پیدا نکرده است؟ ۴۸۱
- سؤال دویست و چهل و پنجم:** چه کسانی عملاً مکذّب هستند؟ ۴۸۲
- سؤال دویست و چهل و ششم:** چکار کنیم تا جزء مکذّبین نباشیم؟ ۴۸۴
- سؤال دویست و چهل و هفتم:** اینکه همیشه باید به یاد خدا بود یعنی چه؟ آیا باید ذکر خدا گفته شود؟ و منظور از ذکر جلی چیست؟ ۴۸۶



سؤال دویست و چهل و هشتم: بنده سالها در آرزوی رسیدن به معنویت زحمت کشیده‌ام و توفیقی نیافته‌ام اکنون فهمیده‌ام مبتلا به مرض بی‌محبتی و سستی‌ام، لطفاً مرا در جهت رفع این امراض راهنمایی فرمائید. ۴۸۸

سؤال دویست و چهل و نهم: فرق تقیه در عمل و تقیه در اعتقادات چیست؟ ۴۸۹

سؤال دویست و پنجاهم: آیا می‌شود در کنار تزکیه نفس پیشرفتهای علمی و صنعتی داشته باشیم؟ ۴۹۰

سؤال دویست و پنجاه و یکم: آیا محدوده گوش و چشم ظاهری وسعت دارد؟ چه زمانی انسان ملکوت را می‌بیند؟ ۴۹۱

سؤال دویست و پنجاه و دوم: چرا ما مسائل تزکیه نفس را جدی نمی‌گیریم؟ ۴۹۲

سؤال دویست و پنجاه و سوم: اگر انسان غضب کند گناه محسوب می‌شود؟ ۴۹۳

سؤال دویست و پنجاه و چهارم: ما که می‌خواهیم بسوی خدا حرکت کنیم در حقیقت مقصد کجاست و به کجا می‌خواهیم برسیم؟ ۴۹۴

سؤال دویست و پنجاه و پنجم: انسانی که می‌گوید همین که خدا ما را به بهشت ببرد برای ما کافی است، چگونه انسانی است؟ ۴۹۶

سؤال دویست و پنجاه و ششم: حقیقت عبادت چیست؟ ۴۹۸

سؤال دویست و پنجاه و هفتم: بهترین راه برای از بین بردن افکار اضافه و نفی خطورات چیست؟ ۴۹۹

سؤال دویست و پنجاه و هشتم: آیا می‌شود انسان مشغول کارهای دیگر باشد و به یاد خدا هم باشد؟ تمرکز در چه مواقعی باید باشد؟ ۵۰۰

سؤال دویست و پنجاه و نهم: چگونه از وقت خود استفاده کنیم و آیا از نحوه گذراندن وقت هم سؤال می‌شود؟ ۵۰۲

سؤال دویست و شصتم: چرا راه تزکیه نفس که اینقدر مستقیم و آسان است انسان خیلی دیر

موفق می شود؟ ۵۰۴

سؤال دویست و شصت و یکم: چرا معصیت کاران را از عذاب الهی می ترسانیم؟ ۵۰۶

سؤال دویست و شصت و دوّم: کسی که مریض می شود و مدتی مریضی می کشد و با همان

مرض از دنیا می رود آیا گناهانش بخشیده می شود؟ ۵۰۷

سؤال دویست و شصت و سوّم: افرادی معتقدند که از وقتی در راه خدا قرار گرفته اند جز

بدبختی چیزی ندیده اند، نظر شما چیست؟ ۵۰۸

سؤال دویست و شصت و چهارم: چگونه می شود انسان از گناه لذت نبرد؟ ۵۱۰

سؤال دویست و شصت و پنجم: چگونه محبّت دنیا آتش است؟ ۵۱۱

سؤال دویست و شصت و ششم: وقتی هدایت و ضلالت از جانب خدای تعالی باشد اختیار

چه معنایی دارد؟ ۵۱۲

سؤال دویست و شصت و هفتم: اولیاء خدا در مقابل امراض و دردهای جسمی چه

عکس العملی دارند؟ ۵۱۴

سؤال دویست و شصت و هشتم: کسانی که زودتر به مقصد می رسند چه مسئله ای دارند؟ اگر

مربوط به استعدادها است آیا تغییرپذیر است یا خیر؟ ۵۱۵

سؤال دویست و شصت و نهم: آیا کسی که سیّد نیست و تزکیه نفس کرده مقامش بالاتر است

یا کسی که سیّد است و تزکیه نفس نکرده؟ ۵۱۶

سؤال دویست و هفتادم: چرا انسانها خوشی در دنیا را اینقدر اهمیت می دهند؟ ۵۱۷

سؤال دویست و هفتاد و یکم: چگونه امراض روحی سبب کافر شدن انسان

می شود؟ ۵۱۹

سؤال دویست و هفتاد و دوّم: معنای این جمله که استاد همه ما ائمّه اطهار: هستند یعنی

چه؟ لطفاً توضیح دهید. ۵۲۱



- سؤال دویست و هفتاد و سوم: در دنیا انسان بیشتر به چه چیز احتیاج دارد؟ ۵۲۵
- سؤال دویست و هفتاد و چهارم: گاه انسان اضطراب پیدا می‌کند که عمر تمام شد و خود را نتوانست به هدف برساند چکار باید بکند؟ ۵۲۸
- سؤال دویست و هفتاد و پنجم: می‌گویند تزکیه نفس مربوط به اهل تصوف است آیا این کلام درست است؟ ۵۳۰
- سؤال دویست و هفتاد و ششم: چرا گاه افراد در مراحل بالا آرامش ندارند؟ ۵۳۱
- سؤال دویست و هفتاد و هفتم: دعوت برای تزکیه نفس واجب است؟ ۵۳۳
- سؤال دویست و هفتاد و هشتم: چه کنیم تا عقل مان کاملتر گردد؟ و چرا حضرت امام صادق فرمودند معاویه عقل ندارد؟ ۵۳۴
- سؤال دویست و هفتاد و نهم: آیا می‌شود اسم اعظم خدا را دانست؟ ۵۳۶
- سؤال دویست و هشتادم: چگونه می‌شود کلیه اعمال، صادقانه برای رضای خدا باشد؟ ۵۳۸
- سؤال دویست و هشتاد و یکم: اولین قدم برای ارتباط با عالم غیب الغیوب و خدای تعالی چیست؟ ۵۳۹
- سؤال دویست و هشتاد و دوم: آیا خدای تعالی بدون حساب، کرامت در مورد افراد انجام می‌دهد؟ ۵۴۱
- سؤال دویست و هشتاد و سوم: آیا می‌شود گفت شخص وسواسی به هدایت شدن نزدیک‌تر از فرد مشرک است؟ ۵۴۲
- سؤال دویست و هشتاد و چهارم: حکم نجوا را بیان فرمائید. ۵۴۳
- سؤال دویست و هشتاد و پنجم: کسی که معاصی را انجام داده اما بعد تزکیه نفس کرده زودتر به بهشت می‌رود یا کسی که اصلاً گناه نکرده و تزکیه نفس هم نکرده است؟ ۵۴۴

- سؤال دویست و هشتاد و ششم:** عنایاتی که به افراد از طرف خدای تعالی می شود بر چه مبنایی است؟ خدا این عنایات را می کند یا از طریق بندگان خاصش است؟ ۵۴۵
- سؤال دویست و هشتاد و هفتم:** به عده ای که می گویند صفات رذیله را کنترل می کنیم که ظاهر نشوند تا نیازی به تزکیه نفس نباشد، چه جوابی می توان داد؟ ۵۴۶
- سؤال دویست و هشتاد و هشتم:** عمل و بینش افراد نسبت به این دارالغرور دنیا، چند دسته و چگونه است؟ ۵۴۹
- سؤال دویست و هشتاد و نهم:** شما در جلسه ای فرمودید که انسان موجودی است قوی، در حالی که قرآن انسان را ضعیف خوانده است؟ ۵۵۱
- سؤال دویست و نودم:** آیا در زمان ائمه اطهار: هم برنامه تزکیه نفس اینطوری بود؟ ۵۵۳
- سؤال دویست و نود و یکم:** اگر انسان در اثر تزکیه نفس به مقام کمالات برسد بهتر است یا در آن واحد برسد؟ ۵۵۴
- سؤال دویست و نود و دوم:** آیا کسی که به مراحل بالای تزکیه نفس می رسد دیگر لازم نیست مراحل قبل را داشته باشد؟ ۵۵۵
- سؤال دویست و نود و سوم:** لطفاً توضیح دهید اعمال انسان به جبر است یا اختیار و اصولاً جبر و اختیار در زندگی انسان چه نقشی دارد؟ ۵۵۶
- سؤال دویست و نود و چهارم:** کسی که عذر برای کوتاهی های خود می آورد چگونه انسانی است؟ ۵۵۹
- سؤال دویست و نود و پنجم:** چه فرقی بین عهد و بیعت و تقلید است؟ ۵۶۰
- سؤال دویست و نود و ششم:** شک در اثر چه چیز به وجود می آید؟ ۵۶۴
- سؤال دویست و نود و هفتم:** منظور از اسراف در وقت چیست؟ چه کنیم در وقتمان اسراف نشود؟ ۵۶۵



- سؤال دویست و نود و هشتم:** کسی که می‌خواهد در راه تزکیه نفس موفق‌تر و بهتر حرکت کند شما چه توصیه‌ای به او می‌فرمائید؟ ۵۶۶
- سؤال دویست و نود نهم:** فرق مشکک و راهنما در چیست و به کدامیک برای رسیدن به حقیقت باید اعتماد کرد؟ ۵۶۷
- سؤال سیصدم:** چرا مردم فکر می‌کنند روحانیون انسانهای فقیری هستند؟ ۵۶۹
- سؤال سیصد و یکم:** چه عاملی سبب شده در اذهان مردم شیعه این مسئله بیاید که هر کس فقیرتر است مؤمن‌تر است؟ ۵۷۰
- سؤال سیصد و دوم:** چگونه می‌توانیم با اختیار خود سرنوشتمان را تغییر دهیم؟ ۵۷۲
- سؤال سیصد و سوم:** چرا برای تبلیغ دین خدا، شخص باید تزکیه نفس کرده باشد؟ ۵۷۳
- سؤال سیصد و چهارم:** پیامبر گونه بودن یعنی چه؟ ۵۷۵
- سؤال سیصد و پنجم:** اساس تزکیه نفس بوسیله عقل ثابت می‌شود یا نقل (که آیات و روایات است)؟ ۵۷۷
- سؤال سیصد و ششم:** در معاشرت با افراد معصیتکار وظیفه انسان چیست؟ ۵۷۸
- سؤال سیصد و هفتم:** چرا خدای تعالی می‌فرماید هر کس به غیر من امید داشته باشد امیدش را قطع می‌کنم؟ ۵۸۰
- سؤال سیصد و هشتم:** کسی که می‌گوید خدا مهربان است و گناه می‌کند با او چه رفتاری داشته باشیم؟ ۵۸۱
- سؤال سیصد و نهم:** چرا یک عده هر روز یک راهی را انتخاب می‌کنند، نمی‌توانند ثبات داشته باشند؟ ۵۸۲
- سؤال سیصد و دهم:** چگونه انسان رفتار کند تا سبب بی‌دین شدن دیگران نشود؟ ۵۸۴

سؤال سیصد و یازدهم: چرا عابد در مقابل عالم اینقدر کم ارزش حساب می شود؟ ۵۸۸

سؤال سیصد و دوازدهم: گاه در انسان ترس و دلهره ای پس از شروع راه تزکیه نفس پیش می آید که شاید تا آخر نرود باید چه کند؟ ۵۹۰

سؤال سیصد و سیزدهم: یک شب که دعای کمیل خوانده بودم و حال خوشی داشتم ناگهان چشمم به صورت خانمی افتاد که سریع سرم را پائین انداختم اما آن حال خوش از دستم رفت چه کنم که دوباره آن حال را داشته باشم؟ ۵۹۲

سؤال سیصد و چهاردهم: چطور می توان در راه تزکیه نفس چشم برزخی پیدا کرد و روح را تقویت کرد؟ ۵۹۳

سؤال سیصد و پانزدهم: به نیت برآورده شدن حاجتی سه شب نماز شب خواندم و میل به ادامه، یافتن هر چند که حاجتم همچنان داده نشده است. آیا اگر بخواهم کسی از این عمل من که تازه آغاز کرده ام باخبر نشود می توانم دروغ بگویم یا در لفافه شوخی بیان کنم تا مبتلا به ریا نشوم؟ ۵۹۴

سؤال سیصد و شانزدهم: آیا در هر مکاشفه و الهامی به انسان شد قابل قبول است؟ در این رابطه راهنمایی بفرماید. ۵۹۶

سؤال سیصد و هفدهم: در مورد غیبت گفته شده آنچه را که برادرت بشنود و بدش بیاید غیبت است، یک فرد غیر مذهبی که تمام دسیسه ها و انتقادات کاذب را برای منکوب کردن مؤمنی به کار گرفته آیا این مطلب در مورد غیبت او هم صدق می کند؟ چرا غیبت این همه مورد شماتت است؟ ۵۹۷

سؤال سیصد و هجدهم: آیا حرص از امراضی است که باید ریشه کن شود یا کنترل شود؟ ۵۹۹

سؤال سیصد و نوزدهم: کسانی که در راه تزکیه نفس اشتباه و گناه کنند چه باید بکنند؟ ۶۰۰



سؤال سیصد و بیستم: چه عللی سبب غفلت انسان از آخرت می شود؟ ۶۰۱

سؤال سیصد و بیست و یکم: در مورد صائناً لنفسه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه، آیا شاخصی وجود دارد که مثلاً یک استاد کامل معرفی شود برای اشخاصی که دنبال استاد می گردند؟ ۶۰۳

سؤال سیصد و بیست و دوم: چرا خریدن نفس انسان توسط خدای تعالی اهمیت دارد؟ ۶۰۵

سؤال سیصد و بیست و سوم: از آنجایی که همه روحانیون ما خدای واحدی را می پرستند و پیرو ائمه اطهار : هستند چرا در مسائل رأی مختلف دارند؟ لطفاً بفرمائید ما که در اول راه هستیم چگونه می توانیم بین این همه سلیقه ها اصل، را بیابیم؟ ۶۰۷

سؤال سیصد و بیست و چهارم: چرا انسان در راه تزکیه نفس باید حرف استاد را گوش کند؟ و آیا به استاد می توان پدر گفت؟ ۶۰۹

سؤال سیصد و بیست و پنجم: فرق خشیت و خوف را بفرمائید. ۶۱۰

سؤال سیصد و بیست و ششم: آیا شهوت مربوط به بدن است یا روح؟ ۶۱۱

سؤال سیصد و بیست و هفتم: آیا این مطلب درست است که مهم قلب پاک است گناه کردن خیلی مهم نیست؟ ۶۱۲

سؤال سیصد و بیست و هشتم: کسانی که می گویند آخرت خود را خراب کردیم دیگر چرا دنیای خود را خراب کنیم در جواب اینها چه باید گفت؟ ۶۱۳

سؤال سیصد و بیست و نهم: آیا قضای الهی که شامل حال اولیاء خدا می شود به خاطر اعمال خودشان است یا ما؟ ۶۱۴

سؤال سیصد و سی ام: اهمیت اتحاد در بین مردم مسلمان چه اندازه می باشد؟ ۶۱۶

سؤال سیصد و سی و یکم: سؤال من در مورد تصرف و تأثیر نفس است که بعضی بزرگان در افراد تصرف می کنند و تأثیر نفس دارند، طریقه این چطور است؟ توضیحاتی بفرمائید.

مثلاً در زندگینامه مرحوم ملاحسینقلی همدانی دیده‌ام که افراد را می‌دید و در جلسه آنها شرکت می‌کرد حتی افراد بی‌بند و بار را با نگاه کردن و توجه به آنها، عوض می‌کرد... ۶۱۸

سؤال سیصد و سی و دوم: چکار کنیم تا آئینه قلبمان کامل در مقابل عقل کل، یعنی حضرت رسول اکرم قرار بگیرد؟ ۶۲۱

سؤال سیصد و سی و سوم: آیا آزادی صد درصد وجود دارد؟ ۶۲۳

سؤال سیصد و سی و چهارم: آیا چون تزکیه نفس واجب است کسی که تزکیه نکند مرتکب عمل حرامی شده؟ ۶۲۵

سؤال سیصد و سی و پنجم: چطور می‌توانیم از مجالس بهتر استفاده کنیم و به چه صورت باشد بهتر است؟ و پر استفاده‌ترین مجلس کدام است و چرا شما این مجالس بحث و گفتگو را بر پا کرده‌اید؟ ۶۲۶

فهرست. ۶۲۸

شیخ محمد باقر استاد



پاسخ

بخشی از تألیفات آیت الله سید حسن ابطحی

رسول اکرم ﷺ
امیرالمومنین ﷺ
انوار زهرا ﷺ
امام مجتبیٰ ﷺ
پرواز روح
مصلح آخر الزمان
مصلح غیبی
ملاقات با امام زمان ﷺ
در محضر استاد
عالم عجیب ارواح
شیبای مکه
عوامل پیشرفت
اتحاد و دوستی
راه خدا
پاسخ ما
دو مقاله
نبوت
توحید
معاد
امامت
محبوبه الهی
کلیدهای خوشبختی
وظایف سالک الی الله
پاسخ به مشکلات جوانان
سیر الی الله
پاسخ به ۷۷ سوال دینی
حل مشکلات دینی
سوال شما پاسخ ما
توضیح آیات قرآن کریم
انوار صاحب الزمان ﷺ
جواب مسائل دینی
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
فنایل فرزندان حضرت زهرا ﷺ
پاسخ به سوالات اعتسام و نقوا